



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاتم النبیین

نویسنده:

علی کمالی دزفولی

ناشر چاپی:

اسوه

فهرست

۵	فهرست
۷	خاتم النبیین
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	پیشگفتار
۱۲	ادب و سنت
۱۲	اشاره
۱۵	اوصاف پیغمبر اکرم در نهج البلاغه
۱۷	بیت، نسب، شمایل چهره و اندام پیغمبر، وصف او
۲۰	مجامع آداب و منش پیغمبر
۳۰	تواضع و فروتنی
۳۳	رفق، مدارا، تحمل، خدمت بی‌مزد، عفو، قبول عذر
۴۱	محنت و شکیبایی
۴۵	خانواده، خانه و ظروف
۴۷	پوشاک، فرش، بستر
۵۰	خوراک، نوشیدن، خوابیدن
۵۷	مجلس و دیدار
۵۹	انفاق، عطایا
۶۵	عبادت، دعا، توکل
۷۹	مسجد، کعبه، مؤذن، منبر
۸۲	سمحه سهله بودن اسلام
۹۰	علم، حکمت، تبلیغ
۱۰۲	داوری و صلابت در رای و اجراء

۱۰۵	سیاست، حکومت
۱۲۰	هجرت، جهاد، جنگ، صلح
۱۳۵	تبرک، نفأل، تغییر نام
۱۳۹	رعایت مستضعفان: زن، یتیم، بردگان و...
۱۴۷	بهداشت، درمان، زیبایی
۱۵۴	کار، کوشش، کشاورزی
۱۵۸	حمایت حیوانات
۱۶۰	شعر و شاعری
۱۶۱	ملاحم و شگفتی‌ها
۱۶۸	یاران پیغمبر
۱۸۱	متفرقات

و گسترده در این راه آغاز شده؛ همه‌ی نویسندگان و خوانندگان در صحنه‌اند و با مرور زمانی نه چندان دراز، انتخاب احسن هم انجام خواهد گرفت. فهمها و عقلاها برای شناخت قرآن و سنت و سیرت، تکامل خواهد یافت و افکار دانشمندان انقلابی اسلامی ایران رهنمای همه‌ی مسلمانان و ملت‌ها برای شناخت هدف عالی اسلام که ساختن انسان است خواهد گردید. [صفحه ۱۳] هرگز فراموش نخواهم کرد که یک برادر دینی به عنوان: «الدال علی الخیر کفاعله» مرا به نوشتن کتابی درباره‌ی سیرت پیغمبر اکرم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رهنمون شد، و از نیت خیر او با رقه‌ی توفیق مرا همراهی کرد تا در حد توانایی خود لبی از این دریای بیکران تر کنم، به جمع‌آوری منابع پرداختم و مطالب مربوطه را فراهم آوردم، کتابی به نام «خاتم النبیین» که تسمیه‌ی آن مأخوذ از قرآن مجید است، فراهم آمده که نیازمند تکامل به همت دانشمندان متعهد است (و فقههم الله لما یحب و یرضی) اگر مطلبی بدون مأخذ و به عنوان دریافت‌های شخصی می‌نوشتم آشکارا خیانتی انجام داده بودم. قبلا می‌دانستم و در ضمن کار یقین حاصل کردم، که سیرت پیغمبر اکرم به صورت مضبوط است که در اجزاء آن هرگز ناهماهنگی راه ندارد. سیرت پیغمبر اکرم مانند قرآن مجید است که خداوند درباره‌ی آن فرمود: «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا» (النساء / ۸۲) یعنی: «اگر جز از نزد خدا می‌بود هر آینه در آن دگرگونی بسیار یافته بودند». سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در همه‌ی گفتار و کردار، و سکوتش اجزاء متناسب و هماهنگ یک کلند، و سازنده‌ی آن کلند. در حالی که آن کل مصدر و منبع آنهاست. کلی که خاتم النبیین است و برای هدایت خلق تا پایان جهان خودکفا است. بزرگترین دلیل خاتمیت او، خودکفا بودن اجزاء همین کلند، که هزاران نمونه‌ی روش و منش خاتم النبیین را نشان می‌دهند. و ما تلاش ناچیز خود را در این راه به کار برده‌ایم، که در حد امکان این اجزاء را در بخش‌های متناسب متکی و مستند به قرآن مجید و احادیث مورد قبول و کتاب‌های خاص سیرت فراهم کرده و تقدیم طالبان حق که حقیقت را فقط برای حق بودنش طالبند [صفحه ۱۴] بداریم، و آمرزش خداوند متعال را در مورد لغزش‌های جاهلان‌هی خود از درگاه او مسئلت بداریم. انه قریب مجیب. [صفحه ۱۵]

پیشگفتار

سیرت پیامبر اسلام چنان روشن و ملموس و هماهنگ است، که گویی نه در چهارده قرن قبل بلکه در همین قرن واقع شده و برای ما مأنوس و در دسترس ماست. با این همه، فهم سیرت او سهل و آسان نیست، بلکه سهل و ممتنع است. زیرا دارای همه‌ی ابعادی است که در انسان بودن انسان دخالت دارد. انسانی که خود ژرفترین انسان‌ها و کار او ساختن کاخ انسانیت است. کسی که روزی پنج بار نام او را همدریف نام خداوند از فراز هزاران هزار مناره و گلدسته و دورن محرابها و در گوشه و کنار خانه‌ها و بیغوله‌ها به گوش جهانیان می‌رسانند و نورافکن علم تازه به سوی او متوجه شده، و چشم انسانها را خیره ساخته است، دانشمندان خود را ملزم می‌بینند، که او را از نو بشناسند؛ از نوشتن پیامبر اسلام، از امتیازات او است. شناخت پیامبر اسلام مانند شناخت قرآن است، که همیشه ناحیه‌ای ناشناخته دارد، و عجائب او تمام نخواهد شد، کسی که در کتاب آسمانیش آمده «و فوق کل ذی علم علیم» (یوسف / ۷۶) یعنی: «و بالا دست هر دانائی، دانای [صفحه ۱۶] مطلق است» ما همه ذی علمیم، یعنی صاحب اندکی از علم؛ و علم، خود به ما می‌فهماند که در کنار اقیانوس علمیم، شاید بتوانیم لبی از آن تر کنیم. شناخت اسلام همگام با شناخت پیغمبر اسلام است و بلکه وابسته به شناخت پیغمبر اسلام است. اسلام امروز در نزد گروه‌های مسلمان ناشناخته و غریب است، مسلمانان با آن مأنوس نیستند نام آن را می‌برند و از روح و جوهر و اصول و هدف‌های متعالی آن بی‌خبرند، پیامبر اسلام خودش خبر داده و فرموده: (بدء الاسلام غریبا و سيعود غریبا کما بدء) (جامع الاصول ۱۸۵ / ۱) یعنی: (اسلام به غریبی آغاز کرد و در آینده به غریبی بازمی‌گردد). وقتی پیامبر اسلام شناخته نشد، اسلام هم شناخته نخواهد شد چنانچه خداوند متعالی فرمود: «و تریهم یظرون الیک و هم لا یبصرون» (الاعراف / ۱۹۸) «ایشان را می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند در حالی که تو را نمی‌بینند» و معلوم است که پیغمبر را

می‌دیدند اما او را نمی‌شناختند و چون او را نمی‌شناختند، اسلام را هم نمی‌شناختند. پیغمبر اسلام آن قدر در صحنه‌ی مردم ظاهر شد، و با ایشان نشست و برخاست نمود، و به سخنان ایشان گوش فراداد و در درمان دردهای ایشان کوشید تا مردم در صحنه‌ی او آمدند. پس جای تعجب نیست اگر سیرت او واضح و روشن است، همه‌اش ضبط شده، نقطه‌ای از آن گم نشده و از یاد نرفته است. مردم همه می‌دانستند، مثلاً پیغمبر اکرم چند کفش دارد، چگونه به پا می‌کند، جنس آن‌ها چیست، کی آنها را وصله می‌کند، کی کفش‌ها را جلو پایش جفت می‌کند، کی آنها را زیر بغل می‌گذارد تا از ملجس برخیزد کی نعلین به او هدیه داده، نام کفشهایش چیست، و ده‌ها مطلب دیگر در باره‌ی نعلین، چرا، می‌دانستند. زیرا سخت او را دوست می‌داشتند محبتی شدیدتر از محبت مادر به فرزند شیرخوار خود. [صفحه ۱۷] از تاریخ بودا، کنفوسیوس، موسی و مسیح وقایع پراکنده‌ای می‌دانیم که هرگز نمی‌تواند شخصیت ایشان را آن‌چنان که بوده‌اند برای ما ترسیم کند. ایشان شب‌جهائی در هاله‌ی ابهام می‌باشند که پیروان ایشان تلاش کرده‌اند فواصل و خلأ تاریخ ایشان را با خیال آرمان‌ساز خود پر سازند. اما تاریخ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واضح و روشن، بدون خلأ- و بی‌فاصله است همچون جریان مدام رودخانه‌ای که در بستر آرام و شیب تند خود، همه جا آب است، و خصایص آب همه جا همراه اوست. تاریخ و سیرت پیامبر اسلام خود کفا است، نیازی به درپوزه و وصله کاری ندارد نه خلأی در آن هست نه حادثه‌ی نامناسبی، با شخصیت والای او، محمد همه جا محمد است؛ آن جا که شکمبه‌ی گوساله بر سر می‌اندازند، محمد است؛ و آن جا که حاکم مطلق عربستان و هم‌اورد قدرتمند کسری و قیصر است، هم محمد است؛ همچون آب زلال در بسترهای گوناگون. با مهابت‌تر از این، چیزی نمی‌توان یافت که سطوح و اعتلای هدف محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوجی است، که این دو حالت برای او تفاوتی ندارد او با خدا است و خدا با اوست، و تفاوت‌ها نمودی بیش نیست. پیامبری که بسیاری از قبیله‌های با هم رقیب و با هم دشمن را وحدت بخشید، و از ایشان پایه‌ی امپراطوری عظیمی که هم در اوج قدرت بود و هم دارای فرهنگی متعالی بنیان نهاد. از عربان ذلیل و زبون که زنده بگور کردن دختران را امری عادی می‌شمردند، مردانی با ایمان به خدای یگانه و روز جزاء پدید آورد که در عین حال می‌توانستند این امپراطوری عظیم را اداره کنند، و میراث انسانیت را بارور ساخته به نسل‌های آینده تسلیم نمایند. پیغمبر اسلام هرگز نمی‌خواست نام او شعار شود، مانند موسوی و مسیحی و عیسوی، زیرا اگر کلی در پرده‌ی مصداق رفت، اثر وجودی خود را از دست می‌دهد، تعالیم [صفحه ۱۸] محمد اسلام بود و تسلیم در برابر خداوند واحد، و هرگز نخواست امتش این امر عظیم را که محتوایش تسلیم نیستی در برابر هستی، یا هیچ در برابر همه چیز است به بهانه‌ی پوشش نام محمدی از میان بردارد. مردم باید اسلام را بشناسند و به آن معتقد باشند، و محمد را فرد کامل اسلامیت و پیام‌آور از جانب خداوند بدانند و این است تعلیم والای قرآن مجید: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین» (آل عمران / ۱۴۴) یعنی: «نیست محمد مگر رسولی که قبل از او رسولان بوده‌اند، آیا اگر او مرد یا کشته شد روی برمی‌گردانید و هر کس روی برگردانید، هرگز چیزی به خداوند زیان نمی‌رساند و به زودی خداوند شاکران را پاداش می‌دهد». کلمه‌ی «محمد رسول الله» مکه را لرزاند بود، چنین سابقه‌ای در تاریخ دنیا نبود که کسی بگوید من فرستاده‌ی خدایم، و چنین انقلابی در اوضاع جهان پدید آورد. صد سال نگذشت که این دعوت، این هیجان، این نفوذ، این انقلاب سطح دنیای متمدن آن روز را فراگرفت و هم اکنون که چهارده قرن می‌گذرد در جریان است و قیام و جنگی میان مسلمانان و غیر مسلمانان، امری است که احتمالش زیاد است بلکه ما سرآغاز آن را مشاهده می‌کنیم. «سرلشکر بودلی» انگلیسی در کتاب «الرسول» می‌گوید: «اگر محمد در قرن بیستم بود نظرات او به شکل عالی‌ترین نظرات، منطبق بر مصالح بشریت پذیرفته می‌شد، و به تحقیق پیشوای متفکران قرن بود. در صورتی که همان‌ها را می‌گفت که در قرن هفتم گفته بود». احترام بی‌اندازه‌ی مسیحیان از قسیسین خود و صور آن همانند بت پرستی عرب بود، پیغمبر اسلام سخت از صورت پرهیز می‌کرد، و در هر حال آن را ناپسند می‌شمرد. [صفحه ۱۹] هنوز که هنوز است در ساختمان مساجد و عبادتگاه‌های اسلام، صورتی در صال بنیان مانند

کننده کاری یا تجسم، وجود ندارد، و صورت‌هایی که خارج از بنا بطور آویزان جا گرفته، هم مأخذ صحیح تشریحی ندارد، و این خود یکی از امتیازات بزرگ اسلام است که در ذهن خردمندان مدافع حقانیت اسلام است. زندگانی مسیح و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ساده و بسیط بود. تمام زیورهایی که در کلیسا و مساجد می‌بینیم، از عمل این دو پیامبر اولوالعزم نیست، بلکه از عمل متولیان است، که نخواستند بفهمند این دو دیانت بزرگ بناهای متواضع را ترجیح می‌دهند، و مسجد فعلی پیغمبر را فقط نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسجد النبی اولیه پیوند می‌دهد. یهود با طبل و نصاری با ناقوس، مردم را به عبادت می‌خوانند؛ محمد دید این گونه اعلام‌های جامد و بی‌محتوای اغراض مقدس او را بر نمی‌آورد فقط صوت انسانی است که محتوی دار است، می‌تواند عاطفه را تعبیر کند آن چنان تعبیری که بامهابت مطلب متناسب باشد. خدا بزرگ است علی الاطلاق «الله اکبر» گواهی می‌دهم که خدایی نیست به جز الله، مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزّه از صفات نقص گواهی به اتصال بی‌تکیف انسان به مصدر وحی؛ فرمان بنیایش خدا و طلب رستگاری، و اعمال نیک و در آخر بازگشت به خدا. اذان و نماز دارای عالیتین محتواهاست، محتوای اذان و نماز، اعلام آزادی انسان است از یوغ همه‌ی نارواها و طاغوت‌ها؛ شعار بزرگ اسلام نماز بود، عنایت پیغمبر اسلام به اقامه‌ی نماز مافوق تصور است؛ اسلام در تشریح اذان و تشریح حج که عظیمترین طرح‌ها برای توحید بشریت است، گوی سبقت را از دیگران ربوده است و هر کس هر چه [صفحه ۲۰] از این نوع بیاورد تقلید است و هرگز ارزش و نفوذی در افکار نخواهد داشت. احکام اسلام در عین سادگی و آسانی با طبایع کسل و خودخواه، سازگاری نخواهد داشت. این خود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که اسلام را ساخته و به نیروی قهار خود که وحی و عطیه‌ی الهی بود آن را مدد داده و تا به امروز سرپا نگهداشته است؛ محمد، اسلام است، پیش از آن چه موسی یهودیت و عیسی نصرانیت باشد؛ اسلام بدون محمد، اسلام نیست. آباء مسیحیت‌اند که فرهنگ دستکاری شده از فلسفه‌ی یونان را به نام تفسیر انجیل تدوین کرده و به عنوان معارف مسیحیت شایع نموده‌اند. عیسایی که معرف او همین اناجیل اربعه‌اند، هرگز سهمی در تدوین این فرهنگ التقاطی ندارد. دورنمای موسی در اسفار خمسه‌ی تورات، مبهم و مغشوش و آکنده از نقص‌های بشری است که به پیغمبران نسبت داده شده است؛ در قرون بعدی علمای تدوین‌کننده‌ی تلمود، معلومات ناخودکفای خود را به نام فرهنگ یهودی فراهم کردند که صرف‌نظر از ارزشیابی آن موسی در آن سهمی ندارد، اما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خود بنیانگذار همه‌ی نواحی فرهنگ اسلام است هنوز که هنوز است و تا هر وقت دانشمندان اسلام در علوم توحید و تشریح و اخلاق و عرفان ریزه‌خوار خوان معارف انسانی او هستند. به طور کلی هر لذت‌جو هوسرانی، از افراد جدی و زاهد بیم دارد مبدا برخوردی با مشتیهات او داشته باشد. پیغمبر اسلام را قبل از بعثت دیده بودند، که هیچ وقت در امور لهوی و قمار و شب‌نشینی و امثال آن‌ها شرکت نمی‌کرد و شخصی به تمام معنی مستقیم و اصولی و دور از بیهوده کاری بود. وقتی مردم را به عنوان نبوت به اصول انسانی دعوت کرد و با هیچ امتیازی از خط خود خارج نمی‌شد، هم بر سلطه و حکومت [صفحه ۲۱] و امتیازات خود بیمناک شدند، هم بر شهوت‌رانی و لذایذ حیوانی خود. در چند ساله‌ی اولیه‌ی بعثت قریب چهل نفر یاران موافق و ثابت قدم پیرامون خود گرد آورد، که از طبقات مرفه نبودند، یا تجاری بودند ناموفق در کار خود یا بردگان یا توسط الحالان. و هرگز به ایشان وعده‌ی موفقیت در امور دنیوی نمی‌داد ایشان را به مجاهده و صبر و ثبات در برابر شدائدی که غالباً برای ایشان ملموس بود دعوت می‌کرد. پیغمبر اسلام زیان یهودیت و نصرانیت را از دست متولیان می‌دید و از رسوب آن گونه رسوم و آداب ساختگی که برای منافع خود اختراع کرده بودند، در اسلام هشدار می‌داد، قرآن مجید هم هشدرای سهمگین دارد: «یا ایها الذین آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله» (التوبه / ۳۴) یعنی: «ای ایمان آورندگان! (آگاه باشید) به درستی که بسیاری از احبار یهود و راهبان نصاری هر آینه اموال مردم را از راه باطل و ناروا می‌خورند، و ایشان را از راه خدا باز می‌دارند» اولین مصلح اجتماعی که بر و احسان را به صورت قانونی زکات درآورد، پیغمبر اسلام بود، فقیر حق معلومی در اموال اغنیاء دارد، قوله تعالی: «و فی اموالهم حق للساائل و المحروم» (الذاریات / ۱۹) یعنی: «در اموال دولتمندان حقی برای

سؤال کننده و محروم است». اسلام استعمارگر نبود، خضوع و اعتقاد ملت‌های مفتوحه در قرون عدیده، نشان آزادی و رفاه ایشان بود، چنین رویدادهایی در تاریخ بی‌نظیر است که بعد از هزار و چهار صد سال قبر براء بن مالک فاتح شوشتر در عهد خلافت عمر، زیارتگاه مردم باشد، و از آن تبرک جویند یا قثم بن عباس در بخارا و صدها امثال آن‌ها. معاندان نسبت صرع و جنون به پیامبر اسلام دادند، آیا صرع و جنون می‌توانند [صفحه ۲۲] بزرگترین قانون‌گزاران تاریخ پدید آورند؟ بطور تحقیق خردمندتری از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در نام‌آوران خردمند تاریخ نمی‌توان یافت. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در بخش بیشتر عمرش ناشناس بود، اما مقصود از ناشناس بودن نه مانند ناشناس بودن دوران جوانی موسی و عیسی است، زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دوران کودکی و جوانی، کاملاً به کرامت و امانت شناخته شده بود. اما هنوز هدف عالی او ناشناس مانده بود و فقط یک ششم از عمر او در تحقیق رسالت و هدف به کار رفت؛ مقایسه‌ی این نفوذ عجیب با این زمان اندک همان معنی بعثت است، یعنی رویدادی کاملاً برخلاف معهود و انتظار. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دروان زندگی، زاهد و زحمتکش بود و با وجود همه‌ی اموالی که در اثر فتوحات برای او آماده بود حالت خود را تغییر نداد، و همیشه مؤکداً پیروان خود را به ساده‌زیستی کردن توصیه می‌نمود. عرب جاهلی تطوری نداشت و صدها سال در فقر و جهل در جا می‌زد. اسلام به او سریع‌ترین و عظیم‌ترین و عجیب‌ترین تطورها را داد. سیطره‌ی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بدویان صحرا گرد، و حال آن که خودش شهرنشین بود عجیب است. صحرائشین آزاد است، و اطاعت او از احکام قبیله‌های زیردستی و ذلت نیست؛ هرگز قبیله‌ای با قبیله‌ی دیگر به عنوان بالادستی و زیردستی متحد نمی‌شود؛ اتحادی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) میان قبیله‌های عرب ایجاد کرد مسلماً معجزه استمدن و فرهنگ یونان، عظمت ایران، جلال روم، چشمها را پر کرده بود؛ یهودیان ذلیل و تابع بودند، نصاری به جان هم افتاده بودند. دنیا آماده بود تا بذر فکری را که رهبر جهان باشد بپذیرد و بارور کند، شخصی می‌خواست دارای کمال خردمندی [صفحه ۲۳] و شجاعت و شخصیت و اعتماد به نفس و هدف والای مشخص، روشن و بی‌ابهام به تعلیم وحی الهی و در عین حال مهربان، دوستدار ضعیف، باهوش، جامه‌شناس، پر از حماسه با یارانی قوی الایمان، خالی از تجمل و ترف و خودخواهی و محافظه‌کاری، سرشار از آزادی، و پذیرش خوبی‌ها و صفات انسانی، شناسای مقام نبوت و هدایت و این همه در بعثت و قایم محمد تحقق یافته بود. تدوین تاریخ و سیرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واقعی و منطبق بر رویدادهاست زیرا تدوین‌کنندگان آن، صحابیان و معاصران او بوده‌اند و تدوین‌کنندگان جمعی و کلی فاصله‌ی زیادی با عصر او نداشته‌اند، شدت علاقه به پیغمبر اسلامی و نیز ایمان و اعتقاد به آن که دروغ بستن به پیغمبر از اکبر گناهان کبیره است، روایان و تدوین‌کنندگان را در چارچوب تقوی و ورع ملزم ساخته است، که تا سر حد ورع و امکان در نقل روایات دقت و امانت و احتیاط را به کار برند. عرب مسلمان با پیامبرش هماهنگ است، در نظر او غموضی مانند غموض عیسی در نظر نصاری ندارد، زندگی و رفتار پیامبرش برای او ملموس و قابل قبول است، او هم لباس پیغمبر، هم زبان، هم نژاد و به طور کلی هماهنگ است. پیغمبر اسلام در طول حیات خود هیچ عملی که در نظر مردم او را از خود جدا بدانند انجام نداده است، او برای همه‌ی مسلمانان دوستی بود همدل و موافق بی‌توقع و خدمتگزار. نویسنده‌ی سیرت پیغمبر باید خودش زندگی ساده و صحرائشینی عرب را لمس کند، با وجود این، درک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آسان نیست زیرا ابعاد وجودیش به اندازه‌ی همه‌ی جهان است. «سرلشکر بودلی» می‌گوید: «اگر معاندان محمد قصه‌ی غار حرا و وحی را مسخره کنند، لازم می‌آید که قصه‌ی موسی و کوه طور، و تجلی شجره، و تله‌های جلیل و امثال آن‌ها [صفحه ۲۴] را مسخره کنند» (الرسول). دعوت پیامبر اسلام عام و علی‌السویه بود، شنیده نشده که در مورد خاصی تلاشی چشمگیر برای دعوت کرده باشد، قبول را به وقت خود واگذار می‌کرد، چنان چه اسلام حمزه عمویش در اثر تلاش خصوصی او نبود. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) - بیش از همه چیز در نفس خود مخلص بود، هیچگاه در صدد آن نبود تا در میان مردم با تظاهر نفوذ کند. اسلام دین کار و کوشش و عمل است، قوله تعالی: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله» (الجمعة / ۱۰) یعنی: «آن گاه که نماز تمام شد،

در زمین پراکنده شوید و از فضل خداوند روزی بجوئید». به هر حال سخن از انسان که خلاصه‌ی جهان است به اندازه‌ی همه جهان است، و سخن از آن که خلاصه‌ی همه‌ی انسان‌ها است عظیم‌تر و گسترده‌تر و بعید‌المنال‌تر است. سیرت در اصطلاح، بخشی از تاریخ وقایع است که درباره‌ی روش و منش و خط مشی خاص ابر مردان تدوین می‌شود و در فرهنگ اسلام متبادرا از آن سیرت پیغمبر اسلام فهمیده می‌شود. در این مورد، کتاب‌های بسیاری بادقت و تحقیق کامل تدوین شده، از آن جمله: سیره‌ی ابن هشام، سیره‌ی حلبی، سیره‌ی یعقوبی، سیره‌ی شامی و منابع مهم خبری امامیه و صدها کتاب دیگر. اما غالب این کتاب‌ها همه‌ی وقایع تاریخ را یاد کرده و سیرت در ضمن آن‌هاست، بطوری که چه بسا کم اطلاعی همه‌ی آن وقایع را از سیرت بدانند. به طور نمونه همه‌ی وقایع جنگ بدر یا احزاب یا غیر آن در کتاب‌های سیرت آمده، مثلاً از آن جمله که قاتل ابوجهل، ابن مسعود بوده است، در صورتی که این رویداد از سیرت پیامبر اسلام نیست [صفحه ۲۵] اما این واقعه که چون سران قریش به میدان آمدند و هم‌اورد طلبیدند و سه تن از مردم عادی مدینه به میدان رفتند و پهلوانان قریش از هم‌اوردی ایشان امتناع کردند، و گفتند: ای محمد! هم شأنان ما را به میدان فرست، و پیغمبر قبول کرد، و عبیده و حمزه و علی (علیه‌السلام) را به میدان ایشان فرستاد از وقایع سیرت است زیرا رفتار پیغمبر را در برابر این گونه درخواست دشمن نشان می‌دهد. بنابر آن چه گفتیم سعی این ناچیز علی کمالی دزفولی فرزند سید رضی الدین و او فرزند سید حسین ظهیر الاسلام و او فرزند سید محمد رضا و او فرزند سید اسماعیل از سادات موسوی دزفولی مشهور به سادات گوشه آن بود که در این کتاب که به نام خاتم النبیین است و این نام مقتبس از قرآن مجید است قوله تعالی: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» (الاحزاب، ۴۰) یعنی: «محمد پدر یکی از مردان شما نیست، بلکه فرستاده‌ی خداوند، و ختم کننده‌ی پیامبران است» فقط محض سیرت را بیاورم و دیگر وقایع را با آن مخلوط نسازم که آن هم کاری سنگین و از توانایی یک نفر فراتر است، و باید گروهی از عالمان فن، همه‌ی کتاب‌های مهم تفسیر و حدیث را که در سه قرن نخستین اسلام تدوین شده‌اند و همچنین مجموعه‌های مفصلی که در قرون بعدی از آن متون فراهم آمده، مانند بحار الانوار، مورد مطالعه‌ی دقیق قرار دهند، و از میان آن‌ها آن چه به نحوی از انحاء مربوط به محض سیرت رسول اکرم است، استخراج و در ابواب مناسبی، با بیان موارد مشکل و رفع شبهه‌ها، بطریقی عالمانه مدون سازند. و همین قضاوت منصفانه است، که دلیل است بر اینکه ما تلاش خود را اندک و ناچیز می‌شماریم و با وجود این مادامی که آن اقدام مقدس دسته‌جمعی بعمل نیامده آن چه را در این مورد به دست آوردیم، به عنوان مستدرک این کتاب تقدیم طالبان حقیقت و محبان پیغمبر و آل او (سلام الله علیهم اجمعین) می‌داریم و السلام علینا و علی عباد الله [صفحه ۲۶] الصالحین. و بنا بر این وعده آن چه را در فاصله‌ی این تألیف یعنی فروردین ۱۳۶۴ تا این تاریخ یعنی ۲۹ اسفند ۱۳۶۸ درباره‌ی سیرت پیغمبر اسلام به توفیق خداوند متعال باز یافته‌ام در چاپ فعلی مندرج نمودیم. سید علی کمالی / باغ سیددزفول [صفحه ۲۷]

ادب و سنت

اشاره

ادب در لغت به معنی ظرافت، نظافت، دقت در امور، جمع کردن، اقتداء، متابعت، علوم و معارف، روش پسندیده و خوی خوش آمده. ملکه و قوه‌ای که در از بدی‌ها بازمی‌دارد، اخلاق شایسته و صفای روح و کمال نفس و آن چه متبادرا از لفظ ادب مفهوم می‌شود همان منش خوب در افعال ظاهری است، و به قول علامه‌ی طباطبایی: «ادب هیأت نیکو است که سزاوار است فعل مشروع خواه در دین و خواه نزد عقلا- بر وفق آن انجام گیرد، مانند آداب نماز، آداب ملاقات و مصاحبه با دوستان و امثال آن، و معلوم است که ادب بر کارهای غیر مشروع اطلاق نمی‌شود». در میان صورت‌های گوناگونی که می‌توان کار مشروعی را بر طبق آن انجام داد، آن

صورت که ظریفتر، زیباتر، دوست داشتنی تر است، ادب نام دارد. تأدیبه به معنی تعلیم دادن وجوه ادب در اعمال مختلف است، وقتی عملی با ادب خاص خود انجام گیرد، نفوذ آن بیشتر و پیروی از آن آسانتر و محبوبتر می شود. [صفحه ۲۸] خداوند متعال در قرآن مجید مکرراً تأدیبه خود و ادب پیمبران را و لزوم اقتداء به ایشان را گوشزد نموده، از آن جمله قوله تعالی: «و جعلناهم ائمه یتهدون بامرنا و او حینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین» (الانبیاء / ۷۳) یعنی: «پیمبران را قرار دادیم پیشوایان که به فرمان ما رهبری می کنند، و وحی نمودیم به ایشان افعال نیکو را، و برپا داشتن نماز، و پرداختن زکات را و ایشان برای ما پرستش کنندگان بودند». آداب، روش انجام اعمال خیر و مشروع را معین می کند. به طور مثال ادب در انفاق و تصدق را خداوند معین فرموده، قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی» (البقره / ۲۶۴) یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت گزاری و آزار دادن، باطل و پوچ مسازید». عمل بخشش و انفاق همان است، اما ادب آن، خوشرویی و منت نگزاردن است، تا گیرنده احساس حقارت نکند. آدابی که اول به وسیله وحی به پیامبران تعلیم داده شده است، باید مورد اقتدا و متابعت قرار گیرد قوله تعالی: «أولئک الذین هدی الله فبهذا هم اقتده» (الانعام / ۹۰) یعنی: «اینانند (پیمبران) که خداوند هدایتشان کرده، پس به هدایت و روش ایشان اقتدا کن». همین طوری که خداوند پیغمبر اسلام را به اقتدا مأمور می کند، امت او را هم مأمور می سازد که از روش پیغمبر متابعت و به او اقتدا نمایند قوله تعالی: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا» (الاحزاب / ۲۱) یعنی: «به تحقیق برای شما در شخص رسول الله اقتدا و پیروی ای نیکو هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند». [صفحه ۲۹] پیغمبر اسلام نمونه ی کامل آداب است که به تعلیم وحی فرا گرفته است، وقتی این آیه نازل شد قوله تعالی: «خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین» (الاعراف / ۹۹) یعنی: «بخشایش را بگیر و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان» فرمود: (ادبنی ربی فاحسن تأدیبی) و در روایت دیگر (تأدیبا حسنا) (تفسیر قرطبی ۲۲۸ / ۱۸) یعنی: (پروردگرم به من ادب آموخت، ادب آموزاندن نیکویی). وقتی از امیرمؤمنان (علیه السلام) از تفسیر «و انک لعلی خلق عظیم» (القلم / ۴) یعنی: «به درستی که تو (ای محمد) بر اخلاق عظیمی استواری» سؤال کردند، فرمود: مرا ادب قرآن است که او را چنان ساخته و پرداخته است و به همین جهت است که پیغمبر اکرم خودش فرمود (بعثنی لا- تمم مکارم الأخلاق) یعنی: (خداوند مرا مبعوث گردانید که مکارم اخلاق را تمام کنم) (قرطبی ۲۲۷ / ۱۸). بخششی از سنت به معنی طریقه، روش خاص، سرشت و منشی است که است که انسان در مسیر زندگانی به آن مداومت دارد و همان است که به طور خاص آن را آداب می نامند. و مؤمن کامل الایمان که در عین حال انسان نمونه است، تا آداب پیغمبر اسلام را نشناسد، و به او تاسی نجوید، به مرتبه ی کمال نرسیده است؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انی لأکره للرجل ان یموت و قد بقی خلعة من خلال رسول الله لم یأت بها» (مکارم ۴۱ / ۱) یعنی: (من خوش ندارم برای مرد که بمیرد در حالی که یکی از آداب رسول الله باقی مانده و به آن عمل نکرده باشد). در این جا مطلب مهمی را که در مقدمه ی کتاب «نظام الحکومة النبویة» ذکر شده مناسب است بیاوریم، مجالس به هیچ چیز بعد از قرآن بهتر از اخبار سیرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معمور نمی شود تا آن جا که عزنی یکی از علما آن را واجب دانسته. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «در وجود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۳۰] و سلم) به قدر کفایت نمونه ها برای تاسی و پیروی هست، که دلیل بر حقارت دنیا، و بسیاری زشتی ها و محنت های آن باشد همه ی امتیازات دنیای را از او گرفته بود اما برای دیگران آماده بود، پیامبر را از شیر پستان دنیا باز گرفته و از زخارف آن برکنار ساخته بودند» (نهج البلاغه خطبه / ۱۶۰). به طور خلاصه تصفیه ی روح ما وابسته به اعمال جوارح است، و تصفیه ی اعمال جوارح وابسته به شناخت اعمال مشروع و به کار بردن عالیترین صور انجام آنها، و شناخت آن اعمال، و صورت اعلا ی انجام آنها وابسته به شناخت روش و منش و ادب و سیرت ابر انسانها یعنی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اقتدا و تاسی خالصانه به آنهاست، به قول سعدی علیه الرحمه: محالست سعدی که راه صفا رود کس مگر از پی مصطفی رساترین اوصاف و مقام و منزلت پیغمبر اکرم (صلی

الله علیه و آله و سلم) را و همچنین تعلیمات خداوند متعال به او را باید از قرآن مجید به دست آورد که اینک بخشی از آن‌ها را می‌آوریم: ۱- ما تو را به حق فرستادیم در حالی که تو هم مژده دهنده‌ای و هم بیم‌دهنده بقره / ۱۱۹). ۲- حق از پرورگار تو است، از تردید کنندگان مباش (بقره / ۱۴۷). ۳- کار و اراده‌ی خداوند در دست تو نیست، یا توبه می‌کنند یا اگر توبه نکردند (و خواست) ایشان را عذاب می‌کند زیرا ایشان ظالمانند (آل عمران / ۱۲۸). ۴- بگو آن چه اجر و مزد از شما خواستم، برای شما باشد نیست پاداش من مگر بر خداند و او بر هر چیزی گواه است (سبأ / ۴۷). ۵- کسی که رسول (محمد) را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و تو را [صفحه ۳۱] نفرستاده‌ایم که نگهبان برایشان باشی (نساء / ۸۰). توضیح: اینجا نگهبان و حفیظ به معنای مسئول بردن بر اعمال است نه بر تبلیغ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نگهبان و مسئول تبلیغ امت بود نه مسئول قبول یا ناقبول ایشان. لیک دعوت وارد است از کردگار با قبول و ناقبول او را چکار ۶- و اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال تو نبود، هر آینه گروهی از ایشان (کفار) قصد داشتند که تو را از راه و هدف منحرف کنند اما اینان منحرف کننده‌ی تو نیستند و هیچ زیانی به تو نتوانند رسانند و خداوند کتاب و حکمت را نازل کرده و تو را یاد داده آن چه را نمی‌دانستی و فضل خداوند بر تو عظیم است (نساء / ۱۱۳). ۷- و اگر قصد کنند که باتو نیرنگ آغازند، به درستی که خداوند برای تو بس است، او آن چنان کسی است که تو را و مؤمنین را به یاری خود مدد داده، و میان دل‌های ایشان الفت و دوستی برقرار کرده و اگر تو آن چه در زمین است انفاق می‌کردی که ایشان را الفت دهی هرگز الفت نداده بودی، اما خداوند میان ایشان الفت داد به درستی که او عزیز و حکیم است (انفال / ۶۲ و ۶۳). ۸- او (خداوند) آن چنان کسی است که پیامبر خود را برای هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی ادیان ظاهر کند (برتری دهد) و هر چند مشرکان را ناخوشایند باشد (توبه / ۳۳). ۹- هر آینه به تحقیق پیامبری از خودتان نزد شما آمده که هر چه شما را رنج دهد بر او ناگوار است او بر بسیاری و خوبی شما حریص است، به مؤمنان مهربان و رحیم است، (ای محمد! اگر با وجود این از تو) روی گردانیدند بگو خداوند مرا بس است، [صفحه ۳۲] نیست خدایی مگر او، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است (توبه / ۱۲۸ و ۱۲۹). ۱۰- بیشتر مردم - هر چند تو بخواهی و حریص باشی - مؤمن نیستند و تو از ایشان پاداشی نمی‌خواهی، نیست آن (قرآن) مگر هشدار برای عالمیان (یوسف / ۱۰۳ و ۱۰۴). ۱۱- پس شاید چنین باشد، که تو بعضی از آن چه را به تو وحی شده تارک باشی، یا آن که سینه‌ات از انکار آنان تنگی کند، که بگویند چرا با او گنجی نازل نشده یا فرشته‌ای با او نیامده این است و جز این نیست تو بیم دهنده‌ای هستی و خداوند خودش بر همه چیز وکیل است (هود / ۱۲). ۱۲- استقامت کن آن چنان که به تو امر شده، و همچنین آنان که با تو به سوی حق بازگشته‌اند، از خط خارج نشوید به درستی که خداوند به آن چه می‌کنید بینا است (هود / ۱۱۲). ۱۳- ما آسمان و زمین را خلق نکردیم مگر به حق، و رستخیز آمدنی است؛ عفو کن عفو برانزنده و زیبایی (حجر / ۸۵). توضیح: مقصود از عفو برانزنده و زیبا، عفو است با مهربانی و بزرگواری که شخصیت عفو شده را جریحه‌دار نمی‌کند، و البته مورد آن درباره‌ی افرادی خاص است که واقعا از گناه خود شرمسارند. ۱۴- چشمان خود را برای دیدن آن چه ایشان (مال داوان همانند) را داده‌ایم کشش مده و بر انکار ایشان غمگین مباش و برای مؤمنان - از فروتنی و محبت - بال بگستران و بگو به درستی که بیم‌دهنده‌ی آشکارم (حجر / ۸۹). توضیح: بال گستردن استعاره است از بال گستردن مرغ برای جوجه‌هایش که [صفحه ۳۳] آنها را در حمایت خود می‌گیرد. ۱۵- و آن گاه که قرآن خواندی (ای محمد) قرار دادیم میان تو و آنان که به آخرت ایمان ندارند، حجابی که از نظرها مستور بود (اسراء / ۴۵). توضیح: مقصود از حجاب مستور، منع توفیق از آنان است برای فهم قرآن به کیفر کفرشان. ۱۶- و بگو حق آمد و باطل رفت و به درستی که باطل رفتنی و تباه شدنی است (اسراء / ۸۱). ۱۷- چشمان خود را کشش مده برای دیدن آن چه به ایشان (مال داران همانند) داده‌ایم گل زندگانی دنیا را تا ایشان را با آن آزمایش کنیم روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است، اهل خود را به نماز فرمان ده و بر اقامه‌ی نماز شکیبا باش، ما رزقی از تو نمی‌خواهیم ما خودت را روزی می‌دهیم و عاقبت خوب از آن پرهیزگاران است (طه / ۱۳۱ و ۱۳۲). ۱۸- غصه‌ی ایشان را مخور و از آن چه مکر می‌کنند در تنگنا

مباش (نمل / ۷۰) ۱۹- به درستی که آن کسی که قرآن را بر تو واجب گردانیده باز گردانیده‌ی تو به جایگاه اول است (قصص / ۸۵). توضیحاخبار به غیب از فتح مکه است. ۲۰- و آن گاه که خدا و پیامبرش فرمانی دادند، هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را نمی‌رسد که از خود اختیاری در آن باره داشته باشد، هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند به تحقیق گمراه شده چه گمراه شدنی (احزاب / ۳۶). [صفحه ۳۴] ۲۱- ای پیامبر به درستی که ما فرستادیم تو را در حالی که شاهد و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای و بشارت‌ده مؤمنان را که برای ایشان نزد خداوند فضل عظیمی است کافران و منافقان را اطاعت مکن و آزار ایشان را نادیده گیر، و خداوند بس است و کیل تو باشد (احزاب / ۴۸- ۴۵). ۲۲- بگو از شما اجری درخواست نکردم و من از متکلفین و مشکل‌تراشان نیستم (ص / ۸۶). ۲۳- بگو از شما اجری درخواست نمی‌کنم مگر دوست داری خویشاوندان (شوری / ۲۳). ۲۴- شکبیا باش آن چنان که پیامبران اولوالعزم شکبائی کردند (احقاف / ۳۵). ۲۵- برای فرمان پروردگارت صبر کن زیرا تو در دید و چشم ما هستی، و به حمد پروردگارت تسبیح گو، آن گاه که برمی‌خیزی و در هنگام شب و در وقت سرازیر شدن ستارگان (بعد از نیمه‌ی شب) (طور / ۴۸) و ۲۶. (۴۹) - سوگند به چاشتگاه؛ و به شب، وقتی آرام شده؛ پروردگارت تو را رها نکرده و از تو بیزار نشده، هر آینه آخرت برای تو بهتر از اولی است (دنیا) و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا کند، که راضی شوی (ضحی / ۲۷). (۵ - ۱) - به درستی که ما به تو کوثر را عطا کردیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و نحر کن به درستی که سرزنش کننده‌ی تو، دنباله بریده است. توضیح: در تفسیر کوثر اقوالی هست که احسن آن‌ها حوض کوثر در بهشت و کثرت نسل پیغمبر از حضرت زهرا سلام الله علیها است، توضیح آیات مبارکاتی که در قرآن مجید در وصف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا [صفحه ۳۵] تکالیف اوست، و تفسیر آنها کتابی جداگانه لازم دارد که هزاران صفحه است که در این بخش فقط به طور اشاره قسمتی از آنها را آوردیم.

اوصاف پیغمبر اکرم در نهج البلاغه

بعد از اوصافی که برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قرآن مجید آمده باید به نهج‌البلاغه رجوع کرد تا نکات دقیق و چشمگیر سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معلوم گردد، زیرا بیانات امیر مؤمنان یعنی برگزیده‌ترین پیروان و شاگردان مکتب او در این مورد فصل الخطاب است. از خطبه‌ی دوم: گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست، او را فرستاد با دین آشکار و پرچم افراشته و اثر بخش، و با کتاب نوشته شده با قلم وحی، و نور فروزان، و ضیاء تابان، و فرمان استوار، برای زدودن اشتباهات، و حجت آوردن با دلیل روشن و بیم دادن با نشانه‌ها. و ترساندن با کیفرها. در آن هنگام که مردم به فتنه‌هایی آلوده بودند، بند دین را پاره کرده، اصول را دگرگون ساخته، راه‌هایی را بسته، هدایت فراموش شده، کوردلی همه جا را گرفته، ایمان خوار شده اثری از راه آن به جای نمانده، پرچم شیطان به دست جاهلان برافراشته می‌شد؛ ایشان در آن فتنه‌ها، نادان، حیران و گمراهان بودند، آن هم در بهترین مکان‌ها یعنی مکه و بدترین همسایه‌ها یعنی جاهلیت در سرزمینی که دهان عالم بسته، و مهر خاموشی بر لب زده و جاهل در آن گرامی بود. از خطبه‌ی ۷۲ خداوند! گرامی‌ترین صلوات و زبده‌ترین برکات خود را بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده‌ی خود نثار کن، که خاتم پیغمبران سابق است، آن که گشاینده‌ی قفلها، و آشکار کننده‌ی حقیقت به نیروی حق است، آن که در هم شکننده‌ی ارتش‌های باطل است، قی و استوار آن گونه که این امر مهم به او واگذار شده به فرمان تو قیام کرد، و در راه رضای تو شتاب گرفت، در حمله زبونی نشان نداد، در عزم سستی نکرد، وحی تو را فراگرفت، پیمان تو را حفظ کرد، برای اجرای فرمان تو استوار به راه افتاد، برای هر که اخگری خواست، شعله‌ی هدایت برافروخت، راه را برای شب روان گمراه روشن ساخت، دل‌هایی که در چاله‌های گناه و فتنه فرورفته بودند رها شدند و هدایت یافتند، با گنجور خزانه‌ی علم تو و گواه روز بازپسین تو، و پیامبر تو به سوی خلق. از خطبه‌ی ۸۹: خداوند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را هنگامی فرستاد که پیامبران دیر کرده بودند، و امت‌ها در خواب سنگینی فرورفته بودند، فتنه‌ها

انگیخته، مصالح خلق پراکنده، آتش جنگ افروخته، دنیا تاریک و بی نور، و سراسر غرور بود، آن گاه که برگ ریزان درخت زندگی بود، و امید به میوهی آن نمی رفت، آب زلال آسایش در زمین فرورفته بود، مشعل های هدایت خاموش، و پرچم های گمراهی افراشته، روی جهان برای مردم دژم و اخم کرده، ثمرش فتنه و فساد، غذایش مردار، بالپوش آن شمشیرهای آخته، و زیرپوش آن ترس و بیم بود در چنین وقتی او را فرستاد. از خطبه ی ۸۹: تا آن که لطف خداوند رشته ی پیامبری را به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کشانید، او را از بهترین معدن ها و ریشه ها و اصالت ها بیرون آورد، اصلی که امینان را از آن برگزیده خاندانش بهترین خاندان بود و نوباوگانش بهترین نوباوگان، درختش بهترین درختان [صفحه ۳۷] درختی که شاخه هایش بس بلند و افراشته، و به درک کامل میوهی آن کسی را دسترس نیست، او پیشوای پرهیزگاران است و بینش هدایت جویان، چراغی که نورش تابناک است، آذرخشی که روشنایش فروزنده است، شعله ای که برق می زند، راه او میانه روی، روش او حکمت و رستگاری، کلام او فصل الخطاب، فرمان او عدل، او را در وقت دیر کردن پیمبران فرستاد، آن گاه که عملها بیهوده، و ملت ها گمراه بودند. از خطبه ۱۰۰: او را فرستاد، به فرمان او باطل را شکست، به یاد او گویا بود، تا امامت او را ادا کرد و موفقانه از میان ما رفت، و پرچم حق را در میان ما به جا گذارد، هر کس بر او پیشی گرفت از دین به در رفت و هر کس به او نپیوست تباه شد هر کس با او بود به هدف رسید، سخنش استوار بود، تا اسباب کاری را مهیا نمی کرد به آن کار دست نمی زد، چون به کاری قیام می نمود در انجام آن سریع و بی وقفه بود، تا آنجا که گردن ها برای او خم گردید، و شخصیت والای او مورد اشاره شد، مرگ آمد او را به دیدار پروردگارش برد. از خطبه: پزشکی که با علم و دانش خود دوره گرد بود، مرهم ها را آماده داشت، وسیله ی داغ را که آخرین دوا بود به همراه داشت و هر جا نیازی بود به کار می برد، دل های کور و گوش های کر و زبان های لال، همه ی مواضع غفلت را جستجو می کرد تا درمان کند، جایگاه حیرت و سر در گمی آنانی که جویای روشنایی حکمت نبودند و از آتش برافروخته دانش های ریشه دار اخگری نمی جستند، ایشان چون چارپایان پرواری بودند، ایشان چون سنگهای سخت بی چشمه سار. [صفحه ۳۸] از خطبه ۱۶۰: در وجود پیغمبر بقدر کفایت نمونه ها برای پیروی و تأسی هست که دلیل بر حقارت دنیا است. از خطبه ی ۱۰۹: دنیا را خوار و کوچک شمرد، آن را بر خود آسان گرفت، دنیا را بیهوده خواند و بیهوده دانست، که خداوند به اختیار خود آن از او باز گرفته است، و برای دیگران که فراهم ساخته ایشان را تحقیر نموده است، پس با دل خود از دنیا روی گردانید، و یاد آن را در خود می راند، و دوست داشت تا زینت آن از نظر او پنهان ماند، مبادا از آن رشته هایی برگیرد، یا مقامی را در آن آرزو کند. از خطبه ی ۱۶۹: در سلطنت الهی کار شما استوار است، اطاعت را به او (پیامبر) دهید، مذذب و دو دل مباشید، به خدا سوگند اگر چنین کردید فبها و گرنه خداوند سلطان اسلام را به دیگری واگذار می کند، آن گاه هرگز به شما بازگشت نخواهد کرد. از خطبه ی ۲۱۰: با فضل او چیزی برابری نمی کند و فقدان او قابل جبران نیست، شهرها بارور شد پس از آن که در گمراهی تاریک کننده و جفای خانه برانداز بود، مردم حریم را پامال می کردند و حکیم دانشمند را ذلیل. از (نهج البلاغه) بنقل از (بحار الانوار ۳۱۴ / ۶۷): برای من در روزگار گذشته برادری در راه خدا بود، که کوچکی و حقارت دنیا در چشم او، او را در چشم من بزرگ کرده بود. او از سلطه ی شکمش بیرون بود؛ هر چه را نمی یافت، اشتها نمی کرد؛ و وقتی می یافت، زیاده روی نمی نمود. بیشتر عمرش ساکت [صفحه ۳۹] بود و چون سخن می گفت بر شنوندگان غلبه پیدا می کرد و تشنگی سئوال کنندگان را فرومی نشانده؛ خود ضعیف بود و ضعف طلب اما چون موردی جدی (در انجام وظیفه) پیش می آمد همچون شیر بیشه و اثردهای دره بود. از حجت آوردن باز نمی ماند تا آن که داوری را تمام می کرد. چنان بود که کسی را سرزنش نمی کرد در چیزی که امکان عذری در آن بود تا عذر را بشنود. از دردی ناله می کرد، تا شفا می یافت. چیزی را وعده می داد که حتما انجام دهد، و آن چه را نمی کرد نمی گفت و چنان بود که اگر از کلام سیرایی داشت، از سکوت سیرایی نداشت. بر آن چه می شنید حریصتر بود از آن چه به آن تکلم می کرد، چون دو کار پیش می آمد نظر می کرد تا کدام به هوی نزدیکتر است، به آن مخالفت می کرد. بر شما باد به این اخلاق، آنها را بچسبید و در آنها با هم مسابقه

بگذارید. توضیح: ادامه‌ی سکوت از عجز او نبود بلکه با اراده‌ی خود چنین می‌خواست تا سکوت را ترجیح دهد جز در جاهائی که سخن واجب است. در حدیث هم آمده: (من عرف الله کل لسانه) یعنی هر کس خدا را شناخت زبانش کند می‌شود. در این جا ضعف به معنای تواضع و فروتنی به کار رفته نه کمبود شخصیت. [صفحه ۴۱]

بیت، نسب، شمایل چهره و اندام پیغمبر، وصف او

فضیلت و برتری در جسم و تن و اندام از بخششهای خاص خداوند متعال است، و هر چند از خردمندی و دانائی و فضیلت یک درجه پایین تر است؛ خداوند در باره‌ی «طالوت» فرمانروای بنی اسرائیل که به انتخاب خداوند بود فرمود: «ان الله اصطفیة علیکم و زاده بصطفیة فی العلم والجسم» (بقره / ۲۴۷) یعنی: «به درستی که خداوند او را بر شما برگزید و در وجود او برتری‌ای در دانش و اندام افزوده است». مشاهدات تاریخی هم نشان می‌دهد که ابر مردان دارای چهره و اندامی زیبا بوده‌اند. هیأت ظاهری انسان در نفوذ و تصرف قلوب سخت مؤثر است، و قابل انکار نیست، بسط مقال در این مورد را به کتب مربوطه واگذار نموده و به مطلب خود می‌پردازیم. پیغمبر اسلام که از شریفترین تیره‌ی نژاد عرب و خلاصه نسل ابراهیم خلیل بود، از حیث چهره و اندام چنین توصیف شده است: امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود که: از خال خود هند بن ابی هاله از وصف [صفحه ۴۲] پیغمبر اکرم پرسید و او چنین گفت: رسول خدا با حشمت بود، و سخت باحشمت بود، روی او مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، از چارشانه بلندتر و از درازقد کوتاه تر بود، سرش بزرگ، مویش نرم و فروهشته و تابدار، اگر موی سر را فرق نمی‌کرد از بنا گوشش تجاوز نمی‌نمود، رنگ او تابناک، پیشانی او گشاده و بلند، ابروانش کشیده و بی‌پیوستگی، رگی در پیشانی داشت که هنگام خشم سطر و آشکار می‌شد، بینش راست و اندکی برجسته، نوک آن اندکی برآمده، ریش او پر مو، گونه صاف و ظریف، دهان با لب‌های کشیده و سطر، دهان ظریف و از وسط رو به بالا، دندان‌ها از هم باز، از میان پستان‌ها تا ناف خط باریکی از موی سیاه و نرم داشت، گردنش به صفای نقره‌ی خام، قامتش معتدل، با اندامی عضلانی و به هم فشرده، شکمش نابرابر آمده و مساوی با سینه‌ای پهن، شانهاش درشت استخوان، مچ دستش سطر، دست‌ها کشیده و مودار تا آرنج، کف‌ها گشاده، انگشتان دستها و پاها متوسط در درازی، محکم راست و کشیده، پاها بدون پیچیدگی، کف پا اندکی از وسط فرورفته، روی پاها چنان صاف که آب بر آنها درنگ نمی‌کرد، وقتی قدم برمی‌داشت گویی از جای بلندی کنده می‌شد، وقتی راه می‌رفت گویی در سرازیری راه می‌رفت، وقتی رو برمی‌گردانید با همه‌ی اندام متمایل می‌شد، مژگان‌ها و نظرش رو به پایین، به زمین بیشتر نظر داشت تا به بالا، بیشتر نظرش ملاحظه و عبرت بود، با همه ابتدا به سلام می‌کرد. امام حسن (علیه السلام) فرمود: گفتار او را وصف کن؛ هند گفت: حزنش پیوسته بود، فکرش مداوم، آسایشی نداشت، جز به هنگام لزوم و نیاز سخن نمی‌گفت، آغاز سخن او و پایان آن با همه‌ی لب و دهن بود، صریح و روشن سخن می‌گفت، جویده و نامفهوم سخن نمی‌گفت، سخنش آهسته و نامفهوم نبود، کلامش جامع و فصل الخطاب [صفحه ۴۳] بود، نه زیاد بود نه کم، ملائم و مهربان و نرم‌خو بود، نه در حد جفا و خشونت، و نه در حد زبونی و ناتوانی، خوبی کردن به او در نظرش عظیم بود هر چند اندک بود، آن چه را می‌خورد مدح و ذم نمی‌گفت، دنیا و ما فیها او را خشمناک نمی‌کرد، اما آن جا که پای احقاق حقی به میان می‌آمد از احدی باک نداشت، هیچ چیز نمی‌توانست با خشم او روبرو شود، تا وقتی که حق را پیروز کند، وقتی اشاره می‌کرد با همه‌ی دست اشاره می‌کرد، و وقتی تعجب می‌کرد دست خود را می‌گردانید، هر گاه شاد می‌شد چشمان را می‌بست، بیشتر خنده‌ی او تبسم بود، وقتی تبسم می‌کرد گویی لبان را از روی دندنهائی چون تگرگ باز می‌کرد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: در این باره از پدرم علی علیه السلام پرسیدم فرمود: وقتی پیغمبر به خانه می‌رفت، وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یکی برای خدا، یکی برای اهل بیت، و یکی برای خودش، آن گاه سهم خود را میان خود و مردم تقسیم می‌نمود، چه عامه و چه خاصه، و روش او چنان بود که اهل فضل را به قدر مقام ایشان در دین ترجیح می‌داد؛ بعضی از ایشان یک نیاز داشتند، بعضی

دو نیاز، بعضی بیشتر؛ با ایشان در آن چیزی که برایشان اصلح بود همدم و هم‌ساز می‌شد، در مصالح ایشان، از ایشان سؤال می‌کرد، و ایشان را به چیزی که سزاوار بود رهنمون می‌شد، و می‌گفت: اکنون آن که حاضر است به غایبین خبر دهد، می‌گفت: آن که نمی‌تواند حاجت خود را به من برساند از جانب او به من برسانید، زیرا هر کس حاجت حاجتمندی را که خود نمیتواند به فرمانروا برساند، او به فرمانروا خبر دهد، خداوند در روز قیامت قدم‌های او را ثابت نگه می‌دارد. و در نزد او جز از این نوع سخن‌ها یاد نمی‌شد، از پیش او بیرون نمی‌آمدند جز با چشیدن چیزی از حکمت، و بیرون می‌آمدند در حالی که خود دلیل و [صفحه ۴۴] راهنما بودند، زبان را از سخن بازمی‌داشت مگر آن جا که سودی داشت، مردم را الفت می‌داد و از نفرت برحذر می‌داشت، بزرگان قوم را گرامی می‌داشت و ایشان را فرمانروای قوم خود می‌کرد مردم را بیم می‌داد و خود ناظر و نگهبان ایشان بود، بدون اینکه خوشروئی خود را از احدی دریغ کند. از یاران خود خبر می‌گرفت، از مردم حال مردم را می‌پرسید، نیکوئی را نیکو معرفی می‌کرد و تقویت می‌نمود، زشت را زشت معرفی می‌کرد و تحقیر می‌نمود. کار او معتدل و هماهنگ بود و هرگز غفلت نمی‌کرد، مبادا دیگران غفلت کنند یا منحرف شوند، از حق کوتاه نمی‌آمد و از آن تجاوز نمی‌کرد، بهترین مردم نزد او خیرخواه‌ترین ایشان برای مسلمانان بود و بهترین منزلت برای کسان در نزد او از آن کسی بود که بهتر با مسلمانان مواسات و معاونت می‌کرد، نمی‌نشست و بر نمی‌خاست مگر با یاد خدا، به هیچ مکانی دلبستگی پیدا نمی‌کرد و از توطین نفس و مانوس شدن به مکانی نهی می‌نمود. هرگاه به مجلس می‌رسید در آخر آن می‌نشست، و به چنین ادبی فرمان می‌داد، به هر همنشینی بهره‌اش را می‌داد، هیچ کس گمان نمی‌کرد کسی از دیگری به او نزدیکتر است، درنگ می‌کرد تا همنشین او اول برخیزد آنگاه برمی‌خاست، هر کس از او حاجتی می‌خواست دست خالی از نزد او بر نمی‌گشت، یا با انجام حاجتش یا با گفتاری رضایت‌بخش، حسن خلق او فراگیر همه‌ی مردم بود، برای ایشان همچون پدر بود، همه در پیش او در برابر حق مساوی بودند. مجلسش مجلس حلم، حیا، صدق و امانت بود، صدائی در آن بلند نمی‌شد، از کسی در آن عیب‌جویی نمی‌شد، اشتباه در آن تکرار نمی‌شد، همه پیوسته به هم برابر با هم، و وظیفه‌شناسی و تقوی تنها مایه‌ی امتیاز و فضیلت بود، بزرگ را احترام می‌کردند و بر کوچک مهربان بودند، و به حاجتمند ایتار می‌کردند، غریب را نوازش می‌نمودند، [صفحه ۴۵] پیغمبر اکرم همیشه خوشرو و آسان‌گیر و نرم‌خو بود، نه سخت‌دل بود نه بدزبان، نه دشنام دهد نه عیب‌جو نه خواهان مدیحه‌سرایی، از هر چه نمی‌خواست تغافل می‌کرد، آرزومندانش هرگز نومید نمی‌شدند. از سه چیز خود را رها کرده بود: ریاکاری، زیان‌روی و بیهوده‌کاری. درباره‌ی مردم سه چیز را رها کرده بود: هیچ کس را نکوهش نمی‌کرد، دنبال لغزش و عیوب مردم نبود، هیچ کس را سرزنش نمی‌کرد. سخن نمی‌گفت مگر آن جا که امید ثواب بود. چون سخن می‌گفت همنشینانش ساکت بودند، گویی پرنده بر سر ایشان نشسته است. در محضر او منازعه و مجادله نبود، و اگر کسی سخن می‌گفت همه ساکت بودند تا سخنش تمام می‌شد، با همنشینان در خندقی مواسات می‌کرد. اگر تعجب می‌کردند به رعایت ادب مجلس، او هم اظهار تعجب می‌نمود. با غریبان در سخن و سؤال و جواب آن قدر شکبیا بود، که به سر حد تحمل از جفا می‌رسید، صحابیانی به سفارش او پیجوی غریب و حاجتمند بودند تا ایشان را یاری دهند. از هیچ کس ستایش را نمی‌پذیرفت، کلام را بر هیچ کس قطع نمی‌کرد، اما اگر کسی بیهوده می‌گفت او را نهی می‌نمود، یا از مجلس برمی‌خاست. سکوت او در چهار مورد بود: حلم، حذر، تقدیر و تفکر. تقدیر در مساوی نظر کردن به مردم و استماع از ایشان؛ تفکر در در چیزی که باقی یا فانی است. حلم با شکیبایی در او جمع شده بود، هیچ چیز او را خشمناک نمی‌ساخت و از جا نمی‌کند. حذر در چهار چیز داشت: گرفتن بهترین روش تا به او اقتدا کنند، ترک قبیح تا آن را رها کنند، اجتهاد در رأی برای صلاح امت، و قیام بر آن چه خیر دنیا و آخرت را برای ایشان فراهم سازد. بحار الانوار ۱۵۳ - ۱۴۸ / ۱۷ و همه‌ی مصادر سنتاگر در صفات ابر مردان جهان بررسی کنیم او را بزرگترین بزرگان خواهیم [صفحه ۴۶] یافت؛ شخصیتی نیرومند، استوار، پرجذبه، از بهترین پدران و مادران، در میان قوم خود بزرگ شد. از حیث صداقت، مروت، وفا و امانت هیچ کس به غبار او نمی‌رسید. گرامی‌ترین نژادها، پرارزشت‌ترین شمانلها، خردمندترین مغزها، نیکوترین خلقها،

پر عاطفه‌ترین همنشینها، باوقارترین بردبارها، راستگوترین گوینده‌ها، دورترین از پلیدی‌ها، بزرگترین فرمانرواها، خردمندترین سیاستمدارها، شجاع‌ترین جنگاوران، بلیغ‌ترین سخنرانان، حکیم‌ترین قانونگذاران، پردل‌ترین سرداران، بزرگترین فاتحان، بیمناک‌ترین دینداران، کامیاب‌ترین تشکیل‌دهندگان، خالص‌ترین بشر دوستان، مهربان‌ترین پدران و شوهران، والاترین راهنمایان، زاهدترین زاهدان، جاویدترین سازندگان ملکت و دولت که در عین حال معلم همه است و جز از وحی الهی از احدی تعلیم فرانگرفته است. دین او بانفوذترین ادیان در عقول بشری است اول فرد را برای احراز شخصیت می‌ساخت، آن گاه او را مهیا می‌کرد تا عضو مفید جامعه باشد. در راهنمایی و ارائه‌ی طریق، قدرت و صلابت داشت؛ هرگز مداهنه و خوش آمد گوئی نمی‌کرد، در هر موردی مردم را تعلیم می‌داد، و به ایشان تفهیم می‌کرد که هشدارهای صریح به سود ایشان است. در تعلیمات او روح همدردی و خیرخواهی و شفقت و تعاون کاملاً مشهود بود. امی بودن و اعلم بودن حیرت‌انگیز است، اعجاز بزرگ او قرآن بود، می‌فرمود: مدینه به قرآن فتح شد و شهرها به شمشیر. «سرلشکر بودلی» در «الرسول» می‌گوید: (در عین زاهد بودن، مرد دنیا نیز بود، اما نه دنیای پلید جاهلیت، او دشمن آبادی و خوب زندگی کردن نبود، دوست داشت چنان که دوست داریم. دارای فرزندان بود. سواری بود که هرگز کسی به غبارش [صفحه ۴۷] نمی‌رسید، خودش نعلینش را می‌دوخت و لباسش را وصله می‌زد، مزاجی برآزده داشت، خودش را به فرماندهی و رهبری می‌شناخت، اما هرگز دوستدار تظاهر نبود، هرگز در فکر تأسیس دربار و درباریان نبود، هرگز اجازه نداد تا برای او صفات الهی یا خارق طبیعت بشناسند). اگر یهودیت و نصرانیت دارای فرهنگی عالی و مؤثر بود، چرا آن همه یهودیان یمن و مدینه و نصرانیان نجران و حیره نتوانستند عرب جاهلی را رهبری کنند، و هر چند بسیار اندک او را از ظلمت جهل و فقر و اخلاق زشت بیرون آورند. حسن تدبیر او برای رهبری وحشیان عرب، نه تنها اعجازانگیز، بلکه اعجاز بود. انتشار اسلام با آن سرعت، حرص او بر هدایت خلق، به شهادت خدا قوله تعالی: «ان تحرص علی هدیه‌م» (نحل / ۳۷) یعنی: «اگر بر هدایت ایشان حرص می‌زنی». عاقبت اندیشی او در عین سرافرازی و سلطه و شجاعت و پیروزی؛ زندگی او در حدی فقیرانه، نیم برهنه، نیم گرسنه؛ سیاستمداری که میان بیمناکی گردنکشان و رغبت گروندگان جمع کرده بود، کسی که در بالاترین درجات قدرت و حشمت و وقار فروتن و با نرمش بود. کفار و یهودیان او را برای داوری قبول داشتند، ژنده‌پوش اما نظیف که برای دیدار از هیأت‌های سیاسی بهترین لباس را می‌پوشید، در اندیشه‌ی عام و کلی برای هدایت همه‌ی بشر، نه تنها فلان فرد و فلان گروه معین. پیروزی، او را به عجب نمی‌آورد. در حال پیروزی یا شکست با آرامش و وظائف خود را انجام می‌داد. تاریخ او روشن و مضبوط، بر اثر شدت علاقه مسلمانان به او تا آن جا که شماره‌ی موهای سفید شده در محاسن شریف او را ضبط کرده بودند. [صفحه ۴۸]

پیشوای همه جانبه، پیشوایی در عقل، در ادب، در دین، در سیاست، در حکمت، در اقول، در اعمال، در سکوت، سراسر وجود و حرکات و سکونش ادله‌ی قاطعی بر صدق نبوت او و خبر دادن او از آینده. میل او به گندزدایی از خردها، توصیف کامل او از بیماری‌های فرد و اجتماع و درمان آن‌ها، ناتوانی عرب از معارضه با قرآن، حفظ عهد، میانه‌روی در کارها و هزاران جلوه‌های انسانی دیگر، مستمد از وحی و عنایت الهی، که قلم از بیان بخشی از آنها سرشکسته، و پای در گل، و عقل حیرت‌زده است، سخن کوتاه کسی که خداوند در قرآن برای تکریم و تعظیم او فرموده: «ان الله و ملتکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» (الاحزاب / ۵۶) یعنی: «به درستی که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود و دعا می‌فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود و دعا و صلوات بفرستید، و سلام گوید سلام گفتنی در حد اعلا». شاید خواننده‌ای با نظری شتاب‌زده گمان کند این همه اطلاعات کلام درباره‌ی سیرت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از باب مدیحه‌سرایی و تکرار است و آوردن مطالبی اندک در قالب الفاظی بسیار، در صورتی که هرگز چنین نیست و ما توصیه می‌کنیم که از نو و از نو آنها را بخواند تا دریابد هر یک از آنها مفهومی جداگانه دارد، و همچون آینه‌ای است در برابر یک جلوه و نمود خاص از سیرت مافوق بشری پیامبر اسلام، و نشان دهنده‌ی یکی از آداب خاص او در ظرف رویدادی خاص یا زمان و مکانی خاص یا شرایطی خاص که اگر تغییری در آن داده

شود یا حذف گردد، یکی از آداب او ناشناخته خواهد ماند، و این نه از باب تعصبات جاهلانه در برابر تعصبات جاهلانه‌ی امثال مسیحیان است، که عیسای کم‌محتوی در تاریخ را برای جبران کمبودها به مقام خدایی و ثالث ثلاثه ارتقا داده‌اند و توصیفی را که باید مفهوم و ملموس باشد، از بیم اعتراض در [صفحه ۴۹] نهانگاه لاهوت زندانی کرده‌اند، و چون خود آن را نفهمیده‌اند که چه گفته‌اند به ناچار شنوندگان هم نفهمیده‌اند چه می‌شنوند. توضیح: ظاهراً کلمه بی‌محتوی زنده است، اما با اضافه در تاریخ چنین نیست زیرا مراد آن است که از جنبه‌های تاریخی مطالب بسیاری در باره‌ی انحاء شخصیت حضرت عیسی علیه‌السلام نداریم. تفرقه و اختلافی در فرهنگی که انبیا آورده‌اند وجود ندارد و این متولیانند که برای حفظ مقام ساختگی خودشان صور زیبا و روشن تعلیمات پیامبران را با مشاطه‌گری جاهلانه یا مغرضانه دگرگون می‌سازند. [صفحه ۵۱]

مجامع آداب و منش پیغمبر

آن چه در بخش یکم و دوم آوردیم کلیاتی بود که از مجموع هزاران منش و آداب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز شمایل او استنتاج و نمونه‌برداری شده بود. اکنون در این بخش و بخش‌های آینده به تفصیل مواردی تا آن جا که در امکان ماست می‌پردازیم و مستند خود را در آخر هر رویداری بلافاصله می‌آوریم تا گمان نرود این مطالب از باب مدیحه‌سرایی و تکرار مکررات است و اگر احیاناً مطلبی را مکرر آورده‌ایم، مربوط به اختلاف منابع و مستندات است تا ما مطالب استوارتر باشد و بهتر در اذهان اثر گذارد. و ما توفیقی الا بالله ۱ - خوشروی‌ترین و خوش‌خلق‌ترین مردم بود، هرگز صدا را بلند نکرد، از دوشیزگان در پرده باحیاط بود. (شمائل الرسول ۶۱ / ۵۸) ۲ - از نیمه و سخن‌چینی نهی می‌کرد، و می‌فرمود: کسی از کسی چیزی نگوید، من دوست دارم سلیم الصدر و خوش‌گمان نزد شما بیایم. آن جا که می‌خواست بگوید: نه، می‌گفت: «لا و استغفر الله» یعنی: «نه و از [صفحه ۵۲] خدا آمرزش میخواهم» (شمائل ۶۵ / ۳) - وقتی چیزی می‌دید که دوست می‌داشت می‌گفت: «الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات» یعنی: «ستایش مر خداوندی را سزا است که به نعمت او چیزهای خوب و صالح تمام و کامل می‌شود». برای غایب دعا می‌کرد، شاهد را زیارت می‌نمود، از بیمار عیادت می‌کرد، در کاروان مراقب بود کسی عقب نماند. به کسی وعده داد که در جای معینی او را ببیند دو روز بانتظار او همان جا ماند، نماز جماعت را از همه سبکتر می‌خواند (بحار الانوار ۲۳۵ - ۲۳۳ / ۱۶). توضیح: فرموده‌ی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): به نعمت خداوند صالحات تمام می‌شود، مراد آن است که اگر توفیق و تقدیر خداوندی نباشد، همان چیزی که به نظر خوب و صالح می‌آید چه بسا باعث نکبت و بدبختی گردد مانند فرزند ناخلف و مال بسیار ۴ - می‌فرمود: «هیچ خوبی و معروفی را حقیر مشمارید ولو ریختن مقداری آب در ظرف دیگری، یا ری و خوش نشان دادن به برادر دینی» (اسد ۳۴۸ / ۲) ۵ - سائلی از او چیزی خواست، وی یک دانه خرما به او داد، سائل گفت: سبحان الله پیغمبر خدا یک دانه خرما می‌بخشد، پیغمبر - (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «او ما علمت ان فیها مثاقیل ذر کثیر» یعنی: «نمی‌دانی که در این یک دانه خرما ذره‌های سنگین بسیار هست؟» آن گاه سائل دیگر آمد به او نیز یک دانه داد، وی گفت: پیغمبر خدا به من یک دانه خرما داد به خدا سوگند آن را از خود جدا نکنم و همیشه از آن برکت جویم؛ پیغمبر فرمود تا چهل درهم که نزد ام‌سلمه داشت آوردند و به [صفحه ۵۳] او دادند، و او به زودی از دولتمندان شد. (حیة الحیوان دمیری / ذیل ذر) توضیح: در این رفتار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چند حکمت و تربیت هست، از آن جمله اشاره به آیه‌ی قرآن «فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره» (الزلزال) یعنی: «هر کس به سنگینی ذره‌ای عمل خیر کند، پاداش آن را خواهد دید» و معلوم است که اثر این گونه تعلیم در ضمن چنین رویدادی تا چه اندازه مؤثر و بادوام است. دوم: پاداش دادن به ادب و شکر سائل دیگر، که خداوند فرموده: «و اذ تأذن ربکم لئن شکرتم لا-زیدنکم» (ابراهیم ۷) یعنی: «آن گاه که پروردگار شما اعلان کرد، اگر شکر گزار باشید هر آینه نعمت را بر شما می‌افزاییم». سوم: چه بسا اشاره به عظمت ذرات سرگردان در مخلوقات مادی باشد که هر یک از آن‌ها خود عالمی است. ۶ - مجامع

صفات انسانی را چنین شماره می‌فرمود: خوشا به حال آن که فروتنی کند بی آن که در او منقصتی باشد، و در نفس خود ذلیل باشد بی آن که ناتوان باشد، و انفاق کند مالی را که به گناه تحصیل نکرده باشد و بر هر ذلیل و توانی رحم کند و با اهل دانش و حکمت بیامیزد. خوشا به حال آن که کسبش گوارا و حلال است، و باطن او صالح و مصفی است و شر خود را از مردم بازمی‌دارد، خوشا به آن که به علم خود عمل می‌کند و مازاد مال خود را انفاق می‌کند و اضافی گفتار خود را مهار می‌کند. (اسد ۱۸۸ / ۲). ۷-

برای اهل صفة چیزی را اختصاص داد و از دیگران معذرت خواست زیرا برای همه کافی نبود و اهل صفة مستحق‌تر بودند، فرمود: «به گروهی از شما اختصاص [صفحه ۵۴] دادم که از جزع و بی‌تابی ایشان بیم داشتم». (بحار ۲۶۹ / ۱۶). توضیح: جزع و بی‌تابی اهل صفة از حرص و زیاده‌طلبی نبود بلکه از غایت فقر و نداری بود. ۸- مسعود بن خالد گوسفندی برای پیغمبر فرستاد، چون به خانه رفت قدری گوشت نزد همسرش دید، پرسید: از کجاست؟ گفت: پیغمبر برای ما فرستاده و فرموده: چرا عیالت را از آن اطعام نکرده‌ای؟ (اسد ۳۵۷ / ۴). توضیح: در مشاهدات خود دیده‌ایم که غالباً از اهل خانه رعایت کامل نمی‌شود و از این جا احاطه‌ی معجزه آسای پیغمبر اسلام به همه‌ی موارد و نیز توصیه‌ی او معلوم می‌شود. ۹- به زیارت قبور می‌رفت، با ابو‌مویهبه به زیات بقیع رفت و فرمود: «سلام بر شما ای اهل گورستان، ای اهل لا اله الا الله گوارا باد بر شما آن چه را در آن هستید و مردم دنیا در آن نیستند، فتنه‌ها مانند قطعه‌های تاریک شب آمد آخرش دنبال اولش، آخری از اولی بدتر» (سیره شامی ۴۴۴ / ۴). توضیح: مراد از اهل لا اله الا الله اهل درک و فهم لا اله الا الله یعنی فنای ما سوی الله و بقای الله است. ۱۰- خیرخواه همه بود، در وقت مناسب همه را نصیحت می‌نمود، راهنمایی می‌کرد، مدهانه و خوش آمد گویی در کار او نبود به ابن مسعود فرمود: تلاش خود را زیاد مکن، آن چه مقدر است می‌شود، آن چه روزی تو است می‌رسد» (اسد ۷۹ / ۲). [صفحه ۵۵] توضیح: مراد تلاش حرص آمیز است نه تلاش معتدل که واجب است. ۱۱- از دنیا هیچ چیزش نزد اون مهم نبود، مگر آن که بیمناکی را امنیت بخشید، یا گرسنه‌ای را سیر کند. (بحار ۲۶۶ / ۱۶). ۱۲- به صله‌ی رحم سخت علاقمند بود، می‌فرمود: «رحم خود را و هر چند به سلام دادنی تر و تازه نگهدارید» (اسم ۳۷۹ / ۲). ۱۳- عبدالله بن ابی‌الحساء گفت با پیغمبر قبل از بعثت معامله داشتم و بنا شد کالا را در مکان و وقت معینی حاضر کنم و از یاد برده بودم، روز سوم که به یاد آوردم و رفتم، دیدم پیغمبر در همان جا است و فرمود: «ای جوان! بر من دشوار ساختی، سه روز است به انتظار تو هستم». (اسد ۱۴۶ / ۳). ۱۴- به حق شناسی سخت پایبند بود، به همین جهت چنین دعا می‌کرد: (اللهم لا تجعل لفاجر علی یدای فیحبه قلبی) یعنی: «خداوند از بدکاره‌ای بر من احسانی قرار مده مبادا دلم او را دوست بدارد». ۱۵- به شدت از لهو و بیهوده کاری متنفر بود، اوقات او حساب داشت، ذکر و فکر و ارشاد، اوقات او را اشغال می‌کرد، می‌فرمود: لهو باطل است، مگر در سه مورد: تأدیب اسب، تیراندازی، و شوخی با همسر حلال. (فصول المهمه ۵۷۱ / ۱۶). می‌فرمود: هر کس کنجکاو است نمی‌پاید، هر کس شکیبائی را برای مشکلات روزگار ذخیره نکرده ناتوان خواهد شد، هر کس به مردم وام دهد به او وام می‌دهند و هر کس ایشان را رها کند او را رها نمی‌کنند. گفتند: پس چه کنیم؟ فرمود: «از آبروی خود به ایشان قرض دهید که ذخیره شما برای روز قیامت باشد. دو نفر با هم همنشین نباشند مگر آن که بیشترین اجر نزد خداوند از آن کسی باشد که رفیق و مدارای او [صفحه ۵۶] نسبت به دیگری بیشتر باشد، اظهار دوستی نسبت به مردم نصف عقل است» (وافی - الایمان ۹۸). توضیح: مراد از قرض دادن از آبرو، یاری دیگران از قدرت و امکانات است. ۱۷- فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) نزد او آمد و از وضع دشوار زندگی به او گفت، پیغمبر نوشته‌ای به او داد و فرمود: «آن چه در آن هست یاد گیر»، نوشته بود: «هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد همسایه خود را آزار ندهد». «هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد مهمان خود را گرامی بدارد». «هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد یا سخن خیر گوید یا ساکت باشد». (وافی الایمان ۹۶ / ۱۸). فرمود: «هر کس صبح برخاست و برای کار مسلمانان اهتمام نکرد مسلمان نیست»، گفتند: دوست داشته‌ترین مردمان نزد خدا کیست؟ فرمود: «سود بخش‌ترین ایشان به مردم». (وای - الایمان / ۱۹). ۱۹- فرمود: «هر یک از شما برای برادر دینی خود خیرخواه باشد چنان که برای خویش». (وافی - الایمان ۱۲۱). ۲۰- فرمود:

«هر کس مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس مرا شاد کند، خدا را شاد کرده». (وافی - الایمان / ۱۱۶). ۲۱ - فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند فرشته‌ای به زمین می‌فرستد، او راه می‌رود تا به در خانه‌ای می‌رسد، که یکی آن جا برای دیدن برادرش در می‌زند، فرشته به او می‌گوید: از او چه می‌خواهی؟ او می‌گوید: برادر مسلمان من است، برای خوشنودی خداوند به دیارش آمده‌ام، فرشته می‌گوید: آیا به راستی آمدنت برای همین است؟ [صفحه ۵۷] می‌گوید: همین است، فرشته می‌گوید: من فرشته‌ی خدایم به سوی تو، خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: هر مسلمانی که مسلمان دیگر را دیدار می‌کند، مرا دیدار کرده و ثواب او بهشت است». (وافی - الایمان / ۱۰۷). ۲۲ - فرمود: «وصیت می‌کنم به شاهدین از اتم و به غایبین و به آنان که در پشت پدران و رحم مادرانند تا روز قیامت، که صله رحم به جا آورند و هر چند به قدر یک سال از هم دور باشند زیرا صله‌ی رحم از دین است». (وافی - الایمان / ۹۳). توضیح: از صدها امثال این روایات یقین حاصل می‌شود که پی و بنیاد خداپرستی و دین، محبت و تعاون و خدمت به خلق است و مادام که این صفات انسانی بر اکثریت جامعه‌ای حاکم و مسلط نباشد، اعمال عبادی ایشان دردی را دوا نمی‌کند، و چنین جامعه‌ای را یک جامعه‌ای را یک جامعه‌ی دینی نمی‌توان نامید. نطق پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی است و از هوی نیست، وقتی از کسانی که درباره‌ی امور مسلمانان بی تفاوتند سلب اسلام می‌کند، هشدار می‌دهد که روح تعاونی که در مسلمانان صدر اسلام بود به یاد آورید و با بی تفاوتی مسلمانان در قرون بعدی مقایسه کنید تا علت بزرگ ضعف مسلمانان را دریابید. ۲۳ - یکی پرسید: خداوند چه چیز را دشمن تر دارد؟ فرمود: شرک را، گفت: دیگر؟ فرمود: قطع رحم، گفت: دیگر؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف را. (وافی - جنود الکفر / ۱۵۵). [صفحه ۵۸] ۲۴ - فرمود: «دو مسلمان که با هم قهر کنند، و سه روز چنان باشند از اسلامیت خارجند، آن گاه هر کدام زودتر به آشتی مبادرت کند زودتر به بهشت می‌رود» (وافی - جنود الکفر / ۱۵۶). ۲۵ - فرمود: «هر کس فضل پیران را شناخت، و ایشان را گرمی داشت خداوند او را از هراس روز قیامت نجات داد». (وافی - الایمان / ۱۰۰). ۲۶ - فرمود: «آیا شما را خبر دهم از بدترین شما» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «راه روندگان برای سخن چینی و دو به هم زنی، و جدایی اندازن میان دوستان، و عیب تراشندگان برای مردمان بی‌عیب». (وافی - الایمان / ۱۶۴). ۲۷ - فرمود: «ای گروه مسلمانان به زبان، که ایمان به دلشان راه نیافته است، مسلمانان را نکوهش نکنید و به دنبال کشف عیب‌های ایشان مباشید، زیرا هر کس به دنبال کشف عیب‌های ایشان باشد خداوند عیب‌های او را دنبال (آشکار) می‌کند تا رسوایش سازد، و هر چند در خانه‌اش باشد. (وافی - باب الغیبه / ۱۶۳). ۲۸ - فرمود: «هر کس برای حاجت برادر مؤمن خود کوشا باشد اما خیرخواه او نباشد، بتحقیق به خدا و رسولش خیانت کرده است». (وافی - الایمان / ۱۶۴) توضیح: وقتی انسان خیرخواه نبود کار را سرسری انجام می‌دهد، که یا ناتمام می‌ماند، یا ضرر و زیان به بار می‌آورد، امانت‌داری در شغل، برای همین است جوامع بشری در اثر نداشتن وجدان کار، مشکلاتی دارند که قابل حل نیست. ۲۹ - می‌فرمود: «دوستی مؤمن، مؤمن را، در راه خدا از بزرگترین شعبه‌های ایمان است، آگاه باشید هر کس برای خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد و در [صفحه ۵۹] راه خدا اعطا کند و در راه خدا منع کند، از برگزیدگان خداوند است». (وافی - الایمان / ۹۵ / ۹). تنبیه: برای مسلمانان پاک اعتقاد، اقوال پیغمبر وحی منزل است که به فرمان خداوند به او تاسی می‌جویند، و دستورات او را تا سر حد امکان به کار می‌بندند. افراد کم اعتقاد و یا بی‌اعتقادی هم هست که در برابر آنها بی تفاوتند. و گمان می‌کنند که این دستورات مانند موعظه‌های معمولی است و هیچ اثری در زندگانی دنیایی ندارد. در صورتی که تجربه نشان می‌دهد که مشکلات زندگانی آن پاک اعتقادان عامل به مراتب کمتر از مشکلات آن بی‌اعتقادان است. ۳۰ - بر روی خاک زمین می‌نشست، بر زمین می‌خوابید، بر زمین غذا می‌خورد، لباس خود را وصله می‌زد در راه روی واردین باز می‌کرد، گوسفند را می‌دوشید، شتر را می‌بست، به کمک خادم دستاس می‌کرد، خودش آب برای طهارت می‌گذارد، پیاده راه می‌رفت، اگر تنها بودند تند راه می‌رفت، و اگر همراه داشت با ایشان همگام بود، تکیه نمی‌داد، با اهل خانه کار می‌کرد، هیچ وقت آروغ نمی‌زد، عذر آزاد و بنده را می‌پذیرفت، هدیه را می‌پذیرفت و هر چند یک دانه خرما یا جرعه‌ای شیر

صدقه نمی پذیرفت، تیز نگاه نمی کرد، برای خدا خشم می گرفت، هرگز برای خودش خشم نمی گرفت، گاهی از فرط گرسنگی سنگ به شکم می بست، هر چه آماده بود می خورد، چیزی را رد نمی کرد، دو لباس نمی پوشید، لباس او زبر بود و غالباً سفید، لباس خاصی برای جمعه داشت، عباى خود را برای دیگران بر زمین فرش می کرد. انگشتی از نقره داشت، خربزه دوست داشت، از بوی بد احتراز می کرد، به مسواک سخت علاقه داشت، در سواری ردیف می کرد غلامش را یا دیگری را، بر شتر [صفحه ۶۰] و اسب و الاغ سوار می شد بدون زین و لگام، گاهی با پای برهنه راه می رفت گاهی بدن عمامه و ردا. جنازه را تشییع می کرد و هر چند تا آخر مدینه، مریض را عیادت می کرد، با فقرا همنشین می شد با مساکین غذا می خورد و با دست خود به ایشان غذا می داد. اهل فضیلت را گرمی می داشت، با اهل شرف نیکی می نمود، صله‌ی رحم می کرد بدون امتیاز دادن بر غیر جفا نکرد، بدون قهقهه می خندید در لباس و پوشاک برتری نداشت، هیچ کس را دشنام نداد، زنی و خادمی را لعن نکرد، مگر آن که می گفت رهایش کنید کاری به او نداشته باشید، هیچ کس از آزاد و کنیز و بنده نزد او نیامد مگر آن که برای انجام کارش با او به راه افتاد. خشن نبود، سخت دل نبود، هر کس با او کاری داشت چندان با او صبر می کرد تا خودش برود، هر کس دست او را می گرفت دست خود را رها نمی کرد تا اول او رها کند. بدی را با بدی پاداش نمی داد، چشم پوشی می نمود، هر کس را می دید اول سلام می کرد، هر مسلمان را می دید با او مصافحه می کرد، در هر نشست و برخاست ذکر خدا می کرد، اگر در نماز بود و کسی می آمد نماز را کوتاه می کرد و به او روی می نمود و می گفت: آیا حاجتی داری تا انجام دهم؟ نشستن او چنان بود که هر دو ساقش را اندکی بلند می کرد در مجلس هر کجا جا بود می نشست، غالباً رو به قبله می نشست، واردین را گرمی می داشت، گاهی ردایش را زیر پای ایشان می گسترد، اگر تشکچه‌ای بود زیر پای او می گذارد. در حال رضا و غضب جز حق نمی گفت، خیار را با رطب یا با نمک می خورد، بیشترین میوه را که دوست داشت خربزه و انگور بود، بیشتر خوراکش خرما و آب بود، گاهی خرما را با شیر می خورد و می فرمود «اطیین» اند یعنی دو بهتر. [صفحه ۶۱] به امام حسین (علیه السلام) که کودک می فرمود: «حبه حبه ترق عین بقه» یعنی: «ای سبزه خوش بو، ای سبزه خوش بو» یا «ای ریزه میزه چون چشم مگس بالا- بیا». توضیح: مشهور چنان است که چشم مگس زیر ذره بین هزاران چشم است و اشاره است به سوراخ شدن بدن امام حسین (علیه السلام) از زخم‌ها و العهده علی الراوی. پیرزنی از انصار گفت: یا رسول الله! دعا کن به بهشت بروم فرمود: «پیرزنان به بهشت راه ندارند» عجز گریه را سر داد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خندید و فرمود: «انا أنشأناهن انشاء فجعلناهن ابكارا» (الواقعه / ۳۵ و ۳۶) یعنی: «هر آینه ما ایشان را آفریدیم آفریدنی پس ایشان را باکره قرار دادیم». صهیب رومی رمد داشت و خرما می خورد پیغمبر فرمود: «خرما برای رمد بد است»، صهیب رومی گفت: یا رسول الله با طرفی می خورم که رمد ندارد. نعیمان انصاری کالاهائی از اعراب بیابانی مانند غسل می خرید و آن‌ها را به در خانه‌ی همسران پیغمبر می آورد، و به آنها می داد و می گفت هدیه است و عرب فروشنده را می گفت همینجا بنشین تا ظرف و پول تو را بیاورند، خودش در می رفت؛ وقتی از او بازخواست می کردند می گفت: دیدم پیغمبر غسل دوست دارد من هم پول ندارم، پیغمبر تبسم می کرد و خود بهای کالا- را می داد و بر او انکار نمی نمود. کدوی پخته را دوست داشت، گوشت شکار می خورد اما هرگز خودش شکار نکرد. مزاح می کرد اما جز حق نمی گفت، ابوعمیر بلبلی داشت که مرد، به او [صفحه ۶۲] می فرمود: «یا ابا عمیر! ما فعل النقیری» یعنی: «ابا عمیر! بلبل کوچک چه شد». انجشه، شتران زنان را می راند به او فرمود: «یا انجشه! ارفق بالقواریر» یعنی: «ای انجشه! با این نازک شیشه‌ها مدارا کن». غلامی سیاه داشت در سفر، هر کس می رسید از اثاث خود بر او بار می کرد تا گرانبار شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او گذر کرد فرمود: «تو همچون کشتی شده‌ای» و او را آزاد کرد. مردی از او خواست که رهواری به او بدهد، فرمود: «بر بچه شتر سواری می کنم» گفت: بچه شتر به چه درد من می خورد؟ فرمود: «کدام شتر است که بچه شتر نیست». به انس - خدمتکار خود - می فرمود: «یک سر دو گوش» از پشت سر بازوی یکی را گرفت و فرمود: «کی این بنده را می خرد؟» وقتی او تعجب کرد فرمود: «کیست بنده‌ی خدا نیست». زنی از مردش نزد او شکایت کرد فرمود: «همان مردی که سفیدی در چشم دارد؟»

زن سراسیمه به خانه آمد و به شوی خود خبر داد، او گفت: مگر نمی بینی سفیدی چشم من از سیاهی آن بیشتر است؟. (مناقب، بحار، اسدالغابه، سیره شامی). ۳۱ - می فرمود: «خردمند کسی است که با دیگری که در معاشرتش الزام دارد به نیکی رفتار کند، تا وقتی که خداوند راه رهایی او را فراهم سازد». (اسد الغابه ۲۷۰ / ۵). توضیح: فصل الخطاب و تنها راه رهایی همین است مانند مدارا کردن با همسر بد سلوک. ۳۲ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «گاهی پیغمبر با کسی مزاح می کرد تا او [صفحه ۶۳] را شاد کند» (بحار ۲۹۶ / ۱۶). ۳۳ - وقتی سوار می شد سه مرتبه می گفت: «الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنین» (الزخرف / ۱۳) یعنی: «ستایش برای خداوندی است که این رهوار را برای ما رام کرد و ما خود رام کننده‌ی آن نبودیم». (اسد ۴ / ۹). ۳۴ - در راه خبیر به عامر بن اکوع فرمود: «برای ما حدی بخوان» و او خواند: «و الله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا انا اذا قوم بغوا علینا و ان ارادوا فتنة اینافازلن سکینه علینا و ثبت الاقدام اذ لا- قینا یعنی: «به خدا سوگند اگر اراده‌ی خدا نبود، ما هدایت نمی شدیم نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، ما چنان قومی هستیم که اگر دشمن بر ما ستم کند، یا قصد فتنه داشته باشد زیر بار نمی رویم و دفاع می کنیم، خداوند آرامش بر ما نازل کن و هنگام نبرد قدم‌های ما را استوار گردان». (اسد ۱۶ / ۵). ۳۶ - اگر جائی می رفت راه بازگشت را عوض می کرد. (بحار ۲۷۶ / ۱۶). توضیح: یک مسئله‌ی روانی است که تنوع در امور نو کننده‌ی زندگانی و نشاط بخش است، دیگر آن که چون در بین راه از احوال مسلمانان جو یا می شد در تغییر مسیر تفحص بیشتری به عمل می آمد. [صفحه ۶۴] ۳۷ - فرمود: «نزدیکترین شما به خداوند آن کسی است که زودتر سلام کند، گاهی به زنان غیر جوان سلام می نمود» (وافی - الایمان / ۱۰۹). توضیح: مراد از برتر بودن و نزدیکتر بودن در جائی است که آن دو نفر از حیث باقی مزایای انسانی مساوی باشند، آن وقت سبقت در سلام سبب برتر بودن سبقت کننده می باشد. ۳۸ - می فرمود: «هرگاه همدیگر را ملاقات می کنید، ملاقات کنید به سلام و مصافحه، و چون جدا می شوید، جدا شوید با استغفار». پیاده می شد و با مسلمانان راه می رفت، و دست در دست ایشان می گذارد. (وافی - الایمان / ۱۱۰). ۳۹ - می فرمود: «هرگاه یکی از شما با دیگری آشنا شد از نام او و نام پدرش و قوم او سؤال کند که برای دوام مودت استوارتر است» (وافی - الایمان / ۱۲). ۴۰ - فرمود: «کسی که در سخن برادر مسلمانش بدود (سخن او را قطع کند) مانند آن است که در صورتش خراش داده است» (وافی - الایمان / ۱۱۲). ۴۱ - وقتی وارد مجلس می شد در نزدیکترین جا به محل ورود می نشست، اما اگر صاحب مجلس جایی برای او معین کرده بود، همان جا می نشست، و گر نه هر جا که جایی خالی بود آن جا می نشست، می فرمود: «کسی که بر شما وارد می شود اندکی او را پیشواز کنید، و چون بیرون می رود اندکی او را بدرقه کنید» (وافی - الایمان / ۱۱۲). ۴۲ - یکی آمد گفت: می خواهم دستم با دست تو تماس یابد تا برکت یابم، فرمود: «نزدیک بیا» چون آمد دست پیغمبر را گرفت و بوسید. (واقدی / ۵۹۳). ۴۳ - با گروهی مشغول خوردن خرما بود، چند کودک سر رسیدند، پیغمبر به هر [صفحه ۶۵] یکی مثنی خرما داد و دست بر سرایشان کشید. (مجمع الزوائد ۱۸ / ۵). ۴۴ - عربی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده بود، شتر خود را بر در مسجد رها کرده بود، مردم به نعیمان گفتند: مدتی است گوشت نخورده‌ایم، آن را نحر کن تا بخوریم؛ نعیمان آن را نحر کرد. چون عرب بیرون آمد و حال دانست، فریاد زد: وانحراه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمد و پرسید: «این کار را کی کرده است؟» گفتند: نعیمان. نعیمان در بیغوله‌ای فرار کرده بود، پیغمبر و گروهی به دنبال او رفتند، یکی را فرستادند تا او را پیدا کند چون او دید از دور اشاره کرد که اینجا است، اما فریاد زد که این جا نیست، او را گرفتند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «چرا چنین کاری کردی؟» گفت: یا رسول الله! همین‌ها که مرا نشان دادند به این کار وادارم کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غرامت رعب را داد، مسلمانان نعیمان را با کفش زدند و لعن کردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او را لعن نکنید زیرا او خدا و پیامبرش را دوست دارد (اسد الغابه ۲۶ / ۵). توضیح: امثال این روایت بسیار است، که مشعر بر مقام والای محبت خداوند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که روح ایمان و عبادات است، دعائم اسلام را که پنج شمرده‌اند، یکی از آن‌ها ولایت و محبت است که امام صادق (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده: «به هیچ یک از آن‌ها مانند ولایت

و محبت تأکید نشده است». ۴۵ - فرمود: «کسی که برادر مسلمانش را گرامی بدارد، و به کلمه‌ای که او را خوش آید و غم را از او دور کند بنوازد، همیشه در سایه‌ی گسترده‌ی رحمت خداوند است» [صفحه ۶۶] (وافی - الایمان / ۱۱۵). ۴۶ - فرمود: «دروغی که برای اصلاح است، بر دورغ دهنده گرفته نمی‌شود؛ آنگاه خواند قوله تعالی: «ثم اذن مؤذن ايتها العير انکم لسارقون» (یوسف / ۷۰) یعنی: «آن گاه جار زنی جار زد: ای کاروان (کاروان برادران یوسف)، به درستی که شما دزدانید در حالی که دزد نبودند» و داستان چنان بود که به دستور یوسف جام خاص او را دربار بنیامین برادر او جا داده بودند، تا به عنوان دزدی طبق قانون مصر، او را بازداشت و بنده ساخته نزد خود نگهدارند. و همچنین خواند قوله تعالی: «بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون» (انبیاء / ۶۳) یعنی: «این کار را بت بزرگ انجام داده از خودشان پیرسید اگر سخن می‌گویند، در حالی که خود ابراهیم بت را شکسته و تبر را به گردن بت بزرگ آویخته بود» (وافی - ما یجب علی المؤمن / ۱۵۸). ۴۷ - از خصومت و رو در رو دشمنی کردن پرهیز می‌کرد، و فرمود: «جبرئیل هیچ وقت نزد من نیامد مگر آن که مرا موعظه می‌کرد، و آخر گفتارش این بود مبادا با مردم خصومت کنی، زیرا خصومت عیب‌های پنهان را آشکار می‌کند و عزت را از بین می‌برد» (وافی - ما یجب / ۱۵۹). توضیح: خصومت و اخصتام و تخاصم به معنی اختلاف و دشمنی است، که به صورت رد و ایراد و محاجه و بحث انجام می‌گیرد، نه مطلق نزاع و دشمنی، بنابراین نباید با صور دیگر از منازعه و اختلاف مانند دافع یا جهاد مشتبه گردد، در حقیقت امر خداوند که فرموده، «و اعرض عن الجاهلین» بیانی برای مورد است. [صفحه ۶۷] ۴۸ - فرمود: «به مردم دشنام ندهید که دشمنی ایشان را برای خود کسب کنید» (وافی - ما یجب / ۱۴۰). ۴۹ - فرمود: «خداوند بهشت را بر دشنام ده و بد زبان حرام کرده، کسی که کم حیا و لاابالی باشد و در آن چه بگوید یا درباره‌ی او بگویند بی تفاوت باشد، اگر درباره‌ی چنین کسی تحقیق کنید، او را نخواهید یافت مگر حرام زاده یا انباز بودن شیطان در نطفه‌اش، آنگاه خواند: «و شارکهم فی الاموال و الاولاد» (و السراء / ۶۴) خطاب به شیطان یعنی: «در مال و اولاد ایشان شریک باش» (وافی - ما یجب / ۱۶۰). ۵۰ - عبدالله بن عامر گفت: کودک بودم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه‌ی ما آمد، مادرم گفت: بیا چیزی به تو بدهم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «چه به او می‌دهی؟» مادرم گفت: خرمایی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اگر به او ندادی، در نامه‌ی تو دروغی نوشته خواهد شد» (اسد / ۱۹۱). ۵۱ - به اصحاب، بالسویه، نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «در بوسیدن اطفالتان تساوی را رعایت کنید» (بحار / ۲۸۰). ۵۲ - یهودی‌ای مقداری خرما از او طلب داشت، موجود نبود، از خوله دختر حکیم وام گرفت و به او داد. (اسد / ۱۷۶). ۵۳ - می‌فرمود: «از دنیای شما زن و بوی خوش برای من محبوب شده است، اما نور چشم من در نماز است» (شمائل / ۳۸). ۵۴ - روزی فرمود: «خداوند حج را بر شما واجب گردانیده» یکی پرسید: امسال یا هر سال؟ فرمود: «اگر بگویم آری بر شما واجب می‌شود و شما نمی‌توانید»، آن گاه فرمود: «مادام که شما را ترک می‌کنم (یعنی چیزی را ناگفته می‌گذارم) مرا رها کنید زیرا آنان که قبل از شما هلاک شدند از سؤال بیجا و اختلاف بر پیغمبران نشان [صفحه ۶۸] هلاک شدند، هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دوری کنید، و اگر امر کردم در حد توانائی آن را انجام دهید» (مشکل الآثار / ۲۴۴). ۵۵ - در یکی از جنگها، یکی تیردان جنگاوری را پنهان کرد تا بر او بخندند، وقتی آن را ندید ترسید مبادا پیدا نشود، و همه خندیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از راه می‌گذشت، فرمود: «چه شده می‌خندید؟» گفتند: چنین و چنان، فرمود: «مؤمن را نمی‌رسد که مؤمنی را بترساند» (مشکل الآثار / ۲۴). ۵۶ - وقتی نماز تمام می‌شد، و مردم نشسته یا سر پا بودند، بر ایشان گذر می‌کرد و به ایشان نزدیک می‌شد و سؤال می‌کرد آیا نیازی دارند؟ یکی گفت: دارم، فرمود: چیست؟ گفت: اسلام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: که نزد ما بمانی، یا به بادیه برگردی و اطاعت کنی، البته بمانی بهتر است. (مجمع / ۲۵۲). ۵۷ - هیچ کس چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از تنطع (خودپسندی و خودآرائی و تشریفات و شتر مآبی) بدش نمی‌آمد (مجمع / ۲۵۱). ۵۸ - در همه‌ی حالات میانه‌رو بود، می‌فرمود: «هر کس میانه‌رو باشد، عیالمنندی بر او فشار نمی‌آورد، و هرگز بار سنگین زندگانی را احساس نمی‌کند» (مجمع / ۲۲۵). ۵۹ - سخت حق شناس بود،

وقتی به او هدیه می‌دادند اصرار داشت که به بهتر از آن تلافی کند (مجمع ۳۱۸ / ۱۰). ۶۰ - از عیب جوئی نهی می‌کرد و می‌فرمود: «هیچ کس عیبی بر برادر مؤمنش نمی‌پوشاند مگر آن که خداوند او را به بهشت داخل می‌کند» (مجمع ۶۱. ۶ / ۲۶۴) - از تقدس مآبی ریاکارانه بدش می‌آمد، روزی بر مردی که در حال سجده بود گذر کرد و به نماز جماعت ایستاد، چون فارغ شد آن مرد هنوز در حال سجود بود، فرمود: [صفحه ۶۹] «کی از شما او را می‌کشید؟» یکی برخاست آستین بالا زد و شمشیر کشید، رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله! چگونه ساجدی راه لا-اله الا-الله می‌گویند بکشم؟! باز فرمود: «کی او را می‌کشید؟» یکی رفت و برگشت و همان را گفت، تا سه بار؛ آن گاه علی (علیه‌السلام) رفت و او را ندیده بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر او را کشته بودید، او اول فتنه و آخر فتنه بود» (مجمع ۲۲۵ / ۶). توضیح: از مجموع اخباری که در این مورد هست، معلوم می‌شود این مرد رأس خوارج بوده و ذوالثدیبه نام داشته که در جنگ نهروان کشته شده و به هر حال از تکرار رویدادهای تاریخی معلوم و مشهود می‌گردد که بیشترین خطر برای جوامع دینی همیشه از ناحیه‌ی تظاهرکنندگان به دین و منافقان بوده است، و نمونه‌های آن بعداً می‌آید. ۶۲ - امام حسن کودک بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را می‌بوسید، اقرع بن حابس از رؤسای قبائل که تازه مسلمان شده بود، گفت: من ده فرزند دارم هرگز یکی از آنها را نبوسیده‌ام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من چه کنم اگر خداوند مهربان را از دل تو برکنده است» (محاضرات / ۳۲۲). ۶۳ - فرمود: «من مبعوث شده‌ام تا اخلاق فاضله را تمام کنم» و در حدیث دیگر مکارم اخلاق را. (شمائل / ۹۵). ۶۴ - میان دو چیز مخیر نمی‌شد مگر آن که آسان‌تر را انتخاب می‌کرد. برای خودش انتقام نگرفت اما آن جا که حرمت احکام الله در میان بود سخت می‌گرفت. (شمائل / ۵۹). [صفحه ۷۰] توضیح: مراد از آسان‌تر در این جا بی‌تکلف‌تر است نه کم مجاهده‌تر، به طور مثال اگر بنا بود نان و سرکه میل کند و سرکه آماده نبود، نان خالی می‌خورد و منتظر سرکه نمی‌ماند، در حقیقت هر جا سخت گرفتن ترجیحی نداشت راه آسان‌تر را انتخاب می‌کرد و نشان می‌داد که غالب الزامات امری خیالی و لزوم ما لایلزم است. ۶۵ - هرگز خادمی یا زنی را نزد، غاید الامر می‌فرمود: (خاک بر سرش) به صیغه‌ی غایب، و مرادش جبهه سودن بر خاک برای سجده بود. (شمائل / ۶۱). ۶۶ - اگر از کسی ناروایی می‌دید در مقام اعتراض لفظ مفرد به کار نمی‌برد، نمی‌گفت چرا کسی چنین و چنان می‌کند، می‌فرمود: چرا کسانی... تا از تعریض به او دورتر باشد. (شمائل / ۶۵). ۶۷ - سخن او را همه می‌فهمیدند، دراز سخن نمی‌گفت. (شمائل / ۸۰). ۶۸ - حکمت‌ها را به شکل کلمات قصار می‌فرمود، فرود: «مرا با کلمات جامعه فرستاده‌اند» (شمائل / ۷۱). ۶۹ - در سخن جمع تا اندازه‌ای برای موافقت شرکت می‌نمود. (شمائل / ۷۳). ۷۰ - قبل از بعثت و بعد از بعثت، ملجأ و پناه فقرا و بیوه‌زنان و یتیمان و ضعیفان بود. (شمائل / ۷۶). ۷۱ - مردی به او خطاب کرد: ای آقا و آقازاده، فرمود: «ای مردم! شیطان شما را گول نزند، من محمد پسر عبدالله، فرستاده‌ی خدایم، دوست ندارم مرا بیش از آن چه خداوند رفعت داده رفعت دهید». (شمائل / ۷۷). [صفحه ۷۱] توضیح: البته معلوم است که لقب آقا و آقازاده خیلی فروتر از لقب رسول الله است، بنابراین مراد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن است که القاب باید دارای مفاهیم منطبق بر فضائل شخص باشد نه به عنوان مدیحه‌سرایی و به فرموده‌ی خداوند: «و لا تنازوا باللقاب» (حجرات / ۱۱) نباید بازیچه‌ی اغراض گوینده قرار گیرد. ۷۲ - فرمود: «مژده دهید و امیدوار باشید به چیزی که آسان به دست آید، به خدا سوگند از فقر بر شما نمی‌ترسم، اما می‌ترسم دنیا برای شما گسترش یابد، همچنان که برای پیشینیان شما شد، آن گاه بر سر آن با همدیگر کشمکش کنید چنان چه آنها کردند، آن گاه شما را تباه کند چنانچه ایشان را تباه کرد» (شمائل / ۳۷۱). ۷۴ - می‌فرمود: «از دوست داشته‌ترین و نزدیکترین شما به من در روز قیامت، خوش اخلاق‌ترین شما باشید، و به درستی که مبغوض‌ترین شما در نزد من و دورترین شما در روز قیامت از من، پرگویان و قلمبه‌گویان و متکبرانند» (تیسیر الوصول ۳۰ / ۲). توضیح: قلمبه‌گوئی خود یکی از مظاهر تکبر و خودپسندی و افاده است. ۷۵ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نظرهای خود را میان اصحاب تقسیم می‌کرد در وقت وداع تحیت او چنین بود: «خداوند توشه‌ی شما را تقوی قرار دهد و شما را به سوی خیرات

رهنمون باد و هر حاجتی را برای شما برآورد، و دین و دنیای شما را سالم نگهدارد، و شما را سالم و بهره‌مند به من بازگرداند» (المیزان ۳۱۸ / ۶) - ۷۶ - در وقت خواب، آب وضویش را سرپوش بسترش می‌نهادند، [صفحه ۷۲] و مسواک او را زیر بسترش، چون بیدار می‌شد و می‌نشست چشم به آسمان می‌دوخت و آیات آخر سوره‌ی آل عمران را «ان فی خلق السموات والأرض» را تلاوت می‌نمود، آن گاه مسواک می‌کرد و وضو می‌گرفت، و به سجده می‌رفت و نماز می‌گزارد و از مسجد به خانه برمی‌گشت و اندکی می‌خوابید و بیدار می‌شد و همین اعمال را تکرار می‌نمود و این وضع تا وقت نماز صبح ادامه داشت. (المیزان / ۳۳۲) - ۷۷ - به مردی شتری بدهکار بود، آن مرد آمد و از پیغمبر به درستی مطالبه کرد، تا آن جا که بعضی صحابیان خواستند به او تعرض کنند، فرمود: «او را رها کنید زیرا صاحب حق، زبان دار است»، و فرمود: «شتری به او بدهید»، در شتران جستجو کردند شتری بهتر از شترش یافتند فرمود: «همان را به او دهید»، آن مرد گفت: حق مرا بیش از آن دادی، خداوند بیش از آن به تو بدهد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بهترین شما بهترین وفاکننده در ادای دین است» (تیسیر ۱۴۲ / ۲) - ۷۸ - در سفر، عقب کاروان می‌ماند تا ضعیف را حرکت دهد مبادا از کاروان عقب بماند. (تیسیر ۱۹۴ / ۲) - ۷۹ - شب هنگام همراه یکی از همسرانش در کوچه راه می‌رفت، یکی از راه گذشت او را صدا زد و به او فرمود: این صغیه همسر من است، آن مرد گفت یا رسول الله! به هر کس گمان برم به تو گمان نمی‌برم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «شیطان مانند خون در رگهای بنی آدم راه می‌رود» (تیسیر ۵۰ / ۳). توضیح: واقع بینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درس بزرگی برای زندگی است، افسوس که رسوم و آداب مزورانه نمی‌گذارد که بشر بر طبق سیرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوسیله‌ی صراحت از هزاران [صفحه ۷۳] بد خیالی رها شود. ۸۰ - کلامش بسیار مختصر و مفید بود، اگر کسی می‌شمرد، شماره‌ی کلماتش را می‌دانست، سخن را دراز نمی‌کرد، گاهی آن را برای فهم مخاطب تکرار می‌نمود. (تیسیر ۲۷۲ / ۴) - ۸۱ - در تشییع جنازه آثار اندوه و در صورت مبارکش بود، فکر می‌کرد و سخن نمی‌گفت. (سنن / ۲۰۳). توضیح: آثار اندوه از مطلق مگر و موت نبود، که آن سرآغاز سعادت مؤمن است، بلکه از تفریط در اعمال صالحه بود، که در وقت مرگ معلوم می‌شود چقدر از عمر گرانبمایه به هدر رفته است، آن هم برای تعلیم و تربیت دیگران بود و گر نه خودش آنی را تفریط نکرده بود. ۸۲ - دستور داد برای بازماندگان جعفر طیار که در جنگ «موت» شهید شده بود، غذا تهیه کنند، و نزد ایشان نمانند که امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «غذا خوردن نزد اهل مصیب از عمل جاهلیت است، و فرستادن غذا برای ایشان از سنت است». (سنن / ۲۱۵) - ۸۳ - در تشییع جنازه و نماز عید سواره نمی‌رفت. (سنن / ۲۱۲) - ۸۴ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «خداند پیامبرش را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید، شما خود را آزمایش کنید، اگر در شما بود، خدا راستایش کنید و از او طلب مزید نمایید»، و آن‌ها را ده صفت شمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخا، غیرت، شجاعت، مروت. (فقیه / ۴۵۸). [صفحه ۷۴] توضیح: مراد از حسن خلق، خوش رویی، بشاشت و نرمش است که از آثار تواضع است. ۸۵ - امیر مؤمنان فرمود: «پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد حق ناشناسی مردم بود، خویبه‌هایش را شکر نمی‌گفتند، خوبی‌هایش بر قرشی، عرب، عجم، گسترش داشت، و آیا جز پیغمبر کیست که خویبه‌هایش شامل همه‌ی خلق باشد؟ ما اهل بیت هم چنانیم که از ما حق شناسی نمی‌شود، همچنین مؤمنین خوب که از خوبی‌های ایشان حق شناسی نمی‌شود». (علل / ۲۴۷) - ۸۶ - لباس خود را وصله می‌زد، کفش خود را پاره دوزی می‌کرد، گوسفند را می‌دوشید، با بنده غذا می‌خورد، بر زمین می‌نشست، سوار الاغ می‌شد و ردیف خانه کسی را سوار می‌کرد، حیا مانعش نبود که کالای خود را از بازار به خانه حمل کند با مالدار و فقیر مصافحه می‌نمود، دست خود را از دست دیگری بیرون نمی‌آورد تا او اول بیرون آورد، به هر که روبرو می‌شد سلام می‌کرد، چه دارا و چه ندار چه بزرگ و چه کوچک، هر چه را هدیه می‌دادند کوچک نمی‌شمرد، و لو خرما بد؛ سبکبار بود، کریم الطبع، خوش برخورد، خوش همنشین، روی باز تبسم کن، بی قهقهه، غمناک در دل، بدون دژ مرویی، فروتن بدون خواری، بخشنده بی اسراف، نازک دل، مهربان بهر مسلمان، هرگز از غذائی سیر نخورد، آروغ نزد، دست به طمع دراز نکرد. (ارشاد / ۱۵۵) - ۸۷ -

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردم مزاح می کرد تا شاد گردند. ۸۸ - هرگاه کسی را غمناک می دید، با او مزاح می کرد تا شاد شود. [صفحه ۷۵] (سنن / ۶۱ / ۸۹) - می فرمود: «بشاشت و مصافحه در وقت دیدار از اخلاق پیامبران و صدیقین است». (سنن / ۶۲ / ۹۰) - خلوت و تنهائی را دوست داشت. (سنن / ۷۱) - توضیح: دوست داشتن خلوت قبل از بعثت، غالب اوقات او را می گرفت که در تفکر و عبادت به کار می رفت اما بعد از بعثت از سهم دیدار و مصاحبت با مردم چیزی کم نمی کرد، و در سهم خودش دوستدار خلوت بود اگر در آن وقت هم لازم می شد، خلوت را به هم می زد و به دیدار مردم می رفت. ۹۱ - فرمود: «به من امر داده شده، مساکین را دوست بدارم». (سنن / ۵۹) - توضیح: این فرمان طبق قرآن مجید است، قوله تعالی: «و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه و لا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و ابتغ هويه و كان امره فرطا» (کهف / ۲۸) یعنی: «خویشان را با هم نشینی کسانی که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و قصدشان خالص برای اوست، شکبیا دار، و چشمان خود را از ایشان به دیگر جای مگردان، در حالی که زیور زندگانی دنیا را بخواهی، و از آنان که دلشان را از یاد خودمان غافل ساخته ایم، و کارشان زیاده روی و پوچ است اطاعت مکن» و معلوم است که فقیران و مساکینند که زیور [صفحه ۷۶] زندگانی نزد ایشان یافت نمی شود و هم نشینی با ایشان صبر و شکبایی پیغمبری می خواهد. ۹۲ - وقتی خادم دستاس می کرد و خسته می شد با او دستاس می کرد (سنن / ۷۳ / ۹۳) - سه روز بیشتر، از کسی مفارقت نمی کرد، اگر کسی را نمی دید از او جويا می شد و اگر بود به دیدار او می رفت، اگر غایب بود برای او دعا می کرد، اگر مریض بود به عیادت او می رفت. (مکارم ۱۸ / ۱) - ۹۴ - می فرمود: «پروردگارم مرا به هفت خصلت فرمان داده: دوست داشتن مسکینان، و نزدیک شدن به ایشان، زیاد گفتن (لا- حول و لا قوة الا بالله)، صلهی رحم و هر چند آنان قطع کنند، نظر کردن به پائین تر خود، نظر نکردن به بالا- تر از خود، بیم نکردن از ملامت ملامتگر در راه خدا، حق گفتن و هر چند تلخ باشد و چیزی از احدی نخواستن». توضیح: مراد از نظر کردن و نظر نکردن، در مورد متاع و کالای دنیائی است و گرنه در اقدام به اعمال خیر باید انسان همیشه به بالا- تر از خود نظر کند تا همتش افزون گردد. ۹۵ - اگر بچه شتر دو ساله ای مقروض بود، هفت ساله ای به عوض می داد و اگر دو درهم مقروض بود چهار درهم می داد. (سنن / ۳۸۰) - توضیح: اضافه دادن از نظر احسان و تحیت به احسن بود نه ریا و رشوه و اسراف. ۹۶ - وقتی تنگی معیشت روی می داد، به اهل خود می فرمود: به نماز برخیزید، و می فرمود: پروردگارم به من چنین امر کرده و می خواند: «و امر اهلك بالصلوة و اصطر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك و العاقبة للمتقوی» (طه / ۱۳۲) یعنی: [صفحه ۷۷] «اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن شکبیا باش، ما از تو رزقی نمی خواهیم، ما خودت را روزی می دهیم و عاقبت خوب از آن پرهیزگاری است». ۹۷ - گروهی از خستگی راه رفتن به او شکایت کردند، فرمود: بر شما باد به نسلان (یورتمه راه رفتن) چنان کردند و دیدند که ایشان سبکتر است. (مطالب ۱۶۴ / ۲) - ۹۸ - در بازگشت از سفری، حسین بن علی و عبدالله بن جعفر از او پیشواز کردند؛ پیغمبر، بزرگتر را عقب خود سوار کرد و کوچکتر را جلو خود. (مطالب ۳۱۶ / ۲) - ۹۹ - روزی که مردم برای رفتن به جهاد فراهم می شدند و از سر و کول هم بالا می رفتند و پیغمبر با سعف نخلی صفوف ایشان را راست می کرد، سعف نخل به شکم مردی رسید و او را خونی کرد، بیرون رفت و می گفت: این کار پیغمبر است تا دیگران چه باشند، عمر شنید گفت: اگر چنین است حق تو را ادا می کند؛ و او را نزد پیغمبر برد، پیغمبر فرمود: «آیا راست است من به تو زدم؟» گفت: آری یا رسول الله، پیغمبر گفت: «کسی دید؟» آن مرد گفت: هر که دیده شهادت دهد، گروهی شهادت دادند، فرمود: «عوض آن مالی بگیر و برو»، گفت: نه، فرمود: «ببخش»، گفت: نه، فرمود: «پس چه می خواهی؟» گفت: قصاص، فرمود: «خوب» آن مرد گفت: از میان قوم جدا شو، پیغمبر بیرون آمد و جریدهی نخل را به او داد و شکم خود برهنه کرد، عمر آمد که پیغمبر از پشت سر بگیرد و به آن مرد گفت: بیفتی و دندان بشکند، چون نزدیک پیغمبر رسید جریده را انداخت و ناف پیغمبر را بوسید، و گفت: یار رسول الله! همین را خواستم تا جباران بعد از تو رام شوند، عمر گفت: ای مرد! کار تو از من استوارتر بود. (مطالب ۲۱۴ / ۲) - توضیح: پیشهادات پیغمبر

برای طرفه و تعلق نبود بلکه برای آن بود که [صفحه ۷۸] مسلمانان دقائق محاکمه‌ی اسلامی را بشناسند و بدانند که همه در آیین نامه‌ی قانون محاکمات یکسانند؛ دیگر آن که به قول آن صحابی: تا جباران سرکوب شوند. ۱۰۰ - مهمانی بر پیغمبر وارد شد، ابورافع را نزد یهودی‌ای فرستاد و فرمود: «به او بگو یا به ما بفروش یا قرض بده تا ماه رجب» ابورافع رفت و برگشت و گفت: یهودی می‌گوید: نه می‌فروشم و نه قرض می‌دهم مگر با گروهی؛ پیغمبر فرمود: «به خدا سوگند اگر می‌فروخت یا قرض می‌داد هر آینه می‌پرداختم، من امین در آسمان و امین در زمینم، زره آهنی مرا ببر و گروه بگذار» آیه نازل شد «و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحیوة الدنیا لفتنهم فیه و رزق ركب خیر و ابقی» (طه / ۱۳۱) یعنی: «چشمانت ندود به دنبال آن چه ایشان را (کفار را) جفت جفت از دنیا بهره من ساخته‌ایم تا ایشان را در آن‌ها آزمایش کنیم که این گل زندگی دنیا است، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است». (مطالب ۴۳۰ / ۱) - ۱۰۱ - بر زنی که در نفاسش از زنا مرده بود و بچه در شکم او بود نماز گزارد (مطالب ۲۰۸ / ۱) - ۱۰۲ - فرمود: «مادام که من در میان شما هستم کسی جز من به امامت بر اموات شما نماز نخواند». (مطالب ۲۰۷ / ۱) - ۱۰۳ - بعضی از منشاها و خصال پیغمبر که علما آن را جمع کرده و شاید از قلم افتاده باشد: اگر دیناری از صدقه نزد او باقی مانده بود و مستحق نیافته بود، تا شب درآمده بود به منزل نمی‌رفت تا آن را به محتاج برساند. در صورت هیچ کس خیره و تیز نگاه نمی‌کرد. [صفحه ۷۹] ذوی الارحام خود را صله می‌داد، اما نه بیشتر از حق خودشان. در تبسم کردن از همه افزونتر بود، اما نه در وقت نزول قرآن و موعظه، گاهی بی‌قهقهه می‌خندید. هر کس به او حاجتی داشت چندان به او شکلیا بود تا او خود برمی‌گشت. هیچ کس دست او را در دست نمی‌گرفت که دست خود را جدا کند مگر آن که اول آن کس دست خود را جدا کرده باشد. وقتی در نماز بود و کسی پهلوی او می‌نشست، نماز خود را سبک می‌ساخت و به او می‌گفت: آیا حاجتی داری؟ گوشت شکار می‌خورد اما خودش شکار نمی‌کرد. (بحار الانوار ۲۲۷ / ۱۶) - ۱۰۴ - دوستترین اعمال نزد او خیاطی بود؛ خودش کارهای خانه را انجام می‌داد، هر کس با او می‌نشست، تا او بر نمی‌خواست پیغمبر از جا بر نمی‌خاست. (بحار ۲۳۰ / ۱۶) - ۱۰۵ - امیر مؤمنان گفت: دستش بخششنده‌ترین، سینه‌ای قدرتمندترین، لهجه‌اش راستگوترین، عهده‌ی باوفاترین، سلطه‌ی شخصیتش نرمش دارترین، همنشینیش گرامی‌داشته‌ترین خلق بود. هر کس یکبار او را می‌دید هیبتش او را می‌گرفت، و چون با او همنشین می‌شد و او را می‌شناخت، دوستش می‌داشت، و هر چند جز آن یک بار او را قبلا ندیده و بعدا ندیده بود. (بحار ۲۳۱ / ۱۶) - ۱۰۶ - چون زید بن حارثه شهید شد، پیغمبر به خانه‌ی او رفت، دختر زید گریه را سر داد، پیغمبر هم سخت گریست، یکی گفت: یا رسول الله! این گریه چیست؟ فرمود: «این شوق دوست به دوست است» (بحار ۲۳۶ / ۱۶). [صفحه ۸۰] - ۱۰۷ - کوتاهترین خطبه‌ها خطبه‌ی او بود، و هرگز بیهوده و زیاد نمی‌گفت. (بحار ۱۳۷ / ۱۶) - ۱۰۸ - گاهی اعرابی‌ای هدیه‌ای می‌آورد، بعد می‌گفت: بهای آن را بده، و پیغمبر را به خنده می‌انداخت، و هر وقت پیغمبر غمناک می‌شد می‌فرمود: «کاش آن اعرابی می‌آمد». (بحار ۲۵۹ / ۱۶) - ۱۰۹ - می‌فرمود: «مبعوث شده‌ام به مکارم اخلاق و محاسن آن». (بحار ۲۸۷ / ۱۶) - ۱۱۰ - اعرابی‌ای آمد و گفت: مگر نه آن است که تو گرامی‌ترین ما از حیث اولاد و ریاست: هم در جاهلیت و هم در اسلامی؟ پیغمبر خشمناک شد و فرمود: «ای اعرابی! آیا چند حجاب جلو زبان تو هست؟» گفت: دو تا: لبها و دندانها، فرمود: «آیا یکی از آنها بس نیست که زیادی زبان خود را از ما بازدارد؟ اما در دنیا به کس چیزی نداده‌اند که برای او زیان‌آورتر باشد، از زبانش؛ یا علی! برخیز و زبان او را قطع کن»، مردم گمان کردند که زبان او را می‌برد، اما او مقداری در هم به اعرابی داد. (بحار ۸۶ / ۲۲). توضیح: خشم پیغمبر از تملق و چاپلوسی او بود. ۱۱۱ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «پیغمبر با مردم مزاح می‌کرد، می‌خواست ایشان را مسرور سازد» (مکارم ۲۱ / ۱) - ۱۱۲ - مزاح می‌کرد اما جز حق نمی‌گفت، هر کس را مغموم می‌دید با او شوخی می‌کرد تا شاد بشود. (سنن / ۶۱) - ۱۱۳ - می‌فرمود: «از اخلاق پیامبران و صدیقین است: بشاشت هنگام دیدار و مصافحه هنگام برخورد». (سنن / ۶۲). [صفحه ۸۱] - ۱۱۴ - عجوزی نزد پیغمبر آمد، به او فرمود: تویی جثامه‌ی مزنیه؟ گفت: منم، فرمود: «تو حسانه مزینه هستی چگونه‌اید؟ کجا هستید؟» گفت: پدر و مادرم به فدای تو باد،

به خیر یا رسول الله؛ چون بیرون رفت، عایشه گفت: به این عجزو چنین رو آوردی، فرمود: «او در زمان خدیجه نزد ما می آمد و حسن عهد از ایمان است» (مستدرک ۱۵ / ۱) - ۱۱۵. گفتند: یا رسول الله! تو با ما مزاح می کنی، فرمود: «نمی گویم مگر حق». به یکی فرمود: «ای یک سر دو گوش» (وصول ۲۳۱ / ۴) - ۱۱۶. عمر گفت: یا رسول الله! فلان بر تو ثنا می گفت که او را دو دینار داده بودی، پیغمبر فرمود: «اما فلان هیچ نمی گوید و حال آن که از ده تا صد از من به او رسیده»، آن گاه فرمود: «یکی از شما از نزد من بیرون می رود به سوال کردنی (از مال) در حالی که در بغل ندارد مگر آتش، عمر گفت: چرا ایشان را می دهی؟ فرمود: چه کنم؟ ایشان سؤال می کنند، و خدا ابا کرده برای من بخل را». (مستدرک ۴۶ / ۱) - ۱۱۷. دو تن از اصحاب نزد او آمدند و از قول یهود چیزی گفتند که ناراحت شد، و ایشان گمان کردند بر ایشان خشمناک است و بیرون آمدند، هماندم برای پیغمبر شیر هدیه آورده بودند، پیغمبر از پی ایشان فرستاد و به ایشان شیر خوراند تا دانستند که پیغمبر بر ایشان خشمناک نیست. (وصول ۱۳۵ / ۳) - ۱۱۸. گفتند: پیغمبر با ما نماز گزارد و شتاب گرفت و صفوف را از هم باز می کرد تا داخل خانه شد، مردم از شتاب او تعجب کردند، به زودی بیرون آمد و فرمود: «یادم آمد پاره‌ی طلائی نزد من باقی مانده بود، ترسیدم که مرا محبوس سازد، آن را قسمت کردم». (وصول ۱۹۱ / ۲) [صفحه ۸۲] توضیح: چه هشدار عظیمی برای تأخیر نینداختن انجام وظیفه. ۱۱۹ - طارق بن عبدالله گفت: من دوبار پیغمبر را دیده‌ام، با کاروانی از ربه می آمدم نزدیک مدینه بار انداختیم، مردی که دو جامه‌ی سفید در برداشت آمد و سلام داد، جواب دادیم فرمود: از کجائید؟ گفتیم: از ربه و جنوب آن؛ با ما شتر سرخی بود، فرمود: شتر را می فروشید؟ گفتیم: آری، فرمود: به چند؟ گفتیم: به فلان قدر خرما، فرمود: قبول کردم؛ شتر را گرفت و رفت، با خود گفتیم: او را نمی شناختیم، و خود را ملامت کردیم، زنی که همراه ما بود گفت: ملامت نکنید، من صورتی دیدم که هرگز به شما جفا نمی کند، چنین روئی مانند ماه شب چهارده ندیده بودم؛ چون شب شد مردی آمد و گفت: سلام بر شما، من رسول رسول خدایم، فرمان داده اول از این خرما بخورید تا سیر شوید آن گاه بهای شتر را بردارید، خوردیم تا سیر شدیم و از خرما کیل کردیم تا بهای شتر را برداشتیم؛ چون فردا شد به مدینه داخل شدیم و دیدیم که پیغمبر خدا بالای منبر است. (مطالب ۳۹۴ / ۱) - ۱۲۰. مردی از او پرسید: چند بار خادم را عفو کنم؟ پیغمبر اندکی ساکت ماند، آن گاه فرمود: «روزی هفتاد بار او را عفو کن» (یوم الاسلام / ۲۵) - ۱۲۱. چون مردم برای عرض حاجت انبوه می شدند، برای قضاء حوائج ایشان شتاب می گرفت (نهایة اللغة ۸۳ / ۳). [صفحه ۸۳]

تواضع و فروتنی

خداوند متعال تواضع و فروتنی را در قرآن مجید تعلیم می دهد: «و عباده الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا» (فرقان / ۶۳) یعنی: «دو بندگان خداوند رحمان، آن کسانی که بر روی زمین، با آرامش و وقار، بی پیرایه و بی تکبر راه می روند» و مشی و روش ایشان در همه حال و اعمال مبتنی بر سهولت و فروتنی و بی شائبه ترفع و خودپسندی است راه رفتن با آرامش و وقار نشانه‌ی روح متواضع فروتن است، که نشانه‌ی بندگی به خداوند رحمان دنیا و آخرت همان است؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بی آنکه احساس ضعف و زبونی کند، متواضع ترین انسانها است. ۱ - بدش می آمد برای او قیام کنند. (مکارم ۱۴ / ۱) - ۲. هر کس بر او وارد می شد تنها فرشی که داشت، زیر پای او می گذارد، اگر قبول نمی کرد به او اصرار می نمود. (احیاء ۱۶۲ / ۲) - ۳. علی (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صبح زود نزد [صفحه ۸۴] ما آمد، همه زیر رختخواب بودیم فرمود: السلام علیکم؛ از حیا ساکت ماندیم، بار دیگر سلام داد، باز ساکت ماندیم، بار سوم سلام داد، ترسیدیم اگر جواب ندهیم برگردد، جواب دادیم، و رفتارش چنان بود اگر سه بار سلام می داد و او را اذن ورود نمی دادند، برمی گشت، گفتیم: و علیک السلام یا رسول الله، وارد شو، و او وارد شد» (فقیه ۸۸ / ۴) - به ابوذر فرمود: «من لباس زیر می پوشم و بر زمین می نشینم و انگشتان خود را می لیسم و بر الاغ بی پالان سوار می شوم و پشت سرم ردیف می کنم؛ هر کس از سنت من روگردان است از امت من نیست» (فقیه ۱۳۳ / ۱). توضیح: برای فهم

کامل راز رفتار پیغمبر اکرم باید اول متوجه شویم که مانع بزرگ متخلق شدن به اخلاق انسانی همانا آداب و رسوم جاهلیت و زرق و برق‌های تشریفات طاغوتی است که اذهان ساده را فریفته و ایشان را به احترام وادار می‌کند و در نتیجه صفات خوب و انسانی که حتی در احقاق حق مستضعفین تأثیر کامل دارد، از نظرها دور مانده و شناخته نمی‌شود، به طور مثال، یک نفر اهل دنیا اگر اندکی از تشریفات طاغوتی و تظاهر کم کند، مورد عیب‌جوئی هم طبقه‌ی خود و حتی بی‌احترامی طبقات ضعیف قرار می‌گیرد، در صورتی که اگر هر نوع خلاف انسانیت و حتی ظلم از او سرزند مورد بی‌احترامی و بازخواست قرار نخواهد گرفت. پیغمبران که برای مبارزه با منش‌های طاغوتی و قیصری آمده‌اند، خود نمونه‌ی کامل رفض آن آداب و رسوم شتر مآبانه و غلط اندازانه و عوام فریبانه می‌باشند؛ از این جهت، نباید جای تعجب باشد که عقل کل و ختم رسل پس از صرف غذا [صفحه ۸۵] انگشتان خود را بلیسد یا بر الاغی بی پالان سوار شود و بگوید: هر کس سنت مرا به کار نمی‌بندد از امت من نیست، زیرا همه‌ی این روش‌ها گذشته از فوائد خصوصی، برای تکبر شکنی و مبارزه با تشریفات طاغوتی بوده است، حال اگر بگویند: اکنون تکلیف ما مسلمانان چیست؟ آیا باید به همه‌ی عادات و تشریفات و مراسم خلاف سیرت پیغمبر یکباره پشت پا زنیم که البته مورد قبول و عمل جامعه نخواهد بود، جواب آن است که تا اندازه‌ای این مشکل در راه است و نمی‌توان یک بار آن‌ها را حذف نمود اما راه میانه‌ای هم هست که اگر عمل شود در مرور زمان درازی جامعه رفض بسیاری از آن‌ها را می‌پذیرد باید تعلیمات و تفهیمات گسترده‌ای در کار باشد که بیشتر مسلمانان از روش و منش پیغمبر خود آگاه شوند و وقتی دیدند که آن‌ها همه منطبق با مصالح زندگی و نیز آسان کردن مشکلات زندگی است با میل و رغبت آن‌ها را خواهند پذیرفت. ۵- اگر به در خانه‌ای می‌رفت، تا اجازهی ورود به او می‌دادند، روبروی در خانه نمی‌ایستاد، بلکه جانب راست یا جانب چپ می‌ایستاد که مواجه با در خانه نباشد. (خدا گواه است مأخذ صحیح دارد که متأسفانه فراموش شده). ۶- می‌فرمود: «در دهن مدیحه سرایان خاک پاشید» (۲۳۰ / ۴) - فرمود: «کسی به غلامش یا کنیزش نگوید: بنده‌ی من و کنیز من، بلکه بگوید: یار من، یار من؛ و غلامی به صاحبش نگوید: ارباب من، آقای من، بلکه بگوید: بزرگ من، سرور من، زیرا شما مملوک و بنده‌اید و ارباب همه‌ی شما خداوند است». (تیسیر ۲۱۴ / ۳). [صفحه ۸۶] مردی زیبا روی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: من زیبایی را دوست دارم و چنان چه می‌بینی از آن بهره‌مندم در حدی که دوست ندارم کسی حتی بند کفشش بر من پیشی جوید، آیا این از کبر است؟ فرمود: «نه، کبر آن است که کسی در برابر حق گردنکشی کند و در مردم به نظر حقارت نظر نماید» (تیسیر ۱۸۱ / ۴). توضیح: غبطه و علاقمندی به برازندگی از کبر نیست، و تا جایی که به مرحله‌ی حسادت نرسد، نکوهیده نیست، و پیغمبر اکرم از وضع او احساس حسادت در او نفرموده، و گرنه او را ارشاد می‌نمود. ۹- می‌فرمود: «هر کس گوسفندی خود را بدوشد و لباس خود را وصله کند، نعلین خود را بدوزد و با خادم خود غذا بخورد، و کالای خود را از بازار تا خانه به دوش کشد، از کبر بری شده است». (اسد ۲۷۳ / ۱۰) - می‌فرمود: «پشت سر من راه نروید، آن را برای فرشتگان بگذارید» چنان راه می‌رفت که از او نه کسالت معلوم بود نه ناتوانی، اگر سوار بود و دیگری همراهش بود او را ردیف خود سوار می‌کرد و اگر نمی‌شد می‌فرمود: «با من پیاده راه نرو، جداگانه برو تا من برسم» (بحار ۲۳۶ / ۱۶) - ۱۱- وقتی او را می‌دیدند برای او قیام نمی‌کردند زیرا کراهت او را از قیام برای او می‌دانستند. (بحار ۲۲۹ / ۱۶) - ۱۲- می‌فرمود: «برپا نخیزید چنان چه عجمها برای همدیگر برپا می‌خیزند» (بحار ۲۴۰ / ۱۶) - ۱۳- با وجود این حس، احترام به بزرگان را تعلیم می‌داد، وقتی سعد بن معاذ را برای داوری بنی قریظه آوردند، فرمود: «برای احترام بزرگ خود برخیزید» و همه به [صفحه ۸۷] احترام او برپا خاستند. (مغازی / ۵۱۱). توضیح: در نظر اول گمان می‌رود که تعارضی میان دو روایت هست، اما چنین نیست، مظاهر تعظیم و توقیر بزرگتران و صاحبان فضیلت از وظائف حتمی اخلاقی است، اما پیغمبر اکرم برای جلوگیری از افراط که سبب توقعات بیجای همه‌ی خودپسندان و پیدایش حس چاپلوسی در آداب عامه است از حق خود گذشت کرده و به مسلمانان به این وسیله تعلیم داده تا نه چاپلوس باشند، نه خودپسند زیرا احترام‌گزاری در غیر مرد باعث بی‌ارزش شدن امتیازات واقعی است. ۱۴- دوست نداشت پشت

سرش راه بروند، یکی را دید پشت سرش راه می‌رفت به او پرخاش کرد، آن مرد در دل گفت: رسول الله است لابد در کار او حکمتی هست، جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، و گفت: تو چوپانی، شاخ رعیت خود را مشکن! پیغمبر به آن مرد فرمود: «به خدا سوگند، تو را به علت نافرمانی نزد، دیدم گروهی به دنبال منند و من دوست ندارم دنبال من باشند، هر کس را زده‌ام یا به او پرخاش کرده‌ام، خداوند آن را کفاره‌ی گناهانش قرار می‌دهد یا به او پاداش می‌دهد» (اسد ۳۳۹ / ۱) - ۱۵ - به خانه‌ی سعد بن عبادہ رفت و دم در آواز داد: السلام علیم و رحمۃ الله و برکاته، سعد آهسته جواب سلام داد، پیغمبر سلام را تکرار نمود، سعد همچنان آهسته جواب داد، بار سوم سلام داد و پیغمبر برگشت، به سعد گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: سلام تو را می‌شنیدم و آهسته جواب می‌دادم تا بیشتر بر ما سلام دهی، پیغمبر با او برگشت و دعا کرد: (خداوند! صلوات و رحمت خود را بر خاندان سعد بن عبادہ [صفحه ۸۸] بفرست). (اسد ۲۸۳ / ۲) - ۱۶ - یکی وارد شد گفت: السلام علیکم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: السلام علیک و رحمۃ الله، دیگری وارد شد و گفت السلام علیکم و رحمۃ الله، پیغمبر فرمود: السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته، دیگری وارد شد و گفت السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته، وقتی سؤال کردند، فرمود: «آن دو، چیزی از تحیت باقی گذاردند، اما سومی تحیتش کامل بود.» در کوچه‌های مدینه یکی به پیغمبر رسید و گفت: علیک السلام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «علیک السلام، تحیت مرده است، دو بار یا سه بار بگویند: سلام علیکم» (اسد ۱۵۳ / ۵) - ۱۷ - فرمود: «مرا چون عیسی مستائید، من بنده‌ام، بگویند: عبدالله و رسوله» (شمائل ۷۷ / ۱۸) - ۱۸ - (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد در حالی که چوپانی می‌کرد، سلیمان هم چنین بود، مبعوث شد در حالی که چوپانی می‌کرد. (اسد ۱۸۵ / ۱) - ۱۹ - پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به محل سقایت زمزم آمد، خواست از حوض عامه‌ی مردم بیاشامد، گفتند: برای تو جداگانه بیاوریم، فرمود: «نه، از همین حوض که مردم می‌آشامند برای من بیاورید» و از همان نوشید. (مطالب العالیه ۳۶۸ / ۱). تنبیه: ملاحظه کنید، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه از هر نوع ترفعی در میان مردم دوری می‌کرد تا مردم را برادر و هم‌تراز تربیت کند، که هم امتیازات واقعی را [صفحه ۸۹] بشناسند، هم از ترفع دوری کنند، احساس برادری و برابری و محبت از دیدن ترفع فرار می‌کند، و شخص ترفع‌جو را در میان جامعه غریبه می‌سازد، و هر چند به صورت ظاهر از راه چاپلوسی یا دفع شر به او احترام گذارند، روش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفافی و سرسری نیست، همه هشدار و تعلیم است. ۲۰ - یکی آمد و خواست با او سخن گوید، از هیبت او می‌لرزید، به او فرمود: «بر خود آسان گیر، من شاه نیستم، من فرزند زنی هستم که گوشت خشک شده می‌خورد». (بحار ۱۲۹ / ۱۶) - ۲۱ - او محبوبترین خلق در نزد اصحاب بود، اما وقتی او را می‌دیدند، قیام نمی‌کردند زیرا کراهت او را از قیام کردن برای او می‌دانستند. (مشکل ۳۹ / ۲، شمائل ۱۰۵) - ۲۲ - فرمود: «کسی که دوست دارد مردم با قیام تعظیمش کنند، نشیمن او از آتش خواهد بود» (محاضرات ۳۸ / ۲۳) - ۲۳ - مجوسی‌ای نزد او آمد، فرش خود زیر پای او گذارد و با او سخن گفت، چون رفت عمر گفت: یا رسول الله! این مجوسی بود، فرمود: «می‌دانستم، اما جبرئیل به من توصیه کرده که چوم کریم قومی بیاید، او را گرامی بدارم و او رئیس قوم خود بود» (محاضرات ۲۶۲ / ۲۴) - ۲۴ - روزی نزد سعد بن عبادہ بود، هنگام برگشتن بردونی زین کردند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار شد، قیس پسر سعد همراه بود و پیاده راه می‌رفت، به او فرمود: «ردیف من سوار شو»، او حیا کرد، پیغمبر به او فرمود: «یا سوار شو یا برگرد». (نهایه‌الارب ۲۵۸ / ۱۸) - ۲۵ - روزی سوار الاغ لختی به قبا می‌رفت، ابوهریره همراه او بود، به او فرمود: [صفحه ۹۰] «سوار شو» ابوهریره مردی سنگین بود، چون خواست سوار شود، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چسبید هر دو افتادند باز به او فرمود: «سوار شو» باز هر دو افتادند، بار سوم هر چه پیغمبر اصرار نمود که سوار شود، گفت: هرگز سوار نشوم که تو را ببندازم. (نهایه ۲۵۷ / ۱۸) - ۲۶ - عبدالله بن شخیر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، گفت: تو سید و بخشنده بر ما هستی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «سید، خداوند است؛ شیطان، شما را گمراه نکند» (نهایه ۵۷ / ۱۸) - ۲۷ - گروهی در خدمتش بودند، فرمود ظرف بزرگی آوردند و پر از آب

کردند، آن گاه کاسه‌ی کوچکی بخواست، و آن را از ظرف بزرگ پر می‌کرد و بر دست‌های حاضران می‌ریخت، تا همه دست‌ها را شستند. (اسد ۲۷۲ / ۴) - ۲۸. (روی زمین بگذار، من بنده‌ام چون بندگان غذا می‌خوردم) (بحار ۲۱۶ / ۱۶) - ۲۹. «پنج چیز را تا هنگام مردن ترک نمی‌کنم: غذا خوردن با بردگان روی زمین، سوار شدن بر الاغ بی‌پالان، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن پشم زبر، سلام گفتن به کودکان؛ تا اینها بعد از من سنت باشند» (بحار ۲۱۵ / ۱۶) - ۳۰. اعرابی‌ای او را مدح گفت چندان که دهانش کف کرد، فرمود: «بر شما باد به کم سخنی، شیطان شما را از راه به در نبرد، زیرا سخن به دراز کشاندن از همانندی شیطان است» (اسد ۲۵۵ / ۱) - ۳۱. فرمود: «در روی مداحان خاک پاشید». (مروج ۲۹۳ / ۲). توضیح: مراد از سکوت در برابر مداحان یا تشویق ایشان، این اثر بد را که [صفحه ۹۱] مایه‌ی غرور و افتتان است تقویت نکنید، و از مدح مداحان جلوگیری کنید، حال اگر کسی بگوید: پس این همه مدیحه‌ها درباره‌ی پیغمبر و خاندان رسالت چیست؟ جواب گوئیم که: اولاً ایشان مادام که به غلو کشانده نشود سزاوار این مدیحه‌ها و بالاترند، و ثانیاً این مدیحه‌ها رو در رو نیست، تا شائبه تملق و چاپلوسی و جلب منافع مادی در آن باشد، و هرگز غرور آفرین نیست، دیگر آن که این تأکید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مبارزه با یاهو سرائیهای شاعران جاهلیت در مدیحه‌ی رؤسای قبایل بی‌فرهنگ و عاری از هر نوع فضیلت است مانند نعمان بن منذر و امثال او و گرنه گاهی در حضور خود پیغمبر اکرم او را مدح می‌گفتند و پیغمبر به ایشان صله عطا می‌نمود مانند قصیده‌ی برده که در بخش شعر و شاعری گفته خواهد شد. ۳۲ - می‌فرمود: «مطلبی است حیا می‌کنم که شما را نهی کنم و به هر حال نگوئید آن چه خدا خواست، و محمد خواست، و فقط بگوئید آن چه خدا خواست» (اسد الغابه ۵۳ / ۳) - ۳۳. چون به مکه وارد شد، چند کودک از بنی عبدالمطلب او را استقبال کردند، پیغمبر یکی را جلو سوار کرد و یکی را عقب خود. (وصول ۴۴ / ۳) - ۳۴. یکی آمد و الاغی همراه داشت، به پیغمبر گفت: سوار شو، و خودش به کنار رفت، پیغمبر فرمود: «تو سزاوارتری به پشت رهوار خود مگر آن که آن را برای من قرار دهی» آن مرد گفت: آن را برای تو قرار دادم، پیغمبر سوار شد. (وصول ۴ / ۳) - ۳۵. پیغمبر فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آن که چوپانی کرده بود» گفتند: و تو یا رسول الله؟ فرمود: «من برای اهل مکه چوپانی کرده‌ام». (وصول ۱۶۷ / ۲). [صفحه ۹۳]

رفق، مدارا، تحمل، خدمت بی‌مزد، عفو، قبول عذر

قوله تعالی: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين» (آل عمران / ۱۵۹) یعنی: «این از رحمت خداوند است که برای ایشان نرمش داری و اگر چنان چه دژم خوی و سخت دل می‌بودی، هر آینه از پیرامون تو پراکنده شده بودند، پس ایشان را عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما و با ایشان مشورت کن و آن گاه که بر امری عزم کردی بر خداوند توکل نما که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد». این آیه‌ی مبارکه فصل الخطاب است و از نظر ایجاز و بلاغت و کفایت محتوی در حد اعجاز، و عناوین این بخش همه در آن مندرج است، و اخلاق پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منطبق بر شهادت خداوند متعال درباره‌ی اوست. ۱ - عبدالله بن عبد هلال گفت: مادرم مرا نزد پیغمبر برد و گفت: یا رسول الله! برای او دعا کن، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بر سر من نهاد به طوری که [صفحه ۹۴] سردی دست او را حس کردم و برای من دعا کرد. (اسد ۲۷۱ / ۳) - ۲. جمره دختر عبدالله یربوعیه گفت: پدرم مرا نزد پیغمبر برد، من کودک بودم، گفت: یا رسول الله! برای او دعا کن، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا نزد خود نشانید و برایم دعا کرد. (اسد ۲۷۴ / ۳) - ۳. طفل بیماری را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند که برای او دعا کند، وقتی پیغمبر دعا می‌کرد، آن طفل تف می‌کرد، اهلیش او را منع کردند، پیغمبر ایشان را از زجر طفل نهی فرمود. (اسد ۳۹۳ / ۵) - ۴. قریط، کودکی بود که با پدرش خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را بر زانو

نشاند و برکت داد، و دست بر سر او کشید. (اسد ۲۰۴ / ۴) ۵ - شفیق بن سلمه گفت: من کودک بودم و شتران اهلم را چرا می‌دادم، کاروانی از راه گذشت، و شتران را رم داد، مردی آن جا بود به ایشان فرمود: «شتران این کودک را رم دادید، آنها را برگردانید» و چنان کردند، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: پیغمبر است. (اسد ۳ / ۳) ۶ - وقتی مسلمانان از غزوه‌ی بنی‌مصطلق برمی‌گشتند، عبدالله بن ابی رئیس منافقان گفته بود: چون به مدینه رسیدیم، آن که عزیزتر است، ذلیل‌تر را از مدینه بیرون خواهد کرد و مقصودش از عزیزتر خودش بود، و از ذلیل‌تر پیغمبر؛ پسر او که از مسلمانان با اخلاص بود نزد پیغمبر آمد و گفت: به خدا سوگند پدرم ذلیل است و تو عزیز، اگر اذن دهی او را بکشم، به خدا سوگند طائفه‌ی خزرج می‌دانند که هیچ فرزندی چونان من در حق پدرش نیکوکار نیست، اما می‌ترسم دیگری به فرمان تو او را بکشد، و نفس من مرا وسوسه کند تا قاتل پدرم را بکشم، آن وقت مؤمنی را به جای منافقی کشته [صفحه ۹۵] باشم، پیغمبر فرمود: «نه، هرگز، بلکه با او به خوبی مصاحبت کن، ما هم تا هست، به رفق و مدارا با او رفتار می‌کنیم مبادا مردم بگویند محمد یاران خود را می‌کشد». (اسد / ۱۹۷) ۷ - حمزه عموش را در جنگ احد، «وحشی» با شکافتن پهلو شهید کرده بود، و این واقعه‌ی جانگداز چنان پیغمبر اکرم را آزار می‌داد که در فتح مکه خون «وحشی» هدر ساخت، «وحشی به طائف فرار کرد و مدتی مخفی بود تا با وقد ثقیف ناگهان بر پیغمبر وارد شد و شهادتین گفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «تو را بخشیدم اما روی تو را نینم». «وحشی» مسلمانی کامل عیار شد و هم او بود که در «جنگ‌های رده» با همان حربه‌ای که حمزه را شهید کرده بود «سیلمه‌ی کذاب» را کشت. (اسد ۸۴ / ۵). توضیح: خدمتی که به اسلام کرد در حقیقت همسنگ ضربه‌ای بود که به اسلام زد و راز عفو پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آشکار گردید. ۸ - هبار بن اسود همان است که شتر زینب دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رم داد و او از میان هودج افتاد و طفل خود را سقط کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه خون او را هدر کرده بود، اما وی ناگهان بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع شد و به هبار فرمود: بنشین هبار، وارد شد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا (اشهد ان الا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) از ترس تو فرار کردم و خواستم به عجمها پناه برم، آن گاه فضل و بخشش تو را به یاد آوردم، و عفو تو را از آنان که نادانی کردند؛ ای پیامبر! ما مشرک بودیم، خداوند ما را به وسیله‌ی تو هدایت کرد و از هلاک [صفحه ۹۶] نجات داد، از نادانی من چشم‌پوشی کن به بدکرای خود اقرار دارم، و به گناه خودم معترفم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «تو را عفو کردم و خدا به تو نیکی کرد که تو را به اسلام هدایت فرمود، اسلام ما قبل خود را پاک می‌کند» (اسد ۵۳ / ۵). تنبیه: عیسی (علیه‌السلام) که در میان پیامبران به عفو و گذشت و نرمش معروف است از او جز کلیاتی که توصیه درباره‌ی این گونه روش است، در دست نیست و رویدادهای چشمگیری در زندگانی او از آن گونه موارد روایت نشده در صورتی که از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عملاً این همه وقایع اعجاب‌آور در عفو و گذشت روایت شده است و مراد ما - اعاذنا الله - حط مقام عیسی (علیه‌السلام) همه مضبوط و محفوظ است، و در هر ناحیه از زندگی او مورد تأسی و پیروی می‌باشد. ۹ - قیس بن ربیع مردی بود که از سهم خود در عطایا ناراضی بود و پیغمبر را هجو گفته بود، و این خبر به پیغمبر رسید، قیس خود به مدینه آمد و نزد پیغمبر رفت، و از او در ضمن اشعاری پوزش خواست، پیغمبر را حسن اعتذار او خوش آمد، و او را بخشید و فرمود: هر کس عذر عذر آورنده را خواه راست باشد یا دروغ نپذیرد بر حوض کوثر وارد نمی‌شود» (اسد ۲۱۲ / ۴). توضیح: بر فرض عذر خواه دروغ گوید در طرز عذر خواستن دروغ گفته است، نه در خود عذر خواستن که نوعی اقرار به گناه است و شایسته‌ی عفو و اغماض. ۱۰ - یکی از کسانی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه خون او را [صفحه ۹۷] هدر ساخته بود عکرمه بن ابی جهل بود، که فرار کرد و می‌خواست به حبشه برود، همسرش از پیغمبر برای او امان گرفت، و به دنبال او رفت، وقتی به او رسید که می‌خواست سوار کشتی بشود او را برگردانید و نزد پیغمبر آورد، پیغمبر او را بخشید و در آغوش گرفت، و راز عفو پیغمبر به زودی آشکار گشت؛ عکرمه مسلمانی پاک اعتقاد و مجاهدی استوار گردید و با سپاه اسلام به شام رفت، در یکی از روزها که به مرگ پیمان بسته بود، چنان بر دشمن

حمله کرد که نیزه‌ها سینه و روی او را می‌شکافتند: وقتی به او گفتند: به خودت رحم کن، گفت روزی برای لالت و عزی می‌جنگیدم، آیا امروز آن را از خدا و پیامبرش دریغ کنم؟ هرگز، هرگز؛ و سخت کوشید تا شهید شد. (اسد الغابه ۶ / ۴). توضیح: در آغوش گرفتن پیغمبر و در آغوش گرفتن نیزه‌ها جالب است. ۱۱ - عربی از پشت سر چنان عبا پیغمبر را کشید که بر گردنش اثر گذارد، و گفت: ای محمد! بگو از مال خدا که نزد تو است به من بدهند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رو به او کرد و تبسم نمود و فرمود تا به او عطا کنند. (سیره شامی ۸۳ / ۳) ۱۲ - در محل جعرانه که غنائم حنین را قسمت می‌کردند، یکی به او گفت: عدالت نکردی، فرمود: «اگر من عدالت نکنم، کی عدالت می‌کند»، عمر خواست او را بکشد، پیغمبر مانع شد و فرمود: «پناه بر خدا که مردم بگویند پیغمبر یاران خود را می‌کشد، این مرد و یارانش قرآن می‌خوانند، اما از گلوی ایشان بالاتر نمی‌رود، از دین بیرون می‌روند همچنان که تیر از کمان رها می‌شود» (شامی ۶۸۷ / ۳). در روایت دیگر آمده که یاران او چنانند، که شما نمازتان را در برابر نماز ایشان حقیر می‌شمایید، همچنین روزه‌ی ایشان را. [صفحه ۹۸] توضیح: این مرد همان است که به نام «ذو الثدیه» یا «ذو الخویصره» نامیده می‌شد، و از سران خوارج بود و در جنگ نهروان کشته شد و امیرمؤمنان در جستجوی جسد او بود، و وقتی پیدا شد، فرمود: «صدق رسول الله» نشانی‌ها همان است که پیغمبر فرموده، گویند وی یک دست داشت و به جای دست دیگر تکه گوشتی مانند پستان زنان داشت و به همین جهت او را «ذو الثدیه» یعنی صاحب پستان می‌گفتند. ۱۳ - مالک بن عوف که فرماندهی لشکریان هوازن بر علیه پیغمبر بود، چون شکست خورد به طائف پناه برد، پیغمبر فرمود: «اگر بیاید و مسلمان شود مال او را و صد شتر اضافی به او می‌دهم» وی شنید آمد و مسلمان شد، و از جانب پیغمبر رئیس طواف و هوازن و ثماله و سلمه و فهم گردید، و به یاری پیغمبر با مردم طائف جنگید. (شامی ۳۹۵ / ۳). توضیح: هدف نهایی اسلام، مسلمان شدن مردم بود نه انتقام گرفتن هنگام قدرت، و علت عمده‌ی پیشرفت سریع اسلام هم همین بود که مردم می‌دیدند اسلام از نظر رسیدن به هدف متعالی خود در هر حال آماده‌ی صلح و بخشایش است. ۱۴ - در فتح خیبر زنی یهودی گوشت مسموم شده‌ای نزد پیغمبر آورد، پیغمبر دانست و به اصحاب فرمود: «از آن نخورید»، آنگاه به زن گفت: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» گفت: خواستم بدانم اگر تو پیغمبری، خدا تو را آگاه می‌کند و اگر نیستی مردم را از تو نجات دهم؛ پیغمبر متعرض او نشد. (شامی ۳۹۵ / ۳). [صفحه ۹۹] ۱۵ - وقتی لشکریان اسلام به احد می‌رفتند، از میان زمین ابن قیظی که کور بود گذشتند، وی خاک به ایشان پاشید و ناسزا گفت، خواستند او را بکشند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است هم دلش». (شامی ۲۸ / ۳) ۱۶ - عبدالله بن ابی سرح مدتی کاتب وحی بود، گاهی عمداً الفاظ وحی را عوضی می‌نوشت، مرتد شد و از مدینه به مکه فرار کرد، در فتح مکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خون او را هدر ساخته بود، وی در مکه به دستگیری عثمان ناگهان بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد و امان خواست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: در امانی؛ و او مسلمان شد، چون از نزد پیغمبر بیرون رفت، پیغمبر به اصحاب فرمود: «ساکت ماندم شاید یکی از شما پیشدستی بکند و او را بکشد» گفتند: یا رسول الله! چرا اشاره نکردی؟ فرمود: «بر پیغمبران خائنه الاعین (اشاره با چشم) روا نیست» (اسد ۱۷۳ / ۳) ۱۷ - مهاجر، غلام ام سلمه گفت: ده سال از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خدمت کردم، هیچ وقت برای آن چه انجام دادم، نگفت: چرا انجام دادی و برای آن چه انجام ندادم نگفت: چرا انجام ندادی. (اسد ۴۲۳ / ۴) ۱۸ - عقیف بن حارث گفت: وقتی کودک بودم سنگ به نخل‌ها می‌زدم تا خرما بخورم، مرا نزد پیغمبر بردند، دست بر سر من کشید و فرمود: «آن چه روی زمین افتاده بخور و سنگ به نخل‌های ایشان مزن» (اسد ۱۷۱ / ۴). توضیح: توجه به این نکته بسیار مهم است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوج اعلای مقام، مرجع رسیدگی به همه‌ی امور بود، از [صفحه ۱۰۰] بزرگترین آنها تا کوچکترین آنها. ۱۹ - زنی سیاه در کوچه پهن جمع می‌کرد، به او گفتند: کنار برو پیغمبر می‌آید، گفت: راه وسیع است، خواستند به او اعتراض کنند، پیغمبر فرمود: «او را رها کنید، جبار است» یعنی پیکار جو. (بحار ۲۷۲ / ۱۶) ۲۰ - دست دزدی را بریده بودند، غریب بود، فاتک بالای سر او سایبانی درست کرده بود و چون

هوا سرد بود آتشی روشن کرده بود، چون پیغمبر دید گفت: «خداوندا! فاتک را بیمارز، همچنان که بنده‌ی گرفتار تو را پناه و مأوی داد». (اسد ۱۷۴ / ۴) ۲۱ - می‌فرمود: «مسلمانی که به مردم آمیزش کند، و بر آزار ایشان شکبیا باشد، بهتر از مسلمانی است که از ایشان دوری کند و بر آزار ایشان شکبیا نباشد» (اسد ۳۸۸ / ۵) ۲۲ - مردی از صفوان بن معطل نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت نمود که مرا هجو گفته، پیغمبر اکرم فرمود: «صفوان را رها کن که او مردی خوش‌قلب و بدزبان است». (اسد ۲۷۱ / ۲) توضیح: تعلیم قرآن است که «ان الحسنات یذهبن السيئات». (هود / ۱۱۴). یعنی: «نیکی‌ها، بدیها را جاروب می‌کند» اساس اخلاق انسانی سلامت قلب است. ۲۳ - حمزه از پدرش ابو عبدالله بن عتبه پرسید: از پیغمبر چه به یاد داری؟ گفت: پنج ساله یا شش ساله بودم که مرا در دامن خود نشاند و دست بر سر من کشید و برای من و ذریه‌ی من به برکت دعا کرد. (اسد ۲۰۳ / ۳) ۲۴ - عبدالله یشکری گفت: وصف پیغمبر را شنیده بودم اما او را ندیده بودم، در [صفحه ۱۰۱] بین راه عرفات در میان گروهی او را شناختم و به طرف او رفتم، مردی بر من فریاد زد: ای سوار! برای سواران راه باز کن، پیغمبر فرمود: «او را رها کنید»، مردی دانا است، حاجتی دارد من رفتم و زمام ناقه‌ی او را گرفتم، و سؤالاتی داشتم و جواب شنیدم. (اسد ۲۷۵ / ۳) ۲۵ - ضمام بن ثعلبه از جانب بنی سعد بن بکر نزد پیغمبر آمد، و گفت: آیا تو محمدی؟ فرمود: بلی، گفت: از تو سؤال می‌کنم، و در سؤالم دقت و خشونت بکار می‌برم، ناراحت نشوی؟ فرمود: «هر چه می‌خواهی بگو»، ضمام گفت: آیا خدای تو و خدایا قبل از تو و خدای بعد از تو، تو را فرستاده است؟ پیغمبر فرمود: «اللهم نعم» یعنی: «خدا گواه است آری» ضمام گفت: آیا خدای تو و خدای قبل از تو و خدای بعد از تو به تو فرمان داده که به ما فرمان دهی تنها او را پرستیم و انباز برای او نگیریم و این بتها را که پدران ما می‌پرستیدند دور بیاندازیم؟ فرمود: «اللهم نعم»، آنگاه پیغمبر را از نماز و روزه و واجبات و مسائل دین پرسید، و هر بار او را سوگند داد و جواب شنید، آنگاه گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، این واجبات را ادا می‌کنم، و از محرّمات دوری می‌جویم، نه زیاد می‌کنم نه کم می‌کنم، و به قول خود بازگشت و به لالت و عزّی ناسزا گفت، قومش گفتند: بس کن، جذام و برص می‌گیری و دیوانه می‌شوی، گفت: وای بر شما، به خدا سوگند اینها نه زیان می‌رسانند، نه سود می‌دهند، خداوند رسولی فرستاده و کتابی بر او نازل کرده که شما را نجات دهد و من به وحدانیت خدا و رسالت محمد شهادت داده‌ام که به شما یاد دهم، و همه‌ی روز با ایشان سخن گفت، و شب فرا نرسید مگر آن که همه ایشان از زن و مرد مسلمان شدند. (تاریخ الاسلام ۱۲۱ / ۱) ۲۶ - فرمود: «هیچ گروهی رفیق را رها نمی‌کنند مگر آن که خیر ایشان را رها [صفحه ۱۰۲] می‌کند» (وافی - الایمان / ۸۶) ۲۷ - جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و گفت: یا رسول الله! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: با بندگانم و همه‌ی آفریدگانم مدارا کن؛ و می‌فرمود: «پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داده همچنان که به واجبات فرمان داده» (وافی - الایمان / ۸۳) ۲۸ - فرمود: «دوست داشته‌ترین چیزها نزد خداوند دو جرعه است: جرعه‌ی غیظ که آن را به حلم فرونشانی، و جرعه‌ی مصیبت که آن را به صبر مهار کنی». (وافی - الایمان / ۸۳) ۲۹ - بهترین معرف رفق و رحمت و مدارای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت قرآن مجید است، قوله تعالی: «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» (توبه / ۱۲۸) یعنی: «هر آینه برای شما پیامبری از خودتان آمد، که هر چه شمارا رنج می‌دهد بر او گران و دشوار است، به مسلمانی گرفتن شما حریص است به مؤمنان رؤف و مهربان است» همچنین قوله تعالی: «و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین» (انبیا / ۱۰۷) یعنی: «(ای محمد!) تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای همه‌ی عالمیان». ۳۰ - فرمود: «شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر دهم هر کس با تو قطع کرد با او وصل کن، هر کس تو را محروم ساخت به او ببخش، هر کس به تو ظلم کرد از او گذشت کن» (وافی الایمان / ۸۳) ۳۱ - بشر بن معاویه کودک بود، پدرش او را نزد پیغمبر فرستاد، و گفت: وقتی رسیدی سه کلمه بگو و بیشتر مگو کمتر مگو؛ وی نزد پیغمبر آمد، گفت: سلام بر توای رسول خدا، آمده که بر تو سلام دهم و تسلیم فرمان تو باشم و برای من دعای برکت [صفحه ۱۰۳] کنی؛ پیغمبر دست بر سر او مالید و دعای برکت کرد و چند بز خاکی رنگ به او بخشید. (اسد ۱۹۰ / ۱) ۳۲ - اگر اتفاقا کودکی در دامن

او بول می‌کرد، کسان او را از تعرض به او مانع می‌شد تا بول را تمام کند، اگر برای نامگذاری یا دعا بود انجام می‌داد مبادا کسانش شرمنده گردند، و چون می‌رفتند لباس خود را تطهیر می‌نمود (بحار ۲۴۰ / ۱۶). ۳۳- وقتی خبر شهادت زید بن حرثه به مدینه رسید، پیغمبر به خانه‌ی زید رفت، چون دختر زید او را دید صدایش به گریه بلند شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم شدیداً گریه کرد، یکی پرسید: یا رسول الله! این گریه چیست؟ فرمود: «شوق دوست است به دوست» (بحار ۲۳۸ / ۱۶). ۳۴- عاتکه دختر ابی‌وقاص با دو بچه‌اش و هشت زن به خدمت پیغمبر رسیدند، پیغمبر پسر کوچکش عمرو بن عتبہ را بر زانوی خویش نشانید (اسد ۱۲۱ / ۴). ۳۵- اسماء بنت عمیس سه فرزند خود را نزد او آورد که برای ایشان دعا کند و دعا کرد (اسد ۱۲ / ۲). ۳۶- خزیمه ذو الشهادتین خواب دیده بود که بر پیشانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده کرده، وقتی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت، به پشت خوابید و فرمود: «خواب خود را راست کن» و او بر پیشانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده کرد (اسد ۱۴۱ / ۲). ۳۷- مردی به نام «ذوالخویصره» که بعداً از سران خوارج شد، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: دعا کن که خداوند مرا و تو را تنها به بهشت برد، پیغمبر فرمود: «وای بر تو، واسعی را تنگ و محصور کردی!» آن گاه آن مرد رفت و در جائی از مسجد شاشید، همه بر او فریاد زدند، وقتی پیغمبر شنید، فرمود: «آسان گیرید و او را [صفحه ۱۰۴] تعلیم دهید» و فرمود تا آب آوردند و مسجد را تطهیر کردند. (۱۴۰ / ۲). ۳۸- در فتح مکه سران کفار همه حاضر بودند و از بیم حکمی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه بسا درباره‌ی ایشان می‌داد به خود می‌لرزیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ستایش مر خدایی را که وعده‌اش صادق است، بنده‌ی خود را یاری داد و احزاب را هزیمت نمود، آیا درباره‌ی من چه گمان دارید؟» آنان از لحن سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانی گرفتند و گفتند: خیر و خوبی، تو برادر و برادرزاده‌ای بزرگواری و به قدرت رسیده‌ای، هر چه خواهی می‌توانی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من امروز همان چیزی را که یوسف به برادرانش گفت به شما می‌گویم، بر شما حرجی نیست خداوند شما را می‌بخشد، «اذهبوا فانتم الطلقاء» یعنی: «بروید که همه آزادشدگانید» (واقعی / ۸۳۷). توضیح: طلقاً یعنی آزادشدگان، لقبی برای دشمنان بخشوده شده‌ی پیغمبر مانند ابوسفیان، و اولاد ایشان را «ابناء الطلقاء» می‌گفتند و اشاره به همین سابقه است که زینب کبری سلام الله علیها سلام الله علیها در مجلس یزید وقتی اسیران آل محمد را سر پا نگهداشته بودند به یزید خطاب کرد و فرمود: «امن العدل یا ابن الطلقاء...؟» یعنی: «ای پسر آزادشدگان! آیا این وضع از عدالت است...؟» ۳۹- وقتی غنائم هوازن از اسیران و اموال جمع شد، زهیر بن صمود سخنگوی شکست خوردگان بپا خاست و گفت: یا رسول الله! در میان ما عمه‌ها و خاله‌های تو و کسانی که تو را در دامن خود نشانده‌اند هست، اگر در دست نعمان بن منذر می‌بودیم، امید بخشایش او را داشتیم، چه رسد به تو؟ و اشعاری خواند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «زنان و اطفال را بیشتر دوست دارید یا اموال را؟» گفتند: زنان و اطفال را، فرمود: «سهم من و بنی عبدالمطلب برای شما، و چون همه فراهم آمدند بگویید: پیغمبر را نزد شما شفیع قرار دادیم درباره‌ی زنان و اطفال خود، آن گاه به شما می‌بخشم و از ایشان می‌خواهم که به شما ببخشند. چون نماز ظهر گزارند، چنان کردند که پیغمبر فرموده بود، پیغمبر فرمود: آن چه سهم من و بنی عبدالمطلب است ببخشیدم، مهاجرین گفتند: سهم ما برای پیغمبر، انصار نیز چنین گفتند، اقرع بن حابس و عباس و مرداس و عیینة بن حصن که تازه مسلمان شده بودند گفتند: ما نمی‌بخشیم، پیغمبر اکرم فرمود: «هر کس یک اسیر آزاد کند، از اولین غنائم شش شتر به جای آن بگیرد و همه‌ی زنان و اطفال را مسترد کردند». (اسد ۲۰۸ / ۲). ۴۰- ابوسفیان بن حارث، برادر رضاعی پیغمبر که سخت به او دشمنی کرده و هجو گفته بود، در فتح مکه بر جان خود بیم داشت، ام سلمه برای او نزد پیغمبر شفاعت نمود و همچنین عبدالله بن ابی امیه؛ ام سلمه گفت: یا رسول الله! برادر رضاعی و عمه‌زاده‌ی تو رو به اسلام آورده‌اند، بدبخت‌ترین مردم نباشند، پیغمبر فرمود: «مرا به ایشان حاجتی نیست»، عبدالله گفت: یا رسول الله! از قوم تو هستند، از کسانی عفو کردی که گناهشان اعظم بود، فرمود: «اینها هتک حرمت من کردند، حاجتی به ایشان ندارم»، ابوسفیان گفت: اگر مرا ببخشید، دست فرزند خود را بگیرم و سر در

بیابان نهم تا از عطش بمیرم، چون پیغمبر شنید به حال او رقت کرد و ایشان را خواست، و مسلمانان خوبی شدند. (واقعی / ۸۱۱۱). ۴۱ - چون نیروی اسلام به مکه وارد شد، سعد بن عباده پرچمدار انصار رجز می خواند: «الیوم یوم الملحمة» یعنی: «امروز روز درگیری و جنگ است»، پیغمبر را خبر دادند فرمود: «چنین نیست، بلکه «الیوم یوم الرحمة» یعنی: «امروز روز بخشایش [صفحه ۱۰۶] است» (واقعی / ۸۲۱). ۴۲ - عینه نامی یکی از شتران شیر ده پیغمبر را دزدیده و به عنوان هدیه خدمت پیغمبر آورد، پیغمبر تبسم داد و از او قبول نمود، بعد از دو روز دستور داد و وقیه نقره به او دادند، عینه اظهار نارضائی می کرد، به پیغمبر گفتند: او را پاداش می دهی در صورتی که شتر خودت را به خودت داده؟ فرمود: بلی و با وجود این ناراضی است، آن گاه پیغمبر بعد از نماز ظهر به منبر رفت و بعد از حمد و ثنا فرمود: «شتری از شتران خودم را به خودم هدیه داده اند، آن را چنان می شناسم که بعضی از اهل بیت خود را، به او هم پاداش داده ام، با وجود این ناراضی است، قصد کرده ام هدیه ای جز از قرشی و انصاری قبول نکنم» (واقعی / ۵۴۹). ۴۳ - ابوبرا با وجود این که کافر بود اسبی به عنوان هدیه با برادرش لبید برای پیغمبر فرستاد، پیغمبر فرمود: «هدیه از مشرک قبول نمی کنم». لبید گفت: او از تو شفای بیماری دیبله خواسته، پیغمبر ظرف عسلی برای او فرستاد او از آن خورد و شفا یافت (واقعی / ۳۵۰). ۴۴ - میان مادر مطلقه و فرزندان را جدائی نمی انداخت، تا آن که فرزندان بالغ شوند. (واقعی / ۵۲۴). ۴۵ - وقتی ثمامه بن اثال رئیس یمامه اسیر شد، پیغمبر فرمود: «من تو را میان سه امر مخیر می کنم: یا تو را بکشم» ثمامه گفت: آن وقت مرد عظیمی را کشته ای، فرمود: «یا فدیه بگیرم» ثمامه گفت: خواهی دید که بهای من سنگین است، فرمود: «یا بر تو منت نهم و تو را آزاد کنم» ثمامه گفت: (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) و به خدا سوگند وقتی تو را دیدم دانستم رسول خدایی اما چون در بند بودم نخواستم [صفحه ۱۰۷] در آن حال شهادت دهم، پیغمبر دعا کرده بود که بر ثمامه پیروز شود. (بحار ۱۷۶ / ۱۹). ۴۶ - فرمود: «خداوند رفق را دوست دارد و به آنان یاری می دهد که هرگز بر علف چنان نخواهد کرد». (اسد ۳۹۶ / ۴). ۴۷ - ابوسفیان یکتن تروریست از مکه به مدینه فرستاد، تا پیغمبر را ترور کند، وی به شتاب آمد، و در مدینه از پیغمبر جویا شد، گفتند در محله ی بنی عبدالاشهل است، است» وی جلو آمد و گفت: کدامیک از شما فرزند عبدالمطلب است؟ پیغمبر فرمود: «من»، او جلوتر رفت که گویی می خواهد سخنی در گوش پیغمبر بگوید، و روی پیغمبر خم شد، اسید بن حضیر او را به کناری زد، و خنجر از میان لباس او بیرون آورد، او را بازجوئی کردند، اقرار کرد، اسید او را زندانی نمود و فردا نزد پیغمبر آورد، فرمود: «تو را امان داده ام و بهتر از آن» گفت: بهتر از آن چیست؟ پیغمبر فرمود: «که مسلمان شوی»، شهادتین بر زبان آورد آن گاه گفت: من از هیچ بشری نترسیده ام اما تو را که دیدم دانستم دسترسی به تو نیست. (شاهی ۱۳۶ / ۳). ۴۸ - در فتح مکه صفوان بن امیه فرار کرده بود، عمیر برای او از پیغمبر امان گرفت، و عمامه ی پیغمبر را به نشانی همراه برد، و به دنبال او رفت، وقتی به او رسید که می خواست سوار کشتی شود، او را به بخاشیش پیغمبر نوید داد، و به مکه باز گردانید، به او گفت: پیغمبر نیکوکارترین مردم است، عموزاده ی تو است، صفوان گفت: بر جان خود می ترسم، عمیر گفت: او حلیم تر از آن است، چون بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند صفوان گفت: این مرد گمان دارد مرا امان داده ای، پیغمبر فرمود: «چنین است» صفوان گفت: مرا تا دو ماه بگذار فکر کنم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «چهار ماه اختیار با تو باشد»، صفوان در دم مسلمان شد. (شامی ۵۸۳ / ۳). [صفحه ۱۰۸] ۴۹ - اعرابی ای نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و چیزی خواست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او عطا کرد، و فرمود: آیا به تو نیکی کردم؟ اعرابی گفت: نه، نیکی نکرده ای؛ اصحاب خشمناک شدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه رفت و از پی اعرابی فرستاد و چیزی به او داد و پرسید: آیا نیکوئی را در حق به جا آورده ام؟ اعرابی گفت: آری، خدایت جزای نیکو دهد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اگر قبول می کنی نزد اصحاب بگوئی تا خشم ایشان به تو فرونشیند»، اعرابی قبول کرد، و نزد اصحاب آمدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ایشان فرمود: «اعرابی از من چیزی خواست به او دادم، و عطای او را زیاد کردم، و از من راضی شد، ای اعرابی آیا چنین است؟» گفت: آری، خدایت از اهل و عشیره ی خود پاداش خیر

دهد. (تاریخ الاسلام ۱۵۵ / ۱). توضیح: به صفات عالی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توجه کنید، می خواست ان اعرابی مورد نفرت مسلمانان نباشد. ۵۰ - ام الحکم پسر بچه‌ی خود عبدالله را گفت به دنبال پیغمبر برو ردایش را بیاور، وی دوید و ردای پیغمبر را گرفت و کشید، پیغمبر رو برگردانید و فرمود: تو کیستی؟ گفت: مادرم به من چنین گفت، پیغمبر ردای خود را بیچاند و به دست او داد، و فرمود: «به مادرت بگو آن را دو تیکه کند، خودش و خواهرش با آنها روسری درست کنند» (اسد ۱۵۴ / ۳). ۵۱ - وقتی دختر حاتم طائی را به اسارت نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند گفت: یا محمد! اگر خواهی تا مرا رها کنی که قبائل عرب مرا شامت نکنند، زیرا من دختر رئیس قوم خود هستم، پدرم را پناه می‌داد، اسیر را رها می‌کرد، گرسنه [صفحه ۱۰۹] را سیر می‌نمود، حاجتمند را دست خالی باز نمی‌گردانید، من دختر حاتم طائی‌ام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اینها همه صفات مؤمنین است، اگر پدرت مؤمن بود بر او رحمت می‌فرستادم، او را آزاد کنید، زیرا پدرش مکارم اخلاق را دوست داشت، و خداوند مکارم اخلاق را دوست دارد» (شامی ۱۰۹ / ۱). توضیح: استغفار نکردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای حاتم از نظر شرک او، از آن جهت است که مبادا برای بهانه‌جویان شکافی در دژ استوار قانون پدید آید و از آن سوء استفاده کنند و گرنه راه نجاتی فی الجمله برای حاتم طائی و امثال او مسدود نیست، هم از آن جهت که تبلیغ بر ایشان عرضه نشده و هم اشاره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که خداوند صفات خوب را دوست دارد. ۵۲ - وقتی دختر خالد بن سنان نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عباى خود را زیر پای او پهن نمود و فرمود: «این دختر پیامبری است که قومش او را ضایع کردند» (شامی ۱۰۴ / ۱). ۵۳ - شب‌ها چندان با اصحاب صفا در حال قیام سخن می‌گفت که از غایت خستگی پا به پا می‌شد. (اسد ۱۴۲ / ۱). ۵۴ - در وقتی که خطبه می‌خواند، یکی از میان جمع گفت: دین را به من بیاموز، خطبه را قطع کرد و نزد او آمد، او را تعلیم داد و برگشت خطبه را تمام کرد. (اسد ۲۱۴ / ۱). توضیح: شاید کسی فکر کند، مگر دین این همه مختصر بود که فوری به او تعلیم [صفحه ۱۱۰] داد؟ دو جواب هست: اول آن که چه بسا مقصود از دین به شهادت حال بخش مخصوصی از دین بوده است، دیگر آنکه گاهی دین در یک کلمه جمع است، مانند کلمه‌ی توحید، یا مانند قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که وقتی از او پرسیدند دین چیست؟ فرمود: «دین، خیرخواهی است». ۵۵ - در مسجد تنها بود، یکی وارد شد، او را جا داد، او گفت: جا وسیع است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «از حق مسلم بر مسلم آن است که چون وارد شود، برای اکرام او جا به جا شود و او را جا دهد». (بحار ۲۴۰ / ۱۶). ۵۶ - روزی خواهر رضاعیش آمد، عبايش را زیر پای او پهن کرد و او را بسیار گرمی داشت، بعد برادر رضاعیش آمد، او را کمتر احترام نمود، پرسیدند: چرا؟ فرمود: «خواهر به پدرش بیشتر خوبی کرد» (بحار ۲۸۱ / ۱۶). توضیح: نگهداری اندازه‌ها هشدار عظیمی است و اصل موفقیت در امور دنیا و آخرت است. ۵۷ - وفد خزاعه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: انس بن زبیم تو را هجو کرده، پیغمبر خون او را هدر ساخت، اما روز فتح مکه، انس نزد پیغمبر آمد و طلب عفو کرد و مسلمان شد و پیغمبر (ص لی الله علیه و آله و سلم) او را بخشید. (اسد ۱۱۴ / ۱). ۵۸ - چنان مسلمانان را تربیت کرده بود که با او بی‌روا بودند، سواد بن عمرو زیاد عطر به کار می‌برد، پیغمبر او را از افراطی نهی کرد، یک روز چوب نخلی در دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، بر شکم او نهاد، سواد گفت: یا رسول الله! تلافی کنم؟ فرمود: «تلافی کن» و شکم خود را برهنه نمود، سواد چون شکم پیغمبر را دید، [صفحه ۱۱۱] چوب را انداخت و شکم او را بوسید. (اسد ۳۷۴ / ۲). ۵۹ - در جنگ بدر صف‌ها را راست می‌کرد، و چوبه‌ی تیری در دست داشت، سواد بن غزیه جلو بود، پیغمبر (ص لی الله علیه و آله و سلم) بر شکم او زد و فرمود: «در صف باش»، گفت: یا رسول الله! مرا به درد آوردی و خداوند تو را به حق مبعوث گردانیده اکنون تلافی کنم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکم خود برهنه نمود و فرمود: «تلافی کن»، سواد شکم پیغمبر را بوسید، پیغمبر فرمود: «چرا این کار را کردی؟» گفت: از مرگ در امان نبودم، خواستم آخرین عهدم از دنیا مس بدن تو باشد. (اسد ۳۷۴ / ۲). ۶۰ - کلیدداری خانه‌ی کعبه به نام سدان در خانه‌ی بنی‌عبدالدار بود که از دشمنان سر سخت پیغمبر بودند، چون مکه را فتح کرد فرستاد کلید خانه را آوردند، و به درون کعبه رفت و

بتها را سرنگون کرد؛ آنان از ترس، کلید را داده بودند و امیدی به بازگشت آن هم نداشتند، چون از شکستن بتها فراغت یافت، کلید را به آنان تسلیم نمود و فرمود: «بگیرید همیشه نزد شما باشد و هیچ کس از شما نستاند مگر ظالم» (نظام الحکومه ۱۱۰ / ۱). توضیح: هنوز کلیددار مسلمان نشده بود و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کلید را در گرو مسلمان شدن او قرار نداد. ۶۱ - هنگام بیماری یک روز به مسجد رفت، و در ضمن خطبه فرمود: «شما را بخدا سوگند می‌دهم، هر کس بر من حقی دارد بگوید، تا ادا کنم که قصاص را در دنیا بهتر دوست دارم» مردی به نام سواده بن قیس برخاست و گفت: روزی که از طائف می‌آمدی و سوار بر شتر عضباء بودی خواستی با عصای ممشوق بر شتر بزنی، بر من [صفحه ۱۱۲] خورد، پیغمبر به بلال فرمود: «به خانه‌ی فاطمه برو و عصا را بیاور»، چون رفت فاطمه سلام الله علیها پرسید: عصا را برای چه می‌خواهد؟ چون بلال واقعه را گفت، فاطمه ناله را سر داد و گفت: ای پدر! وای بر من از غم تو، چون عصا را آورد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سواده فرمود: «بگیر و قصاص کن، چندان که راضی شوی»، سواده گفت: شکم خود را برهنه کن، چون پیغمبر شکم برهنه نمود، سواده گفت: اجازه ده شکم تو را ببوسم، پیغمبر اجازه داد. سواده گفت: پناه می‌برم به موضع قصاص از رسول خدا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خداوندا! سواده را بیامرز همچنان تو را آمرزید». (مناقب ۲۳۵ / ۲) - ۶۲ - یهودی‌ای طلب خود را از او خواست، فرمود: «اکنون چیزی ندارم»، یهودی گفت: رهایش نمی‌کنم، فرمود: «حال نزد تو می‌مانم» و همانجا نشست و در همان جا نماز ظهر و عصر را ادا کرد؛ اصحاب، یهودی را تهدید کردند، فرمود: «مگر چه کرده؟» گفتند: تو را زندانی کرده فرمود: (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) نصف مالم در راه خدا باشد صفت تو را در تورات خوانده‌ام. (بحار ۲۱۶ / ۱۶) - ۶۳ - فرمود: «هر کس برادر مؤمنش از او عذر خواهد و او عذرش را نپذیرد، بر او گناهی هست مانند گناه عذرخواه» (اسد ۲۱۱ / ۱) - ۶۴ - در جنگ احد چون بر جنازه‌ی عمویش حمزه گذر کرد، سخت ناراحت شد و فرمود: «اگر نه آن بود که خواهرش صفیه غمناک خواهد شد، جسد او را رها می‌کردم تا از شکم درندگان و چینه‌دان مرغان محشور شود و اگر خداوند مرا بر قریش مسلط نمود به تلافی سی تن از ایشان را مثله خواهم نمود» این آیه نازل شد قوله تعالی: «و ان [صفحه ۱۱۳] عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین» (نحل / ۱۲۶) یعنی: «اگر خواهید تلافی کنید چنان کنید که مانند آزار ایشان به شما باشد، و اگر شکیبائی و گذشت کنید هر آینه این بار شکیبایان بهتر است» (شامی ۷۹ / ۳) - ۶۵ - وقتی در جنگ احد کار بر مسلمانان دشوار شد، گفتند: یا رسول الله! بر ایشان نفرین کن، فرمود: «همچون لعنت کننده‌ای مبعوث نشده‌ام، بلکه هدایت کننده و رحم کننده مبعوث شده‌ام، خداوندا! قوم مرا راهنمایی کن، زیرا نمی‌دانند» (اسد ۵۳ / ۳) - ۶۶ - ابو حرب بن خویلد از طائفه‌ی عقیل بن کعب نزد پیغمبر آمد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام را بر او عرضه کرد، ابو حرب گفت: میان اسلام و بت پرستی قرعه می‌زنم، سه بار قرعه زد، و هر سه بار قرعه به نام بت پرستی درآمد، ابو حرب گفت: قرعه ابا دارد که مسلمان شوم. برادرش عقال هم نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، به او فرمود که: «شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟» گفت: شهادت می‌دهم که هبیره سوارکار خوبی است، دوباره از او پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟» عقال گفت: شهادت می‌دهم که شیر زیر سر شیر است (از روی استهزاء)، پیغمبر بی‌آنکه خشمناک شود بار سوم پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟» این بار عقال شهادتین گفت و مسلمان شد. (نهایه ۴۶ / ۱۸). توضیح: همین ارقام جهالت‌ها است که تحمل پیغمبر را به مقام «وانک لعلى خلق عظیم» رسانده است. ۶۷ - ساره کنیز عمرو بن صیفی، که خواننده بود، به مدینه نزد پیغمبر فرمود: «آیا مسلمان آمدی؟» گفت: نه، فرمود: «حاجت تو چیست؟» گفت: عشیره و خویشان و دوستان من همه رفتند، بیچاره‌ام، مرا لباس و مال و رهواری ده که با آن [صفحه ۱۱۴] برگردم، فرمود: «جوانان مکه چه شدند؟» (کنایه از مشتریان او)، ساره گفت: بعد از جنگ بدر به سراغ من نمی‌آیند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بنی عبدالمطلب سفارش کرد که او را مال و لباس و رهواری بدهند؛ هم او بود که جاسوسی کرد و نامه‌ی حاطب را که خبر از حرکت پیغمبر به مکه می‌داد برای قریش برد که کشف شد و نامه را از او گرفتند. (نهایه ۲۹۲ /

۱۷). توضیح: چون کمک به چنین زنی صرفاً احسان ممدوح بوده نه انفاق واجب، پیغمبر اکرم از بیت المال نداده و از خویشاوندان خود خواسته است، یکی از مظاهر رحمت عام پیغمبر همین احسان است «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین». ۶۸ - اباجهم را برای گرفتن صدقات فرستاده بود، مردی با او مشاجره کرد، اباجهم او را زد و زخمی ساخت، کسان او نزد پیغمبر آمدند، و تقاضای قصاص کردند، پیغمبر فرمود: «فلان مقدار مال را به عنوان دیه بگیرید»، قبول نکردند، پیغمبر مبلغ را زیاد کرد تا قبول کردند، به ایشان فرمود: «امشب من خطبه می‌خوانم و مسلمانان را از رضایت شما آگاه می‌کنم» گفتند: خوب است، چنین باشد؛ شب هنگام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسلمانان گفت: «این مردم به گرفتن این مال راضی شدند»، آنان گفتند: نه؛ اصحاب خواستند ایشان را تأدیب کنند، پیغمبر فرمود: «متعرض ایشان نشوید»، آن گاه ایشان را بخواست و آن مال را زیاد کرد و فرمود: «آیا راضی شدید؟» گفتند: راضی شدیم، پیغمبر فرمود: «من مردم را از رضایت شما آگاه می‌کنم»، گفتند: خوب است، پیغمبر بار دیگر مردم را فراهم ساخت و در حضور ایشان پرسید: «آیا راضی شدید؟» گفتند: راضی شدیم. (تیسیر ۱۱۹ / ۱). [صفحه ۱۱۵] توضیح: عظمت مقام پیغمبر در به کار بردن این همه رفق و تحمل با این اعراب بی‌تریت بیابانی اعجازانگیز است. ۶۹ - یهودی‌ای بر او وارد شد و سه بار گفت: السام علیک، یعنی: مرگ بر تو، عایشه خشمناک شد، و گفت: مرگ بر تو ای برادر گراز و بوزینه! پیغمبر مانع شد و فرمود: «ای عایشه! اگر دشنام مثل می‌شد به صورت زشتی در می‌آمد، رفق و مدارا بر هیچ چیز وارد نمی‌شود مگر آن که آن را زینت می‌دهد» (بحار ۱۵۸ / ۱۶). ۷۰ - عوف بن مالک گفت: یا رسول الله! بر کسی گذر می‌کنم، مرا مهمانی نمی‌کند، آیا اگر نزد من آمد او را مهمانی نکنم؟ فرمود: «بلی، او را مهمانی کن»، آن گاه مرا کهنه لباس دید، فرمود: «مال داری؟»، گفتم: از هر گونه مالی خداوند به من عطا فرموده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «پس خداوند آثار آنها را بر تو ببیند»، یعنی لباس خوب بپوش. (تیسیر ۶۲ / ۳). ۷۱ - و این همه از تعلیم وحی بود، قوله تعالی: «ادفع بالئی هی احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون» (مؤمنون / ۹۶) یعنی: «ای محمد! ناروائی‌ها را به وجهی که نیکوتر است دفع کن، ما خود به آن چه درباری تو می‌گویند داناتریم (به حساب ایشان می‌رسیم)». ۷۲ - پیغمبر در وقت هجرت برای سراقه بن مالک (کسی که با قریش قرار بسته بود که پیغمبر را بکشد یا اسیر کند) امان نامه‌ای نوشته بود، وی در محل جعرانه بعد از جنگ حنین نزد پیغمبر آمد، انصار بر سر او می‌زدند تا خود را به پیغمبر رسانید و گفت: منم یا رسول الله، پیغمبر فرمود: «آری، امروز روز نیکوکاری و وفاداری است» (مطالب ۱۷۴ / ۲). [صفحه ۱۱۶] ۷۳ - در سال پنجم هجری پیغمبر از اسب افتاد و رانش کوبیده شد، پنج روز در خانه ماند و نشسته نماز خواند. (بحار ۲۹۸ / ۲۰). ۷۴ - در حجة الوداع فضل بن عباس ردیف پیغمبر سوار بود، جوانی بود رشید و زیبا، کاروانی از زنان از راه می‌گذشت و فضل به ایشان نگاه می‌کرد پیغمبر دست خود جلو صورت او می‌گرفت، فضل رو برگردانید و باز نگاه کرد، باز پیغمبر دست خود جلو صورت او گرفت. (بحار ۴۰۶ / ۲۱). ۷۵ - گروهی از منافقان از او سؤالاتی می‌کردند: پدرم کیست؟ شترم کجاست؟ و پیغمبر خشمناک می‌شود، عبدالله بن حذافه که در نسب متهم بود پرسید: پدرم کیست؟ فرمود: حذافه، دیگری پرسید: پدرم در کجاست؟ فرمود: در آتش، عمر برخاست و پای پیغمبر را بوسید و گفت: یا رسول الله! ما قریب العهد به جاهلیتیم ما را عفو کن، خشم پیغمبر فرونشست. (بحار ۳۰ / ۲۲). توضیح: خشم پیغمبر به دو جهت بود: یکی آن که سؤالات بیهود بودند. دوم آن که به طور استهزاء سؤال می‌کردند. [صفحه ۱۱۷]

محنت و شکیبایی

محنت‌هایی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در راه تبلیغ کشید و تحمل و شکیبایی او در این محنت‌ها مافوق تصور است، قرآن مجید مسئولیت خطیر او را در این باره معین می‌کند قوله تعالی: «فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل و لا تستعجل لهم» (احقاف / ۳۵) یعنی: «ای محمد! شکیبا باش همچنان که پیامبران اولو العزم شکیبا بودند و برای کیفر ایشان (کفار) شتاب مکن»

تا آن جا که قرآن مجید تصریح می کند که چاره‌ای جز صبر و شکیبائی نیست؛ به همان اندازه که رسالت از جانب خداوند خطر و عظیمی است، شکیبائی و پایداری در برابر مشکلات باید خطیر و عظیم باشد، قوله تعالی: «و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین» (الانعام / ۳۵) یعنی: «اگر روی گردانی ایشان (کفار) از تو و دعوت تو بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر بتوانی که سوارخی در زمین (برای فرار) یا پلکانی که بر آسمان بالا روی و برای ایشان آیتی بیاوری (که بپذیرند پس چنان کن اما [صفحه ۱۱۸] نمی توانی) و اگر چنانچه خداوند خواسته بود، همه‌ی ایشان را بر هدایت فراهم ساخته بود (اما قسرا و جبرا چنین نخواست و به اختیار ایشان واگذار نمود) مبدا از جاهلان (به سنن و احکام الهی باشی)». اینک نمونه‌ای از رویدادها: ۱- وقتی در مکه در میان اجتماعات و بازارها می گفت: «ای مردم! بگوئید (لا-اله الا-الله) تا رستگار شوید»، دو نفر او را دنبال می کردند و بر او خاک می پاشیدند و می گفتند: ای مردم! باور نکنید، دروغ می گوید؛ این دو تن یکی عمویش ابولهب بود و دیگری ابوجهل. (شامی ۴۶۱ / ۱) - ۲- در سجده بود که عقبه بن ابی معیط آمد و در آن نزدیکی شکمبه‌ی شتری افتاده دید آن را بر پشت پیغمبر نهاد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندان به حالت سجود باقی ماند تا دخترش فاطمه آمد و آن را برداشت، پیغمبر بر اشراف قریش نفرین نمود. (شامی ۴۶۸ / ۱) - ۳- بار دیگر لباسش را به دور گردنش پیچاند تا او را خفه کند. (شامی ۴۷۰ / ۱) - ۴- بار دیگر به دستور ابی بن خلف به صورت او تف انداخت. (شامی ۵۲ / ۱) - ۵- آغاز فتح و فرج برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از وقتی بود که شکمبه بر سر او انداختند. (بحار ۳۱۸ / ۱۹) - ۶- طارق محاربی گفت: در بازار ذی المجاز پیغمبر را دیدم که بالاپوش سرخرنگی پوشیده بود، و مردم را دعوت می کرد، می گفت: «بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید» و ابولهب به دنبال او بود و به او سنگ می زد، تا ساق‌های پیغمبر خونین شد و می گفت: ای مردم! دروغگو است اطاعتش نکنید. (مناقب ۶۰ / ۱) - ۷- می فرمود: «وقتی به یکی از شما مصیبتی وارد شود، مصیبت مرا به یاد آورد [صفحه ۱۱۹] که اعظم مصیبت‌ها است» (مجمع ۳ / ۲) - ۸- می فرمود: «خداوند فرموده: به عزت و جلال خودم سوگند بنده‌ای را که اراده‌ی رحمت بر او دارم، از دنیا بیرون نمی برم مگر آن که هر گناهی مرتکب شده از او استیفا کنم، یا به مرضی در بدن او، یا به تنگی‌ای در روزی او، یا به خوفی در امور دنیائی او و اگر چیزی باقی ماند، هنگام مرگ بر او سخت گرفته می شود، و سوگند به عزت و جلال خودم، بنده‌ای را که اراده‌ی عذاب او را دارم، از دنیا نمی برم مگر آنکه پاداش هر نیکی‌ای که کرده به او بدهم، یا به سعه در رزق، یا به صحت در جسم، یا به امنیت و آسایش در دنیا، و اگر بقیه‌ای از آن بماند، هنگام مرگ بر او آسان گرفته می شود» (وافی - ما يجب علی المؤمن ۱۷۲). توضیح: روایت مستند است، بقوله تعالی: «یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخرة» (آل عمران / ۱۷۶) یعنی: «خداوند اراده فرموده که بهره‌ای برای ایشان در آخرت قرار ندهد، اراده خداوند متعلق است به بی‌بهرگی کافران در آخرت، در اثر عمل خودشان، نه اراده به عذاب ابتدائی و غیر کیفری، زیرا آن بر خداوند روا نیست «تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا». ۹- پیغمبر را عارضه‌ی بیماری دست داد که بر روی فراش منقلب می گردید، عایشه گفت: اگر یکی از ما چنین می کرد او را سرزنش می کردیم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بر من سختگیری می شود» (اسد ۳۰۱ / ۳) - ۱۰- روزی از خانه بیرون آمد، مردی از انصار او را دید، گفت: یا رسول الله! بر من ناگوار است که روی تو درم است، پیغمبر لختی ساکت ماند، آن گاه فرمود «از [صفحه ۱۲۰] گرسنگی است»، مرد انصاری به خانه رفت و چیزی نیافت خود رانزد یهودی‌ای اجیر ساخت، که برای باغ او آب بکشد هر دلو به یک دانه خرما و چون مشتی فراهم شد، آنها را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد. وقتی که در میان اصحاب بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: گمان دارم تو خدا و رسولش را دوست داری، انصاری گفت: سوگند به آن که تو را به حق مبعوث گردانید، تو عزیزتری از خودم و اولادم و اهل بیتم و مالم: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اکنون برای بلا شکیبا باش، که سبکبار کننده است، سوگند به آن که مرا به حق مبعوث گرانیده، برای کسی که مرا دست بدارد، بلا شتابگرتر است از ریزش آب از بالای کوه به سرایشی» (اسد ۳۸۸ / ۳). توضیح: از این

همه فقر عمومی در مدینه در آن زمان نباید تعجب کرد، منابع در آمد مردم مقدار کمی نخل بود که با چاه آبیاری می شد و مزارع کوچک جو و ارزن و چند شتر و گوسفند، آن هم بیشتر در دست یهودیان تاجر پیشه، در دوران قبل از فتوحات پیغمبر و کسانش مالی نداشتند، و بعد از فتوحات از غنیمت ها کمتر تصرف می نمود و تقریباً همه ی آنها را در راه خدا انفاق می کرد، صدقات هم بر او حرام بود، در حقیقت از حیث گذران زندگی، پیغمبر فقیرترین فقیران بود. ۱۱- ابراهیم پسر او هیجده ماهه بود که از دنیا رفت، پیغمبر او را سخت دوست می داشت، زیرا قبلاً پسران او در دوران کودکی از دنیا رفته بودند، و پیغمبر به تنها پسر خود ابراهیم دل بسته بود وقتی در دامان مادرش جان می کند، پیغمبر - (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در دامن گرفت و فرمود: «ای ابراهیم! ما در برابر فرمان خدا ناتوانیم، و [صفحه ۱۲۱] کاری از دست ما برای تو بر نمی آید» آن گاه اشکش سرازیر شد، و فرمود: «ای ابراهیم! اگر نه چنان بود که مرگ امری حق و وعده ای راست است، و آن که آخر ما به اول ما ملحق می شود، هر آینه بر تو اندوهناک می شدیم و هرگز آن چه خدا را ناراضی می کند نخواهیم گفت» (اسد ۳۹ / ۱) - ۱۲. بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد دید بالاپوشی از پشم پوشیده و آسیا می کند، چون او را دید گریه کرد، و فرمود: ای فاطمه! برای نعیم آخرت، مرارت دنیا را بر خود هموار کن» و آیه نازل شد قوله تعالی: «و لِّلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْآوَلَى» (الضحی ۴ / ۴) یعنی: «هر آینه آخرت برای تو (ای محمد) بهتر از اولی (دنیا) است» (بحار ۱۴۳ / ۱۶) - ۱۳. صلت نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: «ستاره» دخترم چنان عاقله و زیبا است که دریغ دارم برای دیگری باشد، پیغمبر خواست با او ازدواج کند، صلت گفت: دیگر آن که هرگز بیمار نشده است، پیغمبر فرمود: «نیازی به دخترت ندارم مالی که آفت نداشته باشد در آن خیری نیست» (نهایه ۱۹۶ / ۱۸). توضیح: یکی از مبانی اعتقادی ادیان توحیدی آن است که دنیا دار فانی و بی ارزشی است، مؤمن در آن مبتلا و کافر بهره مند است و بلا بیشتر نصیب انبیا و دوستان خداوند است، تا پاداش ایشان در آخرت اعلی باشد، گذشته از این اعتقاد، تجربه نشان داده که مصونیت از آفات کوچک و موسمی، غالباً منجر به مصارع سوء یعنی آفات بی علاج می شود و گوئی آفات کوچک، خود مصونیتی از آفات بزرگ به بار می آورد. [صفحه ۱۲۲] ۱۴ - می فرمود: هیچ کس از شما در اثر ضرر و زیانی که به او رسیده آرزوی مرگ نکند، و اگر ناچار شد، بگوید: خداوند! مرا زنده بدار تا زندگی برای من بهتر است، و مرا بمیران آن گاه که مردن برای من بهتر است (تیسیر ۲۶۰ / ۱). توضیح: در دعای مکارم الاخلاق از امام سجاد (علیه السلام) آمده «و عمرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیک قبل ان یسبق مقتک الی اویستحکم غضبک علی» یعنی: «خداوند! به من عمر عطا کن تا آن گاه که عمر من در راه طاعت تو ارزانی است، آن گاه که عمر من چراگاهی برای شیطان باشد روح مرا به سوی خود بگیر، پیش از آن که از من بدت آید یا خشم تو بر من استوار گردد» و می بینیم که این رشحه از آن دریاست. ۱۵ - یکی از دخترانش پیغام داد که فرزند من محتضر است به بالین او بیا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او سلام رساند و فرمود: «برای خداوند است آن چه بدهد و آن چه بگیرد، و پایان هر چیزی نزد او وقت معینی دارد، باید شکبیا باشی و پاداش خود را از او بخواهی» (تیسیر ۴۰۸ / ۲) - ۱۶. در مکه او را زدند و خون آلود کردند، خون را به صورت خود مالید و گفت: «خداوند! قوم مرا هدایت کن که نادانند» (تیسیر ۴۰۹ / ۲) - ۱۷. فرمود: «به هر کسی مصیبتی وارد شود فقدان مرا به یاد آورد که آن اعظم مصیبت ها است» (تیسیر ۴۱۰ / ۲). توضیح: فقدان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امت اعظم مصیبتها [صفحه ۱۲۳] است، و برای خودش سرآغاز فوز و نجات و جوار خداوند متعال همچنان که خودش مرگ را رفیق اعلی نامیده و جانشینش علی (علیه السلام) آن را (فزت و رب الکعبه) گفته، قرآن مجید بارها پیغمبر را از آن همه مصائب و مشکلات طاقت فرسا تسلی داده و فتح مکه نشان داد که وعده ی خداوند «انا کفیناک المستهزین» منجز شد و قدرتمندان مغرور همیشه مورد تمسخر و استهزاء خداوند متعال قرار گرفته اند. ۱۸ - می فرمود: «محنت ها اوقاتی دارند، و پایانی دارند و تلاش مردم برای ازاله ی محنت قبل از وقت خودش همچون افزودن محنت است» (محاضرات ۴۰۲ / ۲). توضیح: بر کسی مشتبه نشود که خیال کند تلاش و چاره جوئی بیهوده است، مراد آن است که اگر تلاش مفید واقع نشد انسان روحیه ی خود را از

دست ندهد، دیگر آن که بعضی از محنت‌ها چنانند که انسان می‌داند چاره‌جویی، آنها را درمان نمی‌کند و باید انسان منتظر فرج غیبی بماند. ۱۹ - نیمه شب ابومویبیه خادم خود را ندا داد و فرمود: «برویم برای اهل بقیع استغفار کنیم»، و به آن جا رفت و بر خفتگان خاک سلام داد و به ایشان تهنیت گفت که از این دنیای پر محنت رسته‌اند و پاره‌های چون شب سیاه فتنه را ندیده‌اند، و به خاک آمد، عایشه از درد سر شکایت داشت و می‌گفت: آخ سرم، پیغمبر فرمود: «بلکه من آخ سرم» و بر بستر بیماری آرمید. توضیح: رأس همه‌ی فتنه‌ها سیاه بر گرداندن آسیای اسلام از محور خود بود به [صفحه ۱۲۴] فرموده‌ی امیر مؤمنان (علیه‌السلام): «و هو يعلم ان محلی منها محل القطب من الریح». ۲۰ - یکی از بنی‌عبس نزد سلمان بود، سخن از گنج‌های کسری می‌رفت، سلمان گفت: آن چه کسی بود که گنج‌های او را به شما داد و بر آن مسلط ساخت؟ وقتی کسری زنده بود و خزائنش در دستش بودند محمد و یارانش صبح می‌کردند در حالی که دینار و درهمی نداشتند و نه مدی از غذا؛ آن گاه بر خرمنهای گندم که پاک می‌کردند گذر کردند، سلمان گفت: آن کسی که به شما عطا کرد و شما را فاتح ساخت، وقتی زنده بود، صبح می‌کرد و مدی از غذا نداشت، چرا چنین است ای برادر بنی‌عبس؟ (مطالب ۱۶۸ / ۳). توضیح: مراد سلمان حسرت خوردن بر زندگی پیغمبر نبود، بلکه هشدار بود برای مردم حق‌ناشناس عرب که حقوق پیغمبر را از یاد بردند. ۲۱ - روزی پیغمبر بر دخترش فاطمه وارد شد در حالی که او دستاس می‌کرد و عبائی از جنس جل شتر بر او بود، چون او را دید گریه کرد، و فرمود: «ای فاطمه! بر تلخی دنیا شتاب کن برای رسیدن به نعمت آخرت در فردا» و خداوند نازل فرمود: «و للآخرة خیر لک من الاولی» (بحار ۱۴۳ / ۱۶) - ۲۲ - عایشه گفت: دنیا بر ما همچنان سخت مکدر بود تا رسول الله وفات کرد، چون وفات کرد دنیا بر ما ریزش کرد ریزش کردنی. (بحار ۲۴۳ / ۱۶). توضیح: آن ریزش دربارهی همه‌ی صادق بود مگر اهل بیت پیغمبر که تنها وسیله‌ی معاش را از ایشان گرفتند و صدقه هم بر ایشان روا نبود، ریزش [صفحه ۱۲۵] نعمت مخصوصاً بر عایشه فراوان بود زیرا سهمیه‌ی او را از بیت المال بیش از سائر همسران پیغمبر قرار داده بودند. ۲۳ - فرمود: «پروردگارم مرا فرمان داده به مدارا کردن با مردم همچنان که مرا به اداء واجبات فرمان داده» (بحار ۲۱۳ / ۱۸) - ۲۴ - وقتی اهل مکه فدیه اسیران بدر را به مدینه فرستادند، زینب دختر پیغمبر برای فدیه‌ی همسر خود ابوالعاص بن ربیع، گردن‌بند خود را فرستاده بود، چون پیغمبر آن را دید شدیداً رقت کرد و به مسلمانان فرمود: «اگر راضی هستید این گردن‌بند را به صاحبش برگردانید» ایشان قبول کردند و آن را به ابوالعاص دادند، پیغمبر او را آزاد کرد و از او تعهد گرفت که زینب را بی‌آنکه کسی آگاه شود به مدینه بفرستد، آن گاه زید بن حراثه و دیگری از انصار را فرستاد تا او را بیاورند؛ زینب می‌گفت: وقتی آماده می‌شدم، هند همسر ابوسفیان نزد من آمد و گفت: ای دختر عم! اگر چیزی برای سفر لازم داری بگو: زیرا میان زنان مسائلی هست که میان مردان نیست؛ من انکار کردم. کنانه بن ربیع برادر شوهرم شتری آماده کرده بود سوار شدم او تیر و کمان خود را گرفت و حرکت کردیم. گروهی از قریش آگاه شده بودند، به دنبال ایشان رفتند تا به «ذی طوی» رسیدند، هبار بن اسود جلو آمد و زینب را ترساند بطوری که از شتر افتاد و بچهی خود را سقط کرد، در این وقت کنانه زانو زد و تیرها را جلو خود ریخت و سوگند یاد کرد هر کس جلو بیاید او را با تیر بزند، آنان برگشتند، در این وقت ابوسفیان با گروهی از قریش رسیدند، ابو سفیان گفت: کار درستی نکردید، تو مصیبت ما را می‌دانی آن وقت روز روشن زن را بیرون آورده‌ای، همه گمان می‌کنند این از ضعف و ذلت ما است که دختر محمد با آن همه کشتاری که پدرش از ما کرده از میان ما بیرون می‌رود، ما حاجتی به نگهداری او [صفحه ۱۲۶] نداریم، او را به مکه بازگردان چون سر و صداها خوابید در شب او را بیرون ببر. کنانه قبول کرد و به مکه برگشت، چند شب بعد زینب را بیرون آورد، او را به زید بن حراثه سپرد تا او را به مدینه آورد. او همچنان در مدینه بود تا کمی قبل از فتح مکه ابوالعاص با کاروانی از اموال قریش در مراجعت به مکه با سربهای از مسلمانان برخورد کرد، که اموال او را بردند، وی به مدینه آمد و بی‌خبر بر زینب وارد شد و پناه خواست، زینب به مسجد رفت و از میان جایگاه زنان گفت: ای مسلمانان! بدانید که ابوالعاص در پناه من است، پیغمبر فرمود: ای مردم! شنیدید؟ و به خدا سوگند اول بار است که خبر شده‌ام» (قانون چنان بود که هر

مسلمانی می‌توانست هر کس را بخواهد پناه دهد و مورد قبول بود) آن گاه پیغمبر نزد گروه سریه فرستاد و فرمود: «به میل خودتان است اگر اموال او را رد کنید خوشحالم و گر نه مال خودتان است». همه به طیب خاطر اموال را رد کردند، پیغمبر به زینب فرمود: «ابوالعاص را گرامی بدار اما تو بر او حرامی زیرا مسلمان نیست»، ابوالعاص به مکه رفت اموال مردم را به ایشان رد کرد، آن گاه پرسید: آیا ودائع شمارا رد کردم؟ گفتند: آری، آن وقت گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله؛ و به مدینه آمد. (مجمع ۲۱۴ / ۲). توضیح: رفتار پیغمبر با ابوالعاص در حال شرک او، جالب و چشمگیر است، به رغم آنکه نفوذ اسلام را فقط در اثر شمشیر می‌دانند البته تفرس حق بین پیغمبر عاقبت کارها را می‌شناخت و می‌دانست که مسلمان شدن رجال مهمی مانند ابوالعاص، آن هم در کمال آزادی، چه تبلیغ مهمی برای نفوذ اسلام خواهد بود و مانند آن قبل از فتح [صفحه ۱۲۷] مکه بسیار اتفاق افتاد مانند اسلام عمرو بن عاص و خالد بن ولید ۲۵ - یکی آمد و گفت: یا رسول الله! من تورا دوست دارم، فرمود: «بین تا چه می‌گوئی» و او سه بار گفت: من تورا دوست دارم، فرمود: «اگر مرا دوست داری پس بلاپوشی زره‌دار از فقر آماده کن زیرا به کسی که مرا دوست دارد فقر شتابگرتر است از سیلاب به سرازیری» (وصل ۱۶۷ / ۲). توضیح: در این باره اخبار زیاد هست چه درباره پیغمبر و چه درباره امیر المؤمنین (علیه السلام) که هر کس ایشان را دوست دارد باید آماده قبول فقر و حق‌ناشناسی مردم باشد، و علت آن است که غنای زیاد، و قبول خلق، دو آزمایش بزرگ و سنگین برای اهل توحیدند، که خلوص موحد را بهم می‌زنند. ۲۶ - فرمود: «مسلمانان باید از مصائب خود به مصیبت من تسلی یابند». (وصول ۴۱۰ / ۲) - پیغمبر اکرم بیست و نه نفر از قاریان را از پی تبلیغ و تعلیم فرستاد، طائفه‌ی رعل و ذکوان از بنی سلیم پهلوی چاهی به نام بئر معونه سر راه بر ایشان گرفتند، ایشان گفتند: کاری به شما نداریم، دنبال کاری برای پیغمبر می‌رویم، اما همه را شهید کردند؛ پیغمبر یکسال تمام در نماز صبح ایشان را نفرین کرد. (وصول ۲۸۶ / ۲). [صفحه ۱۲۹]

خانواده، خانه و ظروف

۱ - خانه‌اش از خشت خام بود، نامش خانه بود، اطاقکی بود با مشربه‌ای یعنی بالا خانه‌ی کوچکی، و برای همسران او هر یکی اطاقی با خشت خام، و سقفی از شاخه نخل؛ خانه‌ی او پنجره‌ای به خانه‌ی دخترش فاطمه داشت، بعدا سکوئی از گل برای او ساختند که روی آن بنشیند. (نظام الحکومه النبویه ۷۹ / ۲) - نهی فرمود که خانه‌ی انسان، خانه‌ی همسایه را کور کند که هوای آن گرفته شود، یا دود به خانه‌ی همسایه رود (نظام ۷۸ / ۲) - وقتی به مدینه رسید، در طبقه‌ی همکف خانه‌ی ابویوب انصاری منزل کرد، تا رفت و آمد آسان باشد. (بحار ۱۰۹ / ۱۹) - وقتی خواستند مسجد او را سقف بزنند، فرمود: «سایبانی مانند سایبان برادرم موسی (علیه السلام)» چون برمی‌خواست سرش به سقف می‌خورد، مردن از این نزدیکتر است. (بحار ۱۱۲ / ۱۹). [صفحه ۱۳۰] توضیح: وسعت مساجد در اثر گسترش اسلام لازم و واجب است، لزوم محافظت از سرما و گرما نسبت به مناطق همچین، اما احداث زینت و تجمل در بنای مساجد محل تأمل است و حکم آن در عهده‌ی استنباط دقیق است، مصلحت اندیشی هم موارد آن باید متکی به نصوص و استنباط از نصوص باشد، زیرا مکررا مشاهده شده که پوشش‌ها مانع درک محتوا می‌شود و به هر حال بحث در آن از عهده‌ی نویسنده‌ی کتاب خارج است و وظیفه‌ی اهل فتوی است. ۵ - تا زمان وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسجدش سقف باران گیر نداشته است. (بحار ۱۱۹ / ۱۹) - در فتح مکه و در حجه‌الوداع در خانه‌های مکه سکونت نکرد زیرا عقیل خانه‌ی او را بعد از هجرت فروخته بود در بالای مکه برای او خیمه زدند. (تاریخ مکه ۱۶۰ / ۲) - در خانه یک جفت کبوتر داشت. (بحار ۱۲۴ / ۱۶) - ۸ - در ظروف سنگی، مسی، سربی و شیشه‌ای وضو می‌گرفت. (نظام ۹۶ / ۱) - ۹ - می‌فرمود: «خانه‌ی وسیع داشتن از سعادت مرد مسلمان است». (وافی - باب لباس / ۱۰۶). توضیح: پیغمبر اکرم از صورت جانداران (ذوات الارواح) سخت بدش می‌آمد و آن را نمونه‌ی کوچک بت‌پرستی می‌دانست و از آن در حد کراهت شدید و شاید حرمت نهی می‌فرمود؛

اینک نمونه‌ها: [صفحه ۱۳۱] ۱۰ - فرمود: «کسای که این صورت‌ها را می‌سازند در قیامت معذبند، و به ایشان تکلیف میشود که آنها را زنده سازند» (تیسیر ۱۸۱ / ۲) ۱۱ - چنان شد که چون از سفر بازگشت بر در اطاق یکی از همسرانش پرده‌ای صورت دار دید، آن را پاره کرد و با رنگ کردن آن را محو نمود و فرمود: «شدیدترین عذاب شوندگان در قیامت، کسانی هستند که با خداوند در خلق و آفرینش همانندی می‌کنند»، همسرش از آن پرده متکا درست کرد و فرمود: «ملائکه‌ای در خانه‌ای که سگ یا تمثال باشد والد نمی‌شود» (تیسیر ۱۸۵ / ۲) ۱۲ - وقتی صورت‌ها را بر دیوار کعبه دید، آنها را محو کرد و فرمود: «خدا بکشد کسانی را که تصور می‌کنند آن چه را نیافریده‌اند» (واقدی / ۸۲۴) ۱۳ - از تماثل و تصاویر نهی می‌کرد، علی (علیه‌السلام) را مأمور کرد که در مدینه صورت‌ها را محو کند، قبرها را مساوی نماید، سگ‌های ولگرد را بکشد. (وافی - لباس / ۱۰۷) (مسکن / ۱۰۸) ۱۴ - نهی فرمود که قبر را گچکاری کنند یا روی آن بنا نمایند یا بر روی آن بنشینند یا روی آن چیزی بنویسند. (تیسیر ۲۵۲ / ۴) ۱۵ - امیر مؤمنان ابوالهیاج اسدی را مأمورتی داد و فرمود: «به تو مأموریتی دهم همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من داد، تمثالی را رها مکن مگر آن که آن را محو کنی و قبر بلندی را رها مکن مگر آن که آن را هموار سازی». (تیسیر ۲۵۲ / ۴) توضیح: یکی از مشکلات فقهی استنباط اباحه‌ی این منهیات است که جمع کثیری از فقها آن را حمل بر کراهت می‌کنند نه حرمت. وجه شدت نهی و ردع [صفحه ۱۳۲] برای تعدیل افکار دوران جاهلی بوده که سخت به پرستش بتها پرداخته و پرداختن به صورت‌ها و مجسمه‌ها ایشان را از درک معنویات بازداشته بود و به هر حال قدر متیقن آن است که باید موارد مصلحت را فقیه تشخیص بدهد. ۱۶ - فرمود: «جبرئیل به من گفت: دیشب برای ورود به خانه‌ی تو مانعی بود و آن پرده‌ای بود که تصاویری بر آن نقش بود» (غریب الحدیث ۴۳۸ / ۱) ۱۷ - وقتی پارچه‌ای صورت دار می‌دید آن را پاره می‌کرد و از تصاویر نهی می‌نمود. (محاضرات / ۳۷۷) ۱۸ - ظرف آب خوری از شام می‌آوردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آنها آب می‌آشامید. (وافی - اشربه / ۵۷) ۱۹ - از جای شکسته‌ی کوزه آب نمی‌آشامید و می‌فرمود: مأوای شیطان است، برایش به عنوان هدیه از آب زمزم می‌آوردند. (وافی - اشربه / ۷۶) ۲۰ - کاسه‌ای سنگی داشت که در آن حنا حل می‌کرد، و هنگام گرما به سر می‌بست. (نظام / ۱۰۲) ۲۱. (۱) - کاسه‌ی بزرگی (دیگی) داشت که چهار نفر آن را حمل می‌کردند و «غرا» نام داشت، قدحی شیشه‌ای برای آشامیدن آب و قدحی سنگی به نام ریان، وانی از مس، و صاعی (کاسه‌ای) برای آب برداشتن، نام زین اسبش «راج»، و نام بساط او «کر»، رکوه‌ی او «صادر» و قدحی چوبی از چوب نخل داشت، چادری به نام «رکی»، آینه‌ای به نام «مدله»، مقراضی به نام «جامع»، چوب دستی به نام «ممشوق»، نعلینی به نام «صفراء» حدی خوان او را رافع و اسلم بودند. (اسد ۳۰ / ۱) ۲۲ - روز فتح مکه کلاه خودی بر سر داشت، انواع عطرها را از زعفران، [صفحه ۱۳۳] مشک، عود، صبر و غیره به کار می‌برد. (اسد ۸۷ / ۲) ۲۳ - خانه‌ی بزرگی از یکی از انصار اجاره کرد که مهمانخانه‌ی واردین باشد و عبدالرحمن مهماندار بود. (نظام / ۴۴۵) ۲۴ - سفیران بنی حنیفه در خانه‌ی رمله دختر حارث پذیرائی شدند، سه وعده به ایشان غذا دادند: نان و گوشت، نان و شیر، نان و روغن. (نظام / ۴۴۶) ۲۵ - قدحی چوبین داشت که ابن سیرین آن را نزد مالک بن انس دیده بود، و شکاف برداشته بود، خواست آن را با نقره بست زند، طلحه به او گفته بود: تغییری در اشیاء رسول الله مده. (تیسیر ۱۵ / ۴) ۲۶ - از طرف وارونه شده خوشش می‌آمد. (مطالب ۱۳ / ۱) توضیح: تا گرد و کثافت در آن نیفتد. ۲۷ - گاهی با شاخه‌ی نخل ابن طاب (یک نوع نخل) چوب دستی می‌گرفت. (مطالب ۴۱۴ / ۲) ۲۸ - روزی به همسران خود فرمود: «بهترین شما دراز دست‌ترین شما است» ایشان برخاستند و دست‌های خود را با دیوار اندازه گرفتند فرمود: «قصدم این نبود بلکه قصدم کارم آمدترین دستها بود». (مطالب) ۲۹ - روزی در حضور پیغمبر نام خدیجه برده شد، پیغمبر گریست، عایشه گفت: چه جای گریه است بر پیرزنی سرخ فام در بنی اسد؟ فرمود: «او مرا تصدیق کرد وقتی مرا تکذیب کردند و به من ایمان آورد وقتی کافر بودند و برای من فرزند زائید وقتی شما نازا شدید» عایشه گفت: بعد از آن همیشه با نام خدیجه به پیغمبر تقرب می‌جستم. (بحار / ۱۶). [صفحه ۱۳۴] ۳۰ - فرمود: «هر ساختمانی وبالی است الا مالا الا مالا» یعنی الا ما لابد منه، یعنی ساختمانی

که از آن چاره‌ای نیست و به قدر رفع احتیاج است. ۳۱- فرمود: «بعضی از نمازهای خود را در خانه به جا آورید و خانه را چون قبرستان نگیرید» (وصول ۳۰۴ / ۲) - ۳۲- فرمود: «مهمانی در شب بر مؤمن حق است، هر کس مهمانی در کنار خانه‌ی او وارد شد، ضیافت او چون وامی است به گردن او؛ اگر خواهد، قضای دین کند، و اگر خواهد، ترک کند» (وصول ۶۲ / ۳) - ۳۳- به بستن درها در شب امر می‌نمود. (وصول ۲۱۰ / ۲) - ۳۵- از جعفر طیار استقبال کرد او را بغل نمود و میان چشمان او را بوسید. (وصول ۱۹۸ / ۲) - ۳۶- عایشه گفت: با پیغمبر در حال احرام بودیم، مردمی بر ما می‌گذشتند، چون روبروی ما می‌رسیدند بالاپوش خود را آویزان می‌کردیم تا روی ما را بپوشاند و چون می‌گذشتند رو باز می‌کردیم. (وصول ۳۱۴ / ۱) - ۳۷- در حجه‌الوداع به همسران خود فرمود: «این است حج برای شما و بعد از این حصر است»، یعنی بعد از این حج، نباید از خانه بیرون بیایید. (وصول ۳۹۲ / ۱). توضیح: در قرآن مجید هم آمده «و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى» یعنی: «ای همسران پیغمبر! در خانه‌های خود میخ کوب شوید و بیرون ظاهر نشوید مانند ظاهر شدن جاهلیت اول» اما عمر در آخرین حج خود به ایشان اجازه‌ی حج داد و عبدالرحمن بن عوف را به همراه ایشان فرستاد؛ بیرون رفتن عایشه در [صفحه ۱۳۵] جنگ جمل هم قابل توجه نیست. ۳۸- ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب مرضعه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) بود گفت: پیغمبر، حسین را در ایام شیرخوارگی از من گرفت و او بر لباس پیغمبر ادرار کرد، من او را به شدت از دست پیغمبر گرفتم بطوری که گریه کرد، پیغمبر فرمود: «ای ام‌الفضل! آرامتر، ریزش آب روی آن، آن را پاک می‌کند، اما چه چیزی می‌تواند این غبار را از دل حسین پاک کند؟» (فوائد الرضویه ۱۷۱ / ۱) - ۳۹- ام‌سلمه گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که به او مصیبتی برسد و بگوید آن چه را خداوند فرمان داده (انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها) یعنی: (خداوند! مرا در مصیبتم پناه ده و جانشین بهتری از آن به من عطا کن) مگر آن که خداوند جانشین بهتری به او عطا کند. چون ابوسلمه شوهرم مرد، خداوند به جای او پیغمبر را به من داد؛ پیغمبر حاطب بن ابی بلتعه را به خواستگاری من فرستاد، گفتم: من دختری دارم و من غیورم، پیغمبر فرمود: «اما دخترش دعا می‌کنم که از مادرش بی‌نیاز شود (به خانه‌ی شوهر رود) و دعا می‌کنم خداوند آن حسودی زنانه را از او دور کند» (وصول ۴۰۶ / ۲) - ۴۰- گاهی قبل از رفتن برای نماز یکی از زنان خود را می‌بوسید. (مجمع ۲۴۶ / ۱). توضیح: اظهار محبت کردن به همسر مانند بوسیدن، یکی از وظائف اخلاقی مؤمنان است که بر آن تأکید شده است قوله تعالی: «و جعلنا بینکم مودة» یعنی: «قرار دادیم میان شما (زن و شوهر) دوستی عمیق را» دلیل آن است، استعجاب در این مورد بواسطه‌ی عدم اطلاع از فرهنگ اسلامی و انسانی است. [صفحه ۱۳۶] ۴۱- وفات کرد در حالی که سر او در دامان علی (علیه‌السلام) بود و می‌گفت: «الله الله و الصلوة» و این آخرین کلام او بود. (مجمع ۲۹۳ / ۸) - ۴۲- از ام‌هانی خواستگاری کرد، او گفت: من شوهر مرده‌ام و در دامن من یتیمانی هست و برای تو سزاوار نیست مگر زنی فارغ، رسول الله فرمود: «زنی مانند زنان قریش سوار بر شتر نشده که دوستدار و مهربان به فرزند و بخشنده‌تر از مال در راه شوهرش چون او باشد». (وسائل ۲۰ / ۱۴) - ۴۳- فرمود: «بنده‌ای ایمان نمی‌آورد مگر آن که دوست‌داشتنی‌تر باشم نزد اهل او از اهلش، و عترت من دوست‌داشتنی‌تر باشد از عترتش و ذات من دوست‌داشتنی‌تر باشد از ذاتش» (مجمع ۸۸ / ۱). [صفحه ۱۳۷]

پوشاک، فرش، بستر

۱- فرمود: «هر کس لباس شهرت بپوشد، خداوند لباسی از ذلت به او می‌پوشاند». (تیسیر ۱۹۱ / ۴). توضیح: مراد از لباس شهرت، لباسی است که با عامه‌ی مردم فرق داشته و انگشت‌نما باشد، اما اگر همان لباس پس از مدتی لباس عمومی و متداول شد، دیگر لباس شهرت نیست. ۲- می‌فرمود: «فرق میان ما و مشرکان در لباس این است که ما روی قلنسوه (یک نوع کلاه) عمامه می‌بندیم» (تیسیر ۱۸۶ / ۴) - ۳- آستین پیراهنش از میج درازتر نبود. (تیسیر ۱۸۷ / ۴) - ۴- عمر پارچه‌ای از استبرق دید که می‌فروشد، آن را نزد پیغمبر آورد و گفت: یا رسول الله! آن را خریداری کن که در اعیاد و حضور سفرا بپوشی، فرمود: «این لباس کسی است که ارزش

و شخصیت ندارد» پس از چندی پیغمبر (صلی الله علیه و آله [صفحه ۱۳۸] و سلم) بالا پوشی از دیبا برای عمر فرستاد، عمر نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! خودت گفتی که این گونه لباس‌ها بی ارزش است، آن گاه برای من این لباس را فرستادی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «آن را نفرستادم که بپوشی، فرستادم که آن را بفروشی و نیازمندی خود را رفع کنی» (تیسیر ۱۹۸ / ۴). توضیح: اگر عمر فرستاد داشت با آن سابقه محتاج به این سؤال نبود و خود قصد پیغمبر را دریافت می نمود، اما اگر گویند قصد پیغمبر به بی ارزشی عمر بوده است هم درست نیست، زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صریحا قصد خود را اظهار داشته که رفع نیازمندی عمر بوده و به هر حال معلوم می شود که عمر در ارزش شخصیت خود مشکوک بوده است. ۵- در نزد پیغمبر سخن از فرش می رفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «زیراندازی برای زن و زیراندازی برای مهمان، و زیراندازی برای مرد و چهارمی برای شیطان». (تیسیر ۲۰۰ / ۴). توضیح: مراد از زیرانداز برای مهمان فقط یک تکه‌ی آن نیست، بلکه به قدر کفایت ایشان. ۶- زین اسبش از لیف خرما بود، در جنگ حنین به بلال امر کرد اسبش را زین کند. (اسد ۲۴۶ / ۵) - ۷- سیف بن ذی یزن حاکم یمن، پوشاکی برای او فرستاده بود، فرمود: «از مشرک نمی گیرم» و پنجاه دینار بهای آن را داد، پس از یک بار پوشیدن آن را به اسامه [صفحه ۱۳۹] بخشید. (اسد ۸۷ / ۲) - ۸- نعیم داری قبای زردوزی برای او آورد، آن را به عباس عموی خود بخشید. (اسد ۳۳۱ / ۲) - ۹- لباس سفید را دوست داشت، می فرمود: «عمامه زینت اهل علم است»، عمامه اش «سحاب» نام داشت، و زیر آن عرقچین می پوشید، ردایش «فتح» نام داشت. (اسد الغابه ۳۱۹ / ۲) - ۱۰- دامن لباس سفیان بن سهل را گرفت، و فرمود: «لباس خود را دراز مکن که خداوند لباس درازان را دوست ندارد»؛ سمره بن فاتک لباس و مویش دراز بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «سمره مرد خوبی است اگر از مویش بگیرد و ازار خود را کوتاه کند»، و سمره چنان کرد. (اسد ۳۵۶ / ۲). توضیح: این سنت مستند به قرآن مجید است، قوله تعالی: «و ثيابك فطهر» (المدثر) یعنی: «ای محمد! پوشاک خود را پاکیزه کن» که در تفاسیر امامیه به روایات متعدد به تشمیر یعنی کوتاه کردن، تفسیر شده است. (نور الثقلین ۴۵۳ / ۵) - ۱۱- لباسش ساده بود، پیراهنی غالباً زبر و از پنبه، آستینها از پشم، روی آن عبا، بر سرش عمامه، در پایش کفشی از پوست. پوشیدن لباس فاخر را مکروه می داشت، و اتباع خود را از آن نهی می کرد، نجاشی برای او تنبان و کفشی فرستاده بود، هرگز آن تنبان را نپوشید، گاهی کفش‌ها را می پوشید، اما او را آزار می داد، به تربیت قرآن هر چیزی را در حد وسط دوست داشت. خالد بن ولید وقتی بر ماهان سردار ایرانی وارد شد، در لباس خشن نظامی بود، اما [صفحه ۱۴۰] ماهان و کسانش غرق جواهرات بودند، خالد بر زمین نشست، گفتند: بر کرسی بنشین، گفت: نه، و آیه قرآن را تلاوت نمود، قوله تعالی: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً اخرى» (طه ۵۵) یعنی: «از آن (خاک) شما را آفریدم و در آن باز می گردایم و از آن بار دیگر شما را بیرون می آوریم» مرجع و مستند حدیث در وقت پاک نویس گم شده بود اما مطمئناً از مرجع صحیح نقل شده. ۱۲- زیاد انگشتر نمی گذارد و غالباً بی انگشتر بود. (وافی - لباس / ۱۳) - ۱۰۳- گاهی دستمال بر سر می بست، انگشتر نقره‌ای داشت، نقش آن محمد رسول الله، حوله‌ای داشت که با آن صورت خود را خشک می نمود، فرش او از پارچه کهنه‌ای بود که کرک داشت، گاهی فرش او عبایش بود، بالمش او از پوست پر شده با لیف خرما. (بحار ۵۰ / ۱۶) - ۱۴- زره و کلاه خود می پوشید، به طوری که جز چشمانش پیدا نبود. (واقعی / ۵۴۵) - ۱۵- گروهی نزد او آمدند، عمرو بن زراره هم آمد که لباس دراز پوشیده بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کنار لباس او را گرفت، و فرمود: «خدایا بنده‌ی تو و پسر بنده‌ی تو و پسر کنیز تو»، عمرو متوجه شد و گفت: یا رسول الله! ساقهایم باریک است، فرمود: «خداوند آن چه را آفریده خوب آفریده، ای عمرو! خداوند لباس درازان را دوست ندارد» (اسد ۱۰۳ / ۴) - ۱۶- گاهی در پارچه‌ای سراسری که به خود می پیچاند نماز می خواند، و لباسی جز آن نداشت. (اسد ۱۹۸ / ۳) - ۱۷- مردی ژولیده را با موی پریشان دید، با لباسی کثیف و قیافه‌ای بد فرمود: «بهره برداری از نعمت خداوند از دین است، آدم کثیف بد بنده‌ای است». (وافی - باب [صفحه ۱۴۱] التجمل / ۹۳) - ۱۸- گاهی بالا پوش خز می پوشید، می فرمود: «لباس سفید پوشید» خداوند به او دستور داده بود لباس را کوتاه کند، «و ثيابك

فطهر» ای فقصر، لباس خود را پاکیزه کن یعنی کوتاه کن، عمامه می پوشید دو آویزه از جلو و عقب می انداخت، می فرمود «عمامه‌ها تاج‌های عرب است» می فرمود: هر کس کفش بگیرد آن را استوار کند». (وای - لباس ۱۰۱ / ۹۴) ۱۹ - برای ملاقات با سفرا بهترین لباس را می پوشید و به اصحاب نیز چنین دستور می داد، یکبار پوشاکی به بهای پنجاه دینار خرید، و پوشید، چون از مبنر به زیر آمد آن را به اسامه بخشید؛ وقت نماز لباس بهادر می پوشید. (نظام ۸۶ / ۲) ۲۰ - وقتی از زنان خود جدا شده بود عمر به دیدن او رفت، دید بسترش حصیری است که در پهلوی او اثر گذارده، عمر گریه کرد؛ متکای او انباشته از لیف خرما بود، فرمود: «من به دنیا چه کار دارم؟ من چون مسافری هستم که ساعتی در سایه‌ی درختی می نشیند، و آن را ترک می کند». زن انصاریه‌ای برای او بستری آورد که داخلش پشم بود، فرمود تا آن را پس فرستادند، و به عایشه گفت: «اگر می خواستم، خداوند کوه‌ها را برای من طلا می کرد». (شمائل ۷۸ و ۹۷). توضیح: مقایسه میان دو حالت از عمر: یکی گریه کردن برای رنج پیغمبر و دیگری گفتن: غلبه علیه الوجع هنگام خواستن پیغمبر کاغذ و دوات را شایان تأمل است. ۲۱ - گاهی در وقت نماز قلنسوه را روبروی خود می گذارد (بحار ۱۲۵ / ۱۶) ۲۲ - وقتی علی (علیه السلام) را به جنگ فرستاد، عمامه‌ای بر سر او بست، سه [صفحه ۱۴۲] بار آن را دور سرش پیچاند، و به اندازه‌ی یک وجب از آن را پشت سرش انداخت و یک ذراع از آن را روی سینه‌اش، و فرمود: «عمامه بستن چنین است». (واقعی ۱۰۷۹ / ۲۳) ۲۳ - لباسش تا نصف ساق پا بود، به یکی نظر کرد که دامنش را می کشید، فرمود: «لباس خود را کوتاه کن، که هم بادوامتر است هم پرهیزگاران‌تر»، مرد گفت: این جور از مروت است، فرمود: «آیا از من پیروی نمی کنی». (محاضرات / ۲۶۱) ۲۴ - گاهی عمامه‌ی سیاه می بست از آن جمله در روز فتح که. (نهایه ۲۸۴ / ۱۸) ۲۵ - به ابوذر فرمود: «لباس تنگ و زبر بپوش» (اسد ۱۳۳ / ۱) ۲۶ - توضیح: بر فرض صحت، مورد تأمل است، مخصوصاً در مورد لباس تنگ، مگر آن که درباره‌ی ابوذر مصلحت خاصی در کار بوده است. ۲۶ - دو پیراهن داشت که روز جمعه می پوشید و چون از نماز برمی گشت آن‌ها را تا می کرد (مطالب ۱۷۱ / ۱) ۲۷ - ام سلمه گفت: خوابگاه او به اندازه‌ی خوابگاه قبر بود و قبله به طرف سر او. (مطالب ۳۹۷ / ۲) ۲۸ - عمامه می پوشید، گاهی قلنسوه (یک نوع کلاه زیر آن) و گاهی قلنسوه تنها، و گاهی عمامه تنها، بسیار وقت‌ها عمامه سیاه از خز می گذارد، در سفر و حضر، و گاهی که عمامه نبود، دستمال به سر یا پیشانی می بست؛ عمامه‌ای داشت به نام «سحاب» آن را به علی (علیه السلام) داد و گاهی که علی (علیه السلام) با آن عمامه می آمد، پیغمبر می فرمود: «علی (علیه السلام) با سحاب آمد به نزد شما». (بحار ۲۵۰ / ۱۶) ۲۹ - لباس مستعمل خود را می بخشید، دستمالی داشت و وضو را با آن خشک می کرد، اگر نبود با طرف ردای خود، نزد اصحاب می آمد به انگشتر خود نخ‌ی بسته بود تا چیزی را به یاد بیاورد (بحار ۲۵۲ / ۱۶) ۳۰ - نامه‌ها را مهر می زد و می فرمود: «مهر زدن به نام حرزی است برای جلوگیری از تهمت». (بحار ۲۵۲ / ۱۶) ۳۱ - وقتی وفد نجران در واقعه‌ی مباحله با لباس‌های فاخر از حریر و زر بفت نزد پیغمبر آمدند و سلام دادند، پیغمبر جواب نداد، ایشان نزد مهاجرین رفتند و گله کردند، امیرمؤمنان فرمود: «این لباس‌ها را عوض کنید» چون عوض کردند و رفتند و سلام دادند، پیغمبر به ایشان جواب داد. (بحار ۳۳۶ / ۲۱) ۳۲ - اسماء گفت: دراز آستین پیغمبر تا مچ دست او بود. (وصول ۱۸۷ / ۴) ۳۳ - فرمود: «بالاپوش مؤمن تا ساق اوست و از آن جا تا به قوزک برسد بر او باکی نیست و از آن پایین‌تر در آتش است هر کس بالاپوش خود را از راه تکبر بکشد، خداوند روز قیامت به او نظر نمی کند» (وصول ۱۸۷ / ۴) ۳۴ - جابر گفت: پیغمبر را دیدم که حوله‌ای به خود پیچانده بود که رشته‌های آن بر پاهای او بود. (وصول ۱۸۸ / ۴) ۳۵ - از انداختن لباس به روی شانه به طوری که قسمتی از بدن برهنه ماند نهی فرمود. (وصول ۱۸۸ / ۴) ۳۶ - ابوبکبه گفت: آستین اصحاب پیغمبر گشاد بود. (وصول ۱۸۷ / ۴) ۳۷ - چون عمامه می بست، دنباله‌ی آن را میان دو شانه رها می کرد. (وصول ۱۸۶ / ۴) ۳۸ - عمرو بن حرث گفت: پیغمبر را دیدم که عمامه‌ی سیاه داشت و هر دو طرف آن را میان شانه‌های خود رها کرده بود. (وصول ۱۸۶ / ۴) ۳۹ - فرمود: «فرق میان ما و مشرکان، گذاردن عمامه روی قلنسوه است» (وصول ۱۸۶ / ۴) [صفحه ۱۴۴] ۴۰ - فرمود: «عمامه ببندید، حلم را زیاد می کند» امیرمؤمنان فرمود: «عمامه‌ها تا جهان عرب است» (وصول

۱۸۶ / ۴) - فرمود: «هر کس لباس شهرت بپوشد، خداوند بر او لباس ذلت بپوشاند» (وصول ۱۹۱ / ۴) - فرمود: «بر شما چه می‌شود اگر کسی (توانائی) داشته باشد که دو لباس برای روز جمعه بگیرد غیر از دو لباس کار خود؟» (وصول ۱۹۲ / ۴) - از دو لباس نهی کرد: یکی لباس فاخر، دیگری لباس کثیف. (وصول ۱۹۲ / ۴). توضیح: بنابراین معلوم می‌شود که مراد از لباس شهرت، لباس فاخری است که مایه‌ی تکبر و خودنمائی است. ۴۴ - پیغمبر نهی فرمود که زن، لباس مردانه بپوشد و مرد، که لباس زنانه بپوشد» (وصول ۱۹۱ / ۴) - بهترین لباسی را که دوست داشت، پیراهن بود. (وصول ۱۹۳ / ۴) - فرمود: «از لباس‌ها سفید را بپوشید و مرده‌های خود را در آن کفن کنید» (وصول ۱۹۴ / ۴) - براء بن مالک گفت: پیغمبر چار شانه بود، یکبار او را در بالاپوش سرخ رنگ دیدم، از او زیباتر ندیده بودم. (وصول ۱۹۵ / ۴) - ابن‌رمثه گفت: بر پیغمبر دو لباس سبز دیدم. (وصول ۱۹۶ / ۴) - برای کسانی که شپش داشتند، پوشیدن حریر را تجویز نمود. (وصول ۱۹۷ / ۴) - فرمود: «یکی از شما با یک لنگه کفش راه نرود؛ یا هر دو پا با کفش باشند، [صفحه ۱۴۵] یا هر دو برهنه» (وصول ۱۹۰ / ۴) - از ابتدا کردن به طرف راست، چه از دست و چه از پا خوشش می‌آمد. (وصول ۱۹۰ / ۴) - به پوشیدن کفش سفارش می‌کرد و می‌فرمود: «هر کس کفش به پا دارد، سوار است» (وصول ۱۹۰ / ۴) - نعلینش بندی داشت که از میان انگشتان می‌گذشت. (وصول ۱۹۱ / ۴) - اسما خواهر عایشه بر او وارد شد، لباس نازکی پوشیده بود، از او رو گردانید و فرمود: «ای اسما! چون زن خود دید، برای او روا نیست که از او چیزی دیده شود مگر این و این» و اشاره به صورت و کفین نمود. (وصول ۱۸۹ / ۴) - برای او لباس نازکی به نام «قباطی» آوردند، آن را به دحیه کلبی داد فرمود: «آن را دو تیکه کن، از یکی پیراهن درست کن، یکی را به همسرت بده روسری درست کن و زیر آن پارچه‌ای بپوشاند که چیزی از او نشان ندهد». (وصول ۱۸۹ / ۴) - ام‌سلمه بالاپوش خود را در خانه هم بیرون نمی‌آورد برای کسب فضیلت (حجاب). (وصول ۱۸۹ / ۴) - نامه نوشت، گفتند: تا مهر نداشته باشد آن را نمی‌خوانند، مهری از نقره گرفت که نقش آن «محمد رسول الله» بود. (وصول ۱۷۱ / ۲) - ۵۸ - نگین انگشترش عقیق بود، عقیق حبشی، و آن را به طرف داخل دست قرار می‌داد. (وصول ۱۷۱ / ۲) - ۵۹ - در انگشت یکی انگشتر طلا بود، آن را گرفت و پرت کرد و فرمود: «یکی از شما جمره‌ای از آتش می‌گیرد و در دست می‌کند». (وصول ۱۷۲ / ۲) - ۶۰ - نجاشی هدایائی فرستاده بود در آن‌ها انگشتری از طلا بود، پیغمبر بطور [صفحه ۱۴۶] اعراض آن را با چوبی گرفت و امامه دخترزاده‌ی خود را خواست و فرمود: «دخترکم! آن را زیور خود کن». (وصول ۱۷۲ / ۲) - ۶۱ - قبضه‌ی شمشیر او و نوک غلاف شمشیرش از نقره بود. (وصول ۷۵ / ۲) - ۶۲ - لباسی به او هدیه دادند که راه راه ابرایشم داشت. (نهایه ۹۷ / ۳). [صفحه ۱۴۷]

خوراک، نوشیدن، خوابیدن

۱ - می‌فرمود: «از پر خوری بترسید زیرا فاسد کننده‌ی بدن، باعث امراض و کسل کننده برای عبادت است». (محاضرات / ۶۳۱) - ۲ - فرمود: «کسی که راه برود برای خوردن طعامی که دعوتش نکرده باشند، راه رفته در حالی که فاسق بوده و حرام خورده» (محاضرات / ۶۳۹) - ۳ - فرمود: «اگر خادمی طعامی درست کند، یا با شما همدست شود یا از آن به او بدهید». (محاضرات / ۴۶۰) - ۴ - می‌فرمود: «تباهی مرد در آن است که چون تنی چند از یارانش بر او وارد شوند، آن چه در خانه دارد حقیر شمارد»، فرمود: «من دشوار گیر و متکلف را دوست ندارم» (محاضرات / ۶۵۰) - ۵ - گاهی شب‌های پی‌درپی خود و عیالانش گرسنه می‌خوابیدند و شام نداشتند، بیشتر خوراکی‌شان نان جو بود، گاهی از گرسنگی به خود می‌پیچیدند، حتی خرما نامرغوب برای سد جوع نداشتند. (تیسیر / ۱۶۸) - ۲) [صفحه ۱۴۸] - ۶ - آب را با سه جرعه می‌نوشید، می‌فرمود: «اینگونه سیراب کننده‌تر، بهداشتی‌تر، گواراتر است»، می‌فرمود: «وقتی آب می‌آشامید در میان آن نفس نزنید». (تیسیر / ۲۰۹) - ۲) توضیح: مراد از نفس نزدن حبس نفس نیست، بلکه مراد آن است که در میان ظرف آب خوری نفس نزنند، زیرا وقتی نفس بیرون می‌آید آلوده به گاز مسموم است. ۷ - از او پرسیدند:

بهترین آشامیدنی‌ها چیست؟ فرمود: «آب زلال و سرد». (تیسیر ۲۱۹ / ۲) - فرمود: «خرما را دو دانه دو دانه نخورید مگر آن که از صاحبش (مهماندار) اجازه بگیرد» ۱۴۸ / ۳ - عباد بن شرحبیل گرسنه بود، داخل حصاری رفت و از خوشه‌های گندم خورد و مقداری برداشت، صاحب گندم رسید و او را زد و عبايش را برد، و نزد پیغمبر رفت، و داستان بگفت، پیغمبر فرمود: «نه تعلیم دهنده‌ی او بودی، زیرا نادان بود؛ نه غذا دهنده‌ی او، زیرا گرسنه بود، عبايش را به او بده» و پیغمبر، خود، چند من گندم به عباد داد. (تیسیر ۱۵۹ / ۳). توضیح: فرموده‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اساس مهمی است، در استنباط مسائل قضائی و ارشادی و اخلاقی. ۱۰ - مهمان بود، طفیلی‌ای همراه او شد، چون به در خانه رسیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صاحب خانه فرمود: «این مرد به دنبال ما آمده، می‌خواهی او را [صفحه ۱۴۹] اجازه بده، می‌خواهی اجازه نده» و او اجازه داد. (تیسیر ۱۶۵ / ۳). توضیح: خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این نوع رفتار را حسن التخلص نامیده، یعنی به بهترین وجهی خود را از ناروا و دشواری رها کردن و این خود تعلیم قرآن مجید است قوله تعالی: «ادفع بالتي هي احسن» «به وجهی نیکوتر دفاع کن»، اما لزوم اعلام این مطلب به صاحب خانه برای آن بود که مبادا سکوت او حکم تقریر داشته باشد و عمل ناروای طفیلی دلیل باشد بر جواز طفیل بودن، و حال آن که حرام است. ۱۱ - صاعی از رطب برای او هدیه آوردند، فرمود: «کاسه‌ای، طبقی اگر هست، بیاورید»، گفتند: نیست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با پاره‌ای از لباس خود زمین را پاک کرد، و فرمود: «همینجا بگذارید، به خدا سوگند اگر دنیا نزد خداوند به قدر بال مگسی ارزش داشت، کافر و منافق را از آن هیچ بهره نمی‌داد» (بحار ۲۸۴ / ۱۶). توضیح: هر جا از بی‌ارزشی دنیا یاد شده مراد از آن زندگانی این دنیائی انسان است، که در برابر زندگانی جاویدان آخرت در حکم صفر است و گرنه خود جهان با همه‌ی مظاهر قدرت و حکمت خداوند بالاترین ارزش‌ها را دارد. ۱۲ - هیچ وقت غذائی را عیب نکرد، سه روز متوالی از نان گندم سیر نشد، نان او با نخاله بود، گاهی یکماه می‌گذشت و در خانه‌ی او آتش روشن نمی‌شد، تنها آب بود و خرما که آن را اسودین یعنی دو سیاه می‌گفتند، گاهی خرمائی روی تیکه نان می‌گذارد [صفحه ۱۵۰] و می‌فرمود: این خورش آن است، بسیاری از شب‌ها بی‌شام می‌خوابید، زرهش را نزد یهودی‌ای گرو گذارد و آرد جو خرید در آن وقتی که فتوحات و غنائم بود، عمر گفت: پیغمبر را دیدم از گرسنگی به خود می‌پیچید، حتی خرمای نامرغوب نداشت که سد رمق کند؛ گاهی گرسنگی در آهنگ صدایش اثر می‌گذارد، گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست. (شمائل / ۶۹ و ۹۵) - ۱۳ - وقت خوردن می‌گفت: «اللهم بارک لنا فیما رزقتنا، و علیک خلفه» یعنی: «خداوند! در آنچه روزی ما گردانیدی برای ما مبارک ساز، و جانشین آن هم از تو می‌باشد» (بحار ۲۴۷ / ۱۶) - ۱۴ - وقت افطار می‌گفت: «خدایا برای تو روزه گرفتم، و بر روزی تو افطار کردم، از ما قبول کن، تشنگی رفت، رگ‌ها نرم شد و اجر باقی ماند» (بحار ۲۴۲ / ۱۶). توضیح: نرم شدن رگ‌ها درمان تصلب شرایین است که باعث فشار خون و سکت است. ۱۵ - افطارش بر خرما یا شکر یا آب نیم گرم بود و می‌فرمود: «معه و کبد را پاک می‌کند، و بوی دهن را خوش می‌کند دندانها و حلقه‌ی چشم را نیرو می‌دهد، چشم را تیزبین می‌کند، گناهان را می‌شوید، رگهای برانگیخته را آرام می‌کند، سودا را ساکن و بلغم را قطع می‌کند، حرارت معده را فرومی‌نشانند، سردرد را رفع می‌کند» (بحار ۲۴۲ / ۱۶) - ۱۶ - فاطمه‌ی زهراء برای او قرصه‌ای آورد، که برای حسنین پخته بود، فرمود: «این اولین طعامی است که بعد از سه روز در شکم پدرت می‌رود» (بحار ۲۲۵ / ۱۶) - ۱۷ - خربزه و انگور را دست داشت؛ غذاهائی که دوست داشت: گوشت سر [صفحه ۱۵۱] دست و شانیه‌ی گوسفند، کدو، سرکه، کاسنی، بادرننگ و خرفه. (بحار ۲۲۸ / ۱۶) - ۱۸ - حلیم می‌خورد و غالباً در سحوری، می‌فرمود: «گوشت، آقای غذاها در دنیا و آخرت است، قدرت دید و شنید را زیاد می‌کند»، سیر و تره و پیاز نمی‌خورد. (بحار ۲۴۵ / ۱۶). توضیح: البته از اسراف در هر چیز از آن جمله گوشت خواری نهی می‌کرد اما هر چه تفحص کردیم قرآن و اخبار، جوازی برای ترک حیوانی در یک اربعین نیافتیم و چه بسا مانند بسیاری بدعت‌ها بدعتی باشد که از رهبانته‌ی مسیحی یا ریاضت‌های هنود در فرهنگ اسلام رسوب کرده باشد، بر اهل تحقیق لازم است که در این گونه مسائل که «رب مشور لا اصل له» تحقیق کرده و نتیجه را به عنوان فصل الخطاب به

طالبان حقیقت اعلام کنند. ۱۹ - گاهی تگرگ می خورد و می فرمود: «خورهی دندان را درمان می کند». (بحار ۲۴۶ / ۱۶). ۲۰ - تنها غذا نمی خورد، و می فرمود: «بدترین شما کسی است که تنها غذا بخورد و برده را بزند و مهمان را براند»، گاهی با دست‌ها آب می خورد، انس گوید: غذائی برای افطارش درست کردم، دیر آمد گمان کردم مهمان است، آن را خورم، چون آمد معلوم شد افطار نکرده، اما به روی من نیاورد، و همان طور روزه ماند. (بحار ۲۴۷ / ۱۶). ۲۱ - عمرو بن ابی سلمه گفت: بر پیغمبر وارد شدم، سفره پیش رویش بود، فرمود: «نزدیک بیا، نام خدا ببر، و با دست راست بخور و از پیش روی خود بخور» (اسد ۷۹ / ۴). [صفحه ۱۵۲] ۲۲ - عکراش تمیمی صدقات قوم خود را نزد پیغمبر آورد، او را به خانه‌ی ام سلمه برد، فرمود: خوراکی هست؟ قدحی ترید با گوشت آورد، عکراش از همه جای آن می خورد، و پیغمبر فقط از جلو خود، فرمود: «ای عکراش! همه‌اش یکسان است، از جلو خود بخور»، بعد طبقی آوردند که در آن انواع خرما بود، و عکراش فقط از جلو خود می خورد، پیغمبر فرمود: «از همه‌ی جای آن بخور، زیرا الوان مختلفی است». (اسد ۴ / ۴). ۲۳ - غذای داغ نخورد، با سه انگشت غذا می خورد، گاهی آرد جو و روغن را می پختند، یعنی حلوی آرد و شکر و می فرمود: «خوب است»، گاهی نان با خربزه می خورد، یکی روز با دست راست خرما می خورد و هسته‌ها را در دست چپ جمع می نمود، گوسفندی آن جا بود، مشت هسته را به او نشان داد، گوسفند آمد و از میان دست او هسته‌ها را خورد، خرما و شیر می خورد، و می فرمود: «اطیبین اند» یعنی دو نیکو. (بحار ۲۴۳ / ۱۶). توضیح: اولاً چون پیغمبر اکرم بایستی یک قوم ابتدائی بی تمدن را در همه‌ی امور زندگانی تعلیم دهد، مهمان خود را هم باید برای طرز غذا خوردن صحیح تعلیم دهد و طرز رفتار او طوری بود که هرگز مهمان در شرمی که باعث کم خوردن باشد واقع نمی شد «ثانیا از تعلیمات بسیار مهم پیغمبر، حقیر نشمردن هیچ نوع منفعت و سود رساندن بود و هر چند به نظر اندک آید زیرا مقصود او برای ساختن جامعه‌ی توحیدی آن بود که اولاً از نظر اعتقاد و اندیشه هر مسلمان موحد بداند که همه‌ی ذرات جهان دارای ارزشند و باید در جای خود به کار روند، ثانیاً هیچ نیروئی نباید به هدر رود و جامعه نباید به اسراف و تبذیر که ریشه‌ی [صفحه ۱۵۳] اتلاف و کمبود است آلوده گردد، ثالثاً اساس دین شناخت اولویت‌ها است، و اولویت حکم می کند که هسته‌ی خرما که خوراک دام است، نباید در سهل انگاری به دور ریخته شده و پوسیده گردد. ۲۴ - در خانه‌ی ابواء الهیثم بن التیهان مهمان بود، چون او و مهمانان غذا خوردند، فرمود: «به برادر خود پاداش دهید»، گفتند: پاداش او چیست؟ فرمود: «برای او دعای برکت کنید، زیرا چون آب و غذای مهماندار را خوردند و برای او دعای برکت کردند پاداش او همان است» (اسد ۲۵۰ / ۴). ۲۵ - می فرمود: «نان را گرمی بدارید، زیرا آن چه در زیر عرش تا روی زمین است بر روی آن کار کرده، و بسیاری از مخلوقات دیگر»، از او پرسیدند: گرمی داشت آن چگونه است؟ فرمود: «وقتی نان بر سفره حاضر شد منتظر غذای دیگر نباشید». (وافی - مطاعم / ۴۰). ۲۶ - امام محمد باقر (علیه السلام) لقمه نانی بر زمین افتاده دید، به غلام خود فرمود: «آن را بردار تا بخورم» غلام خود آن را خورد، امام فرمود: «چنین لقمه‌ای در شکمی جای نگیرد مگر آن که بهشت بر صاحبش واجب می شود، برو، تو را در راه خدا آزاد کردم». (وافی - مطاعم / ۴۰). ۲۷ - فرمود: «بدترین طعام‌ها طعام ویلمه‌ای است که بر آن اغنیا را دعوت کنند، و فقرا را دعوت نکنند» (مجمع ۵۳ / ۴). ۲۸ - می فرمود: «گوشت سرور خورایک‌ها است در دنیا و آخرت» گوشت ذراع را دست داشت، می فرمود: «سرکه خوب خورشی است، خانه‌ای که سرکه در آن باشد فقیر نمی شود، سرکه با زیتون غذای انبیا است، خداوندا برای ما در آن برکت قرار ده و از آن برای ما فراوان کن»، از شیرها شیر گاو را انتخاب می کرد، امام رضا (علیه [صفحه ۱۵۴] السلام) فرمود: «پیغمبر خرما را دوست داشت، رطب را با خربزه و خیار را با نمک میل می نمود». (وافی - مطاعم ۵۶ - ۴۱). ۲۹ - می فرمود: «مؤمن با یک روده غذا می خورد و کافر با هفت روده». (اسد ۳۲۵ / ۲). توضیح: کنایه از پر خوری کافر و کم خوری مؤمن است. ۳۰ - از غذائی که سیر و پیاز داشت نمی خورد اما می فرمود: «شما بخورید، من به خاطر نزول فرشته نمی خورم» (اسد ۸۲ / ۲). ۳۱ - می فرمود: «نان را گرمی بدارید، بدرستی که خداوند با آن برکات آسمان را نازل فرموده، و برکات زمین را برای آن بیرون آورد». (اسد ۳۲). (۲۳۶ / ۲) - «رباح» غلام او از چاه «عرس» و چاه «سقیاء»

برایش آب می‌آورد، مردی از انصار هنگام سفر مشک آب را روی الاغی بار می‌کرد تا سرد شود. (نظام ۱۰۱ / ۱) - ۳۳ - آب را با سه جرعه می‌آشامید، در سومی آب را می‌مکید، با دهن پر از آب نمی‌آشامید، در آب نفس نمی‌زد، و آب را از دهن دور می‌کرد؛ گاهی از دهن مشک، آب رامی‌آشامید، گاهی سواره و سرپا آب می‌آشامید، می‌فرمود: «سید آشامیدنی‌ها در دنیا و آخرت آب است» (بحار ۲۴۶ / ۱۶) - ۳۴ - عبدالله بن انیس گفت: از پدرم شنیدم که گفت: پیغمبر را دیدم از مشک آویزانی که لبه‌ی آن را برگردانید آب آشامید (اسد ۱۲۰ / ۲) - ۳۵ - تیکه نانی روی زمین افتاده دید آن را برداشت و خورد و به عایشه فرمود: «ای حمیرا! مجاورت نعمت‌های خداوند را گرامی بدار، زیرا نعمت‌ها از هیچ قومی گرفته نشدند که به ایشان بازگردانده شوند». (بحار ۲۶۵ / ۱۶) [صفحه ۱۵۵] - ۳۶ - اگر با دیگران غذا می‌خورد قبل از همه آغاز می‌کرد و بعد از همه دست می‌کشید. (اسد ۲۳۸ / ۱۶) توضیح: برای آن که حیا مانع شروع به خوردن و همچنین مانع دست کشیدن قبل از سیر شدن نشود، چنین می‌کرد. ۳۷ - می‌فرمود: «اگر غذا دارای چهار چیز باشد کامل است، کسب آن از ممر حلال، شرکت دست‌های زیاد برای خوردن آن، بسم‌الله گفتن در اول، و حمد خداوند در آخر». (وافی - اطعمه / ۵۸) - ۳۸ - می‌فرمود: «چه دشمنانی برای دینند: دل ترسو، شکم شکم‌خواره، نعوذ شدید»؛ می‌فرمود: «مهمانان را تشویق کنید که بخورند»؛ بی‌تکلف بود و به آن امر می‌کرد، می‌فرمود: «از گرامیداشت مرد به برادرش آن است که از او تحفه قبول کند، و به او تحفه بدهد، از آنچه دارد، نه آن که برای او تکلف کند که من متکلفین را دوست ندارم». (وافی - اطعمه / ۶۶) - ۳۹ - تعلیم قرآن مجید چنین است، قوله تعالی: «و منا انا من المتکلفین» یعنی: «بگو ای محمد! من از زحمت دهندگان و دشواری تراشان و زرق و برق نشان دهندگان نیستم» - ۴۰ - آب را به طور مص یعنی کشش از میان دندان‌ها می‌آشامید. (اسد ۱۶۶ / ۲) - ۴۱ - می‌فرمود: «چون مسلمان به شهری وارد شود مهمان برادر مسلمان است، تا بیرون رود». (وافی - اطعمه / ۷۱) توضیح: اگر در اثر گسترش شهرها و کثرت جمعیت انجام چنین وظیفه‌ای [صفحه ۱۵۶] دشوار است، اما برخورد دوستانه، و راهنمایی، و انصاف در معامله، دشوار نیست تا غریب احساس غربت نکند. ۴۲ - می‌فرمود: «ای فاطمه! هر کس به خدا و روز جزا اعتقاد دارد مهمان خود را گرامی بدارد». (وافی - اطعمه / ۷۲) - ۴۳ - بعد از غذا خلال می‌کرد، دهن را می‌شست، و می‌فرمود: «جبرئیل به من سفارش کرده خلال کنم»، می‌فرمود: «دستمالی که با آن دهن را پاک می‌کنید در معرض هوا قرار ندهید، زیرا جایگاه شیطان است» (وافی - اطعمه / ۷۳) توضیح: از روایات متعددی که این مورد رسیده، معلوم می‌شود مراد از شیطان همان میکروب و ویروس است، که آن روز برای عامه را ناشناخته بودند که به هر حال از لشکریان شیطانند، و خداوند متعال در قرآن مجید یکی از خصوصیات شیطان را چنین وصف فرموده: «انه یریکم هو و قبيله من حیث لا-ترونها» (اعراف / ۲۷) یعنی: «بدرستی که او (شیطان) و دستیارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید» یعنی از روش ضرر و زیان رساندن ایشان آگاه نیستند. ۴۴ - می‌فرمود: «آب را به مکیدن بیاشامید نه قلب قلب آشامیدن که درد جگر می‌آورد». (وافی - اطعمه / ۷۴) - ۴۵ - غذای داغ نمی‌خورد، و حلوای آرد و عسل و روغن را طیب می‌نامید، انگور را گاهی دانه دانه می‌خورد و گاهی خوشه‌ی آن را با دهن می‌تراشید. (بحار ۲۴۴ / ۱۶) [صفحه ۱۵۷] - ۴۶ - ملخ هم می‌خورد، انگشتان رامی‌لیسید و می‌فرمود: «سید الطعام است»، آخر غذا را می‌لیسید، و می‌فرمود: «اعظم غذا است». (بحار ۲۴۵ / ۱۶) توضیح: لیسیدن انگشت تا ته مانده‌ی غذای خصوصی، چه بسا در نظر اول شتابگر عجیب باشد، اما پیغمبر اسلام که خود مربی و معلم همه جانبه‌ی بشر است، با این تأکید در عمل نشان داده‌اند که اسراف و به هدر دادن نیروئی و هر چند اندک، کم کم سبب هدر دادن و قدر ناشناختن نیروهای بزرگتر است، نیروی دیدن و شنیدن با اراده‌ی تکوینی خداوند متعال در ذرات غذا به ودیعه است تا اثر خود را انجام دهد، این تأکید نه از جهت تنگ نظری است، بلکه از دید بی‌نهایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که همه‌ی ذرات جهان را در تکاپوی انجام وظائفی می‌دید، که اراده‌ی خداوند از آن‌ها خواسته بود. ۴۷ - از خوردن غذای داغ نهی می‌فرمود، زیرا برکت غذا را می‌برد. (اسد ۲۱۱ / ۱) - ۴۸ - مرد فربه‌ی را دید اشاره به شکم او نمود و فرمود: «اگر این در غیر این می‌بود بهتر بود». (اسد ۲۲۸ / ۱) توضیح: مرادش آن بود که اگر

این مازاد غذا به مصرف سیر کردن گرسنه‌ای بود بهتر بود. ۴۹ - می فرمود: «خداوندا! قوتی به قدر کفایت روزی آل محمد کن». (وسائل - اطعمه / ۹۰). [صفحه ۱۵۸] توضیح: یعنی زائد بر کفایت نباشد چنان که در اخبار دیگر آمده کفاف و عفاف یعنی هم محتاج نبودن هم خویشتن داری. ۵۰ - وقت غذا خدرن تکیه نمی داد. (اسد / ۹۶ / ۵). ۵۱ - می فرمود: «چشم تو به دنبال لقمه‌ی برادرت نباشد» (اسد / ۲۹۱ / ۵). ۵۲ - الکی در خانه نداشت، نان الکی کرده نخورد؛ یکتا پیراهن بود؛ حتی از نان جو سیر نشد؛ در سفره‌اش از کمی غذا چیزی باقی نمی ماند. (مجمع / ۳۱۵ / ۱۰). ۵۴ - مردم مدینه قبل از اسلام از همدست شدن در غذا با کور و شل پرهیز می کردند، چون از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند، آیه نازل شد «لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا» (نور / ۶۱) یعنی: «باکی بر شما نیست اگر دسته جمعی غذا بخورید یا تک تک». (وسائل / ۳۷ / ۱۷). توضیح: در تفاسیر مهم، چنین سبب نزولی برای آیه نیافتیم اما مطلب از حیث هماهنگی با سیرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحیح است، زیرا احتراز از همدستی با کور و شل یک نوع تکبر و ترفع بود، نه از نظر واگیر بودن بیماری، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با هر نوع تکبر و ترفع و خودپسندی خصوصا از اعراب جاهلیت مبارزه می نمود، و این مورد هم از آن موارد است، اما سبب نزول آیه به قول اصح آن است که بعضی اعراب از فرط مهمان دوستی، گاهی چند روز گرسنگی می کشیدند، تا مهمانی برسد و با ایشان در خوراک [صفحه ۱۵۹] همدست شود و گمان می کردند تنها غذا خوردن گناه است، و این یک نوع افراط اخلاقی بود که در اسلام مذموم است، آیه نازل شد که بدانند اگر تنها غذا بخورند باکی بر ایشان نیست. ۵۵ - می فرمود: «شب درها را ببندید، در مشکها را ببندید، ظرف‌های خوراکی را بپوشانید یا وراونه کنید، چراغ‌ها را خاموش کنید، زیرا شیطان درب را باز نمی کند، مشک‌ها را باز نمی کند، ظرفی را باز نمی کند، فویسقه چه بسا خانه‌ها را آتش می زند» (مشکل / ۲۱ / ۲). توضیح: مقصود از شیطان در این جا - و العلم عند الله - همان میکروب است و مراد از فویسقه یعنی فاسق کوچک همان مارمولک است؛ در آن وقت چراغ‌ها حفاظ نداشتند، مارمولک یا موش فتیله‌ی روغن دار را می کشیدند و خانه آتش می گرفت، خاموش کردن چراغ در آن وقت مانند دستور بستن شیر گاز در زمان ما است. ۵۶ - روزی غذا می خورد، عربی بیابانی از راه رسید، و نخواند غذا را با دو لقمه بلعید، پیغمبر به اصحاب فرمود: «اگر نام خدا را می برد برای شما بس بود، هر وقت غذا می خورید اگر نام خدا را فراموش کردید هر وقت به یاد آوردید، بگویید بسم الله اوله و آخره». ۵۷ - امام صادق (علیه السلام) به عمر بن سعید فرمود: طمع به مافوق مکن، قوله تعالی: «فلا تعجبک اما لهم» (توبه / ۵۵). یعنی: «مال کافران تو را به عجب و حسرت نکشانند» اگر ناراحت بودی زندگی پیغمبر را به یاد آور، خوراکش نان جو، حلوایش خرما، سوختش سعف نخل اگر می یافت (بحار / ۲۸۰ / ۱۶). [صفحه ۱۶۰ / ۵۸ - خلال می کرد، مابین دو لقمه حمد خدا می گفت، با پاره‌ی نی و برگ نخل خلال نمی کرد، دست‌ها را پس از خوردن گوشت بهتر می شست، وقتی غذای چرب می خورد، آب کم می خورد و می فرمود: «گواراتر است». (سنن علامه / ۱۷۸ - ۱۶۸). ۵۹ - می فرمود: «ما قومی هستیم که نمی خوریم مگر آن گاه که گرسنه باشیم و قبل از سیر شدن از خوردن دست می کشیم» (سنن / ۱۸۱). ۶۰ - ظرفی از شیر و عسل برای او آوردند، فرمود: «دو نوشیدنی ننوشید»، آن گاه فرمود: «من آن را حرام نمی کنم، اما دوست ندارم با فضول دنیا فخر کنم، یا حساب پس بدهم» (سنن / ۱۸۴). ۶۱ - ظرف برنجی آوردند، سلمان و مقداد و ابوذر حاضر بودند، فرمود: «بخورید»، عذر آوردند، فرمود: «کاری نکرده‌اید، دوست داشته‌ترین شما نزد ما بهترین خورندگان شما نزد ماست» (سنن / ۱۹۰). توضیح: صفت افعال التفضیل یعنی دوست داشته‌ترین و امثال آن مانند خوب‌ترین و غیره، در موردی است که دو تن یا دو چیز در باقی صفات برابر باشند، آن وقت بوسیله مثلا- بهتر خورنده دوست داشته‌ترین بشوند، و چون از شاهد حال و قرینه‌ی این مطلب معلوم است، استعمال افعال التفضیل اشکالی ندارد، در حقیقت مانند آن است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده باشد، اگر دو تن از شما یا چند تن در باقی فضائل برابر باشند، آن که بهترین خورنده بر سفره است دوست داشته‌ترین ایشان است. ۶۲ - فرمود: «بودن سرکه و سبزی بر سفره از سنت است». (سنن / ۱۹۲). [صفحه ۱۶۱ / ۶۳ - فرشته‌ای آمد و گفت: یا محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: اگر خواهی،

سرزمین مکه را برای تو طلا کنم. پیغمبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا! یک روز سیر باشم و حمد تو گویم و یک روز گرسنه باشم و از تو بخوام. (عیون / ۱۹۹). ۶۴ - می فرمود: «با بوی دیگ خود، همسایه را آزار ندهید» (نظام ۸۰ / ۲) - ۶۵ - وقت خوابیدن دعا می خواند: «اللهم باسمک احیا و باسمک اموت» یعنی: «خداوندا به نام تو زنده ام و به نام تو می میرم»، و چون برمی خاست می خواند: «الحمد لله الذی احیانی بعدما ماتنی والیه النشور» یعنی: «ستایش مر خدائی را سزا است که مرا بعد از مردن زنده کرد و سر بر آوردن از خاک هم به سوی اوست» (سنن / ۱۴۲). ۶۶ - هر وقت از خواب برمی خاست به سجده می افتاد. (سنن / ۱۴۰). ۶۷ - گاهی در مسجد برای استراحت می خوابید و یک پا را روی پای دیگر می گذارد (اسد / ۱۶۸ / ۳) - ۶۸ - به پهلوی راست می خوابید، وقت خوابیدن آیه الکرسی را می خواند وقت بیدار شدن به سجده می رفت. (بحار / ۲۵۸ / ۱۶) - ۶۹ - از دنیا رفت در حالی که شکمش گرسنه بود. (مطالب / ۱۸۷ / ۳) - ۷۰ - فرمود: «خوراک را سرد کنید زیرا گرم برکت ندارد» (مطالب / ۳۱۷ / ۲) - ۷۱ - از دمیدن نفس در آب نهی کرد و همچنین از نوشیدن از دم مشک. (مطالب / ۳۲۹ / ۲). توضیح: این حدیث ظاهراً معارض است با حدیث آب خوردن خودش از مشک؛ وجه جمع بین آنها این است که آن بار استثنائی بوده نه همیشه. [صفحه ۱۶۲] - ۷۲ - چون با مردم غذا می خورد، خودش اول شروع کننده بود و آخر از همه از سفره برمی خاست. (بحار / ۲۳۷ / ۱۶) - ۷۳ - بر شیرینی افطار می کرد، اگر نبود بر آب نیم گرم، و می فرمود: «کبد و معده را پاک می کند و دهان را خوش بو می کند، دندانها را استوار، و چشم را تقویت، و گناهان را می شوید، رگهای انگیخته شده را آرام و مره غالب را ساکن، و بلغم را قطع می کند و حرارت معده را خاموش و درد سر را برطرف می کند» (بحار / ۲۴۲ / ۱۶) - ۷۴ - وقتی به مدینه وارد شد و در خانه ای ابویوب منزل نمود، تا چند روز اسعد بن زراره و سعد بن عباده نهار و شام می فرستادند و هر کس حاضر بود با پیغمبر همدست می شد. (بحار / ۱۰۹ / ۱۹) - ۷۵ - فرمود: «شب شام بخورید و هر چند به کفی از خرمای بد، زیرا ترک شام خوردن پیری آور است» (وصول / ۱۵۱ / ۳). توضیح: راجع به لزوم شام خوردن احادیث دیگر هم هست که در آنها آمده در بدن رگی هست به نام «رگ عشا» که اگر کسی شام نخورد به او نفرین می کند در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک که در اهواز در ماه رمضان منبر می رفتم در وقت مطالعه به این احادیث برخورد کردم، و چون از پزشکان شنیده بودم که توصیه به نخوردن غذا در شب کرده بودند، تعجب کردم و برای تحقیق برای دیدن آقای دکتر علوی به راه افتادم و چون رسیدم مشکل خود را با او در میان گذاردم؛ پس از اندکی فکر گفتند: حدیث درست است، انسان تا جوان است اگر دیرتر غذا بخورد معده ای او از مواد موجود تغذیه می کند، اما چون انسان پا به [صفحه ۱۶۳] سن گذارد به واسطه کمیبود مواد موجود باید زود به زود غذا بخورد، اما کم بخورد، به همین جهت اگر مریضی نزد ما بیاورند که پیر باشد و تقریباً حالت بیهوشی داشته باشد، برای جبران کمبود غذائی اول سرم به او وصل می کنیم تا مواد قندی زودتر در بدن او جذب شده و جبران کند. ۷۶ - می فرمود: «گوشت را با کارد برش ندهید که از کار عجمها است، آن را دندان بزنید که گواراتر و لذیذتر است» (وصول / ۱۴۸ / ۳). توضیح: مقصود گوشت پخته و آماده ای سر سفره است و مقصود از عجم هر قوم غیر عرب است. ۷۷ - یکی نزد او آروغ زد، فرمود: «آروغ خود را از ما بازدارید، به درستی که بیشترین سیرشدگان در دنیا درازتر گرسنگان در آخرتند» (وصول / ۱۵۱ / ۳). توضیح: آروغ زدن در اثر پرخوری است. ۷۸ - از آب چاه «سقیاء» که دو منزلی مدینه بود دوست داشت و آن را گوارا می شمرد. (وصول / ۲۱۱ / ۲) - ۷۹ - مردی به او گفت: من از یک نفس نوشیدن سیراب نمی شوم، فرمود: «قدح را از دهانت جدا کن، نفس بزنی و دوباره بنوش»، گفت: در قدح آشغال می بینم، فرمود: «آن را بریز» (وصول / ۲۰۹ / ۲) - ۸۰ - در حصار یکی از انصار وارد شد که آب در حوض می کرد فرمود: «اگر آب شب مانده در مشک کهنه ای داری بیاور و گرنه از آب حوض بنوشم» گفت: آب سرد [صفحه ۱۶۴] درام، رفت و آب در قدح ریخت و با شیر ممزوج نمود و به پیغمبر داد و او آشامید (وصول / ۲۱۱ / ۲) - ۸۱ - از بهترین نوشیدنی پرسیدند: فرمود: «سرد و شیرین» (وصول / ۲۱۹ / ۲) - ۸۲ - انس گفت: نزد پیغمبر رفتم، نان جو و پیه آب شده بو گرفته برده بودم، پیغمبر فرمود: «شب بر آل محمد گذشته که نه صاعی خرما داشتند نخ صاعی حبه جو» (وصول / ۱۶۹ / ۲) - ۸۳ - عقبه بن غزوان

گفت: با پیغمبر هفت نفر بودیم که غذا نداشتیم مگر برگ حبله تا لب‌های ما زخم شد. (وصول ۱۷۰ / ۲). توضیح: «حبله» علفی صحرائی است که دانه‌ای مانند لوبیا دارد. ۸۴ - عایشه گفت: گاهی ماه بر ما می‌گذشت و ما آتشی روشن نکرده بودیم، آب بود و خرما مگر گاهی که کسی گوشت برای ما می‌آورد. (وصول ۱۶۵ / ۲). ۸۵ - آل محمد سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشدند؛ آل محمد هیچ روزی دو بار غذا نخوردند مگر آن که یکی از آن‌ها خرما بود، چند شب متوالی اتفاق می‌افتاد که خود و اهلیش گرسنه و بی‌شام خوابیدند؛ عمر گفت: پیغمبر را دیدم که از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرما می‌نامرغوب نیافته بود که شکم خود را سیر کند؛ پیغمبر اکرم فرمود: «در راه خدا چنان ترسانده شده بودم که هیچ کس چنان ترسانده نشده بود و در راه خدا چنان آزار دیدم که هیچ کس چنان آزار ندیده بود؛ بر من سی شبانه‌روز گذشته بود که من و بلال غذائی نداشتیم مگر اندک سفره‌ای که بغل بلال آن را می‌پوشانید» (وصول ۱۶۸ / ۲). ۸۶ - دعا می‌کرد که: «خداوندا! روزی آل محمد را قرار ده قوت لا-یموت» (وصول ۱۶۵ / ۲). [صفحه ۱۶۵] ۸۷ - دعا می‌کرد: «خداوندا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و مرا در جرگه‌ی مسکینان محشور دار» (وصول ۱۶۵ / ۲). ۸۸ - فرمود: «ضعفای خود را نزد من بخوانید زیرا هر آینه نصرت یافتید و روزی یافتید به ضعیفان خود» (وصول ۱۶۶ / ۲). ۸۹ - فرمود: «آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکم پر نکرده است، برای آدمی چند لقمه‌ی کوچک بس است که پشت خود را (ستون فقرات) با آن نگهدارد و اگر ناچار به پر کردن شکم است پس ثلث آن برای طعام و ثلث آن برای آن و ثلث آن برای نفس زدن» (وصول ۱۵۷ / ۳). توضیح: وقتی معده پر شد، به حجاب حاجز و ریه فشار می‌آورد و نفس زدن دشوار میشود. ۹۰ - فرمود: «از این دو سبزی بد بو پرهیز کنید که بخورید و به مسجد ما بیایید، و اگر ناچار خورنده‌ی آن‌ها را با آتش بکشید (مجمع ۱۷ / ۲). توضیح: مراد از کشتن با آتش، پختن یا سرخ کردن آن‌ها است که بوی آن‌ها را از بین می‌برد. ۹۱ - عبدالله بن حارث گفت: هفتمین هفت نفر بودم که با پیغمبر همراه بودیم، بر مردی گذر کردیم دیگک او روی آتش بود، پیغمبر به او فرمود: «خوب شده؟» گفت: پدر و مادرم به فدای تو باد، آری؛ پیغمبر چیزی از آن گرفت و در دهان جوید تا وقت احرام نماز. (وصول ۱۰۶ / ۳). ۹۲ - فرمود: «غذای دو نفر سه نفر را کافی است و غذای سه نفر چهار نفر را» [صفحه ۱۶۶] (وصول ۱۵۱ / ۳). ۹۳ - فرمود: «شام بخورید و لو با یک خرما زیرا ترک آن پیری آور است» (وصول ۱۵۱ / ۳). ۹۴ - فرمود: «زیتون بخورید و با آن بمالید زیرا از درخت مبارک است» (وصول ۱۶۲ / ۳). ۹۵ - فرمود: «بدترین خوراکی‌ها خوراک و لیمه است اغنیا به آن دعوت می‌شوند و مساکین را از یاد می‌برند اما هر کس دعوت را پذیرفت و نرفت خدا را نافرمانی کرده است» (وصول ۱۶۶ / ۳). ۹۶ - خالد بن ولید از کم خوابی به پیغمبر شکایت کرد، فرمود: «چون خواهی به فراش روی بگو (اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الشیاطن و ما اظلت! کن لی جارا من خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احدا و ان ینیغی علی عز جارک و جل ثناؤک)». یعنی: «پروردگارا! ای پروردگار هفت آسمان و آن چه بر آن سایه انداخته‌اند و پروردگار شیطان‌ها و آن چه را گمراه کرده‌اند! برای من از آفریده‌های خود پناه باش از همه‌ی ایشان که مبادا کسی درباره‌ی من زیاده‌روی کند، یا بر من ظلم کند، پناه تو عزیز است و ستایش تو بزرگ» (وصول ۹۰ / ۲). ۹۷ - خالد به پیغمبر گفت: در خواب ترسانده می‌شود فرمود: «بگو (اعوذ بکلمات الله التامه من غضبه و عقابه و شر عباد و من همزات الشیاطین و ان یحضر و ان یحضر و ان یحضر و ان یحضر)» (وصول ۹۰ / ۲). یعنی: «پناه می‌برم به کلمات تامه‌ی خداوند از خشم او و کيفر او و از شر بندگان او و از وسوسه‌های شیاطین و گردن ایشان در اطراف من». توضیح: خواب نرفتن و در خواب ترسانده شدن خالد بن ولید بازتاب [صفحه ۱۶۷] فضولیه‌ای او در کشتن مردم بی‌گناه بر خلاف دستورات پیغمبر مانند کشتار او در فتح مکه و کشتن مالک بن نویره برای هم بستر شدن با زن او. ۹۸ - فرمود: «بعد از من از نبوت چیزی نمی‌ماند مگر مبشرات»، گفتند: مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه» (وصول ۲۵۴ / ۱). ۹۹ - بسیار از اصحاب می‌پرسید: «کسی از شما خوابی دیده است؟» (وصول ۲۵۴ / ۱). ۱۰۰ - پیغمبر از حال ورقه بن نوفل پرسید، خدیجه خاتون گفت: او تو را قبلا تصدیق کرده و مرده است، فرمود: «او را در خواب دیدم لباس سفیدی بر تن داشت، اگر از اهل آتش می‌بود لباس غیر از آن به تن او بود» (وصول ۲۵۹ / ۱). ۱۰۱ - فرمود:

«چون یکی از ما خواب ببیند آن را بر صاحب رأی و خیرخواه عرضه کند تا او خیر بگوید و تأویل به خیر کند» (مطالب ۴۰ / ۳ / ۱۰۲).
 - چون در سفر بار می‌انداختند پیغمبر بر دست راست می‌خوابید و اگر قبل از صبح بود دستش را بلند می‌کرد و سر خود را بر کف دست می‌نهاد. (وصول ۱۹۳ / ۲). توضیح: فقط برای اندکی استراحت نه خواب رفتن. ۱۰۳ - خواب قبل از نماز عشا را دوست نداشت همچنین سخن گفتن بعد از آن را. (وصول ۳۸۱ / ۲ / ۱۰۴) - می‌فرمود: «هر کس مرا در خواب دید به تحقیق مرا دیده زیرا شیطان نمی‌تواند به شکل من در آید» (وصول ۲۵۳ / ۱ / ۱۰۵) - فرمود: «رؤیای مؤمن جزئی است از چهل جزء نبوت و آن بر پای پرنده‌ای [صفحه ۱۶۸] بسته است مادام که به زبان نیاورده باشد، چون به زبان آورد افتاد» (وصول ۲۵۳ / ۱ / ۱۰۶) - ام سلمه گفت: برای من قطعه‌ی گوشتی آورده بودند، قطعه‌ی سنگی شده بود، به پیغمبر گفتم فرمود: «شاید سائلی آمده و او را مأیوس کرده باشید» (نهایه ۳۵ / ۳ / ۱۰۷) - می‌فرمود: بهترین لقمه، خرما ی صیحانی سفت شده است» (نهایه ۴۵ / ۳). توضیح: مراد از سفت شدن آن است که جویده می‌شود. ۱۰۸ - هیچ وقت از نان و گوشت کاملاً سیر نشد. (نهایه ۹۵ / ۳ / ۱۰۹) - چوبهای دو طرف دلو را که از آب زمزم پر شده بود به دست گرفت و زیاد آب نوشید. [صفحه ۱۶۹]

مجلسی و دیدار

۱ - هیچ وقت پا را جلو حاضران نکشید. (بحار ۲۳۶ / ۱۶ / ۲) - وقتی به مجلسی وارد می‌شد، در نزدیکترین جای مجلس می‌نشست. (بحار ۲۴۰ / ۱۶ / ۳) - وقتی سفیران بنی‌حنیفه نزد او آمدند، شب‌ها بعد از نماز عشا به دیدن ایشان می‌رفت و سر پا از ایشان تفقد می‌کرد، چندان که از خستگی پا به پا می‌شد، برای سفیران (وفود) خود را می‌آراست. (نظام ۴۴۸ / ۱) - ۴ - می‌فرمود: «کسی دیرگی را از جایی که نشسته بلند نکند که خود بنشیند، اما «تفسحوا و اوسعوا» یعنی: قدری جا به جا شوید و جا بدهید تا واردین هم بنشینند». (محاضرات ۷۷ / ۷۷). توضیح: تعلیم قرآن مجید است «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم» (مجادله ۱۱ / ۱۱) یعنی: «ای ایمان [صفحه ۱۷۰] آورندگان! آن گاه که به شما گفته شود در مجالس جا بدهید؛ جا بدهید؛ خداوند برای شما توسعه و گشایش می‌دهد». ۵ - تکیه نمی‌داد، گاهی بدون ردا و عمامه راه می‌رفت، وقت نزول وحی تبسم نمی‌کرد، نمی‌نشست و بر نمی‌خاست مگر با ذکر خداوند، وقت برخاستن از مجلس استغفار می‌نمود، همیشه رو به قبله می‌نشست. (بحار ۲۵۸ / ۱۶ / ۶) - گاهی برای اصحاب سخن می‌گفت، گاهی ایشان را به حال خود رها می‌کرد تا با هم سخن گویند و آنان گاهی در ایام عرب و اشعار مدح و ذم سخن می‌گفتند، پیغمبر می‌شنید و تبسم می‌نمود، حسان بن ثابت اشعاری را که اعشی در ذم علقه و مدح عامر بن طفیل گفته بود، می‌خواند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «از یاد کردن علقمه زبان را بازدار، زیرا وقتی ابوسفیان در زند هرقل امپراطور روم از من بدی‌ها گفت، علقمه بر او رد کرد و از من دفاع نمود»، حسان گفت: یا رسول الله! هر کس به تو خدمتی کرده شکر او بر ما واجب است. (اغانی ۱۶ / ۱۶ - ذیل اعشی). ۷ - جابر نزد او آمد در زد، فرمود: کیست؟ جابر گفت: منم، پیغمبر در باز کرد و می‌فرمود: منم منم، گوئی کراحت داشت؟ عربی نادان از درز در به داخل خانه نظر کرد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تیری برداشت و او را ترساند که در چشم او فرود کند. (تیسیر ۳۲ / ۳). توضیح: کراحت پیغمبر از تکبر جابر نبود، برای تعلیم همگانی بود که وقتی پرسیدند: کیست، انسان نام خود را بگوید. ۸ - مردی آمد و شیر و چند خیار تازه هدیه آورد و بی اجازه وارد شد، پیغمبر فرمود: «برو بیرون و بیا و سلام ده و اذن ورود بخواه»، به انس فرمود: «وقتی بر اهل [صفحه ۱۷۱] خود وارد می‌شوی سلام ده: سلام تو برکتی است برای تو و اهل بیت تو» (تیسیر ۳۷ / ۳) - ۹ - یهودیان نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عطسه می‌زدند، که شاید پیغمبر برای تحیت بگوید: «یرحمکم الله» اما می‌فرمود: «یهدیکم الله» (تیسیر ۴۲ / ۳) - ۱۰ - می‌فرمود: «در دهن مدح کنندگان خاک پاشید» (تیسیر ۲۳۰ / ۴) - ۱۱ - یکی پرسید: برای ورود بر مادرم هم اذن بگیرم؟ فرمود: «بلی»، گفت: من با او همنشینم فرمود: «اذن بگیر»، گفت: من خادم او هستم، فرمود: «اذن بگیر، آیا دوست داری او را عریان بینی»

(تیسیر ۳۲ / ۳) ۱۲ - در مجلس هر کجا جا بود می نشست، اما پهلوی اصحاب فضیلت را ترجیح می داد، یک وقت از حجره ی خود برون آمد، نگاه کرد و رفت پهلوی قاریان قرآن نشست، و فرمود: «به من چنین امر شده است» (تیسیر ۲۷۷ / ۵) ۱۳ - به اصحاب صفت زیاد رسیدگی می کرد و با ایشان بیشتر می نشست، با وجود این همه تواضع و فروتنی، بسیاری از اعراب نو مسلمان که بی ادبی را از دوران جاهلیت به ارث برده بودند، رعایت آداب نمی کردند، وقتی وفد بنی تمیم آمد، دم حجره ی پیغمبر ایستادند و فریاد زدند: ای محمد! بیرون بیا، وقتی راه می رفتند پیشاپیش پیغمبر راه می رفتند، و چون با او سخن می گفتند آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر می کردند که در این باره آیاتی چنین نازل شد: «ای ایمان آورندگان! بر خدا و رسولش پیشی مجوید، از خدا بترسید به درستی که خداوند شنوا و دانا است؛ ای ایمان آورندگان! آواز خود را بالاتر از آواز پیغمبر مکنید و بلند بلند با او سخن نگوید، همچنان که بعضی از شما با دیگری سخن می گوید، مبادا اعمال شما پوچ و بیهوده گردد و شما متوجه نباشید، به درستی که آنان که آواز [صفحه ۱۷۲] خود را نزد پیغمبر نرم و کوتاه می کنند، کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای قبول تقوی آزمایش نموده است، برای ایشان است آرمزش و پاداش بزرگ، آنان که از بیرون حجره ها تو را (ای محمد) ندا می دهند بیشترشان بی رند و اگر صبر می کردند که تو خود به سوی ایشان بیرون می آمدی، هر آینه برای ایشان بهتر بود، و خداوند آمرزنده و مهربان است» (حجرات ۴ / ۱ - ۱۴) اول چنان بود که هر کس می خواست با پیغمبر نجوی (سخن خصوصی) گوید، واجب بود پیش از آن صدقه ای و هر چند اندک بدهد، امیرمؤمنان این دستور را انجام داد اما چون این عمل برای عامه ی مسلمانان دشوار بود، این حکم فسخ گردید و این امتیاز فقط برای امیرمؤمنان باقی ماند. (بحار ۸۰ - ۲۴ / ۱۷) ۱۵ - وقتی می نشست اصحاب پشت سر هم رو به سوی او مانند مجلس درس می نشستند، وقتی بر مجلسی گذشت، دید پراکنده و بیکار نشسته اند، فرمود: چه شده است شما را بیهوده نشین می بینم؟ بر دو مجلس گذشت: یکی مجلس ذکر و دیگری مجلس درس فرمود: «هر دو خوبند، و یکی افضل است، اینان دعا می کنند اگر بخواهد می دهد و اگر نه منع می کند، اما آنان یاد می دهند و یاد می گیرند، اینان بهترند و من برای معلمی مبعوث شده ام» (نظام ۲۱۷ / ۲) ۱۶ - فرمود: «وقتی اهل مجلس نشسته اند و کسی وارد شد، اگر کسی به او جا داد بنشیند، زیرا آن کرامتی است که خداوند بهره ی او کرده و اگر به او جا ندادند نظر کند کجا بیشتر جا هست آن جا بنشیند» (اسد ۳۶۸ / ۴) ۱۷ - از فقرای مدینه عیادت می کرد، بر جنازه ی ایشان حاضر می شد زنی از اطراف مدینه مرد، فرمود: «مرا برای تشییع او خبر کنید»، آمدند پیغمبر در خواب بود، بیم داشتند که تاریکی شب و بیداری و حشرات او را آزار دهد، و آن مرده را دفن [صفحه ۱۷۳] کردند؛ چون صبح شد از او پرسید و ایشان جریان را گفتند، پیغمبر بالای قبر او رفت و چهار تکبیر گفت. (مطالب ۲۰۹ / ۱) ۱۸ - فرمود: «سلام قبل از کلام است» (مطالب ۴۲۵ / ۲) ۱۹ - فرمود: «سلام دادن را در میان خود آشکار کنید» (مطالب ۴۲۶ / ۲) ۲۰ - به انس فرمود: «ای فرزند! چون از خانه بیرون روی چشم تو بر احدی نیفتد مگر آن که بر او سلام دهی زیرا تو بر حالی برخوای گشت که گناهانت آمرزیده شده است» (مطالب ۴۲۷ / ۲) ۲۱ - وقت نشستن، دو ساق پا را بلند می کرد و با دست ها آن ها را محکم می گرفت، یا بر زانو تکیه می داد، یک پا را دو لا می گذارد و پای دیگر را بر آن می گذارد و هیچگاه مربع نشست (بحار ۲۴۱ / ۱۶) ۲۲ - مردی انصاری نزد پیغمبر آمد و از او سؤال کرد، مردی ثقفی نیز آمد، پیغمبر فرمود: «ای برادر ثقفی! انصاری قبل از تو آمده، بنشین تا اول حاجت انصاری برآورده شود» (۶۲ / ۲) ۲۳ - فرمود: «هرگاه در مجلس، کسی برای حاجتی برخاست، چون برگشت خودش به جای خودش سزاوارتر است» (وصول ۲۸ / ۳) ۲۴ - فرمود: «میان دو نفر نشینید مگر به اذن ایشان» (وصول ۲۸ / ۳) ۲۵ - فرمود: «بهترین مجالس گشاده ترین آنها است» (وصول ۲۸ / ۳) ۲۶ - فرمود: «اگر یکی از شما در سایه بود و سایه او را جا گذاشت و بعضی از او در آفتاب رفت، برخیزد و به سایه رود» (وصول ۲۹ / ۳) ۲۷ - فرمود: «مجالس امانات است مگر در سه جا، جائی که خون حرامی ریخته شود و جائی که به فرج حرامی تجاوز شود و جائی که مالی به غیر حق برده شود» (وصول ۲۹ / ۳) [صفحه ۱۷۴] توضیح: یعنی در این سه مورد نباید کتمان شهادت نمود. ۲۸ - فرمود: «سوار بر پیاده سلام کند و راه رونده بر نشسته، و نفرات

کمتر بر نفرات بیشتر» (وصول ۳۹ / ۳) ۲۹ - در حالی که بول می کرد، کسی بر او سلام داد جوابش نداد، و بعد از او عذر خواست و فرمود: «نخواستم بی طهارت خدا را یاد کنم» (وصول ۳۰ / ۳) - مردی از بنی عامر نزد او آمد و گفت: وارد شوم؟ پیغمبر به خادم فرمود: «برو او را تعلیم ده که چگونه اذن بگیرد، اول بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟. آن مرد شنید و چنین گفت و پیغمبر او را اذن داد. (وصول ۳۵ / ۳) ۳۱ - عوف بن مالک در غزوه ی تبوک خواست بر پیغمبر وارد شود که در قبه ی کوچکی بود، بر او سلام داد و جواب شنید فرمود: «وارد شو» عوف گفت: همه ام، فرمود: «همه ات» و وارد شد. (وصول ۳۶ / ۳) ۳۲ - در مکه یکی بدون سلام و اذن بر او داخل شد، فرمود: «برگرد و بگو السلام علیکم آیا وارد شوم» و او چنین کرد. (وصول ۳۸ / ۳) ۳۳ - فرمود: «چون بر اهل خود وارد شوی سلام ده، سلام تو برکت است بر خودت و اهل بیت» (وصول ۳۸ / ۳) ۳۴ - بر کودکانی گذر کرد، بر ایشان سلام داد. (وصول ۳۸ / ۳) توضیح: برای تعلیم و تشویق ایشان بود تا به بزرگترها سلام دهند. ۳۵ - فرمود: «جماعتی که گذر کنند، یکی از ایشان که سلام داد کافی است» (وصول ۳۸ / ۳). [صفحه ۱۷۵]

انفاق، عطا یا

هیچ دین و آئینی به اندازه ی اسلام حقوقی برای فقرا در اموال اغنیا مقرر نداشته است، تا آن جا که دستور عام اسلام در این مورد چنین است، قوله تعالی: «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزكبهم بها وصل عليهم ان صلواتك سکن لهم والله سمیع علیم» (توبه / ۱۰۳) یعنی: «ای پیامبر! بگیر از اموال ایشان (مالداران) صدقه ای که ایشان را پاک می سازی و با آن صدقه خالص می گردانی و بر ایشان دعای خیر فرست، که دعای خیر تو آرامش نفوس ایشان است، و خداوند شنوا و داناست». وقتی مالدار با صدقه و انفاق، فقرا را در مال خود سهیم کرد، فلق و اضطراب او از نفرت ایشان برطرف می شود زیرا عضو محبوب جامعه می شود و آرامش واقعی همین است. ۱ - پیغمبر اکرم خود عالی ترین نمونه ی سخاوت و انفاق بود، عطایای او را تنها در قریش حساب کردند، به ششصد میلیون درهم بالغ گردید. (نظام ۸۷ / ۱) ۲ - پیغمبر سهم یکی از بنی غفار را از غنایم خیبر در برابر شتری خرید، بعد [صفحه ۱۷۶] فرمود: «گوئی آن چه از تو گرفته ام بهتر است از آن چه به تو داده ام، اگر خواهی بگیر و اگر خواهی رها کن». گفت: گرفتم، و پیغمبر سهم او را به او پس داد. (مجمع ۲۴۴ / ۳) ۳ - در بازپرداخت و امن اصرار داشت که زیادتر بدهد و می فرمود: «بهترین شما بهترین ادا کننده ی دین خویش است» (مجمع ۱۴۰ / ۴). توضیح: اضافی دادن در پرداخت دین با رضای خاطر، ربا نیست و از باب احسان است. ۴ - دو گوسفند فربه قربانی می کرد، خود و اهلس از آن می خورد دبقیه را به مساکین می داد؛ دو گوسفند یکی از طرف خود و اهل بیت و دیگری را از طرف امت خود قربانی می کرد و می گفت: «خداوندا! این از طرف همه ی امتم، هر کس که برای تو به یگانگی و برای من به اداء رسالت شهادت داده است» (مجمع ۲۲ / ۴) ۵ - مردی نزد او آمد و چیزی خواست، فرمود: «اکنون چیزی موجود نیست، هر چه خواهی به عهده ی من خریداری کن، وقتی مالی رسید ادا می کنم» عمر گفت: یا رسول الله! خداوند تو را به آن چه توانائی نداری مکلف نساخته است، پیغمبر گفتار عمر را مکروه داشت، یک تن از انصار حاضر بود، گفت: یا رسول الله! هر چه خواهی ببخش، و از جانب صاحب عرش بیم کمبود نداشته باش، پیغمبر تبسم کرد و فرمود: «به چنین رفتاری فرمان داده شده ام» (شمائل ۱۰۱ / ۶) - هنگام برگشت از حنین، اعراب رای بخشش سر راه بر او گرفتند تا آن جا که عبا را از دوش ربودند، او توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بازدهید، آیا بر من از بخل می ترسید، اگر به اندازه ی ریگ بیابان شتر داشته باشم، همه را میان شما تقسیم خواهم کرد و خواهید دید من نه بخلم و نه ترسو» (اسد ۱۲۲ / ۴). [صفحه ۱۷۷] ۷ - سائلی را رد نمی کرد، اگر چیزی نداشت با لطف سخن دل او را شاد می نمود، و می فرمود: «بهترین شما صاحب بهترین اخلاق است» (بحار ۳۴۰ / ۱۶) ۸ - می فرمود: «خوشا به حال کسی که اسلام آورد و زندگی او در حد کفاف بود» (وافی - الایمان / ۸۰) تذکر: شادروان سید صدرالدین (عمویم) می گفت: پدرم مرحوم سید حسین ظهیر الاسلام نزدیک به ارتحالش گفت: قرآن و سنت که به این حقیقت

ناطقند به جای خود، من خود به تجربه دریافته‌ام که اگر سعادت می‌هست در دو چیز است: اول ایمان، دوم دارائی در حد کفاف و عدم احتیاج به غیر، نه زیاد داشتن؛ و این دعای پیغمبر اکرم است درباره‌ی ذریه‌ی خود که (اللهم ارزق آل محمد الکفاف و العفاف)، یعنی: «خداوند! روزی گردان آل محمد را کفاف و عفاف)، وقتی مالی در حد کفاف بود (نه کمتر و نه بیشتر) خود باعث عفاف و پاکدامنی خواهد بود. ۹ - اسیرانی آورده بودند، صباغه دختر زبیر و خواهرش به پیغمبر مراجعه کردند که از ایشان برای خدمت به ایشان بدهد، فرمود: «قبل از شما به یتیمان شهدای بدر داده شده‌اند» (تاریخ اسلام ۱۴۵ / ۱). توضیح: ریشه‌ی اعمال دینی و اخلاق و پیغمبری و سروری، رعایت اولویت‌هاست، وقتی انسان اراده کرد عمل خوبی انجام دهد باید دقت کند تا مورد آن اولی و احق باشد و عمل پیغمبر اسلام در همه‌ی موارد چنین بود. ۱۰ - ابوطلحه، باغی باصفا داشت که پیغمبر برای تفرج به آن جا می‌رفت و از آب چاه آن می‌آشامید، گفت: یا رسول الله! آن را در هر راهی می‌دانی انفاق کن، فرمود: [صفحه ۱۷۸] «این مالی سودآور است از تو قبول کردم و به خودت باز گردانیدم که در نزدیکان خود تصدق کنی» (نظام ۴۰۳ / ۱) - ابو عبیده‌ی جراح با اموال زکات از بحرین به مدینه وارد شده بود، سحرگاه همه برای نماز شتاب کردند، چون پیغمبر نماز خواند، خود را نشان دادند، پیغمبر تبسم نمود و فرمود: «گمانم شنیده‌اید ابو عبیده مالی آورده»، گفتند: بلی: فرمود: «بشارت باد شما را، و آرزو کنید چیزی را که شما را شاد کند؛ به خدا سوگند از فقر بر شما نمی‌ترسم اما از آن بر شما می‌ترسم که دنیا به شما رو آورد همچنان که بر پیشینیان شما فراخ و فراوان شد، آن گاه بر سر آن با هم نزاع کنید، همچنان که آنان کردند آن گاه دنیا شما را هلاک کند همچنان که ایشان را هلاک نمود». (اسد ۱۲۴ / ۴). توضیح: رفتار و گفتار پیغمبر به ما درس مهمی می‌دهد که با اخلاق غریزی اکثریت انسانها مادام که به حال جامعه مضر نباشد نباید مبارزه کرد؛ دقت زیاد در انتخاب مردم محل نظم جامعه است، پیغمبر اسلام افراد بسیاری را که به طمع گرفتن عطای خود به مسجد شتاب کرده بودند هم پذیرفته بود، هم ایشان را تعلیم داد. ۱۲ - روزی به مسجد قبا و محله‌ی عمرو بن عوف رفت، دید حصار باغ‌ها را محکم ساخته‌اند، همان جا نماز خواند و خطبه خواند و مردم اجتماع کردند، فرمود: «ای معشر انصار! شما قبل از اسلام در این جا وظائف سنگین بر خود بار کرده بودید، یتیمان را کفالت می‌کردید، کارهای نیک انجام می‌دادید، حال که اسلام آورده‌اید چگونه اموال خود را از دسترس محفوظ می‌دارید؟ در آن چه آدمیان می‌خورند ثواب هست»، مردم برگشتند و در دیوارها شکاف ایجاد کردند تا رهگذاران بهره‌مند شوند. (اسد ۸۲ / ۲). [صفحه ۱۷۹] توضیح: شکاف ایجاد کردن در دیوارها امری واجب نبود بلکه ارشادی بوده برای تعدیل بخل و منع در برابر فقرا، پیغمبر هم نفرمود شکاف ایجاد کنید، بلکه این عمل اجتهادی بود از طرف مسلمانان که پیغمبر ایشان را توییح کرده بود، بنابراین اصل آن است که انسان مالدار، فقرا را در مال خود ذی حق بداند همچنین رهگذری را که با دیدن میوه‌ها اخلاقا در حکم مهمان است. ۱۱۳ - وقت رسیدن میوه‌ها دستور می‌داد در دیوارها شکاف ایجاد کنند تا رهگذاران بهره‌مند شوند. (بحار ۷۵ / ۱۶). توضیح: تعارض در میان دو روایت نیست، زیرا چه بسا وقوع این امر بعد از آن بوده، که صاحبان باغ‌ها، خود به نحوی از انحاء حق رهگذر را ادا نمی‌کردند، و به هر حال مجوزی برای دیگران برای ایجاد شکاف نیست، بلکه ایجاد شکاف در دیوار بدون اذن مالک حرام است، و بدون حکم حاکم قانونی، باعث اختلال در نظم جامعه است، پیغمبر اکرم که خود بنیانگذار احکام اسلام است، گاهی اوامری برای تعدیل افراط و تفریط غالب در جامعه، صادر فرموده که منشأ عمل برای دیگران نیست و فقط یک هشدار ارشادی است. ۱۴ - به پیغمبر گفتند: قیمت گذاری کن، فرمود: «گرانی و ارزانی هر دو به دست خداوند است» (مجمع ۴ / ۹۹). [صفحه ۱۸۰] توضیح: تجربه ممتد تاریخی نشان داده که گرانی و ارزانی صد در صد در حیطه‌ی اختیار گران‌فروشان یا حاکمان جامعه نیست، عواملی از عرضه و تقاضا و غیره در کار هست، البته گران‌فروشی هم یکی از آن عوامل است، تنها با مبارزه با گران‌فروش نمی‌توان ارزانی را تحصیل کرد، باید همه‌ی عوامل گرانی را شناخت و اگر بتوان آنها را تعدیل یا قلع و قمع ساخت، که تاریخ نشان داده صد در صد آن در حکم محالات است، بنابراین پیغمبر اسلام که عقل کل است، نرخ گذاری نکرده اما با احتکار مبارزه نموده و ما می‌دانیم که گران‌فروشان

نوجه‌های محکمرانند. ۱۵ - به میراث گذاردن توصیه می‌فرمود، یکی پرسید: آیا دو ثلث مالم را تصدق کنم؟ فرمود: «نه» گفت: نصف آن را، فرمود: «نه، ثلث آنرا و ثلث هم زیاد است، ورثه‌ی خود را بی‌نیاز ترک کنی، بهتر از آن است که فقیر باشی و سؤال کنند» (واقدی / ۱۱۱۵). توضیح: این مطلب مهم مستند به قرآن مجید است، قوله تعالی: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً» (نساء / ۹) یعنی: «آنان که فرزندان ضعیف به جا می‌گذارند، که بر ضعفایشان بی‌مناکند باید از خدا بترسند، باید سخنی استوار گویند، و سبب نزول آن بود که گروهی پیرامون شخصی محتضر بودند و او را ترغیب می‌کردند که مال خود را در راه خدا [صفحه ۱۸۱] انفاق کند، در حالی که آن محتضر خود دارای فرزندان کوچک و ضعیف بود، آیه‌ی مبارکه به آن مردمان توصیه کن و هم به خود محتضر وصیت کن، هشدار می‌دهد که چنین نکنند، سخن خردمندانه بگویند و فرزندان خود را در فقر و بیچارگی رها نکنند. ۱۶ - بسیار اتفاق می‌افتاد که برادران قیس بن سلح به پیغمبر شکایت می‌کردند که مال خود را تلف می‌کند. پیغمبر اکرم به او فرمود: «برادرانت چنین می‌گویند»، قیس گفت: من سهم خودم را از خرما برمی‌دارم و در راه خدا و یارانم انفاق می‌کنم، پیغمبر دست بر سینه‌ی او نهاد و فرمود: «ای قیس! انفاق کن، خداوند به تو عوض می‌دهد» وی همیشه مالدار بود. (اسد ۲۱۷ / ۴) - ۱۷. می‌فرمود: «با دست خود چیزی به مسکین دادن از مگر نجات می‌دهد»، حارثه بن ربیع که در جنگ حنین کور شده بود، در مصلاهی خود می‌نشست و سبیدی خرما در جلو داشت، بندی از پیش خود تا دم در بسته بود، چون مسکینی می‌آمد مقداری خرما برمی‌داشت و بند را می‌گرفت، تا به او می‌رسید، و به او می‌داد، گفتند ما به جای تو چنین کنیم، گفت: هرگز، از پیغمبر شنیدم هر کس با دست خود. (اسد ۳۹۵ / ۱). توضیح: شدت و دقت در اتباع را ملاحظه کنید، این است معنی اطاعت و ترک تأویل ناروا ۱۸ - می‌فرمود: «هیچ سحرگاهی نیست مگر آن که در آن منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد: خداوند! به هر انفاق کننده عوض و پاداش ده، و به هر دست بسته و ممسکی تلف بده» (مطالب / ۲۵۹) - ۱۹. فرمود: «آتش جهنم را از خود دور کنید ولو به انفاق نصف دانه خرمائی» [صفحه ۱۸۲] (مطالب ۲۶۰ / ۱) - ۲۰. خوله همسر حمزه به پیغمبر گفت: ما چنانیم که می‌دانی و با شما منسوب شده‌ایم و خداوند در این نسبت خیر قرار داده، مادرم مرده، آیا اگر صدقه برای او بدهم به حال او سود دارد؟ فرمود: «اگر به جرعه‌ی آبی برای او تصدق دهی هر آینه او راسود می‌دهد» (مطالب ۲۶۲ / ۱) - ۲۱. از درو کردن در شب منع می‌کرد مبادا فقیران بی‌بهره شوند (مطالب ۲۴۴ / ۱) - ۲۲. از مدینه پولی برای ابوسفیان به مکه فرستاد تا میان فقرای قریش تقسیم کند. (نظام ۲۹۰ / ۱) - ۲۳. به قیس بن عاصم فرمود: «آن چه از مال تو، مال تو است آن چیزی است که خورده‌ای و فانی کرده‌ای و پوشیده‌ای و کهنه کرده‌ای یا بخشیده‌ای و گذشته‌ای، باقی مال ورثه است» (اسد ۲۲۱ / ۴) - ۲۴. فرمود: «صدقه با هیچ مالی مخلوط نشد، مگر آن که آن مال را تباہ کرد» (مطالب ۲۴۶ / ۱). توضیح: هشدار سهمگینی است، تجربه هم نشان داده اگر از مال فقرا چیزی در اموال دیگر گم شد آن مال‌ها عاقبتی نداشته و تباہ شده‌اند. ۲۵ - فرمود: «صدقه بر مال دار و تندرست روا نیست» (مطالب ۲۴۹ / ۱). توضیح: مشکل فقرا این است که نامستحقان از سهم ایشان برداشت می‌کنند، گروهی بی‌دین غیر مستحق، خود را در میان فقرا جا می‌زنند و با [صفحه ۱۸۳] پررویی و حقه‌بازی خود را مستحق‌تر نشان می‌دهند، همچنین گروهی بی‌دین و فرصت طلب به انحاء مختلف حتی به زور و آشکارا از اموال فقرا تصرف می‌کنند، و اگر اینان از مال فقرا تصرف نکنند، آن چه اهل خیر تصدق می‌دهند، همه‌ی فقرا را بی‌نیاز می‌کند، و اضافه هم می‌ماند و خداوند متعال در قرآن مجید با بیانی اعجاز آمیز آن مشکل مهم جامعه را توضیح داده، قوله تعالی «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافاً و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم» (بقره / ۲۷۳) یعنی: «مالی که در راه خدا انفاق می‌شود در درجه اول خاص فقرایی است که در راه خدا از کار افتاده‌اند (مانند معلولین جهاد و غیره) کسانی که نمی‌توانند برای طلب روزی در زمین رهسپار شوند، از بس عقیف و خویشندارند، مردم نادان ایشان را غنی و مال دار به حساب می‌آورند، تو (ای محمد!) ایشان را از سیمایشان می‌شناسی، اینان از مردم به الحاح و اصرار سؤال نمی‌کنند؛ و آن چه را از خیر انفاق

می‌کنید خداوند به آن دانا است.» توضیح: می‌دانیم که همیشه مشکلترین مسائل اجتماعی وجود اکثریتی ناتوان و فقیر و رنجور به اقسام و انواع است، و نیز می‌دانیم وجوه خیریه که وسیله‌ی مردمان خیر پرداخت می‌شود برای ترمیم احتیاج ایشان کافی است و با وجود این، آن انبوه مستمندان محتاج به حال خود باقی [صفحه ۱۸۴] است، بنابراین باید علت آن را به دست آورد، علت دو چیز است: اول عدم تمرکز صندوق و خزانه این عایدات و بی‌اطلاعی از جمع آن وجوه، دوم عدم اطلاع از مستحقان واقعی و بنابر استنباط از آیه‌ی مبارکه که به پیغمبر خطاب می‌کند: تو ایشان را می‌شناسی، بر حاکم اسلامی واجب است که هم وجوه را تمرکز دهد و مبلغ آن‌ها را بشناسد و هم آمار دقیق مستحقان را و محل ایشان را بداند تا در توزیع خلافی واقع نشود و تنها راه این شناساییها همین تقسیم‌بندی اجتماعات در واحد مساجد است که نماز خوانان هر مسجد و هر محل چون کاملاً بر زندگانی اهل محل خود آگاهند موظف به تهیه‌ی آن آمار و اطلاعات باشند و از مزاحمت نامستحقان که بزرگترین فساد در جامعه است جلوگیری نمایند. ۲۶- فرمود: «هر کس فقیر نباشد و سؤال کند، به درستی که اخگر آتش را جویده است» (مطالب ۲۵۰ / ۱) - ۲۷- فرمود: «هر کس درخت میوه‌داری بکارد، چرنده و پرنده هر چه از آن بخورند، برای او صدقه نوشته می‌شود» (تفسیر تبیان ۲۴۹ / ۱) - ۲۸- هوبجه بن بجیر نزد پیغمبر آمد و گفت: مرا وصیت کن، فرمود: «به عدالت سخن گو، و اضافه‌ی مال خود را ببخش»، گفت: نمی‌توانم، فرمود: «مالی داری؟» گفت: شتر دارم، فرمود: «با یکی از آنها آبکشی کن و به خانواده‌هائی که یک روز در میان آب می‌نوشند، آب ده» (اسد ۷۲ / ۵). توضیح: نموداری است از فقر عمومی مردم در آن زمان که حتی آب به قدر [صفحه ۱۸۵] نوشیدن معمولی در دسترس ایشان نبود. و نیز تعلیم انسان دوستی پیغمبر اکرم و مراقبت او از حال فقرا. سبحان الله تعلیمات پیغمبر کجا و این همه بیکاره و طفیلی و سربار جامعه در امت او کجا. ۲۹- دو نفر آمدند و از خمس چیزی خواستند، فرمود: «اگر خواهید از آن به شما بدهم، اما اشخاص دولتمند و نیرومند که بتوانند کار کنند در آن حقی ندارد» (واقعی / ۴۱۰) - ۳۰- از فروش خانه و ملک نهی می‌کرد و می‌فرمود: «هر کس خانه و ملکش را بفروشد و بهای آن را در خریدن خانه و ملک دیگر قرار ندهد برای او مبارک نخواهد بود» (اسد ۳۰۴ / ۲) - ۳۱- از سؤال و تکدی نهی می‌فرمود، می‌گفت: «هر کس آن قدر مال داشته باشد که محتاج نباشد و سؤال کند، از آتش جهنم برای خود زیاد کرده» گفتند: چه چیز آدم را بی‌احتیاج می‌کند، فرمود: «داشتن نهاری و شامی» (اسد ۲۱۲ / ۲) - ۳۲- در فتح خیبر پوست شتری پر از زینت آلات و جواهرات آوردند در اندک مدتی آن‌ها را میان مستمندان تقسیم نمود، گردن بندی در میان آنها بود، آن را به یکی از کسان خود داد، شب خواب به چشمش نمی‌آمد، سحرگاه به در خانه‌ی او رفت، و گفت: «گردن بند را بده که من و تو در آن حقی نداریم» و آن را انفاق نمود. (واقعی / ۶۷۳). تنبیه: نه آن که حقی در غنائم نداشت اما از غایت نوع پرستی و رعایت فقرا ایثار می‌کرد. ۳۳- از عارم بن عبدالله چهل هزار درهم قرض گرفت، وقتی مالی به مدینه رسید، او را خواست، و فرمود: «مال خود را بگیر، خداوند به مالت برکت دهد، پاداش قرض کردن، وفا کردن است» (اسد ۸۷ / ۳). [صفحه ۱۸۶] - ۳۴- فرمود: «هر کس بی‌وصیت مرد، از سخن گفتن با ارواح ممنوع است»، گفتند: یا رسول الله! مگر ارواح مردگان با هم حرف می‌زنند؟ فرمود: «بلی و همدیگر را دیدار می‌کنند». (اسد ۲۲۴ / ۴) - ۳۵- هنگام هجرت به امیرمؤمنان دستور داد در مکه جار بزنند: هر کس امانتی نزد پیغمبر دارد، بیاید و بگیرد و علی (علیه‌السلام) آن امانت را علی رؤوس الاشهاد به صاحبانشان مسترد نمود. (بحار ۴۰ / ۳۶) - ۳۶- فرمود: «کسی طعم ایمان را نمی‌چشد مگر آن که در اندیشه نباشد که دنیا را کی خورده است». ۳۷- بر مردار بزغاله‌ای گذر کرد، به اصحاب فرمود: «اگر زنده بود چند می‌ارزید»، گفتند: «از یک درهم کمتر بود، فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، ارزش دنیا نزد خداوند از این مردار کمتر است» (وافی - الایمان / ۸۰) - ۳۸- از راهی می‌گذشت، چوپانی آنجا بود، از او شیر خواست، چوپان گفت: آنچه در پستان دارند غذای سحرگاهی آنها است و آن چه دوشیده شده و در ظروف است، غذای شامگاهان ایشان است، پیغمبر فرمود: «خداوند مال و فرزندان تو را زیاد کند. بر چوپان دیگر گذشت، و از او شیر خواست، او گوسفندی دوشید و ظرفی پر کرد، شیر را با یک گوسفندی برای پیغمبر فرستاد، و

گفت: اگر بیشتر می‌خواهم بدهم، پیغمبر گفت: «خداوند! کفاف را روزی او گردان»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! آن که شیر نداد بهترین دعا در حق او کردی و آن که شیر و گوسفند داد برایش دعائی کردی که از آن اکراه داریم، پیغمبر فرمود: «هر آینه کمی که کفایت کند، بهتر است از بسیاری که صاحبش را به خود مشغول دارد». (وافی - الایمان / ۸۰، ۳۹ - به علی (علیه‌السلام) فرمود: «حاجتمندی، امانت خداوند نزد خلق است، [صفحه ۱۸۷] هر کس آن را کتمان کرد خداوند ثواب نماز گزار به او داد و هر کس آن را نزد کسی که می‌تواند حاجتش را بر آورد، کشف نمود و او حاجتش را بر نیآورد، به تحقیق او را کشته است اما او را به شمشیر و نیزه نکشته بلکه او را با سرکوب دادن دلش کشته است» (وافی - الایمان / ۱۳۷، ۴۰ - فرمود: «از نشانه‌های شقاوت: خشکی چشم و سختی دل و بسیاری حرص در طلب دنیا و اصرار بر گناه است» (وافی - جنودالکفر / ۱۵۲، ۴۱ - فرمود: «می‌خواهید اشرار را به شما نشان دهم»، گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «اشرار رجال شما: بهتان زنندگان، بی‌باکان، فحش دهندگان، تنها خوردندگان، منع کنندگان مهمان، کتک زنندگان به غلامان و ناچار کنندگان عیال خود تا محتاج به غیر شود» (وافی - جنود / ۱۴۵، ۴۲ - فرمود: «درهم و دینار، پیشینیان شما را هلاک ساخت شما را هم هلاک خواهد ساخت» (وافی - جنود / ۱۵۲، ۴۳ - فرمود: «شش چیزند که ریشه‌ی معصیب خداوندند: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی خوردنی‌ها، دوستی خواب، دوستی راحت، دوستی زنان» (نظام ۴۴۵ / ۱). توضیح: مقصود از این دوستی‌ها افراط و حرص زدن در دوستی است، نه دوستی معتدل و میانه، و مراد از دوستی زنان در اینجا حرص زدن بر امور جنسی و ناسیرائی از آن است، اما در آن حد تکوینی که مایه‌ی بقای نسل و آرامش زندگی است، مطلوب است، و از موارد دوست داشتنی‌های شخص پیغمبر اکرم است، مثلاً دوستی ریاست برای احقاق حق و ابطال باطل ممدوح است. [صفحه ۱۸۸] ۴۴ - به رسول فروه بن عمرو حاکم عمان پانصد درهم بخشید. هر کس می‌مرد اگر وامی داشت پرداخت می‌کرد و می‌فرمود: «من به هر مؤمنی از خودش به خودش اولی هستم». اگر مسلمانی گرسنه یا برهنه می‌آمد و چیزی موجود نبود، بلال را می‌فرستاد تا قرض کند و او را بخوراند و بپوشاند. (نظام ۴۴۵ / ۱). توضیح: چنانچه وام‌دار در نپرداختن وام عذر موجهی داشت، وام او را می‌پرداخت. ۴۵ - برای او جبه‌ای بافته بودند، پیغمبر چون آن را دید فرمود: «چه خوب»، عربی آن جا بود گفت: آن را به من ده، جبه را به عرب داد، و سفارش جبه‌ی دیگر کرد، اما قبل از آماده شدن وفات نمود. (نظام ۵۹ / ۲، ۴۶ - می‌فرمود: «هر کس می‌خواهد خداوند غمش را زائل کند و مرادش را بر آورد، معسر را مهلت دهد، یا به کلی صرف نظر کند» (اسد ۱۴۸ / ۵، ۴۷ - زاهر نامی برای او هدیه‌ی بیابانی می‌آورد، و پیغمبر به او امتعه‌ی شهری هدیه می‌داد و می‌فرمود: «زاهر بیابان ماست، و ما شهر اوئیم» (نظام ۱۰۰ / ۲، ۴۸ - فرمود: «به هر کس کرامتی شد، آن را رد نکند، چیزی از آن بردارد، خواه کم و خواه زیاد» (اسد ۲۶۲ / ۳، ۴۹ - یکی از او پرسید: چگونه به بهشت داخل شوم؟ فرمود: «پدرت و مادرت زنده‌اند؟» گفت: نه، پیغمبر سه بار از او پرسید و او گفت: نه، پیغمبر فرمود: «به مردم آب بده اگر حاضرند و اگر غائبند برای ایشان ببر» (اسد ۱۶۶ / ۴، ۵۰ - فرمود: «دیر کردن روزی، شما را وادار نکند که با گناهکاری آن را طلب کنید، خداند روزی را به قدر سنگینی حاجتمندی نازل می‌کند، آن چه از روزی در تقدیر [صفحه ۱۸۹] نوشته شده به انسان می‌رسد، در طلب روزی درستکار و نیکوروش باشید» (مطالب ۲۴۵ / ۱، ۵۱ - می‌فرمود: «مردم را بگذارید از همدیگر بهره‌مند شوند، اگر برادرت از تو مشورت خواست خیرخواه او باش» (اسد ۱۰۹ / ۵). توضیح: پیغمبر اکرم مسأله‌ی بسیار مهمی در اقتصاد جامعه تعلیم داده است، نباید زیاد پایی درآمدها و مشاغل مردم بود و بسیاری از واسطه‌ها را زائد انگاشت. ۵۲ - کسی از پیغمبر برای قوم خود چیزی خواست، و او نداشت، مقداری خرمای سلف به یک یهودی فروخت و پول را به او داد، چون موعد رسید و هنوز یهودی خرما را دریافت نکرده بود، نزد پیغمبر آمد و مطالبه کرد و گفت: ای بنی عبدالمطلب! شما را دیر پرداخت نمی‌دانستم، یکی از حاضران برآشفتم و خواست یهودی را بیآزارد، پیغمبر با آرامش به روی او تبسم نمود و فرمود: «من و این یهودی به رفتار دیگری از تو محتاج‌تریم، او را به حسن مطالبه توصیه کن و مرا به حسن اداء؛ حال برو و خرمای او را ادا کن و بیست صاع اضافه بده، زیرا او را ترسانده‌ای» یهودی در دم مسلمان شد (اسد ۲۴۲ / ۲، ۵۳ - به اصحاب

فرمود: «چه کسی از مردم بهتر است؟» گفتند: یا رسول الله کسی که مال و جانش را در راه خدا بدهد، پیغمبر فرمود: «چنین مردی خوب مردی است، اما فاضلترین مردم کسی است که به اندازه‌ی توانائیش ایثار کند». (مطالب ۲۶۲ / ۱). توضیح: چون مفهوم متبادر از دادن مال و جان در راه خدا، ایثار در موقع [صفحه ۱۹۰] جهاد است، نه مطلق ایثار در همه حال، از این جهت پیغمبر اکرم آمادگی مطلق و در همه‌ی موارد را ترجیح داده است، که شامل دادن مال و جان در راه خدا هم هست. ۵۴ - می فرمود: «خلاق همه عیالات خداوندند، بهترین ایشان نزد خداوند، سودمندترین ایشان برای زیردستان خویش است» (مطالب ۲۶۲ / ۱). ۵۵ - به دیه دادن سفارش می نمود و می فرمود: «هدیه مایه‌ی پیوستگی میان مردم است»، می فرمود: «هدیه بدهید که هدیه دادن کینه را از دل می زداید» (مجمع ۱۴۶ / ۴). ۵۶ - فرمود: «مسکین، آن گدای دوره گرد نیست و نه آن کسی که به یک لقمه و دو لقمه بازمی گردد بلکه مسکین آن عفیفی است که سؤال نمی کند، و مردم او را نمی شناسند تا بر او تصدق کنند» (مجمع ۱۰۲ / ۳). ۵۷ - مردی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! مرا خبر ده از عملی که مرا به بهشت داخل کند، فرمود: «به عدالت سخن گو و اضافهی مالت را ببخش»، گفت: اگر نتوانستم؟ فرمود: «اطعام طعام کن و افشاء سلام»، گفت: اگر نتوانستم، فرمود: «شتری برای آب کشیدن مهیا کن و بین کدام خانواده آب نمی نوشند مگر یک روز در میان، وقتی حاضرند به ایشان آب بده و وقتی غایبند برای ایشان ذخیره کن، امید است پیش از آن که شترت از دست برود و مشک پاره شود بهشت بر تو واجب گردد». (اسد ۳۲۴ / ۴). ۵۸ - اگر سنگی یا کلوخی یا هر چه مایه‌ی آزار راهگذر بود، در راه می دید برمی داشت، و می فرمود: «هر کس مایه‌ی آزار مسلمانان را از راه بردارد حسنه‌ای برای او نوشته میشود» (مجمع ۱۴۶ / ۳). ۵۹ - می فرمود: «ایمان دارای هفتاد و چند درجه است، درجه‌ی اعلای آن کلمه‌ی لا اله الا الله است و کمترین آن برداشتن آزار از راه» (همه‌ی منابع). [صفحه ۱۹۱] ۶۰ - می فرمود: «اگر مساکین راست می گفتند، کسی که ایشان را محروم می کرد رستگار نمی شد» (مجمع ۱۰۲ / ۳). ۶۱ - فرمود: «خداوند لعنت کند کسی را که راه خیر و خوبی را بند کند» و فرمود: «کسی که به قومی خوبی کند و از او حق شناسی نکنند، آنگاه بر ایشان نفرین کند، خداوند نفرین او را گیرا می سازد» (محاضرات ۳۷۳ / ۳). ۶۲ - فرمود: «مازاد آب را نفروشید، هر کس مازاد آب را بفروشد به طوری که مانع ازدیاد زراعت شود، خداوند فضل و رحمت خود را در روز قیامت از او بازمی دارد» (محاضرات ۴۶۷ / ۳). ۶۳ - فرمود: «در فروش، سماجت داشته باشید، آسان بگیرید» (محاضرات ۴۶۸ / ۳). ۶۴ - فرمود: «دست خداوند همراه دو شریک است، تا یکی از ایشان خیانت نکرده، وقتی یکی خیانت کرد، برکت از بین می رود» (محاضرات ۴۷۲ / ۳). ۶۵ - فرمود: «هر کس معسری را مهلت دهد و باری از او بردارد خداوند بر او سایه افکند روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی خدا نباشد» (محاضرات ۴۷۸ / ۳). ۶۶ - فرمود: «بهترین شما کسی است که دنیا را برای آخرتش رها نکند و آخرتش را برای دنیایش رها نکند» (محاضرات ۴۹۷ / ۳). ۶۷ - فرمود: «سفر کنید تا سود به دست آورید» (محاضرات ۹۳ / ۳). ۶۸ - فرمود: «خداوند دوست دارد اثر نعمت را بر بنده‌اش ببیند و از ژنده بودن و خود را به ژندگی زدن بدش می آید» (محاضرات ۴۹۷ / ۳). ۶۹ - فرمود: «خداوند از بنده‌اش می پرسد از جاه و مقامش همچنان که از مالش و عرمش می پرسد: به تو عزتی دادم، آیا مظلومی را یاری کردی؟ آیا ظالمی را سرکوب [صفحه ۱۹۲] دادی؟ آیا به داد غم زده‌ای رسیده‌ای؟» (محاضرات ۵۶۶ / ۷۰). فرمود: «خداوند پیامرزد آسان گیر در خرید و فروش را» (محاضرات ۵۸۳ / ۷۱). ۷۱ - فرمود: «آیا شما را دلالت کنم بر چیزی که خدا و رسولش دوست دارند؟» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «التغابن للضعیف» یعنی: «زیان بردن به خاطر سود ضعیف و ناتوان». (محاضرات ۵۸۳). سعدی علیه الرحمه گفته: ببخشای کانان که مرد حقند طلبکار دکان بی رونقند ۷۲ - وقتی اهل طائف مسلمان شدند و بت لات را منهدم ساختند، پسر عروه بن مسعود که در راه اسلام شهید شده بود، به پیغمبر گفت: فرمان ده تا وام پدرم را از اموال لات بپردازند، و پیغمبر فرمان داد پسر اسود برادر عروه هم حاضر بود، او هم تقاضا کرد وام پدرش را بدهند، پیغمبر فرمود: «پدرت در حال کفر مرده است» او گفت: اما نگهدار فرزند مسلمانش بوده (یعنی خودش) و وامی دارد که به گردن من است، پیغمبر فرمود تا وام اسود را هم ادا کردند. (نهایه ۹۵ / ۱۸). ۷۱ - فرمود: «هر کس چیزی به او عطا شود، اگر بتواند، آن را تلافی

کند؛ و اگر نتواند، بر عطا کننده ثنا گوید؛ زیرا هر کس ثنا گفت شکر را به جا آورده، و هر کس کتمان کرد، حق ناشناسی کرده» (تیسیر ۲۶۱ / ۱) - ۷۴. فرمود: «صدقه بر شخص مالدار و نیرومند و تندرست حرام است» (تیسیر ۱۶۲ / ۲) - ۷۵. مردی نزد او آمد و تیکه‌ی طلائی به قدر تخم مرغ؟ آورد و گفت: این را از معدنی به دست آورده‌ام آن را بگیر صدقه باشد، غیر از این چیزی ندارم، پیغمبر از او [صفحه ۱۹۳] رو گردانید، دگر باره از جانب راست آمد و چنان گفت، و پیغمبر رو گردانید، بار سوم از جانب چپ و پشت سر آمد، پیغمبر آن را گرفت و به طرف او پرتاب کرد، و فرمود: «یکی از شما هر چه دارد می‌آورد و می‌گوید: صدقه است، آن گاه می‌نشیند و از مردم سؤال می‌کند، بهترین صدقه آن است که از دارندگی باشد، و دارایی را تباه نکند» (تیسیر ۱۰ / ۳). توضیح: شدت عمل پیغمبر برای تأکید در فهم مطلب بوده. ۷۶ - فرمود: «بدترین غذا، غذای مهمانی‌ای است که اغنیا در آن دعوت شده باشند، و فقرا فراموش شده باشند؛ آنهایی را که آرزومندند، مانع شوند و آنهایی را که بی تفاوتند، دعوت کنند» (تیسیر / ۱۶۶). توضیح: مقصود مهمانی‌های عام است که غالباً به نام ثواب یا انجام مراسم برپا می‌شود نه مهمانی‌های خصوصی و خانوادگی که قهراً غریبه نباید در آنها باشد به طوری که هنوز مشاهده می‌کنیم در مهمانی‌های عام خبری از شرکت فقرا و مستمندان نیست حتی غالباً در تقسیم گوشت قربانی فقرا تقریباً سهمی ندارند. ۷۷ - گوسفندی ذبح کردند، سائلی آمد، به او دادند، دیگری آمد، دادند، و دیگری و دیگری، فرمود: «چه از آن مانده؟» گفتند: چیزی باقی نمانده مگر شانه‌ی آن فرمود: «همه‌اش باقی مانده مگر شانه‌ی آن» (تیسیر ۱۵۲ / ۳) - ۷۸. فرمود: «هدیه بدهید یا هدیه وسوسه‌ی دل و نفرت را از بین می‌برد، همسایه‌ای هدیه‌ی همسایه‌ای را کوچک‌نمارد و هر چند شاخ گوسفندی باشد» [صفحه ۱۹۴] (تیسیر ۲۴۷ / ۳) - ۷۹. صدقه‌ی صحرائنشینان را در صحرائنشینان صرف می‌کرد و صدقه‌ی شهرنشینان را در شهرنشینان. (سنن / ۸۰) - ۸۰. درو کردن و میوه چیدن را در شب مکروه می‌داشت، مبادا فقرا محروم شوند. (سنن / ۸۲) - ۸۱. اگر سائلی می‌آید، می‌فرمود: «عیب ندارد، عیب ندارد» اگر چیزی موجود نبود او را وعده می‌داد. (سنن / ۸۴) - ۸۲. هیکل بن جبار در وقت طواف می‌گفت: خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز، پیغمبر شنید، فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا زمین؟» گفت: گناه من، فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا آسمان؟» گفت: گناه من؛ من مال بسیاری دارم اما چون سائلی از من چیزی بخواهد، گویی مرا با شعله‌ی آتش می‌سوزانند، پیغمبر فرمود: «از من دور شو» (اسد ۷۲ / ۵). [صفحه ۱۹۵]

عبادت، دعا، توکل

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همیشه و بر دوام در محضر خداوند بود «و ان ربک لبالمرصاد» را نصب العین داشت، یعنی: «پروردگار تو هر آینه در دیدگاه است»، آنی از خداوند و مدد او غفلت نداشت، در کارهای دشوار و مهم با آن که همه‌ی جوانب حزم و دوراندیشی را رعایت می‌کرد، از خداوند مدد می‌خواست، و به درگاه او دعا و تضرع می‌نمود، و توفیق و پیروزی را فقط از او می‌خواست، چنان چه از مضامین دعای زیر که قبل از شروع جنگ احد خواند، کاملاً معلوم می‌شود. ۱ - چون سپاه کفار برای حمله‌ی دسته‌جمعی رو آوردند، به مسلمانان فرمود: «صفها را راست کنید تا بر پروردگار خود ثنا گویم» همه پشت سر او صف کشیدند، آن گاه به دعا آغاز نمود: (خداوند! حمد و ستایش فقط از آن تو است، خداوند! آن چه را باز کنی و بگسترانی بازگیرنده و بسته کننده‌ای برای آن نیست، و آن چه را ببندی و بازگیری بازکننده و گستراننده‌ای برای آن نیست؛ هر که را گمراه کنی راهنمائی برای او نیست، و [صفحه ۱۹۶] هر که را راهنمائی کنی گمراه کننده‌ای برای او نیست، و از هر که بازگیری بخشنده‌ای برای او نیست، و به هر که ببخشی بازگیرنده‌ای برای او نیست، و هر که را دور کنی نزدیک کننده‌ای برای او نیست و هر که را نزدیک کنی دور کننده‌ای برای او نیست؛ خداوند! از برکت‌ها و رحمت و فضل و روزی خود بر ما نثار کن و بگستران؛ خداوند! نعمت پایدار را از تو می‌خواهم آن چنان نعمتی که نه دگرگون می‌شود و نه تباه می‌گردد؛ خداوند! از تو امن را در روز ترس می‌خواهم؛ خداوند! از شر آن چه به ما داده یا ما را از آن منع کرده‌ای به تو پناهنده‌ام؛ خداوند! محبت ایمان را در ما برویان

و آن را در دل‌های ما زینت ده، و کراهت از کفر و گناه و نافرمانی را در دل‌های ما برویان، و ما را از پیروزمندان در خردمندی و وظیفه‌شناسی قرار ده! خداوند! ما را مسلمان بمیران و ما را مسلمان زنده بدار و ما را به صالحین و خوبان پیوند ده، در حالی که نه سرشکسته باشیم نه فریب خورده از خودبینی خود؛ خداوند! خود با کافران قتال کن و ایشان را بمیران، آنان که رسولان تو را تکذیب کردند و راه رسیدن به تو را بستند و عذاب خود را بر ایشان قرار ده ای خداوند بر حق. آمین) (مستدرک الحاکم ۲۳ / ۳). توضیح: مراد از شر آن چه خدا بخشیده، کفران نعمت او و استعمال نابجای نعمت‌های اوست و مراد از شر آن چه بازگرفته حالت سخط و نارضائی و بدگمانی انسان است. ۲ - به عبدالله بن مسعود فرمود: «برایم قرآن بخوان»، عبدالله گفت: قرآن بخوانم و حال آن که بر تو نازل شده؟ فرمود: «دوستدارم از دیگری بشنوم» عبدالله خواند: «فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا» یعنی: «پس چگونه خواهد بود آن گاه از هر امتی نمونه و گواهی بیاوریم و تو را برای نمونه و [صفحه ۱۹۷] گواه بر آنها بیاوریم؟» اشک از چشمان پیغمبر سرازیر شد. (شمائل / ۱۰۸). ۳ - آن قدر برای نماز سرپا ایستاد که پاهایش ورم کردند، گفتند: مگر خداوند تو را نیامرزیده؟ فرمود: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟» (شمائل / ۱۰۷). ۴ - در وقت گریستن از خوف خدا آوازی از سینه‌اش برمی‌خاست مانند آواز آسیاب و می‌فرمود: «سوره‌ی هود موی مرا سفید کرده است» (شمائل / ۱۰۹). مراد آیه‌ی «فاستقم کما امرت» می‌باشد. ۵ - فرمود: «بهترین قاری قرآن کسی که چون قرائتش را بشنوی بدانی که از خداوند می‌ترسد» (اسد ۹۱ / ۲). ۶ - یکی گفت: پیر شده‌ام، چیزی از نشانه‌های اسلام به من یاده ده که شامل همه باشد، فرمود: «همیشه زبانت را به ذکر خداوند تر و تازه دار»، مرد گفت: بس است؟ فرمود: «آری، بس است» (اسد ۱۱۲ / ۲). ۷ - امیر مؤمنان گفت: در زمین دو امان از عذاب خداوند بود: یکی از آنها برداشته شد، به دیگری تمسک کنید، آن که رفع شد رسول الله بود، و آن که باقی است استغفار است، به دلیل قوله تعالی: «و ما کان الله لיעذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» (انفال / ۳۳) یعنی: «چنان نیست که خداوند ایشان را عذاب کند در حالی که تو میان ایشان هستی و چنان نیست که خداوند عذاب کننده‌ی ایشان باشد و حال آن که ایشان استغفار می‌کنند» (نهج البلاغه) ۸ - کهمس از دی گفت: روز احد مجروحین زیاد بودند، مردی نزد پیغمبر آمد، گفت: جراحات مردم زیاد است، فرمود: «تو بر سر راه بایست، هر مجروحی را بگذرانند، بگو بسم الله و آب دهن بر جراجت او بگذار و بگو بسم ربنا الحی الحمید من کل حی و حدید و حجر تلید اللهم اشف لا- شافی الا انت» کهمس گفت: چنان کردم و آن [صفحه ۱۹۸] جراحات چرک نکردند. (اسد ۲۵۶ / ۴). توضیح: با مراجعه به کتب مهم لغت و از آن جمله النهایه ابن اثیر بر معنی مناسبی برای کلمه‌ی تلید دست نیافتیم، گمان سهو در کتابت آن هم بعید می‌نمود امید است به وسیله‌ی محققان معنی مناسب آن معلوم گردد. ۹ - فرمود: «خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! برای پرستش من فارغ و آماده باش تا دلت را پر از غنا و داستان تو را پر از روزی کنم؛ ای فرزند آدم! از من دور نشو، مبدا دلت را از فقر و دستانت را پر از مشغله کنم» (اسد ۲۶۳ / ۳). تنبیه: اگر مغفل یا مغرضی القاء شبهه کند که این همه ملیاردهای بی‌دین که هرگز در یاد خداوند نیستند چگونه دارای این همه ثروتند، جوابش آن است که هرگز خداوند غنای قلبی و حس بی‌نیازی و آسایش خاطر را نصیب ایشان نخواهد ساخت، به قول مولوی: کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد ۱۰ - فرمود: «همیشه کلمه‌ی طیبه لا اله الا الله نارضائی او را (خداوند را) به رضای او مبدل می‌کند، مگر آن که بگویند لا اله الا الله آن گاه دین خود را برای مصلحت دنیائی نقض کنند، اگر چنین کردند خداوند می‌فرماید: دروغ گفتید» (اسد ۲۲۲ / ۴). ۱۱ - فرمود: «دعا ارتشی است از ارتش‌های خداوند و قضا را برمی‌گرداند از پس آن که استوار شده باشد» (اسد ۴۰ / ۵). تنبیه مهم: مسأله بدا را به شیعه‌ی امامیه نسبت می‌دهند و بر او ایراد می‌گیرند در صورتی که در منابع عامه اشاره به صحت آن بسیار است و از آن جمله روایت فوق. [صفحه ۱۹۹] ۱۲ - وقتی از مشاغل دنیائی احساس عدم حضور می‌کرد به بلال می‌فرمود: «ارحنا یا بلال» یعنی: «ای بلال! با اذان گفتن ما را از این مشاغل برهان و آرامش بخش» (محبته ۳۷۷ / ۱). ۱۳ - یکی از دعا‌های او چنین بود: «اللهم ارزقنی حبک و حب من ینفعنی حبه عندک اللهم ما رزقتنی مما احب فاجعله قوه لی فیما تحب و ما زویت عنی مما

احب فاجعله فراغا لی فیما تحب»، یعنی: «خداوند! مرا روزی گردان دوستی خود را و دوستی کسی را که دوستیش مرا نزد تو سود بخشد؛ خداوند! آن چه را از دوست داشتنی‌های من برای من روزی گردانیدی، آن را نیروئی برای من قرار ده آن چه را تو دوست داری با آن به دست آورم، و آن چه را از آن چیزهایی که من دوست دارم از من بازداشتی آن را فراغتی برای من قرار ده تا آن چه را تو دوست داری با آن به دست آورم» (اسد ۲۰۴ / ۳) - ۱۴ - می‌فرمود: «شب زنده‌داری را و هر چند به قدر دوشیدن گوسفند یا شتری باشد انجام دهید» (اسد / ۱۵۹) - ۱۵ - در رکوع و سجود غالباً این دعا را می‌خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک، و اعوذ بعفوک من عقوبتک، و اعوذ بک منک. لا ابلغ ثناء علیک، انت کما اثنت علی نفسک» یعنی: «خداوند! از نارضائی تو به رضای تو پناه می‌برم و از کیفر تو به بخشایش تو پناه می‌برم، و از تو به تو پناه می‌برم. ستایشی که سزاوار تو است از من بر نمی‌آید، تو آن چنانی که خود، خود را ستوده‌ای». در وقتی که وضو می‌گرفت عمرو بن جدعان بر او سلام کرد، پیغمبر تا ختم وضو او را جواب نداد و بعد فرمود: «برای جواب تو مانعی نبود، اما نخواستم بدون طهارت ذکر خدا گویم» (اسد ۱۴۱ / ۲) [صفحه ۲۰۰] ۱۶ - برای امت خود چنین دعا می‌کرد: «اللهم بارک لامتی فی بکورها» یعنی: «خداوند! برای امت من در سحر گاهانشان برکت ده» (مجمع ۶۱ / ۴) - ۱۷ - بر سحر خیزان صلوات می‌فرستاد. (اسد ۳۷۲ / ۲). توضیح: سحر خیزی نه تنها برای احراز ثواب است، بلکه هم لذت بخش است هم نشاط‌آور است هم انسان را بر کارهای روز مسلط می‌سازد. ۱۸ - روزی هفتاد بار استغفار می‌نمود، در دهی آخر رمضان بر دعا و عبادت می‌افزود و اعتکاف می‌نمود. (بحار ۲۷۳ - ۲۵۸ / ۱۸) - ۱۹ - به براء بن عاز فرمود: چون در رختخواب روی و ظاهر باشی، بر دست راست تکیه ده و بگو: «اللهم اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک، و الجأت ظهری الیک رهبةً و رغبةً الیک لا منجا و لا ملجأ منک الا الیک، آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک الذی أرسلت» یعنی: «خداوند! خویشتن را به تو تسلیم کردم و رو به تو آوردم و کار خود به تو سپردم، و پشت خود به تو تکیه دادم، همه از بیم و امید به تو؛ پناه و نجاتی از تو نیست مگر به سوی تو، ایمان آوردم به کتابی که نازل کردی و پیامبری که فرستادی» براء همچنان تکرار کرد، اما به جای بنبیک، گفت: برسولک، پیغمبر با انگشت به سینه‌ی او زد و فرمود: «بنبیک الذی ارسلت» (مشکل ۴۵ / ۲). تنبیه: از این مورد و موارد مشابه دیگر معلوم می‌شود که دعاهائی که از جانب پیغمبر و امام رسیده توقیفند و باید به همان الفاظ خوانده شود، دخالت و جابجا کردن و کم یا زیاد کردن بدعتی ناروا است، و ما می‌دانیم که پیامبر اسلام هم نبی است هم رسول است و هم اولوا [صفحه ۲۰۱] العزم، اما باید طبق فرموده‌ی او عمل شود تا اتباع واقعی به عمل آید. ۲۰ - وفد ثقیف تقاضا کردند نماز را بر ایشان ببخشد، فرمود: «دینی که در آن نماز نباشد خیری در آن نیست» (نهایه ۶۳ / ۱۸) - ۲۱ - دوست داشت دعا و استغفار را سه بار تکرار کند. (تیسیر ۷۲ / ۲) - ۲۲ - می‌فرمود: «اطفال را از هفت سالگی به نماز خواندن امر کنید به ده سال که رسیدند اگر اطاعت نکردند ایشان را بزیند» (تیسیر ۲۳۰ / ۲) - ۲۳ - می‌فرمود: «پیمانی که میان ما و ایشان (مسلمانان) است نماز است، هر کس آن را ترک کرد کافر است» (تیسیر ۲۳۴ / ۲) - ۲۴ - چنان شد که یک بار با ردائی که راه راه بود نماز گذارد، فرمود: «آن را به ابوجهم دهید، و برای من ردای کرک داری بیارید، که راه راه نداشته باشد، آن ردا مرا از نماز به خود مشغول داشت» (تیسیر ۳۰۵ / ۲). توضیح: هشدرای است برای کسانی که گمان می‌کنند امور ظاهری تأثیری در امور باطنی و معنویات ندارد در حالی که باید ظواهری را که قهرا و تکویناً در بواطن اثر می‌گذارند، رعایت کرد. ۲۵ - در شب‌های سرد و بارانی، به مؤذن می‌فرمود: «به مردم بگو دربار و بنه‌ی خود نماز گذارند و بیرون نیایند» (تیسیر ۳۲۲ / ۲) - ۲۶ - هرگز نماز شب را ترک نکرد، اگر بیمار بود نشسته به جا می‌آورد، می‌فرمود: «خداوند مردی را پیامرزد که شب برمی‌خیزد و نماز گذارد، و همسر خود را بیدار کند و اگر برنخاست آب به صورت او بپاشد؛ خداوند زنی را پیامرزد که شب برخیزد و نماز گذارد، و همسر خود را بیدار کند و اگر برنخاست به صورت او آب [صفحه ۲۰۲] بپاشد» (تیسیر ۳۶۱ / ۲). توضیح: سفارش پیغمبر درباره‌ی اهل ایمان است که عاشق عبادتند و به تعبیر خود پیغمبر، با عبادت ربوبی می‌کنند، در این صورت بیدار کرد همسران همدیگر را، هم نوعی تحکیم دوستی و مودت است، هم توفیق عبادت و هرگز ایجاد

ناراحتی نمی‌کند. ۲۷ - برای شروع به کار طلب خیر می‌کرد، همچنین برای برآمدن حاجت و صلاح خود را به تقدیر واگذار می‌نمود، می‌فرمود: «ده کلمه‌اند که بر زبان سبکنند و در میزان اعمال سنگین و محبوب خداوندند، سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم» (تیسیر ۴۰۲ / ۴). تعلیم خداوند درباره‌ی توکل به او چنین بود: «و توکل علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین» (شعراء / ۲۱۶) یعنی: «بر خداوند عزیز رحیم توکل کن، کسی که تو را می‌بیند وقتی برمی‌خیزی و می‌بیند حرکات تو را در میان سجده‌کنندگان، به درستی که او شنوا و دانا است». ۲۸ - نماز مخصوص پیغمبر چنین است: دو رکعت، بعد از حمد قرائت پانزده بار سوره‌ی قدر و همچنین در رکوع پانزده بار و همچنین بعد از سر برداشتن از رکوع، و در سجده‌ی اول و سر برداشتن، هر یک پانزده مرتبه سوره‌ی قدر، و همچنین رکعت دوم که مجموعاً که در دو رکعت دویست و ده مرتبه سوره‌ی قدر قرائت می‌شود. (سنن / ۲۴۲). ۲۹ - در وقت سرعت در سفر یا بارانی بودن، نماز مغرب را عقب می‌انداخت و با نماز عشا یکجا می‌خواند، همچنین نماز ظهر را در وقت گرما با نماز عصر می‌خواند. (سنن / ۲۴۸). [صفحه ۲۰۳] ۳۰ - در وقت گرما وقتی مؤذن می‌آمد می‌فرمود: «برد ابرد» یعنی «سرد کن، سرد کن» مراد آن که منتظر اندکی خنک شدن باش. (سنن / ۲۴۹). ۳۱ - با او سخن می‌گفتند، چون وقت نماز می‌رسید گوئی کسی را نمی‌شناخت. (سنن / ۲۵۱). ۳۲ - بلال برای اذان گفتن بالای دیوار می‌رفت. (سنن / ۲۵۱). ۳۳ - در مصالای خود چندان از خود خوف خدا گریه می‌کرد که مصلاتر می‌شد. (احتجاج طبرسی). توضیح: این خوف، خوف متداول لغوی نیست، بلکه خوف محب است از بیم دائمی هجران محبوب، در یکی از صور تجلیات او که هرگز از هیچ عاشق مخلص و مقربی منفک نمی‌شود. ۳۴ - حضرت ابراهیم هنگام نماز آوازی چون آواز دیگ روی آتش از سینه‌اش برمی‌خاست، و پیغمبر اسلام نیز چنان بود. (ارشاد / ۱۲۹). ۳۵ - می‌فرمود: «برای هر عبادتی در آغاز حالت افراط و حرصی هست که بعداً به نفرت و سستی می‌گراید، هر کس حرصش در عبادت در محدودی سنت من است به تحقیق هدایت شده و هر کس با سنت من مخالفت کرد به تحقیق گمراه شده و عملش تباه است، اما من نماز می‌گذارم و می‌خواهم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، می‌خندم و گریه می‌کنم، هر کس از روش من و سنت من رویگردان است از من نیست» (کافی ۸۵ / ۲). توضیح: آیات مبارکات قرآن مجید و روایات متعدد و مورد اعتقاد همه بیانگر [صفحه ۲۰۴] سمحه و سهله بودن احکام اسلامند، که در بخش سمحه و سهله بودن اسلام از همین کتاب، مفصل گفته خواهد شد؛ احکام اسلام در حدود همگامی با طبائع است، اسلام با ریاضات هندوئی و رهبانیت مسیحی مبارزه کرده است. ۳۶ - وقتی امری شادی آور روی می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله الذی بنعمته تم الصالحات» یعنی: «ستایش سزاوار خداوندی است که خوبی‌ها به نعمت او کامل می‌شود»، و چون غم آور بود می‌فرمود: «الحمد لله علی کمال حال» یعنی: «ستایش سزاوار خداوند یکتا است در همه حال» (سنن / ۳۲۸). توضیح: اتمام و کمال اعمال صالحه نیازمند نعمت توفیقات خداوند است. ۳۷ - روز جمعه برای خطبه بر منبر می‌نشست تا مؤذنان فارغ شوند. (سنن / ۲۸). ۳۸ - در ماه رمضان هر اسیری را آزاد می‌کرد، و به هر سائلی می‌بخشید. (سنن / ۲۹۶). ۳۹ - دست بر شانه‌ی نمازگزاران می‌نهاد و می‌فرمود: «صف‌های خود را راست کنید، اگر صفوف نماز راست نبود میان دل‌های شما اختلاف می‌افتد» (سنن / ۲۶۲). توضیح: یکی از مسائل مهم، تأثیر ظاهر در باطن و باطن در ظاهر است که امری طبیعی و تکوینی است و قابل انکار نمی‌باشد. ۴۰ - دوست داشت به آفاق آسمان نظر کند، آن گاه جبهه بر خاک گذارد. (سنن / ۲۷۴). [صفحه ۲۰۵] ۴۱ - در غار حرا دوست داشت جبهه‌اش به خاک ملصق شود. (سنن / ۲۸۴). ۴۲ - چون مأمون عباسی به امام رضا (علیه‌السلام) اصرار کرد که نماز عید بخواند، فرمود: «اگر ناچار باید انجام داد آن گونه که جدم رسول الله و جدم علی (علیه‌السلام) انجام دادند» آن گاه عمامه‌ی سفید بست، پاهای برهنه کرد، لباس را بالا زد، عصای کوتاهی در دست گرفت و به اطرافیان خود فرمود تا چنان کردند، وقتی از خانه بیرون آمد تکبیر گفت، همه تکبیر گفتند، صدای تکبیر فضای طوس را پر کرد، و چنان تأثیری در مردم کرد که مأمون بر حکومت خود ترسید و از او عذر خواست که باز گردد. (سنن / ۲۷۸). ۴۳ - قبل از خواب سوره‌ی تبارک و سوره‌ی سجده را قرائت می‌کرد؛ سوره‌ی اعلی «سبح اسم ربک الاعلی» را دوست داشت. (سنن /

۳۰۹). توضیح: چه بسا نادانی گمان برد این سوره و آن سوره را که دوست داشت، نشانه‌ی تفاضلی در اجزاء قرآن مجید است، اما چنان نیست بلکه محتواهای اجزاء قرآن القاءاتی دارد که چه بسا در ذهن قاری تفاضلی از حیث دریافت‌ها ایجاد می‌کند، نه از حیث قرآن بودن اجزاء قرآن، و با وجود این، روایاتی در تفاضل آیاتی مانند آیه‌الکرسی هست که نباید ایمان و علاقه‌ی عمومی قاری قرآن را به خود اختصاص دهد، همه‌ی قرآن وحی الهی است و در منزلت و مرتبت یکسان است. ۴۴ - به بهترین صوتی قرآن می‌خواند. (سنن / ۳۱۱). ۴۵ - هر وقت این آیه را می‌خواند: «و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون به من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه و ما یعزب عن [صفحه ۲۰۶] ربک من مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین» (یونس / ۶۱) یعنی: «تو (ای محمد!) در هیچ وضعی نخواهی بود و هیچ بخشی از قرآن را تلاوت نخواهی کرد و هیچ کاری را انجام نخواهی داد مگر آن که ما بر شما شاهد و ناظریم همانگاه که آن امور را انجام می‌دهید، و از پروردگار تو پنهان نمی‌شود ذرة المثقالی، چه در زمین و چه در آسمان و نه از آن کمتر و نه از آن بیشتر مگو آن که در کتاب مبین هست (ثبت شده است)» آنگاه سخت گریه می‌کرد. (سنن / ۳۱۳). ۴۶ - وقتی دعا می‌کرد دست‌ها را به آسمان می‌افراشت. (سنن / ۳۱۵). ۴۷ - وقتی در آینه نظر می‌کرد می‌گفت: «حمد خدائی را که اخلاق و خلقت مرا نیکو کرده است» (سنن / ۳۱۶). ۴۸ - در وقت سوار شدن می‌گفت: «سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین» یعنی: «منزه است خداوندی که این رهوار را برای ما مسخر گردانید و گرنه ما هرگز رام کننده‌ی آن نبودیم، بعد می‌خواند: «اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل» یعنی: «خداوندا! تو هم همراه و مصاحبی در سفر، و هم جانشین و نگهبانی در اهل خانه» (سنن / ۳۱۷). توضیح: این دعا در نهج البلاغه از امیرمؤمنان چنین نقل شده: «اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل و المال و الولد و لن یکون ذلک الا لک لاین المستصحب لا یکون مستخلفا و المستخلف لا یکون مستصحبا» یعنی: «بارها! تو همراه و مصاحبی در سفر و جانشین و نگهبانی در اهل خانه و مال و فرزندان، و هرگز جز برای تو چنین امری میسر نیست، زیرا نگهبان در خانه نمی‌تواند همسفر باشد و [صفحه ۲۰۷] همسفر نمی‌تواند نگهبان در خانه باشد». ۴۹ - وقت پوشش لباس می‌گفت: «الحمد لله الذی کسانی ما یواری عورتی، و اتجمل به فی الناس» یعنی: «ستایش مر خداوندی را که مرا پوشاند به چیزی که عورت مرا مستور می‌دارد و با آن در میان مردم زیبا می‌شوم». (سنن / ۳۱۸). ۵۰ - وقت برخاستن از مجلس می‌گفت: «اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و اتوب الیک» یعنی: «خداوندا! به ستایش تو مدد می‌خواهم، گواهی می‌دهم که خدائی جز تو نیست، از تو طلب آمرزش می‌کنم و به سوی تو بازگشت می‌کنم». وقت ورود به مسجد می‌گفت: «اللهم افتح لی ابواب رحمتک» یعنی: «خداوندا! درهای رحمت خود را به روی من بگشا»؛ و وقت خروج می‌گفت: «اللهم افتح لی ابواب رزقک» یعنی: «خداوندا! درهای روزی خود را به روی من بگشا»، وقت رفتن در فراش: «اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک» یعنی: «خداوندا! مرا از عذاب خود حفظ کن روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی»؛ وقت گسترده سفره: «بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعمة الجنة» یعنی: «خداوندا! این را نعمتی قرار ده که شکرش انجام گیرد، و به نعمت بهشت پیونددش دهی»؛ وقتی دست به غذا می‌برد می‌گفت: «بسم الله بارک لنا فیما رزقتنا، و علیک خلفه» یعنی: «به نام خدا، برای ما آن چه روزی گردانیدی مبارک کن و جایگزین آن هم با تو است»؛ وقتی سفره برمی‌داشتند می‌گفت: «اللهم اکثر و اطبع، و بارک و اشبع و ارویت الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم» یعنی: «خداوندا! فراوان ساختی، و گوارا نمودی و مبارک فرمودی، سیر کردی و سیراب نمودی، حمد مر خدائی را که می‌خوراند و خورانده نمی‌شود». وقتی میوه‌ی نوبری می‌دید آن را می‌بوسید و میان چشمان و دهان می‌گذارد، و می‌گفت: «اللهم کما اریتنا اولها فی عافیة فارنا آخرها فی عافیة» یعنی: «خداوندا! [صفحه ۲۰۸] همچنان که اول آن را در حال عافیت و سلامت به ما نشان دادی، انجام آن را هم در عافیت به ما نشان ده»؛ در وقت داخل شدن به محل حاجت می‌گفت: «اللهم امط عنی الادی و اعذنی من الشیطان الرجیم» یعنی: «خداوندا! آزار را از من دور کن و مرا از شیطان رانده شده به خود پناه ده» (سنن / ۳۲۲ و بعد). ۵۱ - وقت از غزوه‌ای باز می‌گشت، در هر بلندی سه

بار تکبیر می گفت، آن گاه می گفت: «لا-اله الا-الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير، آیون عائدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده و هزم الاحزاب وحده» یعنی: «نیست خدائی مگر الله یگانه است، شریکی ندارد، ویژه‌ی اوست ملک و ستایش و او بر هر چیزی توانا است، روندگان، بازگشتگان، سجده کنندگان، برای پروردگار ما ستایش کنندگان، خداوند وعده‌اش راست شد و بنده‌ی خود را یاری داد و احزاب را به تنهائی فراری نمود» (سنن / ۱۱۸ / ۵۲) - از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر آن که دو رکعت نماز خواند و می فرمود تا شهادت دهد. (سنن / ۱۱۱ / ۵۳) - در بالا رفتن و پایین آمدن از کوه و تپه تکبیر می گفت، وقت وداع با مسلمانان می گفت: «خداوند توشه‌ی تقوی بهره‌ی شما کناد، و روی شما را به سوی همه‌ی خیرات متوجه گرداناد، و هر حاجتی را برای شما برآورده کناد و دین و دنیای شما را برای شما سالم گرداناد و شما را سالم به من بازگرداناد» (سنن / ۱۱۲ / ۵۴) - می گفت: «خداوند! من از چهار چیز به تو پناه می برم: از علمی که سود ندهد، از دلی که خاشع نباشد، از نفسی که سیرائی ندارد، از دعائی که شنیده نمی شود» (مستدرک حاکم ۱۰۴ / ۱ / ۵۵) - در وقت ورود به مسجد می گفت: «اللهم افتح لی ابواب رحمتک» یعنی: [صفحه ۲۰۹] «خدایا! درهای رحمت را به روی من بازگشا و در وقت خروج می گفت: «اللهم افتح لی ابواب فضلک» یعنی: «خدایا! درهای فضل و بخشش خود را به روی من بگشا» (مطالب ۱۰۴ / ۱ / ۵۶) - چون به نماز می ایستاد بر انگشتان پا تکیه می داد تا ورم کردند، آیه نازل شد: «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (بحار ۸۵ / ۱۶) یعنی: «ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که به مشقت بیفتی». توضیح: حدیث قیام بر انگشتان قابل قبول نیست، هم مخالف است با سیاق قرآن هم مخالف است با احکام قیام در صلوة، بعلاوه عدم امکان قیام بر انگشتان، اما قیام معمولی تا حد ورم کردن پاها قابل قبول است. ۵۷ - بسیار می گفت: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» یعنی: «ای دگرگون کننده‌ی دلها! دل مرا بر دین خود استوار مدار» گفتند: به تو و آن چه آورده‌ای ایمان آوردیم، آیا بر ما بیم داری؟ فرمود: «آری، دلها ما بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمانند، هر طور بخواهد آنها را دگرگون می کند» (وصول ۶۱ / ۳). توضیح: مراد از دو انگشت، اراده و قدرت خداوند است. ۵۸ - چون از سفری برمی گشت اول به مسجد می رفت دو رکعت نماز می خواند آن گاه به خانه می رفت (وصول ۱۹۸ / ۲) - ۵۹ - ابن عباس گفت: شخصی نزد پیغمبر آمد گفت: یا رسول الله! دیشب خواب دیدم گویی در پشت درختی نماز می خواندم وقتی سجده کردم درخت هم به سجود من سجده کرد شنیدم که می گوید: «اللهم اکتب لی بها اجرا و حط عنی بها وزرا و اجعلها لی [صفحه ۲۱۰] عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود» یعنی: «خداوند! به این سجده برای من اجر بنویس و به حرمت آن، گناهی از من بزدای و آن را برای من پس اندازی نزد خودت قرار ده و از من قبولش کن، همچنان که از بنده‌ی خودت داود قبول کردی». ابن عباس گفت: شنیدم که رسول الله در سجده خواند مانند آن چه آن مرد از قول درخت نقل کرده بود. (وصول ۳۱۸ / ۲). توضیح: شاید و العلم عند الله اختصاص داود در این مورد از آن جهت باشد که جمادات همراه او مناجات می خواندند، قوله تعالی: «یا جبال او بی معه». ۶۰ - فرمود: «وقتی یکی از شما در مسجد نماز به جا آورد، برای خانه‌اش نصیبی از نماز بگزارد زیرا خداوند از نماز او به خانه‌اش برکت می دهد» (وصول ۱۱۱ / ۱ / ۶۱) - وقتی پیغمبر و اصحابش از کعبه بیرون آمدند، از باب بیت تا رکن حطیم، خانه را استلام کردند و گونه‌های خود را بر دیوار خانه گذارند، و پیغمبر در وسط ایشان بود. (وصول ۳۴۵ / ۱ / ۶۲) - فرمود: «نماز گزاردن در بستان مستحب است» (وصول ۳۰۵ / ۲ / ۶۳) - بر معاویه نفرین کرد و فرمود: «لا اشبع الله بطنه» یعنی: «خدا شکمش را سیر نکند» (وصول ۳۴۱ / ۳). در روایات آمده که هیچ وقت سیر نمی شد و می گفت: سفره را بردارید، من سیر نشدم اما خسته شدم. ۶۴ - ابوذر گفت: شبی پیغمبر بعد از نماز شعا به جایگاه خود رفت و مردم نماز می خواندند؛ چون محل خالی شد، برگشت و به نماز ایستاد، من عقب او رفتم، اشاره [صفحه ۲۱۱] کرد و طرف راست او ایستاد، ابن مسعود پشت سر ما آمد، اشاره کرد، طرف چپ او ایستاد، تا وقت نماز صبح این آیه را تکرار می کرد: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزيز الحكيم» (مائده / ۱۱۸) یعنی: «خداوند! اگر ایشان را عذاب کنی به درستی که ایشان بندگان تو هستند و اگر ایشان را بیامری به

درستی که تو خود گرانقدر و حکیمی» (مجمع ۶۵. ۲ / ۲۷۲) - در حجره خود نماز می‌خواند، گروهی با او نماز خواندند، چند بار به داخل خانه رفت و برگشت و نماز خواند، چون صبح شد گفتند: یا رسول الله! با نماز تو نماز خواندیم و دوست داشتیم پیوستگی نماز را، فرمود: «وضع شما را دانستم و عمدا چنین کردم» (مجمع ۲۷۴ / ۲). توضیح: یعنی آن فواصل که می‌رفتم، برای رفع خستگی شما بود. ۶۶ - امام حسن (علیه‌السلام) گفت: رسول الله به من کلماتی آموخت که در نماز وتر بخوام: «اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عانی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک و انه لا یذل من والیت تبارکت ربنا و تعالیت» یعنی: «خداوندا! مرا هدایت کن، در میان آنها که راهنمائیشان کرده‌ای، و مرا سلامت بدار در میان آنان که سلامت داشته‌ای و مرا دوست بدار در میان آنان که دوست داشته‌ای و برکت ده برای من آن چه را به ما عطا کرده‌ای، و مرا حفظ کن از شر آن چه مقدر ساخته‌ای به درستی که تو مقدر می‌سازی اما بر تو چیزی قضاوت و تقدیر نمی‌کند، و به درستی که هر که را دوست بداری ذلیل نمی‌شود، بزرگواری پروردگارا و بلند مرتبه (وصول ۲۸۷ / ۲) - امیرمؤمنان گفت: پیغمبر در نماز وتر خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من [صفحه ۲۱۲] سخطک و اعوذ بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک؛ لا اثنی ثناء عیلك، انت کما اثنت علی نفسک» یعنی: «خداوندا! من پناه می‌برم به رضای تو از ناخرسندی تو و پناه می‌برم به گذشت تو از عقوبت تو و پناه می‌برم به تو از تو؛ من ناتوانم از شمارش ستایش تو، تو آنچنانی که خود بر خود ستایش کرده‌ای» (وصول ۲۸۷ / ۲) - ۶۸. (۲) - فرمود: هر کس در مجلسی باشد که در آن زیاد بیهود گفته شود، قبل از برخاستن بگوید: «سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک» بر نمی‌خیزد مگر آن که گناهان آن مجلس برای او آمرزیده می‌شود. (وصول ۹۱ / ۲) - ۶۹. (۲) - کمتر وقتی از مجلس برمی‌خاست که این دعا را در حق اصحاب نکند: «اللهم اقسام لنا من خشیتک ما تحول به بیننا و بین معاصیک و من طاعتک و ابصارنا و قوتنا ما احیتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل مصیبتنا و فی دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا» (وصول ۹۱ / ۲) - ۷۰ - اسماء الحسنی به روایت ترمذی: هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق الباریء المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العلیم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصیر الحکم العدل اللطیف الخیر العظیم الحلیم الغفور الشکور العلی الکبیر الحفیظ المقیم الحسیب الجلیل الرقیب الکریم المجیب الواسع الحکیم الودود المجید الباعث الشهید الحق الوکیل القوی المتین الولی الحمید المحصى المبدء المعید المحیی الممیت الحی القیوم الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر المقدر المؤخر الاول الآخر الظاهر الباطن الوالی المتعالی البر [صفحه ۲۱۳] التواب المنتقم العفو الرؤف مالک الملک ذوالجلال والاكرام المقسط الجامع الغنی المغنی المانع الضار النور الهادی البدیع الباقی الوارث الرشید الصبور. (وصول ۷۶ / ۲) - ۷۱ - چون پا در رکاب می‌گذارد می‌گفت: «بسم الله اللهم انت الصاحب فی اسفر و الخیفة فی الاهل و المال و الولد اللهم ازولنا و هون علینا السفر اللهم انی اعوذ بک من وعشاء السفر و کأبة المنقلب و من سوء المنظر فی المال و الاهل» (وصول ۹۲ / ۲). یعنی: «به نام خدا؛ خداوندا! تو همراهی در سفر و جانشین در اهل و مال و اولاد؛ خداوندا! راه را برای ما کوتاه کن و سفر را بر ما آسان ساز؛ خداوندا! من پناه می‌برم به تو از مشقت سفر و غمناکی در وقت بازگشت و از بدی دیار در مال و اهل بیت». ۷۲ - چون از سفر بازمی‌گشت، در هر سر بالایی سه بار تکبیر می‌گفت: آن گاه می‌گفت: «لا اله الا انت وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله و عده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده» (وصول ۹۲ / ۲). یعنی: «نیست خدائی مگر تو، یگانه است شریکی ندارد برای اوست ملک و ستایش و او بر هر چیزی توانا است؛ بازگشت کنندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سجده کنندگان، (مائیم) برای پروردگار خود ستایش کنندگان، خداوند وعده‌ی خود را راست کرد، و بنده‌ی خود را یاری داد، و خود به تنهایی احزاب را شکست داد». ۷۳ - چون با کسی وداع می‌کرد می‌فرمود: «استودع الله دینک و امانتک و خواتیم عملک» یعنی: «دین تو و امانت تو و عاقبت اعمال تو را به خدا می‌سپارم». [صفحه

۲۱۴] ۷۴ - فرمود: «هر کس به منزلی نزول کند و بگوید: «اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق» (وصول ۹۲ / ۲) یعنی: «پناه می‌برم به کلمات تمام عیار خداوند از شر آن چه آفریده»، چیزی به او ضرر نمی‌زند. ۷۵ - وقتی سلام می‌داد سه بار استغفار می‌کرد و می‌گفت: «اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام». فرمود: «تعقیبانی که بعد از هر نماز است، گوینده‌ی آنها نوید نمی‌شود: سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر» (وصول ۸۶ / ۲) - ۷۶ - در رکوع و سجود بسیار می‌گفت: «سبوح قدوس رب الملائکة و الروح» (وصول ۸۲ / ۲) - ۷۷ - در سجود می‌خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و اعود بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک، لا احصی ثناء علیک، انت کما اثبت علی نفسک» (وصول ۸۲ / ۲). در سجده می‌خواند: «اللهم لک سجدت و بک آمنت و بک اسلمت، سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین» و میان تشهد و تسلیم می‌گفت: «اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی، انت المقدم انت المؤخر لا اله الا انت» (وصول ۸۳ / ۲) - ۷۸ - فرمود: «دعای یونس در شکم ماهی این است: لا اله الا- انت سبحانک انی کنت من الظالمین، هیچ کس به آن دعا نکرد مگر آن که برای او اجابت شد» (وصول ۹۳ / ۲) روزی به مسجد وارد شد ابوامامه انصاری را دید فرمود: «چرا تو را در غیر وقت نماز در مسجد نشسته می‌بینم؟» گفت: غصه‌هایی که مرا رها نمی‌کند و وام‌هایی که [صفحه ۲۱۵] ادا نمی‌شود، فرمود: «آیا کلماتی به تو یاد دهم که خداوند هموم تو را ببرد و دین تو را ادا کند» گفت: بلی یا رسول الله، فرمود: «در صبح و شام بگو: اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و البخل اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال» چون چنین کرد، هموم او برفت و دین او ادا شد. (وصول ۹۴ / ۲). توضیح: تعلیمات دعایی پیامبر مناسب حال بوده است تا آن که در ضمن توسل هشداری باشد به سعی و عمل و چاره‌جویی که عجز و کسالت و جبن ضد آنها است. ۷۹ - فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) نزد او آمد و خادمی خواست، به او فرمود: «بگو: اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا و رب کل شیء منزل التوراة و الانجیل و الفرقان فائق الحب و النوی اعوذ بک من شر کل شیء انت آخذ بناصيته، انت الاول فلیس قبلك شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء، اقضی عنی الدین و اغنی من الفقر» (وصول ۹۴ / ۲). توضیح: اولاً خادمی موجود نبود، ثانیاً اگر بود دیگران را ترجیح می‌داد تا اهل بیت خود را، ثانیاً اهل بیت خود را به صفات پیغمبری تربیت می‌کرد تا حتی المقدور از زخارف دنیا برکنار باشند. ۸۰ - چون امری او را ناراحت می‌کرد می‌گفت: «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث» (وصول ۹۴ / ۲) - ۸۱ - شنید مردی می‌خواند: «اللهم انی استلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان بديع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام یا حی یا قیوم» پیغمبر فرمود: [صفحه ۲۱۶] «می‌دانید به چه دعا کرد؟» گفتند: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست خدا را به اسم اعظمش خواند، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می‌کند و اگر به آن سؤال کرده شود عطا می‌کند» (وصول ۷۵ / ۲) - ۸۲ - فرمود: «اسم الله الاعظم در این دو آیه است: «و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم» و اول سوره‌ی آل عمران: «الله لا اله الا هو الحي القيوم» (وصول ۷۵ / ۲). ۸۳ - بیشتر دعای پیغمبر این بود: «اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» (وصول ۱۰۳ / ۲) - ۸۴ - این دعا را پیغمبر به امیرمؤمنان برای قضای دین آموخت: «اللهم اکفنی به حلالک عن حرامک و اغنی بفضلك عن سواک» (وصول ۱۰۴ / ۲) - ۸۵ - چون شب برمی‌خاست این دعا را می‌خواند: «اللهم انت قیم السموات و الارض و من فیهن لک الحمد، انت نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد، انت مالک السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد، انت الحق و وعدک الحق و لقاؤک حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حق و الساعة حق؛ اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی؛ انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت» (وصول ۸۷ / ۲) - ۸۶ - ابن عمر گفت: با پیغمبر نماز می‌خواندیم، یکی خواند: «الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکره و اصیلا» پیغمبر فرمود:

«گوینده‌ی این کلمات کیست؟ آن مرد گفت: من یا رسول الله، فرمود: «تعجب کرد زیرا برای آن‌ها درهای آسمان گشوده شد» (وصول ۸۰ / ۲). [صفحه ۲۱۷] ۸۷ - وقتی به نماز آغاز می‌کرد می‌گفت: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لا حسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لا حسنھا الا انت و قنی سیئ الاعمال و سیئ الاعمال و سیئ الاخلاق لا یقی سیئھا الا انت» (وصول ۸۱ / ۲). ۸۸ - فرمود: «به درستی که برای خداوند نود و نه اسم هست، هر کس آن‌ها را حفظ کرد به بهشت داخل شد، خداوند یگانه است و تر را (طاق) دوست دارد» (وصول ۷۵ / ۲). و در روایت دیگر هر کس آنها را بشمرد. ۸۹ - چون لباس نو می‌پوشید می‌گفت: «الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیاتی» و فرمود: «هر کس لباس نوی بپوشد این را بگوید و کهنه را تصدق کند، در پناه و حفظ خداوند و پوشش اوست زده و مرده او» (وصول ۹۷ / ۲). ۹۰ - چون چیزی می‌خورد یا می‌نوشید می‌گفت: «الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا مسلمین» (وصول ۹۸ / ۲). ۹۱ - می‌فرمود: «خداوند از بنده‌اش راضی می‌شود که چون لقمه‌ای می‌خورد بر آن حمد او گوید و چون جرعه‌ای بنوشد بر آن حمد او گوید» (وصول ۹۸ / ۲). ۹۲ - چون به خلوت می‌رفت می‌گفت: «اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث» و چون بیرون می‌آمد می‌گفت غفرانک. ۹۳ - اسماء بنت عمیس گفت: پیغمبر فرمود: «آیا به تو یاد دهم کلماتی را که در وقت کربت و سختی بگوئی، الله الله ربی لا اشرک به شیئا» ۹۴ - امیر مؤمنان نزد پیغمبر آمد و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو باد، قرآن از سینه‌ی من رها می‌شود و بر حفظ آن توانائی ندارم» پیغمبر فرمود: «ای ابوالحسن! به تو یاد دهم کلماتی را که خداوند به آن‌ها تو را سود دهد و تو به هر کس یاد دهی به او سود دهی و [صفحه ۲۱۸] آنچه در سینه‌ی تو است پایدار بماند» علی (علیه‌السلام) گفت: «آری یا رسول الله» پیغمبر فرمود: «چون شب جمعه درآید اگر توانستی که ثلث آخر آن را بیدار باشی زیرا ساعتی مشهود اسوت دعا در آن مستجاب و یعقوب برادرم که به فرزندان خود گفت: «سوف استغفر لکم ربی» مرادش همان شب جمعه بود؛ و اگر نتوانستی ثلث آخر در وسط آن؛ و اگر نتوانستی، در اول آن چهار رکعت نماز بخوان، در اولی سوره‌ی فاتحه و یس را بخوان و در دومی فاتحه و حم دخان را، و در سومی فاتحه و الم السجده را، و در چهارمی فاتحه و تبارک مفصل؛ چون فارغ شدی خدا را حمد کن و ثنای نیکو بگوی و بر من صلوات بفرست، نیکو و بر دیگر پیامبران صلوات بفرست و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن، و برای برادرانی که بر تو در اسلام سبقت گرفته‌اند. آن‌گاه در پایان بگو: «اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدما ما ابقینی و ارحمنی ان اتکلف ما لا یعینی و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک منی. اللهم بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام و العزۃ التی لا ترام استلک یا الله یا رحمن بجلالک و نور و جهک و ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی و ارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی. اللهم بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام و العزۃ التی لا ترام استلک یا الله یا رحمن بجلالک و تنور و جهک ان تنور بکتابک بصری و ان تطلق به لسانی و ان تفرج به قلبی و ان تشرح به صدری و ان تغسل به بدنی فانه لا یصینی علی الحق غیرک ولا یؤتینیہ الا- انت و لا- حول و لا- قوه الا- بالله العلی العظیم» یا ابوالحسن! اگر این را سه جمعه یا پنج جمعه یا هفت جمعه عمل کنی به اذن خداوند تعالی اجابت خواهی شد و سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد هرگز مؤمنی را خطا نمی‌کند (محروم نمی‌کند). ابن عباس گفت: به خدا قسم پنج هفته یا هفت هفته نگذشت که نزد پیغمبر آمد مانند چنین مجلسی و گفت: یا رسول الله! من قبلا چنین بودم که نمی‌گرفتم مگر چهار آیه یا [صفحه ۲۱۹] مانند آن و چون آن‌ها را می‌خواندم در حفظ خودم فرار می‌کردند، و اکنون در روز چهل آیه یا همین اندازه‌ها یاد می‌گیرم، چون آن‌ها را برای حفظ خواندم گویی کتاب خدا میان چشمان من است و چنین بودم که وقتی حدیث را می‌شنیدم چون می‌خواستم بازگو کنم فراموش می‌کردم، اما امروز احادیث را می‌شنوم چون آن‌ها را بازگو می‌کنم چیزی از آن‌ها را از دست نمی‌دهم. در این هنگام پیغمبر فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه، ابوالحسن مؤمن است» (وصول ۹۶ / ۲). توضیح: سوره‌ی تبارک از مفصلات است که یکی از اقسام قرآن است، و علت آن است که سوره‌ها بواسطه‌ی کوچکی، در آن‌ها با بسم الله الرحمن الرحیم زیاد فضل شده است، دیگر آن که از فرموده‌ی پیغمبر به علی (علیه‌السلام) که یاد کن از آنان که

قبل از تو اسلام آورده‌اند، نمی‌توان استدلال کرد بر این که دیگری از صحابه بر او در ایمان سبقت داشته است، زیرا مراد از آن سبقت «و له اسلم من فی السموات و الارض» و سبقت انبیاء سلف است، دیگر آن که پیغمبر فرموده که آن را به هر کس یاد دهی سود خواهد برد و مراد آن است که آن همه کس‌ها و هر کس‌ها در وقت دعا پیشینیان خود را در اسلام بیاد آورند. ۹۵ - فرمود: دعا همان عبادت است، آن گاه خواند: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم» یعنی: «پروردگار شما گفت مرا بخوانید من شما را اجابت می‌کنم». ۹۶ - فرمود: «بر روی زمین هیچ مسلمانی نیست که خدا را به دعائی بخواند مگر آنکه خداوند آن چه خواسته به او بدهد، یا مانند آن، بدی را از او بگرداند و دور کند، ما دام که برای گناه یا قطع رحم دعا نکرده باشد» (وصول ۶۶ / ۲) - ۹۷ - فرمود: «خداوند در قیامت می‌گوید: «از آتش بیرون آورید هر کس مرا یک [صفحه ۲۲۰] روز یاد کرده یا در مقامی از من ترسیده است» (وصول ۶۷ / ۲) - ۹۸ - گفتند: یا رسول الله! کدام دعا مستجاب تر است؟ فرمود: «در دل آخر شب و تعقیب نمازهای واجب» (وصول ۶۸ / ۲) - ۹۹ - فرمود: «دعا میان اذان و اقامه رد نمی‌شود» گفتند: یا رسول الله! چه بگوئیم؟ فرمود: «از خدا عافیت دنیا و آخرت بخواهید» (وصول ۶۸ / ۲) - ۱۰۰ - فرمود: «برای هر یک از شما دعا مستجاب می‌شود مادام که شتاب نکنند که بگویند دعا کردم اما پروردگارم اجابت نکرد» (وصول ۷۳ / ۲) - ۱۰۱ - فرمود: «هیچ مردی نیست که خدا را بخواند مگر آنکه او را اجابت می‌کند یا جلو می‌اندازد برای او در دنیا، یا ذخیره می‌کند برای او در آخرت یا از گناهان او به قدر دعایش کفاره محسوب می‌کند مادام که دعای او گناه یا قطع رحم نباشد. ۱۰۲ - فرمود: «هر یک از شما خداوند را برای حاجت‌هاش بخواند حتی بند کفش او اگر پاره شود». ۱۰۳ - زنی آمد و گفت: یا رسول الله! برای من و شوهرم دعا کن، فرمود: «صلی الله علیک و علی زوجک» (وصول ۷۴ / ۲) - ۱۰۴ - فرمود: «نیست بنده‌ی مؤمنی که برای برادر غایبش دعا کند مگر آن که فرشته‌ای گوید: برای خودت هم مانند او خواهد بود». ۱۰۵ - فرمود: «هر کس در حق ظالمش نفرین کند به تحقیق پیروز شده» (وصول ۷۴ / ۲) - ۱۰۶ - و پیغمبر شنید که یکی می‌گفت: خداوند! به درستی که من از تو می‌خواهم به این که من گواهی می‌دهم که تو خداوندی هستی که نیست خدائی جز تو، احد صمدی [صفحه ۲۲۱] که نزاید و نه زائیده شده باشد و نه همتایی دارد. پیغمبر فرمود: «سوگند به آن که جان در دست اوست هر آینه خدا را به اسم اعظمش خواند، نامی که چون به آن خوانده شود اجابت کند، و چون از او سؤال شود عطا کند». متن دعا چنین است: «اللهم انی اسئلك بانی اشهد ان الله الذی لا اله الا انت الا حد الصمد الذی لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفوا احد» (وصول ۷۵ / ۲) - ۱۰۷ - فرمود: «چون یکی از شما عطسه زند بگوید: الحمد لله علی کل حال، و همنشینش به او بگوید: یرحمک الله و او جواب دهد: یهدیکم الله و یصلح بالکم» (وصول ۱۰۲ / ۲) - ۱۰۸ - می‌فرمود: «داود اعد بشر است و دعای او چنین است: اللهم انی اسئلك حبک و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی حبک اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و اهلی و مالی و من الما البارد» (وصول ۱۰۲ / ۲) - ۱۰۹ - فرمود: «هر کس صاحب بلائی را ببیند بگوید: الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا، ما دام که زنده است از آن بلا در امان خواهد بود» (وصول ۱۰۳ / ۲) - ۱۱۰ - چون هلال را می‌دید می‌گفت: اللهم اهله عیلنا بالیمن و الایمان و السلامه و الاسلام ربی و ربک الله». و در روایتی آمده که: چون هلال را می‌دید از آن رو برمی‌گردانید. (وصول ۱۰۰ / ۲). توضیح: اگر سند روایت صحیح باشد، رو گردانیدن، اعراض از ما سوی الله است خصوصاً در مورد امثال ماه و آفتاب که از معبودات بشر مشرک بوده‌اند. [صفحه ۲۲۲] ۱۱۱ - چون آواز رعد می‌شنید می‌گفت: «اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک» (وصول ۱۰۰ / ۲) - ۱۱۲ - فرمود: «افضل دعاها دعای روز عرفه است و فاضلترین چیزی که من و پیامبران پیش از من گفته‌اند: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر» (وصول ۱۰۱ / ۲) - ۱۱۳ - ابوموسی اشعری گفت: در سفری بودیم، مردم صدا را به تکبیر بلند کرده بودند، پیغمبر فرمود: «بس کنید زیرا شما نه کسی را می‌خوانید و نه غایبی، به درستی که شما شنوا و بینائی را می‌خوانید که او با شما است و آن کسی را که می‌خوانید نزدیکتر است به هر یک از شما از گردن رهوارش» (وصول ۷۲ / ۲) - ۱۱۴ - عایشه گفت: پیغمبر دعاها را جامع را دوست

داشت و جز آن را رها می‌کرد، دوست داشت سه بار سه بار دعا کند یا استغفار نماید. مردی در خدمت او از خداوند تمام نعمت را خواست، فرمود: تمام نعمت چیست؟ گفت: این دعائی که کردم و امید خیر دارم، فرمود: «به درستی که تمام نعمت دخول بهشت و رهایی از آتش است»، از دیگری شنید که می‌گفت ای ذالجلال و الاکرام، فرمود: «به تحقیق برای تو اجابت شد». دیگری را شنید که می‌گفت: خداوندا از تو صبر را می‌خواهم، فرمود: «از خدا بلا را خواستی، اکنون از او عافیت را بخواه» (وصول ۷۲ / ۲) - ۱۱۵ - فرمود: «هر کس در روز صد بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير، برای اوست ثواب ده بنده آزاد کردن و نوشته شود برای او صد حسنه و محو شود از او صد سیئه، و حرام باشد برای او از شیطان در آن روز تا شب کند، و هیچ کس چیزی فاضلتر از آن نیاورد مگر آن که با او شریک باشد. [صفحه ۲۲۳] و هر کس صد بار در روز بگوید: سبحان الله و بحمده، گناهان او بریزد هر چند مانند کف دریا باشد». (وصول ۱۰۸ / ۲). توضیح: احادیث هم مانند قرآن مجید عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین دارند که باید تأثیر آن‌ها را در همدیگر به حساب آورد و آن گاه قضاوت نمود، اینجا یکی از آن موارد است که آدم کم اطلاع گمان می‌کند ذکر خواندن آدم مالدار خسیس ثوابش مانند آدم نادر غیر متمکن در احسان مالی است، در حالی که از موارد دیگر این مجمل بیان شده و عقلا هم معلوم است که از هر کسی نوع عبادتی متناسب با وضعش خواسته‌اند، هرگز برای آن متمکن در احسان و نیکوکاری مالی، ذکر و دعا جای آن را نمی‌گیرد زیرا به هر حال در عبادت باید مجاهده و گذشتی محسوس باشد. ۱۱۶ - فرمود: «دو کلمه‌اند بر زبان سبک‌اند و در میزان سنگین‌اند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم» (وصول ۱۰۹ / ۲) - ۱۱۷ - فرمود: «زیاد بگویید: لا حول و لا قوة الا بالله که آن از گنج‌های بهشت است» (وصول ۱۰۹ / ۲) - ۱۱۸ - فرمود: اگر با قومی که ذکر خدا می‌کنند از نماز صبح تا طلوع آفتاب بنشینم دوست‌تر دارم تا چهار تن از اولاد اسماعیل را آزاد کرده باشم، و اگر با قومی که خدا را یاد می‌کنند از نماز عصر تا غروب آفتاب بنشینم برای من دوست‌داشته‌تر است از عتق چهار برده» (وصول ۶۸ / ۲) - ۱۱۹ - پیغمبر شنید مردی در نمازش دعا می‌کند اما بر او صلوات نمی‌فرستد [صفحه ۲۲۴] فرمود: «شتاب کرد» بعد او را بخواست و فرمود: «چون یکی از شما نماز گزارد، به حمد و ثنای خداوند آغاز نماید، پس آنگاه بر من صلوات فرستد، پس آن گاه هر چه خواهد دعا کند» (وصول ۷۰ / ۲) - ۱۲۰ - فرمود: «در اول و وسط و آخر دعای خود بر من صلوات فرستید» (وصول ۷۱ / ۲) - ۱۲۲ - فرمود: «چون یکی از شما دعا کند نگوید: خدایا اگر خواهی مرا ببخش یا اگر خواهی بر من رحم کن، بلکه به طور قطع دعا کند زیرا برای خداوند اکراه کننده و تحمیل کننده‌ای نیست» (وصول ۷۲ / ۲) - ۱۲۳ - فرمود: «خدا را با کف دست‌ها بخوانید نه با پشت دست‌ها و چون فارغ شدید دست‌ها را به صورت بمالید» (وصول ۶۹ / ۲) - ۱۲۴ - چون دعا می‌کرد دست‌ها را بلند می‌کرد تا زیر بغلش نمایان می‌شد و پائین نمی‌آورد مگر آن که به صورت می‌مالید (وصول ۷۰ / ۲) - ۱۲۵ - فرمود: «به درستی که پروردگار شما زنده و بخشنده است، شرم دارد از بنده‌ی خود آن گاه که دست‌ها را به سوی او بلند کند که آنها را خالی برگرداند». ۱۲۶ - فرمود: «خدا را بخوانید در حالی که یقین به اجابت داشته باشید و بدانید که خداوند دعائی را از دلی غافل و نامتوجه اجابت نمی‌کند» (وصول ۷۰ / ۲) - ۱۲۷ - فرمود: «دو دعا رد نمی‌شود: دعا در وقت اذان و دعا در وقت شدت جنگ» و در روایتی: زیر باران. (وصول ۶۹ / ۲) - ۱۲۸ - فرمود: «نزدیکترین وقت بنده به پروردگارش در حال سجده است، در آن [صفحه ۲۲۵] حال زیاد دعا کنید» (وصول ۶۹ / ۲) - ۱۲۹ - فرمود: «سه دعوت مستجاب است، که شکی در اجابت آن‌ها نیست: دعوت مظلوم، دعوت مسافر و دعوت پدر برای فرزند» و فرمود: «هیچ دعوتی سریع‌الاجابه‌تر از دعوت غایب برای غایب نیست. (وصول ۶۹ / ۲) - ۱۳۰ - فرمود: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از علمی که سود ندهد و دعائی که شنیده نشود و دلی که خاشع نباشد و از گرسنگی که آن بد هم آغوشی است» (جامع ۱۹۵ / ۱). توضیح: پناه بردن از گرسنگی نشانه‌ی کمال واقع بینی پیغمبر است که معنی آن را فقط فقرا درک می‌کنند. ۱۳۱ - صبح که می‌شد می‌فرمود: «خداوندا! از تو می‌خواهم علم سود بخشی و عمل قبول شده‌ای» (جامع ۱۹۶ / ۱) - ۱۳۲ - فرمود: «دعا اسلحه‌ی مؤمن است و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین» (مطالب ۲۲۶ / ۳) - ۱۳۳ - ابوبکر نزد عایشه آمده بود

و او در نماز بود، با دست خود صدا کرد اما او متوجه نشد تا پیغمبر به در خانه رسید و به عایشه فرمود: «چرا به کلمات جامعه و سر منشأ آنها دست نزدی؟» عایشه گفت: جوامع و فواتح کلمات چیستند؟ فرمود: «اللهم اسئلك من الخير كلما علمت منه و ما لم اعلم عاجله و آجله، اللهم ما قضيت من قضاء فاجعل عاقبته رشدا» (مطالب ۲۲۸ / ۳) - ۱۳۴. (۳ / ۳) - یکی گفت: خداوندا! مرا و محمد را بیامرز، پیغمبر فرمود: «هر آینه آمرزش وسیع خدا را از مردم بازداشتی» (مطالب ۲۲۹ / ۳). [صفحه ۲۲۶] ۱۳۵ - فرمود: «هر کس با طهارت بخوابد و در شب از خواب بیدار شود، خدا را به چیزی از امر دنیا و آخرت نمی خواند مگر آن که به او عطا کند» (مطالب ۳۳ / ۳) - ۱۳۶. (۳) - عایشه گفت: می فرمود فراش برای او پهن کنند، رو به قبله می کرد و می خوابید، بر دست راست تکیه می داد، آهسته چیزی می گفت نمی دانستیم چه می گوید، در آخر آواز بلند می کرد و می گفت: «اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم رب كل شيء (او اله كل شيء) منزل التوراه و الانجيل والفرقان فالق الحب و النوى اعوذ بك من شر شيء انت آخذ بناصيتها اللهم انت الاول فليس قبلك شيء و انت الاخر فليس بعدك شيء و انت الظاهر فليس فوقك شيء و انت الباطن فليس دونك شيء اقض عنا الدين و اغننا من الفقر» (مطالب ۳۳۳ / ۳) - ۱۳۷. (۳ / ۳) - فرمود: «حذر از قدر سود نمی دهد، اما دعا آن را برمی گرداند» (مطالب ۳۳۴ / ۳) - ۱۳۸. (۳) - در وقت افطار می خواند: «اللهم لك صمت و عليك توكلت و علي رزقك افطرت» (مطالب ۲۹۰ / ۱) - ۱۳۹. (۱) - فرمود: «حاجت های خود را در نماز صبح از خدا بخواهید» (مطالب ۸۱ / ۱) - ۱۴۰. (۱) - فرمود: «هر کس بگوید: سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين، هر آینه با کیل بزرگتر کیل نموده است» (مطالب ۲۴۰ / ۳) - ۱۴۱. (۳) - از دعاهای اوست: «اللهم انى اعوذبك من الفقر و الفاقة و القلة و الذلة و ان اظلم او اظلم او اجهل او يجهل على، اللهم انى اسئلك الهدى و التقى و العافية و الغنى» (جامع ۲۱ / ۲). [صفحه ۲۲۷] ۱۴۲ - فرمود: در آغاز بیماری چنین گوئید خدا شما را از آتش نجات می دهد: «لا اله الا الله يحيى و ويميت و هو حى لا يموت سبحان رب العباد و البلاد و الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه على كل حال و الله ابكر كبرياء ربنا و جلاله و قدرته فى كل مكان، اللهم ان كنت امرضتنى لقبضى روحى فى مرضى هذا فاجعل روحى فى ارواح من سبقت لهم منك الحسنى و باعدنى من النار كما باعدت اوليائك الذين سبقت لهم منك الحسنى» فرمود: «اگر کسی در آن مرض بمیرد، به سوی رضای خدا و بهشت می رود و اگر گناهانی را مرتکب شده خداوند به او بازگشت میکند (می آمرزد)» (مطالب ۲۳۴ / ۳) - ۱۴۳. (۳) - از دعاهای او بعد از وضو گرفتن کامل: «اشهد ان لا اله الا الله، و اللهم اجعلنى من التوابين و اجعلنى من المتطهرين» (وصول ۸۳ / ۳) - ۱۴۴. (۳) - فرمود: «هر کس مالی ندارد که صدقه بدهد بگوید: اللهم صل على عبدك و رسولك و صل على المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات، برای او در حکم زکات است» (مطالب ۲۲۶ / ۳) - ۱۴۵. (۳) - از دعاهای اوست: «خداوندا! به تو پناه می برم که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا لغزش کنم، ظلم کنم یا به من ظلم شود، جهالت کنم یا دربارهی من جهالت شود؛ عزیز است همسایگی تو، مقدس است نام های تو برتر است ستایش تو، نیست خدایی جز تو، به نام خدا، خداوند مرا بس است، بر خدا توکل کردم، و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به خداوند برتر و بزرگ؛ خداوندا! دلم را استوار بدار و حق را بر زبان من جاری گردان» (بحار ۶۳ / ۲) - ۱۴۶. (۲) - وقت برخاستن از مجلس می گفت: «خداوندا! خطاهای ما را بیامرز آن چه را عمدا انجام داده ایم و آن چه را پنهان کرده ایم و آن چه را آشکار ساخته ایم و آن چه را تو از [صفحه ۲۲۸] ما به آن داناتری، توئی اول و توئی آخر نیست خدائی مگر تو» و چون برمی خاست می گفت: «منزهی تو خداوندا و به ستایش متفردی، و گواهی می دهم نیست خدایی مگر تو، از تو آمرزش می طلبم، به سوی تو بازگشت می کنم، منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزیز و برتر از آن چه وصف می کنند و سلام بر رسولان باد و حمد و ثنا برای خداوند پروردگار عالمیان است» (بحار ۶۳ / ۲) - ۱۴۷. (۲) - مردی از اصحاب پیغمبر را گفتند: خانه ات آتش گرفت، گفت: به خدا هرگز چنان نیست، دگر بار گفتند: چنان است، گفت: هرگز، گفتند: به تو خبر می دهند خانه ات آتش گرفته تو سوگند یاد می کنی که هرگز؟ گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هر کس صبحگاه بگوید ان ربى الله الذى لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم ما شاء الله كان و ما لم يشاء لم يكن لا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم اشهد ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما، اعوذ بالله الذی یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه من شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم» در آن روز در نفس خود و اهل خود و مال خود چیزی که مکروه او باشد نمی بیند و امروز من آن را خوانده ام. (مطالب ۲۵۱ / ۳ / ۱۴۸ - در صبحگاه می خواند: «اصبحنا و اصبح الملک لله و الکبریاء و العظمة و الیل و النهار و ما سکن بینهما لله وحده لا شریک له اللهم اجعل اول هذا النهار فلاحا و اوسطه صلاحا و آخره نجاحا و اسئلک خیر الدنیا و الآخرة») (مطالب ۲۵۰ / ۳ / ۱۴۹ - فرمود: «هر سخنی که به حمد آغاز نشود، دنباله بریده است») (وصول ۳۲۸ / ۲ / ۱۵۰ - فرمود: «هر کس در مجلس نشیند که در آن یاد خدا نشود، آن مجلس بازخواست از خدا دارد هر کس بر پهلو بخوابد و ذکر خدا نکند بازخواست دارد، هر [صفحه ۲۲۹] رونده ای در راهی برود که در آن ذکر خدا نکند بازخواستی دارد، گروهی نمی نشینند که ذکر خدا کنند مگر آن که فرشتگاه دور ایشان را ببوشانند و رحمت ایشان را فراگیرد و آرامش بر ایشان فرود آید و خداوند ایشان را در میان کسانی که نزد او هستند یاد کند.» فرمود: «مثال خانه ای که در آن یاد خدا شود و خانه ای که در آن یاد خدا نشود مانند زنده و مرده است.» فرمود: «خداوند می گوید: من نزد گمان بنده ام به خودم هستم و آماده ام من با اویم، آن گاه که یاد می کند اگر در نزد خود یاد من کرد من در پیش خودم یاد او می کنم و اگر در میان گروهی یاد من کرد در میان گروهی یاد او می کنم و اگر به من یک وجب نزدیک شد به او یک ذراع نزدیک می شوم و اگر به من یک ذراع نزدیک شود به او یک باع نزدیک می شوم و اگر به سوی من راه رفت من به سوی او هروله خواهم رفت» (وصول ۱۲۶ / ۲ / توضیح: باع معنی فاصله میان کشش دو دست، و هروله دویدن ملائم و متوسط. ۱۵۱ - فرمود: «فاضلترین رابط انتظار نماز و ملزم شدن به مجالس ذکر است و نیست بنده ای که نماز به جا آورد و بعد در جای خود بنشیند مگر آن که فرشتگان پیوسته بر او صلوات فرستند تا برخیزد یا محدث شود») (مطالب ۱۰۲ / ۱ / ۱۵۲ - فرمود: «برای هر پیش آمدی استرجاع کنید انا لله و انا الیه راجعون حتی برای پاره شدن بند کفش زیرا آن هم از مصائب است») (مطالب ۲۳۱ / ۳ / ۱۵۳ - فرمود: «هر کس از شما ناتوان است که دشواری شب را آسان کند یا به مال بخیل است که انفاق کند یا از دشمن می ترسد که با او بستیزد باید خدا را بسیار یاد [صفحه ۲۳۰] کند») (مطالب ۲۴۱ / ۳ / ۱۵۴ - فرمود: «یا در باغ های بهشت گردش کنید» گفتند: باغ های بهشت چیست؟ فرمود: «مجالس ذکر است»، و در روایتی «به باغ های بهشت شتاب کنید» گفتند: چیست؟ فرمود: «حلقه های ذکر» (مطالب ۲۴۱ / ۳ / ۱۵۵ - پیغمبر از معاد پرسید: «سابقین کجایند؟» معاذ گفت: «مردمی گذشتند و مردمی به جا ماندند، پیغمبر فرمود: «ای معاذ! سابقین فرورفته در یاد خدایند هر کس می خواهد در باغ های بهشت گردش کند بسیار خدا را یاد کند») (مطالب ۲۴۳ / ۳ / ۱۵۶ - فرمود: «اهل لا-اله الا-الله وحشتی در قبرهایشان نیست») (مطالب ۲۴۳ / ۳ / ۱۵۷ - فرمود: «هر کس صد بار لا اله الا الله و صد بار الله اکبر و صد بار سبحان الله بگوید برای او بهتر است از آزاد کردن ده بند و قربانی کردن هفت شتر») (مطالب ۲۵۶ / ۳ / ۱۵۸ - به ابوذر فرمود: «خواهی تو را به گنجی از گنجهای بهشت راهنمایی کنم» گفت: بلی یا رسول الله، فرمود: «بگو لا حول و لا قوة الا بالله» و در روایت دیگر فرمود: «زیاد بگو لا حول و لا قوة الا بالله» (مطالب ۲۶۱ / ۳ / ۱۵۹ - عبدالله بن مسعود گفت: نزد پیغمبر بودم گفتم لا حول و لا قوة الا بالله فرمود: «تفسیر آن را می دانی؟» گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: «لا-حول عن معصية الله الا بعصمة الله و لا قوة على طاعة الله الا بعون الله، جبرئیل این طور به من خبر داد» یعنی: «چاره ای برای ترک نافرمانی خدا نیست مگر به نگهداری خداوند و نیروی بر طاعت خداوند نیست مگر به یاری خودش») (مطالب ۲۶۲ / ۳ / ۱۶۰ - فرمود: «هر گروهی در مجلس بنشینند اگر قبل از آن که پراکنده شوند یاد [صفحه ۲۳۱] خدا نکنند آن مجلس در روز قیامت حسرتی برای ایشان است» و در روایت دیگر به اضافه ی صلوات بر پیغمبر. (مطالب ۲۵۸ / ۳ / ۱۶۱ - فرمود: «بهترین روزی آن است که کفایت کند و بهترین ذکر آن است که خفی باشد») (مطالب ۲۷۰ / ۳ / ۱۶۲ - پیغمبر درباره ی ذکر خفی فرمود: «ذکری که فرشتگان حفظ، آن را نشنوند، هفتاد مرتبه برتری دارد» و فرمود: «چون روز قیامت شود و خلایق برای حساب فراهم شوند و آن چه را حفظ کرده و نوشته باشند بیاورند، خداوند گوید: ببینید آیا چیزی باقی

مانده؟ گویند: پروردگارا! از آن چه دانستیم چیزی را به جا نگذاریم، خداوند فرماید: تو نزد من ذخیره‌ای داری که اینان خبر ندارند و من به تو می‌گویم آن ذکر خفی است» (مطالب ۲۵۶ / ۳) ۱۶۳ - فرمود: «چون یکی از شما از خواب بیدار شود دست خود را در ظرف نکند مگر آن که سه بار آن را بشوید زیرا نمی‌داند دستش در کجاها تماس پیدا کرده است» (وصول ۹۳ / ۳) ۱۶۴ - پیغمبر خرقه‌ای داشت که بعد از وضو با آن خشک می‌کرد. (وصول ۹۷ / ۳). توضیح: خشک کردن وضوء معارض است با استحباب ترک استعمال منديل برای خشک کردن، و باید از ترک فقهی معلوم گردد. ۱۶۵ - فرمود: «نماز را از وقت خودش جلو نیاندازید از این که بیکار باشید؛ و آنرا از وقت خودش عقب نیاندازید از این که کار دارید» (مطالب ۷۴ / ۱) ۱۶۶ - در شبی از ماه رمضان بر نماز گزاران گذر کرد فرمود: «بعضی از شما [صفحه ۲۳۲] آواز را بر بعض دیگر بلند نکند زیرا این گونه دیگران را آزار می‌دهد» (لطائف ۱۴۷ / ۱) ۱۶۷ - در روز جمعه سعد وقاص به یکی گفت: تو جمعه‌ای نداری، او به پیغمبر گفت، پیغمبر به سعد گفت: «چرا؟» سعد گفت: تو خطبه می‌خواندی و او سخن می‌گفت، پیغمبر فرمود: «سعد راست گفت». عبدالله مسعود بر ابی بن کعب گذر کرد در حالی که پیغمبر خطبه می‌خواند، از ابی سؤال کرد، او جواب نداد، گمان کرد بر او خشمناک است، به پیغمبر خبر داد، ابی گفت: ای عبدالله! آیا با ما در جمعه نبودی؟ گفت: بودم، ابی گفت: پیغمبر خطبه می‌خواند و تو سخن گفتی، پیغمبر فرمود: «ابی راست گفت» (لطائف ۱۷۳ / ۱) ۱۶۸ - ابوبکر گفت: با پیغمبر برای نماز صبح بیرون آمدم، به هیچ مردی گذر نکرد مگر آن که برای نماز آگاه کرد یا همراه خود او را حرکت داد. (وصول ۲۶۱ / ۲) ۱۶۹ - عمران بن حصین گفت: بواسیر داشتم، از پیغمبر برای نماز سؤال کردم فرمود: «سریا نماز بخوان، اگر نتوانستی نشسته، و اگر نتوانستی بر پهلو بخوان» (وصول ۲۶۲ / ۲) ۱۷۰ - از عایشه پرسیدند: آیا پیغمبر نماز نشسته خواند؟ گفت: آری، وقتی سن، او را ناتوان کرده بود. (وصول ۲۶۳ / ۲). توضیح: پیری هرگز پیغمبر را ناتوان نکرده بود، دلیل آن حضور او در جنگ تبوک است. ۱۷۱ - در روایتی بیشتر نمازها را نشسته خواند مگر نمازهای واجب را. (وصول ۲۶۳ / ۲) ۱۷۲ - در اواخر بر چوب دستی تکیه می‌داد. (وصول ۲۷۰ / ۲). [صفحه ۲۳۳] ۱۷۳ - بعد از نماز صبح در مصلاهی خود می‌نشست تا طلوع آفتاب، گاهی در حضور او داستان‌ها از دوران جاهلیت می‌گفتند و می‌خندیدند و پیغمبر بی‌آن که سخن گوید تبسم می‌کرد. (وصول ۳۸۱ / ۲) ۱۷۴ - فرمود: «یا علی! چون وضو بگیری بگو: اللهم انی اسألك تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام رضوانك و تمام مغفرتك، اینگونه گفتن زکات وضو است» (مطالب ۲۵ / ۱) ۱۷۵ - فرمود: «طهارت مرد برای نمازش، خداوند گناهانش را به سبب آن می‌پوشاند (می‌آمرزد) و نماز شر برای او چون نافله‌ای باقی می‌ماند» (مطالب ۲۶ / ۱) ۱۷۶ - گروهی سلمان را برای امامت مقدم داشتند و او ابا می‌کرد تا او را وادار کردند، چون با ایشان نماز گزارد، گفت: آیا همه‌ی شما راضی بودید؟ گفتند: آری، سلمان گفت: حمد برای خداوند من از پیغمبر شنیدم که فرمود: «سه نفرند که نماز ایشان قبول نمی‌شود، زن که بی‌اذن شوهر از خانه بیرون آید و بنده‌ی فراری و مردی که برای گروهی امامت کند و ایشان او را مکروه دارند» (مطالب ۱۲۰ / ۱) ۱۷۷ - جابر گفت: پیغمبر از بیماری عیادت نمود، بیمار را دید که بر و ساده (متکا) سجده کرد، پیغمبر او را نهی نمود و فرمود: اگر توانستی بر زمین سجده کن و گرنه اشاره کن اشاره کردنی و سجود را از رکوع سبکتر کن» (مطالب ۱۲۷ / ۱) ۱۷۸ - فرمود: «شهرها به شمشیر فتح شدند و مدینه به قرآن» (مطالب ۳۹۶ / ۱). توضیح: چون اولین گروهی از مسلمانان مدینه کسانی بودند که در بیعت عقبه در مکه حاضر بودند و در اثر استماع قرآن و بیانات اسلام آوردند و به مدینه رفتند، و برای اسلام تبلیغ کردند و گروه بسیاری [صفحه ۲۳۴] مسلمان شدند تا پیغمبر اکرم به مدینه هجرت فرمود، همه‌ی اهل مدینه اسلام را قبول کردند به جز قلیلی از یهودان و دیگران که اسلام را قبول نکردند و این همه پیشرفت اسلام فقط با تبلیغ انجام شد، پیغمبر اکرم فرمود: «مدینه با قرآن فتح شد». ۱۷۹ - فرمود: «آیا گواهی نمی‌دهند به لا اله الا الله و انی رسول الله؟» گفتند: بلی، فرمود: «هر آینه این قرآن سبب است، یک طرفش به دست خداوند و یک طرفش به دست شما، به آن محکم بچسبید، هرگز گمراه نمی‌شوید و هلاک نمی‌شوید بعد از تمسک به آن ابد» (مطالب ۲۹۲ / ۳) ۱۸۰ - یکی نزد او آمد و گفت: دیده‌ای که مردی در اول شب قرآن

بخواند و در آخر شب دزدی کند؟ فرمود: «اگر اول شب قرائت کند، آن قرائت او را از دزدی آخر شب منع خواهند نمود» (مطالب ۲۹۲ / ۳). [صفحه ۲۳۵] ۱۸۱ - فرمود: «در قرآن جدال نکنید که جدال در آن کفر است» (مطالب ۲۹۷ / ۳) ۱۸۲ - در نماز فجر سوره ی «اذا الشمس کورت» را می‌خواند و در نماز صبح سوره ی «مؤمنون»، گاهی در فجر سوره ی «قاف» در روز جمعه «الم تنزیل» و «هل اتی» در نماز جمعه سوره ی «جمعه» و «منافقین». (وصول ۲۷۳ / ۲). توضیح: همین‌ها دلیل است که نامگذاری سوره‌ها در زمان پیغمبر بوده. ۱۸۳ - در عشاء سوره ی «و الشمس» و در سفر سوره ی «التین». (وصول ۲۷۶ / ۲) ۱۸۴ - در نماز مغرب از سوره‌های کوتاه مفصل، گاهی «انعام» و «اعراف»، گاهی «المرسلات» و «طور» و «حم دخان» (وصول ۲۷۵ / ۲). [صفحه ۲۳۶] ۱۸۵ - یک شب تا صبح تکرار کرد: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم» (وصول ۲۷۸ / ۲) ۱۸۶ - در نمازهای شب گاهی بلند می‌خواند، گاهی آهسته. (وصول ۲۷۹ / ۲) ۱۸۷ - در مسجد معتکف بود، شنید که یکی بلند بلند قرآن می‌خواند، پرده ی اعتکاف را بالا زد و فرمود: «آگاه باشید همه‌تان با پروردگارش مناجات می‌کند یکی از شما دیگری را آزار ندهد، و بعضی از شما بر بعضی دیگر آواز را به قرائت بلند نکند» (وصول ۲۴۱ / ۱) ۱۸۸ - ابن مسعود گفت: پیغمبر فرمود: «برای من قرائت کن» گفتم: برای تو بخوانم و حال آن که بر تو نازل شده؟ فرمود: «دوست دارم از دیگری بشنوم» سوره ی «نساء» را خواندم تا رسیدم به این آیه «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا» فرمود: «بس است» دیدم چشمانش اشک می‌ریزد. (وصول ۲۴۲ / ۱). [صفحه ۲۳۷]

مسجد، کعبه، مؤذن، منبر

در کشورهای اسلامی نهادی به چشم می‌خورد که هیچ قدرتی نمی‌تواند بر آن سلطه یابد و آن نهاد، مسجد است، با این نهاد نمی‌توان مذاکرات پنهانی داشت یا به آن رشوه داد، زیرا انجام چنین عملی به منزله ی توهین به عمیقترین و گرامی‌ترین اعتقادات مردم است، مردم به بهای جانشان از مسجد دفاع می‌کنند، مسجد خانه ی بی‌دربان خداوند است، مراسم سنگینی ندارد. زرق و برق‌های ناشیانه و مراسم سنگین، کلیساها را از مقام قدوسیت خلع نموده و به کاخی طاغوتی مبدل نموده است؛ آواز بوق یهودان و ناقوس نصاری محتوا ندارد، با بشر باید سخن گفت و نیرو دراکه‌ی او را که وجه امتیاز او است بیدار نمود؛ الله اکبر، اذان دارای رفیعترین و در ضمن شاملترین محتواها است، جز به فرمان خدا به هیچ چیز سر فرود نیاورید، هیچ مومیایی شده ی پاپ با تاج و لباده ی سنگین در واتیکان امپراطوران روم را به یاد می‌آورد نه پیکر نحیف و یکتا پیراهن دوست داشتنی عیسی مسیح را. زایشی که می‌تواند همه ی افراد بشر را در یک بوته ذوب کند، و اجساد را به [صفحه ۲۳۸] صورت ارواح مجسم سازد و فناء فی الله را تحقق بخشد، فقط و فقط دریای متلاطم و موج طواف کنندگان پیرامون کعبه است. اسلام به مدد وحی مبتکر است، مبتکر عظیمترین و زیباترین نمایشگاه اتحاد و خداپرستی، بعد از آن هر چه بیاورند، تقلید بی‌ارزش خواهد بود. ۱ - پیغمبر با خضوع تمام به مسجد احترام می‌گذارد و از تف انداختن در مسجد نهی می‌نمود و می‌فرمود: «کفاره ی آن، دفن کردن آن است» (مجمع ۲ / ۱۸) - ۲ - می‌فرمود: «سزاوار نیست که کاروان‌ها به راه افتد مگر برای سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد من و بیت المقدس. خودش نقشه ی مسجد را می‌کشید و چوبی در جهت قبله فرو می‌کرد که مشخص باشد» (اسد ۲۹۵ - ۲۵۱ / ۱) ۳ - زنی به نام ام‌محجن، مسجد پیغمبر را جاروب می‌کرد، چنان شد که پیغمبر او را ندید، گفتند: مرده، پیغمبر فرمود: «چرا مرا آگاه نکردید؟» قبرش را نشان دادند، پیغمبر رفت و بر او نماز گزارد. (مجمع ۸۷ / ۱). وقتی در مدینه اولین مسجد را بنا کرد، فرمود: «برای من سایبانی بسازید چون سایبان برادرم موسی» که چون سر پا می‌ایستاد سرش به سقف می‌رسید، که پس از چندی انصار مالی فراهم ساختند و آوردند و گفتند: یا رسول الله! این مسجد را از نو بساز و آن را زینت ده، تا کی زیر این سقف که از شاخه ی خرما است، نماز بخوانیم؟ فرمود: «من به کار برادرم موسی بی‌رغبت نمی‌شوم»، وقتی مسجد را می‌ساختند خودش مانند دیگر کارگران مصالح ساختمانی حمل

می‌کرد، مسلمانان شعار می‌دادند: «لا- عیش الا- عیش الآخرة اللهم ارحم الانصار و المهاجرة» یعنی: «زندگی جز زندگی آخرت نیست، خداوندا رحم کن بر انصار و مهاجرین» و خود پیغمبر چون به رویه‌ی شعری سخن نمی‌گفت می‌فرمود: «اللهم ارحم المهاجرین و الانصار» (شامی ۳۰۴ / ۲). [صفحه ۲۳۹] توضیح: اولین مسجد، قسمتی از همین مسجد فعلی پیغمبر در مدینه بوده که روضه‌ی مطهره (مدفن پیغمبر) در جنب آن است، و اکنون داخل مسجد است در طول تاریخ چندین بار بر مساحت و بنای آن افزوده شده است و چنان چه از اخبار برمی‌آید تا زمان وفات پیغمبر سقف باران گیر نداشته است. ۴- در آغاز ورود به مدینه در مسجد اسعد بن زراره نقیب النقبان نماز گزارد، زمینی پهلوئی آن بود مال دو یتیم به نام سهل و سهیل، اسعد خواست آن را برای مسجد بخرد و خودش بهای آن را بدهد، پیغمبر قبول نکرد و خودش آن را به ده دینار خرید و فرمود خشت زدند، اساس آن را با سنگ ساختند، ستون‌ها از ساقه‌ی نخل و سقف از شاخه‌ی نخل. (مجمع ۱۸ / ۲). توضیح: اسعد بن زراره نماینده‌ی پیغمبر در مدینه بود، که نقیب النقبان لقب داشت و پیغمبر قبل از هجرت او را همراه بیعت کنندگان عقبه به مدینه فرستاده بود، تا معالم دینی را یاد دهد. ۵- در دوران جاهلیت، پرده‌ی کعبه از پوست و پارچه بود، پیغمبر از برد یمانی برای آن پرده ساخت؛ در حجت الوداع چون چشمش به خانه‌ی کعبه افتاد گفت: خداوندا! تشریف و تعظیم و مهابت و خوبی این خانه را بیفزای و تشریف و تعظیم و خوبی کسانی را که در حج و عمره آن را گرامی می‌دارند بیفزای؛ در فتح مکه وقتی از خانه‌ی کعبه بیرون آمد، دیوار خانه را از درب تا رکن حطیم استلام کرد و گونه‌ی خود بر آن گذارد. (مجمع ۸۷ / ۱). [صفحه ۲۴۰] ۶- وقتی به منبر می‌رفت، همه‌ی مستمعان رو به او می‌نشستند. (اسد ۲۹۵ / ۱) ۷- دو مؤذن داشت: یکی بلال حبشی دیگری عبدالعزیز بن اصم. (اسد الغابه ۲۵۲ / ۱). تنبیه: اذان گفتن بلال در اولین بار در عمره القضاء بر بام کعبه و پاننهان بر بالای بت‌ها و اعلام کردن محتوای اذان به جهانیان شایان غور و تحقیق و تقدیر و توقیر و تعظیم است، اولین اعلامیه‌ی حقوق بشر همین است. ۸- عثمان بن تابی العاص به پیغمبر گفت: مرا امام قوم خودم قرار ده، پیغمبر فرمود: «تو امام ایشان، رعایت ضعیفترین ایشان کن، مؤذنی اختیار کن که مزد نخواهد»، و فرمود: «هر کس که امامت قوم کند، باید بر ایشان آسان و سبک گیرد» (شامی ۵۷ / ۴). توضیح: مزد گرفتن برای امور عبادی و تعلیمات و تبلیغات دینی برای کسی که معاش او از راه دیگر تأمین است به عقیده‌ی جمعی از فقها حرام است، مواردش را باید از فقیه سؤال کرد. ۹- برای هر قومی امامی معین می‌کرد که برای ایشان نماز جماعت بخواند. (اسد ۳۴۷ / ۲) ۱۰- «سر لشکر بودلی» انگلیسی در کتاب «الرسول» می‌نویسد: اگر پطرس حواری سری به واتیکان بزند از تعجب دیوانه می‌شود که فاصله‌ی میان آن بناها، زینت‌ها، لباس‌های کاردینال‌ها، موسیقی‌ها و تشریفات، با تعالیم مسیح از کجا تا به کجا است، اما اگر پیغمبر اسلام در مساجد مهم اسلامی وارد شود چیز تازه‌ای نخواهد دید وضع همان [صفحه ۲۴۱] است که خودش بنیاد نهاده است. ۱۱- جایگاه نماز عید را «مصلی» می‌گفتند، و در صحرا بود پیغمبر از ساختمان در آن نهی فرمود. (وفاء الوفا / ۷۸۱) ۱۲- ابو عامر منافق، مسجدی ساخت و به یاران خود گفت: نزد قیصر روم می‌روم و ارتشی برای بیرون راندن محمد می‌آورم، و در وقتی که پیغمبر عازم جنگ تبوک بود نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! مسجدی ساختم تا ناتوانان در روزهای بارانی در آن نماز گزارند، بیا و آن را افتتاح کن، فرمود: «اکنون بر جناح سفرم، تا بازگردم» در بازگشت به مدینه وحی بر او نازل شد، و خداوند آن را مسجد «ضرار» نامید یعنی «زیان رساننده» و به امر خداوند پیغمبر فرستاد آن را خراب کردند و آتش زدند و وحی شد «لا تقم فیه ابدًا» (توبه / ۱۰۸) یعنی: «در چنین مسجدی هیچ وقت درنگ نکن» (وفاء / ۸۱۶). توضیح: همان طوری که لفظ قالب معنی است، مسجد هم قالب محتوای مخصوصی است که عبادت بی‌شائبه‌ی خداوند، و محل اتحاد مسلمانان باشد، بنابراین «لا تقم فیهط ابدًا» هشدار می‌دهد که در مسجد ضرار و هر جا که محل کنکاش برای تفرقه‌ی امت باشد نباید درنگ کرد و باید آن را خراب نمود و هر چند نام و عنوانش جالب و چشمگیر باشد. ۱۳- یک جانب مسجد را سایبانی برای فقرای بی‌خانه ترتیب دادند که ایشان را «اصحاب صفه» می‌نامیدند، گاهی از غایت گرسنگی کمرشان خم می‌شد، پیغمبر بر ایشان می‌گذشت و می‌فرمود: «اگر بدانید نزد خداوند چه دارید، دوست دارید که فقر و

حاجت شما زیادتر شود»، و انصار ایشان را به مهمانی می‌بردند، خوشه‌های خرما در [صفحه ۲۴۲] مسجد آویزان می‌کردند تا گرسنگان بخورند، ابوهریره گفت: هفتاد تن از اهل صفه یا جامه‌ای داشتند، یا ردائی که به خود پیچیده بودند که تا نصف ساقشان می‌رسید و آن را جمع می‌کردند که مکشوف العوره نشوند. (وفاء ۴۵۷ - ۴۵۴). ۱۴ - وقتی برای ساختن مسجد سنگ می‌کشیدند، پیغمبر سنگ را بر روی شکم تکیه می‌داد و حمل می‌نمود، اسید بن حضیر گفت: بده به من، فرمود: «نه، برو سنگ دیگر بردار» (بحار ۱۱۲ / ۱۹). ۱۵ - در زمان پیغمبر کعبه را با پارچه سفید می‌پوشاندند. (نهایه ۱۰۴ / ۱۶). ۱۶ - مساحت مسجد پیغمبر صد ذراع در صد ذراع بود. (نهایه ۳۴۴ / ۱۶). ۱۷ - هنگام ساختن مسجد، صحابیان بر عمار یاسر زیاد سنگ بار می‌کردند، به پیغمبر شکایت کرد که مرا کشتند، پیغمبر خاک را از سر و روی او زدود و فرمود: «اینان تو را نمی‌کشند، تقتلک الفئه الباغیه» یعنی: «تو را گروه ظالم و باغی خواهند کشت» (نهایه ۳۴۵ / ۱۶). توضیح: این حدیث و پیشگویی پیغمبر زبازد همه‌ی مسلمانان بود تا روزی که عمار یاسر در جنگ صفین به دست اصحاب معاویه شهید شد، ذوالکلاع حیمیری یکی از سران ارتش معاویه سراسیمه نزد او رفت و گفت: ما گروه ظالمانیم که عمار را کشته‌ایم، معاویه با کمال خونسردی جواب داد و گفت: ما او را نکشته‌ایم علی بن ابی‌طالب او را کشته است که او را از خانه بیرون آورده؛ و آن احمق تأویل ناروا و محیلانه‌ی معاویه را باور کرد، اتفاقاً فردای آن روز ذوالکلاع کشته شد و معاویه به یاران خود گفت: چه خوب شد که این احمق کشته [صفحه ۲۴۳] شد و گر نه چه بسا که ارتش را به ما می‌شوراند. ۱۸ - پیغمبر نخامه‌ای (آب بینی) در قبله‌ی مسجد افتاده دید، بر او گران آمد، برخاست و با دست خود آن را زدود، و فرمود: «وقتی یکی از شما به نماز برخیزد با خدای خود مناجات می‌کند، چنان چه گویی پروردگار میان ایشان و قبله است، کسی آب دهن و بینی رو به قبله نیاندازد، یا در دست چپ یا زیر پا یا پارچه‌ای» (تیسیر ۲۶۲ / ۴). توضیح: پارچه نداشتند و زیر پا و دست چپ حالت اضطراری بود. ۱۹ - یکی در مسجد از شتر خود سراغ می‌گرفت، فرمود: «آن را نیابی، مسجد ساخته شده برای آن چه ساخته شد (عبادت)» (تیسیر ۲۶۳ / ۴). ۲۰ - از خرید و فروش و سراغ گمشده‌ی و شعر خواندن در مسجد نهی می‌فرمود. (تیسیر ۲۶۳ / ۴). توضیح: مراد از سراغ گرفتن به طرز جار زدن و مراد از شعر اشعار متداول دوران جاهلیت است که درباره‌ی زن و شراب و فخریه و دشنام بود. ۲۱ - می‌فرمود: «به من امر نشده تا مساجد را مانند یهود و نصاری زینت دهم» و فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود مگر آن که مسجدها جایگاه مباهات و مفاخره می‌گردد» (تیسیر ۲۶۴ / ۴). ۲۲ - فرمود: «خدا لعنت کناد یهود و نصاری را، قبرهای پیغمبران خود را مسجد نمودند» (مجمع ۲۷ / ۲). ۲۳ - در بیماری فوت به امیرمؤمنان سه بار می‌فرمود: «مردم بیایند» چون می‌آمدند می‌فرمود: «خدا لعنت کناد یهود و نصاری را، قبرهای پیغمبران خود را مسجد [صفحه ۲۴۴] نمودند» بی‌هوش می‌شد و به هوش می‌آمد و آن را تکرار می‌کرد. (مجمع ۲۷ / ۲). ۲۴ - فرمود: «هر کس در تاریکی شب به مسجد برود، خداوند در روز قیامت نور تام و تمامی به او عطا می‌کند» (مجمع ۳۰ / ۲). ۲۵ - فرمود: «آب دهن در مسجد انداختن گناه است و کفاره‌ی آن دفن است». (مجمع ۱۸ / ۲). ۲۶ - از انداختن کک و شپش در مسجد نهی فرمود. (مجمع ۲۰ / ۲). ۲۷ - فرمود: «مسجد را راه خود قرار ندهید مگر برای ذکر و نماز» (مجمع ۲۴ / ۲). ۲۸ - فرمود: «مسجد جای شعر خواندن و جار زدن برای گمشده نیست» (مجمع ۲۵ / ۲). توضیح: مراد اشعار بی‌محتوا یا بدمحتوا است و خواندن اشعار موعظه و نصیحت اشکالی ندارد. ۲۹ - فرمود: «مسجد نباید جای اطفال و دیوانگان و محل خصومات و آوازهای بلند و کشیدن شمشیر و اقامه‌ی حدود باشد، مسجد را با بخور خوشبختو کنید، توالت‌ها باید از مسجد دور باشد» (مجمع ۲۵ / ۲). ۳۰ - فرمود: «زمین برای من قرار داده شده مسجد، و خاک آن پاک کننده» (وصول ۳۰۴ / ۲). ۳۱ - در عمره القضاء پیغمبر و اصحاب وقتی به طرف بیت می‌آمدند، چابک و به هروله راه می‌رفتند، ردهای خود را از زیر بغل راست پیچانده از جلو به روی شانه چپ می‌انداختند. (وصول ۳۴۴ / ۱). [صفحه ۲۴۵] ۳۲ - فرمود: «بهترین امکنه، مساجد؛ و بدترین آنها، بازارها است» (مجمع ۶ / ۲). ۳۳ - فرمود: «هر کس مسجدی بسازد ولو به قدر لانه‌ی تخم‌گذاری قطا (مرغی به اندازه‌ی کبوتر) خداوند برای او خانه‌ای در بهشت می‌سازد» (مجمع ۷ / ۲). ۳۴ - وقتی برای بنای مسجد خشت‌ها را حمل می‌کردند، پیغمبر خشتی بر روی

شکم حمل می کرد، یکی گفت: بده به من، فرمود: «دیگری حمل کن، زیرا عیشی جز عیش آخرت نیست» (مجمع ۷ / ۲) ۳۵ - فرمود: «مسجد خود را توسعه دهید پر می شود» (مجمع ۱۱ / ۲) ۳۶ - امر می فرمود در خانه هایشان مسجد بسازید و آن را پاک نگهدارند. (مجمع ۱۱ / ۲) ۳۷ - از نماز خواندن زیر طاق کراهت داشت. (مجمع ۱۵ / ۲) ۳۸ - وقت خطبه خواندن بر چوب خشکیده نخلی تکیه می داد، گفتند: یا رسول الله! آیا برای تو چیزی درست نکنیم که به اندازه ی قیام تو باشد؟ فرمود: «ضرر ندارد»، برای او منبری سه پله درست کردند، چون بر آن نشست، چوب نخل مانند گاو خرخر می کرد، (از جرع و بی تابی) پیغمبر آمد و آن را بغل کرد و دست بر آن مالید تا آرام گرفت. (مجمع ۱۸ / ۲) ۳۹ - گاهی بر قطعه حصیر سجده می کرد. (مجمع ۵۶ / ۲) ۴۰ - گاه بر لباس خود سجده می کرد. (مجمع ۵۷ / ۲) ۴۱ - چند حدیث نقل شده که پیغمبر در نماز آیه ای را فراموش کرده و ابی بن کعب یا دیگری او را تذکر داده است. (مجمع ۶۹ / ۲). [صفحه ۲۴۶] توضیح: بعقیده ی اغلب علمای امامیه، سهوی از پیغمبر صادر نشده است. ۴۲ - فرمود: «مسجد خانه ی متقین است، هر کس مسجد همچون خانه ی او باشد، خداوند برای او فرمان می دهد به روح و رحمت و جواز بر صراط به سوی بهشت. (مطالب ۱۰۳ / ۱). [صفحه ۲۴۷]

سمحه سهله بودن اسلام

دین مقدس اسلام سهل و آسان است، و هم فهم اعتقادات و شریعت آن، هم عمل کردن به احکام و دستورات آن و از نظر سمحه سهله بودن در بین همه ی ادیان و مقررات و معارف انسانی برگزیده و ممتاز است؛ اینک نمونه هایی از آن: ۱ - عکاشه غنوی از اصحاب پیغمبر کنیزی داشت که چوپان او بود، و گوسفندی گم کرده بود، عکاشه او را کتک زد و او به پیغمبر شکایت نمود، عکاشه به پیغمبر گفت: اگر می دانستم مؤمنه است، او را آزاد می کردم، پیغمبر کنیز را بخواست و از او پرسید: «خدا کجا است؟» گفت: در آسمان، آن گاه پرسید: «مرا می شناسی؟» کنیز گفت: تو رسول خدایی، پیغمبر فرمود: «او مؤمنه است، او را آزاد کن» و آزارد کرد. (اسد ۲ / ۴) ۲ - مردی بیمار را دیدند که با کنیزی در آمیخته است، پیغمبر فرمود: «او را حد بزیند» گفتند: چنان ضعیف است که خواهد مرد، فرمود: «یک خوشه از نخل که در آن صد رشته بدون خرما باشد بگیرد و با آن یک بار او را بزیند» (اسد ۲۰۸ / ۲). [صفحه ۲۴۸] تنبیه: فرمان پیغمبر منطبق بر آیه ی قرآن درباره ی سوگند ایوب پیغمبر است که سوگند یاد کرده بود صد ضربه به همسر خود بزند زیرا هنگام بیماری ایوب از مردم استعطا کرده بود، و چون خواست به سوگند خود وفا کند، فرمان رسید قوله تعالی: «وخذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث» یعنی: «یک مشت علف و شاخه ی نرم بگیر و با آن بزنی تا سوگند تو شکسته نشود». ۳ - اسامه بن زید در میدان جنگ یک تن را به نام نهیک بن مرداس دنبال کرده و چون شمشیر کشید، او گفت: «لا اله الا الله» اما اسامه او را کشت و در اندیشه بود و خواب به چشمش نمی آمد، تا نزد پیغمبر رسید و گزارش داد، پیغمبر فرمود: «او را کشتی و حال آن که لا اله الا الله گفت؟» اسامه گفت: برای فرار از مرگ، شهادت داد؛ پیغمبر فرمود: «جرا دلش را نشکافتی تا ببینی راست می گوید یا دروغ؟» (واقدی / ۷۲۵) ۴ - حنظله گریه می کرد مبادا منافق شده باشد، می گفت: نزد پیغمبر که باشم بهشت و جهنم را به ما یادآوری می کند، گویی روبروی من هستند و آن ها را به چشم می بینم، چون از نزد او برگشتم زنان و اطفال با عقل من بازی می کنند، و بسیاری را فراموش می کنم، دیگری گفت: من هم چنینم؛ هر دو نزد پیغمبر رفتند، چون پیغمبر ایشان را دید فرمود: «ای حنظله! تو را چه می شود؟» حنظله گفت: منافق شده ام و جریان را شرح داد، پیغمبر فرمود: «اگر آن حال حضور شما دوام یابد، فرشتگان در مجالس شما و راه های شما و فرش های شما با شما مصافحه می کنند اما ای حنظله ساعتی چنین و ساعتی چنان» (اسد ۱۵۸ / ۲) ۵ - زنباع بن سلامه غلامش را دید که با کنیزش در آمیخته است، آلت و بینی او [صفحه ۲۴۹] را برید، غلام نزد پیغمبر آمد، به او فرمود: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» وی لختی از بدی های زنباع گفت، پیغمبر فرمود: «برو که آزادی» (اسد ۲۰۶ / ۲) ۶ - زنی را سنگسار کردند، مردم گفتند: اعمالش باطل شد، پیغمبر فرمود: «این کفاره ی گناهش بود، و او بر چیزهای

دیگر محشور می‌شود، و از این بابت حساب ندارد» (اسد ۱۱۶ / ۲) - پیغمبر را گفتند: بنی‌عمر را لعن کن، فرمود: «من چون لعن کننده‌ای فرستاده نشده‌ام» (اسد ۲۳۶ / ۴) - جوانی یهودی خادم پیغمبر بود، مریض شد پیغمبر به عیادت او رفت و فرمود: «گواهی می‌دهی که خداوند یکتا است و من رسول اویم؟» جوان به پدرش نگاه کرد، پدر گفت: بگو آن چه او می‌گوید و او شهادتین گفت، وقتی مرد پیغمبر فرمود: «بر برادر مسلمان خود نماز گزارید» (مطالب ۲۱۲ / ۱) - عبدالله بن مسلم از پیغمبر پرسید: همه‌ی روزها روزه بگیرم؟ پیغمبر ساکت ماند، دوباره پرسید، باز پیغمبر ساکت ماند، بار سوم که پرسید پیغمبر فرمود: «سائل کجا است؟» عبدالله گفت: منم و پیغمبر فرمود: «آیا اهل بیت تو بر تو حقی ندارند؟ ماه رمضان روزه باش و بعد از آن چهارشنبه و پنجشنبه را، چنان است که همه‌ی روزه‌ها را روزه گرفته باشی» (اسد ۳۴۴ / ۳). توضیح: در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین آمده که روزه گرفتن سه روز در هر ماه همین حکم را دارد: پنج‌شنبه‌ی اول هر ماه و پنجشنبه‌ی وسط هر ماه و پنجشنبه‌ی آخر هر ماه، و مقصود پنجشنبه‌های نزدیکتر به این سه وقت است. [صفحه ۲۵۰] ۱۰ - به عثمان بن عمرو که امام جماعت قوم خود بود، فرمود: «وقتی نماز به جماعت می‌گزاری بر ایشان سبک گیر زیرا در ایشان پیر و ضعیف و صاحب حاجت هست» (اسد ۳۸۴ / ۳) - ابوطویل کندی نزد پیغمبر آمد و گفت: آیا مردی که همه‌ی گناهان را مرتکب شده و چیزی از آنها ترک نکرده، توبه دارد؟ پیغمبر فرمود: «آیا مسلمان شده‌ای؟» گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»، فرمود: «خیرات را انجام ده و از گناهان دری کن، خداوند همه را برای تو به حسنات تبدیل می‌کند» ابوطویل به راه افتاد همچنان تکبیر می‌گفت تا از نظرها غایب شد. (اسد ۳۹۹ / ۲). توضیح: فرموده‌ی پیغمبر منطبق بر آیه‌ی قرآن مجید است، قوله تعالی: «الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئك یدل الله سیئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما» (فرقان / ۷۰) یعنی: «مگر کسی که توبه کرد و ایمان آورد و انجام داد کار نیکویی را، پس اینانند که خداوند گناهانشان را به حسنات مبدل می‌سازد، و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است». ۱۲ - به سپاهیان اعزامی می‌فرمود: «هر جا مسجدی دیدی یا اذانی شنیدید هیچ کس را نکشید» (اسد ۴۰۸ / ۳). توضیح: این حکم مربوط به مواقع جنگ و جهاد است و عام نیست، و مراد پیغمبر حفظ جان مردم از نظر مسلمان بودن است که در حد اذان گفتن و مسجد داشتن ثابت می‌شود، اما استحقاق قتل از نظرات دیگر مانند قصاص قاتل و غیره که با موازین شرعی ثابت می‌شود به [صفحه ۲۵۱] حال خود باقی است. ۱۳ - می‌فرمود: «دین آسان است، و هیچ کس با دین دست و پنجه نرم نخواهد کرد مگر آن که شکست می‌خورد، پس استوار باشید و نزدیک شوید، و آسان گیرید و دشواری به بار نیاورید» (من توجیهات / ۲۲). توضیح: می‌دانیم که بسیاری از مظاهر دینداری، احکام دین را دشوار جلوه می‌دهند، یا برای آن که عذری در فهم آنها داشته باشند یا برای این که بگویند کار همه کس نیست و پهلوانی مانند ما می‌خواهد و زیان اینگونه تلقینات در جامعه‌ی اسلامی از ویرانگرترین شبهه‌ها در ترک دین است، مانند ترک نماز جماعت به بهانه‌ی دقت در عدالت امام جماعت. ۱۴ - پیغمبر برای تشییع جنازه‌ی یکی از انصار بیرون آمد، عمر گفت: یا رسول الله! بر او نماز مخوان، او مردی گنهکار بود، پیغمبر رو به مردم کرد و فرمود: «آیا کسی عملی از مسلمانی او دیده است؟» یکی گفت: «آری یا رسول الله، در شبی از شب‌ها نگهبانی می‌کردیم و او با ما بود؛ پیغمبر بر او نماز گزارد و خاک بر گورش ریخت و فرمود: «مردم گمان می‌کنند تو از اهل آتشی، اما من شهادت می‌دهم تو اهل بهشتی» آن گاه فرمود: «ای عمر! از تو از اعمال مردم سؤال نمی‌کنند، اما از ایشان از نماز سؤال می‌شود» و در بعضی روایات از فطرت. (مطالب ۲۱۲ / ۱). تنبیه: اخبار و روایات عامه پر است از انواع اظهارنظرهای عمر در محضر پیغمبر و سرزنش پیغمبر از او، از آن جمله این خبر در «مطالب العالیه» ابن حجر که خود به تعصب مشهور است، [صفحه ۲۵۲] اما از ابداء حق دریغ نکرده است. ۱۵ - پیغمبر به مسجد داخل شد ابواسرائیل مشغول نماز بود، به پیغمبر گفتند: او با مردم نمی‌نشیند و با ایشان سخن نمی‌گوید، به سایه نمی‌رود، و روزه‌دار است؛ فرمود: «بنشیند، و با مردم سخن گوید، و به سایه رود، و روزه باشد» (اسد الغابه ۱۳۶ / ۵) - ضحاک بن قس را برای اخذ زکات فرستاد، او بهترین شتران را گرفت و نزد پیغمبر آمد و گفت: دیدم از جهد یاد می‌کنی این شتران را گرفتم که بر آنها سوار شوند و بار بردارند، پیغمبر فرمود: «این‌ها را

پس بده، و از اموال نامرغوب ایشان بگیر» (اسد ۱۳۶ / ۵) ۱۷ - خطبه می خواند مردی را در آفتاب دید، اشاره کرد که به سایه رود. (اسد ۶۸ / ۵) ۱۸ - یزید بن اصم بر خاله‌ی خود میمونه ام المؤمنین وارد شد، و در مسجد پیغمبر به نماز ایستاد، پیغمبر وارد شد، میمونه گفت: یا رسول الله! این جوان ریاکار را می بینی؟ پیغمبر فرمود: «او را رها کن، در امر خیر ریاکار باشد، بهتر از آن است که در شر ریاکار باشد» (اسد ۱۰۴ / ۵) ۱۹ - هزال بن ذئب ماعز را که با کنیزش زنا کرده بود اغوا کرد تا نزد پیغمبر بیاید و اقرار کند، و او اقرار کرد، چون حد بر او جاری کردند و پیغمبر شنید، به هزال فرمود: «اگر بر او پرده پوشی می کردی برای تو بهتر بود» (اسد الغابه ۶ / ۵) ۲۰ - عقبه بن عامر فرزند نوره خود را نزد پیغمبر برد، و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، فرزندم را دعائی بیاموز که با آن خدا را بخواند و بر او آسان گیر، پیغمبر فرمود: «ای پسر! بگو: خداوندا! از تو صحتی می خواهم در ایمان، و ایمانی در حسن [صفحه ۲۵۳] خلق، و صلاحی که رستگاری را به دنبال دارد» (اسد ۴۱۸ / ۳) ۲۱ - به امیرمؤمنان فرمود: «یا علی این دین استوار است، به رفق و مدارا در آن داخل شو، عبادت پروردگار تو را مبعوض خود مکن زیرا افراط و زیاده روی در کار نه نیروئی باقی می گذارد، نه راه را طی می کند، چنان عمل کن مانند کسی که امید دارد تا سر حد پیری و سالخوردگی زنده بماند و چندان بر حذر باش، مانند کسی که می ترسد فردا بمیرد» (وافی - الایمان / ۷۰) ۲۲ - بر جنازه‌ای نماز گزارد، مردم بر او ثنا می گفتند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! این مرد چنان نیست که ثنایش می گفتند، اما خداوند شهادت ایشان را قبول کرد و او را آمرزید. (اسد ۳۸۷ / ۲) ۲۳ - در هیچ کاری مخیر نمی شد مگر آن که آسانترین بر مردم را انتخاب می کرد. (شمائل / ۶۰) ۲۴ - سریه‌ای فرستاد یکی از ایشان قبل از رسیدن به محل از همراهان جدا شد و به شتاب خود را به آن جا رساند و به ایشان گفت: شهادتین بگوئید تا خون و مال شما مصون بماند؛ و ایشان شهادتین گفتند؛ وقتی سریه رسیدند، او را ملامت کردند که ما را از غنیمت محروم کردی، وقتی نزد پیغمبر بازگشتند، او را تحسین نمود و فرمود: «خداوند به هر تن که رها کردی، فلان و فلان پاداش به تو می دهد» (اسد ۳۴۷ / ۱) ۲۵ - نماز جماعت پیغمبر سبک‌ترین نمازها بود، و نماز فرادای او سنگین‌ترین نمازها. (اسد ۳۳۰ / ۵) ۲۶ - چنان شد که اعرابی‌ای در مسجد الرسول از فرط نادانی بول کرد، اصحاب بر او بانگ زدند، پیغمبر فرمود: «او را رها کنی د، شما بر انگیخته شده‌اید آسانگیرها، و برانگیخته نشده‌اید سختگیرها» (نظام ۱۹۱ / ۱). [صفحه ۲۵۴] ۲۷ - به پیام رسان‌ها این دستور را می داد: «مژده دهید و نفرت به بار نیاورید، آسان گیرید، سخت نگیرید». کهمس هلالی مسلمان شد، به خانه‌ی او رفت، پس از سالی بازگشت، پیغمبر او را دید که ضعیف و نحیف شده بود، کهمس گفت: من همانم که پارسال آمدم و مسلمان شدم، وقتی رفتم نه شب خوابیدم و نه روز افطار کردم، پیغمبر فرمود: «کی به تو چنین فرمان داده بود، تا خود را عذاب دهی؟ ماه رمضان را روزه بدار و از هر ماهی دو روز» کهمس گفت: بیشتر می توانم، پیغمبر فرمود: «از هر ماهی سه روز» (اسد ۲۵۶ / ۴) ۲۸ - محجن بن ادرع گفت: پیغمبر دستم را گرفت تا به در مسجد رسیدیم، مردی آن جا بود که زیاد به رکوع و سجود می رفت، فرمود: این کیست، گفتم: فلان بن فلان و بر او ثنا گفتیم، پیغمبر فرمود: «این چنین به او نگویی، که او را هلاک خواهی کرد»، تا به در حجره‌ی او رسیدیم فرمود: «بهترین بخش از دین شما آسانترین آن است» (اسد ۳۰۵ / ۲) ۲۹ - در شتران زکات شتری قوی و خوش قواره دید، فرمود: «خدا بکشد او را» (عامل اخذ زکات را) وی گفت: یا رسول الله! آن را به جای دو شتر گرفته‌ام، فرمود: «اگر چنین است، بلی» یعنی صحیح است. (مطالب ۲۳۶ / ۱) ۳۰ - جوانی زیاد عبادت می کرد، پدرش به پیغمبر شکایت نمود که خود را به تعب می اندازد، پیغمبر فرمود: «به او فرمان ده بر نفس خود مهربان باشد» (مطالب ۱۴۸ / ۱) ۳۱ - شنید مردی نماز را طول می دهد، رفت و شانه‌ی او را گرفت و فرمود: «خداوند از این امت به اندک راضی شده و برای این امت دشواری را دوست ندارد»، و این سخن را سه بار تکرار نمود. (مطالب ۱۴۸ / ۱). [صفحه ۲۵۵] ۳۲ - چنان شد که نماز جماعت را از همیشه سبکتر خواند، یکی گفت: چرا؟ فرمود: «مگر آواز گریه‌ی طفل را نشنیدی» (مطالب ۱۲۲ / ۱) ۳۳ - می فرمود: «بر خود سخت نگیرید تا بر شما سخت نگیرند؛ گروهی بر خود سخت گرفتند، خداوند بر ایشان سخت گرفت، همان‌ها هستند بازماندگان ایشان در صومعه‌ها و دیرها قوله تعالی: «و رهبانیة

ابتدعوها ما کتبناها علیهم» (حدید / ۲۷) یعنی: «و رهبانیتی که پیش خودی آن را ساختند، و بدعتگراری کردند ما آن را بر ایشان نوشته بودیم» (مطالب ۱۱۷ / ۱) - ۳۴ - عقبه بن مالک گفت: خواهرم نذر کرده بود پیاده به حج رود و روسری نبندد، پیغمبر فرمود: «به خواهرت بگو سواره به حج رود و روسری ببندد و سه روز روزه بدارد» و در حدیث دیگر آمده که خداوند با ژولیدگی چه کار دارد. (اسد ۲۴۰ / ۳). توضیح: نسبتن روسری از نظر آفتاب خوردن است که گمان کرده ریاضتی با ثواب است. ۳۵ - حزم بن ابی کعب بر معاذ بن جبل گذر کرد که در نماز مغرب سورهی بقره را آغاز کرده بود و جداگانه نماز خواند، معاذ به پیغمبر شکایت نمود، که حزم بدعتگراری کرده، حزم گفت: یا رسول الله! چون دیدم سورهی بقره را می‌خواند، من جدا نماز خواندم، پیغمبر فرمود: «ای معاذ! مشکل ساز مباش، زیرا پشت سر تو در نماز ناتوان و پیر سالخورده هست و حاجتمند به چیزهایی» (اسد ۲ / ۳). [صفحه ۲۵۶] ۳۶ - فرمود: «شما نمی‌توانید به همه‌ی چیزهایی که گفته‌ام عمل کنید اما تلاش کنید و امیدوار باشید» (اسد ۳۲ / ۲) ۳۷ - پیغمبر گروهی را به سریره‌ای فرستاد، عامر بن اضبط اشجعی را دیدند و او به تحیت اسلام به ایشان سلام داد، اما محلم یکی از لشکریان به او حمله کرد و او را کشت و اموالش را گرفت، چون به پیغمبر خبر دادند، به محلم فرمود: او را کشتی بعد از آنکه گفت: به خدا ایمان آورده‌ام و بعد از نزول این آیه، قوله تعالی: «یاایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا»؟ (نساء / ۹۴) ۳۸ - عامر بن فقیمی گفت: پیغمبر بر گروهی وارد شد، همه می‌گفتند: یا رسول الله دیدم که با دستش اشاره کرد و فرمود: «بدرستی که دین خداوند در آسانی است» (اسد ۹۰ / ۳) ۳۹ - حبیب بن حارث نزد او آمد و گفت: من مردی هستم که زیاد گناه می‌کنم، فرمود: «توبه کن»، گفت: یا رسول الله! توبه می‌کنم و باز هم گناه می‌کنم، فرمود: «هر وقت گناه کردی توبه کن»، گفت: یا رسول الله! در این صورت گناهان من زیاد است، پیغمبر فرمود: «عفو خداوند از گناه تو بیشتر است» (اسد ۲۷۰ / ۱) ۴۰ - ابو سعید خدری مهمانی کرد یکی گفت من روزه‌ام، پیغمبر فرمود: «برادرت به خاطر تو زحمت کشیده و طعامی آماده کرده، بخور و روز دیگر به جای آن روزه بگیر» (اسد ۴۳ / ۱). توضیح: روزه‌ی او مستحبی بوده یا از مواردی که تا قبل از ظهر می‌توانسته افطار کند، که احکام آن در کتب فقهی مضبوط است. [صفحه ۲۵۷] ۴۱ - بر زن زانیه‌ای که رجم شده بود نماز گزارد، گفتند: بر زانیه نماز می‌گزاری؟ فرمود: «توبه‌ای کرد که اگر هفتاد گناهکار چنین توبه می‌کردند قبول می‌شد، آیا چیزی افضل از این هست که جان خود را فدا کرد؟» (مجمع ۲۶۸ / ۶) ۴۲ - می‌فرمود: «اگر شبهه‌ای در کار بود، حد را جاری نکنید»، مردی آمد و اقرار به زنا کرد، فرمود: «بنشین»، تا سه بار تکرار شد، که اقرار می‌کرد و می‌فرمود: یا رسول الله! همکار او را نباید زد؟ فرمود: «این مرد را بیاورید»، به او فرمود: «طرف تو کیست؟»، وی زنی را نشان داد، او را حاضر ساختند، انکار نمود، فرمود: «اگر شاهد نیاوردی تو را حد قذف می‌زنم» و چون شاهد نداشت، فرمود تا او را هشتاد تازیانه زدند. (مجمع ۲۶۷ / ۶). توضیح: تحقیق و سؤال از همکار او واجب نبوده است، اما پیغمبر خواسته تعلیم کند که جز با اقرار یا شهادت چهار شاهد آن هم با شرائط حد جاری نمی‌شود تا مردم اصرار در اشاعه‌ی فاحشه‌نکنند. ۴۳ - وقتی ماعز بن مالک نزد پیغمبر اقرار به زنا کرد، و گفت: یا رسول الله! مرا با اجرای حد پاک کن، پیغمبر سه روز متوالی او را رد می‌کرد و ماعز هر روز اقرار را تکرار می‌نمود، و اصرار در اجرای حد داشت تا پیغمبر دستور داد او را سنگسار کنند، چون چند سنگ به او اصابت نمود فرار کرد، زبیر بن عوام که مردی قوی بود با پرتاب استخوان شتری او را انداخت، مردم رسیدند و او را سنگسار کردند، وقتی پیغمبر شنید فرمود: «چرا او را رها نکردید؟ زیرا خودش اقرار کرده بود، اما اگر علی همراه شما بود گمراه نمی‌شدید» (وافی - الحدود / ۳۷۶). [صفحه ۲۵۸] توضیح: سمحه سهله بودن احکام و معارف اسلام مستندش قرآن مجید است از آن جمله: قوله تعالی: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم» (مائده / ۶) یعنی: «خداوند نمی‌خواهد که دشواری بر شما بار کند بلکه می‌خواهد که شما را پاک و مطهر سازد». قوله تعالی: «هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج / ۷۸) یعنی: «او (خداوند) آن چنان است که شما را برگزیده، و در دین بر شما دشواری بار نکرده». قوله تعالی: «لا تکلف نفس الا وسعها» (بقره / ۲۳۳) یعنی: «کسی مکلف نشده مگر

به اندازه‌ی توانائیش». و در سه مورد قوله تعالی: «لا نكلف نفسا الا وسعها» (انعام / ۱۵۲ و اعراف / ۴۲ و مؤمنون / ۶۲) یعنی: «کسی را مکلف نمی‌کنم مگر به اندازه‌ی توانائیش». قوله تعالی: «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (بقره / ۱۸۵) یعنی: «خداوند آسانی را برای شما می‌خواهد و دشواری را برای شما نمی‌خواهد». قوله تعالی: «فقل لهم قولا میسورا» (اسراء / ۲۸) یعنی: «گفتار آسان و قابل انجامی برای ایشان بگو». ۴۴ - فرمود: «برای هر عملی حدتی هست، و برای هر حدتی فترتی و سستی‌ای، هر کس فترت او مبتنی بر سنت من است، راهنمایی شده و هر کس به جز آن است، [صفحه ۲۵۹] گمراه است، من نماز می‌خوانم و می‌خواهم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم هر کس از سنت من رویگردان است، از من نیست» (مشکل ۸۹ / ۲) - ۴۵ - فرمود: «مرد گاهی گناهی می‌کند و با آن به بهشت می‌رود» گفتند: چگونه؟ فرمود: «آن گناه همیشه برابر چشم اوست، و ترسناک است تا وارد بهشت می‌شود» (محاضرات / ۴۰۸) - ۴۶ - قتيله مادر اسماء زن ابوبکر مشرکه بود، به مدینه آمد و برای دخترش هدیه آورد، دخترش آن را قبول نکرد و او را راه نداد تا از پیغمبر سؤال کند، پیغمبر فرمود: «او را بپذیر و گرامی بدار و هدیه‌ی او را قبول کن» (نهایه ۲۹۶ / ۱۷) - ۴۷ - روزی خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! هر آینه حج بر شما واجب شده حج بجا آورید»، مردی گفت: یا رسول الله! امسال تنها یا هر سال؟ پیغمبر ساکت ماند، تا او سه بار تکرار نمود، پیغمبر فرمود: «آن چه را نگفته‌ام از آن سؤال نکنید، اگر گفته بودم آری بر شما واجب شده بود، و توانائی آن را نداشتید بدرستی که بسیار سؤال کردن پیشینیان شما را هلاک نمود، و همچنین دگرگونه گفتن درباره‌ی پیامبران، هرگاه شما را به چیزی فرمان دادم در حد توانائی آن را انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دوری کنید» (تیسیر ۳۰۹ / ۱) - توضیح: فرموده‌ی پیغمبر مستند به قرآن مجید است، قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا لا تستلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم» (مائده / ۱۰۱) یعنی: «ای ایمان آورندگان! از چیزهائی سؤال نکنید، چه بسا اگر جواب آن برای شما آشکار شود شما را ناخوش آید، و همچنین قوله تعالی «اتقوا الله ما استطعتم» (تغابن / ۱۶) یعنی: «آن چه در توانائی شما است از [صفحه ۲۶۰] خدا بترسید»، یعنی مراعات احکام او نمائید. ۴۸ - وقتی پیغمبر در مسجد بود، مردی آمد و گفت: زنا کرده‌ام مرا حد بزن، پیغمبر ساکت ماند، دوباره گفت و پیغمبر ساکت ماند و نماز بر پا شد، چون پیغمبر از نماز فارغ شد و به راه افتاد آن مرد دنبالش رفت، پیغمبر فرمود: «بینم آیا وقتی از خانه بیرون آمدی آیا نیکو وضو نگرفتی؟» گفت: بلی یا رسول الله، پیغمبر فرمود: «نماز با ما خواندی؟» گفت: بلی یا رسول الله، پیغمبر فرمود: خداوند آن گناه را به تو بخشید.» (تیسیر ۲۲۷ / ۲) - توضیح: پیغمبر آن وضو و نماز مخلصانه‌ی او را و علاقه‌ی به اجرای حد را به جای توبه‌ی او به حساب آورده که اجرای حد را موقوف می‌کند. ۴۹ - روزی با اصحاب در مسجد بود، عربی بیابانی آمد و در گوشه‌ای از مسجد بول کرد، اصحاب بر او فریاد زدند، پیغمبر فرمود: «بر او قطع نکنید تا تمام کند»، آن گاه پیغمبر او را بخواست، و فرمود: «این مساجد را برای بول کردن و پلید ساختن برپا نکرده‌اند بلکه برای یاد کردن خداوند و نماز گزاردن و قرآن خواندن است» آن گاه فرمود آب آوردند و آن را تطهیر کردند. (تیسیر ۶۸ / ۳) - ۵۰ - زنی نزد پیغمبر آمد و گفت: آمده‌ام خودم را به تو ببخشم، پیغمبر سر به زیر انداخت، و آن زن چون دید چیزی نمی‌گوید نشست، مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! اگر توبه به او نیازی نداری، او را به من تزویج کن، فرمود: «چیزی داری؟»، گفت: نه، فرمود: «به خانه رو، شاید چیزی به دست آوردی»، رفت و برگشت و گفت: «چیزی به دست نیامد، فرمود: «و لو انگشتی از آهن»، گفت: ندارم غیر از این ردا، فرمود: «به چه درد می‌خورد، اگر تو آن را پوشی چیزی از آن برای او نیست، و اگر او بپوشد [صفحه ۲۶۱] چیزی برای تو نیست»، آن مرد خواست مجلس را ترک کند، فرمود: «بیا، آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟» گفت: می‌دانم، فرمود: «او را به تو تزویج کردم که بیست آیه از قرآن به او یاد دهی» (تیسیر ۵۲ / ۳) - توضیح: کاملا معلوم است که زن به این صداق و ازدواج راضی بوده و نیز پیغمبر در تزویج او ولایت داشته هم ولایت مطلقه و هم ولایت از جانب زن به شاهد حال زنی که خود رابه پیغمبر بخشیده بود. ۵۱ - بر جنازه‌ی مردی از انصار حاضر شد، عمر گفت: یا رسول الله! بر او نماز مخوان مردی بدکاره بود، پیغمبر از عمر روبرو گردانید و از دیگران پرسید: آیا از شما کسی او را برای انجام کاری از اسلام دیده است؟ یکی گفت: آری یا رسول الله شبی با

ما در راه اسلام نگهبانی می‌داد، پیغمبر بر او نماز گزارد و خاک بر گور او ریخت و فرمود: «کسانی گمان می‌کنند تو از اهل آتشی من گواه می‌دهم تو از اهل بهشتی» آن گاه فرمود: «ای عمر! تو را از اعمال مردم نمی‌پرسند، اما از نماز پرسیده می‌شوی» (مطالب ۲۱۲ / ۱). توضیح: لابد برادران عامه‌ی ما در این مورد روایت ابن حجر متعصب را ضعیف می‌دانند. ۵۲ - نزد پیغمبر از یکی از موالی بنی عبدالمطلب یاد کردند که شب‌ها نماز می‌خواند و روزها روزه؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اما من می‌خوابم و نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم» (مطالب ۴۱۴ / ۱). ۵۳ - ام سلمه گفت: محبوبترین اعمال نزد پیغمبر عملی بود که بنده بر آن دوام [صفحه ۲۶۲] آورد و هر چند کم باشد. (مطالب ۱۴۷ / ۱). ۵۴ - شنید مردی در مسجد نماز را طول می‌دهد، رفت و شانه‌ی او را گرفت و فرمود: «خداوند از این امت به آسانی راضی شده و از دشواری برای او کراهت دارد» و سه بار آن را تکرار فرمود، آن گاه گفت: این مرد، دشواری را گرفته و آسانی را رها کرده؛ بعد او را تکان داد، آن مرد بعدا دیده نشد. (مطالب ۱۴۸ / ۱). ۵۵ - فرمود: «هر کس همه‌ی روزها روزه گرفت، روزه نگرفته است» (مطالب ۲۸۴ / ۱). ۵۶ - فرمود: «خداوند بیمارزد بنده‌ی آسان خرید آسان فروش را، آسان گیر در قضاوت و آسان قضاوت کننده را» (مطالب ۳۸۶ / ۱). ۵۷ - فرمود: «کاری کردم که دوست دارم نکرده بودم که داخل خانه کعبه شدم، بیم دارم کسی از افقی از آفاق جهان بیاید و برای او دخول بیت ممکن نشود و در دل او چیزی (از افسوس) پدید آید. (مطالب ۳۶۵ / ۱). ۵۸ - جوانی خواست به سریه‌ای برود، فرمود: «آیا در میان اهل خود شخص سالمندی به جا گذارده‌ای؟» گفت: نه، اهل من کودکان صغیری هستند، فرمود: «به سوی ایشان بازگرد، به درستی که (در خدمت کردن) از ایشان مجاهده‌ی خوبی هست» (مطالب ۸۳ / ۲). ۵۹ - پیغمبر عملی انجام داد که در آن توسعه و رخصت بود، گروهی به آن رخصت عمل نکردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه خواند، بعد از حمد و ثنا فرمود: «چه شده است اقوامی را که از عملی که من انجام داده‌ام، دوری می‌کنند، به خدا سوگند که من داناتر از ایشان به خداوند، و ترسناکتر از خداوند از ایشان» (وصول ۳۴ / ۱). [صفحه ۲۶۳] ۶۰ - به دنبال عثمان بن مظعون که برای ریاضت سر در بیابان گذارده بود فرستاد و فرمود: «از سنت من روی گردانی که چنین و چنان می‌کنی؟» گفت: نه به خدا یا رسول الله! بلکه طالب سنت تو هستم؟ پیغمبر فرمود: «به درستی که من هم نماز می‌خوانم هم می‌خوابم هم روزه می‌گیرم هم افطار می‌کنم و با زنان همبستر می‌شوم، ای عثمان! از خدا بترس زیرا اهل تو بر توفی دارند، مهمان تو بر تو حقی دارد، برای نفس تو بر تو حقی هست، پس روزه گیر و افطار کن، نماز خوان و بخواب» (وصول ۳۴ / ۱). توضیح: رزین گفت: عثمان سوگند یاد کرده بود که تمام شب را نماز بخواند و هر روز روزه بگیرد و با زنان نخواست، از پیغمبر پرسید: پس سوگند من چه می‌شود؟ آیه نازل شد: «لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم» (بقره / ۲۲۵) یعنی: «در سوگند بیهوده، از شما خداوند مؤاخذه نمی‌کند». ۶۱ - عبدالله بن عمرو بن عاص که می‌خواست هر سه شب قرآن را ختم کند پیغمبر به او فرمود: «حال که می‌توانی بیشتر بخوانی، قرآن را در هفت شب تلاوت کن» و به او فرمود: «تو چه می‌دانی شاید عمرت دراز بود» عبدالله می‌گفت: من سخت گرفتم و چون پیر شدم آرزو می‌کردم کاش آسان‌گیری پیغمبر را قبول می‌کردم. (وصول ۳۴ / ۱). ۶۲ - فرمود: «این دین آسان است، هیچ کس دین را شدید نمی‌گیرد مگر آن که دین بر او غالب می‌شود» (وصول ۳۵ / ۱). توضیح: مراد آن که خواهید دید که از اوج ادعای خود باز خواهد ماند. [صفحه ۲۶۴] ۶۳ - می‌فرمود: «آسان گیرید و سخت نگیرید، بشارت دهید، آرامش دهید و نفرت ندهید» (وصول ۳۵ / ۱). ۶۴ - فرمود: «بر خود سخت نگیرید که بر شما سخت گرفته شود، بدرستی که قومی بر خود سخت گرفتند بر ایشان سخت گرفته شد، این است بقایای ایشان در صومعه‌ها و دیرها» (و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم» یعنی: «و رهبانیتی که پیش خودی آن را بدعت‌گزاری کردند و ما آن را بر ایشان ننوشته بودیم» (وصول ۳۶ / ۱). ۶۵ - وارد مسجد شد دید بندی را به دو ستون بسته‌اند، پرسید: «این چیست؟» گفتند: مال زینب (همسر پیغمبر) است که اگر در قیام خسته شد دست خود را به آن بگیرد، فرمود: «نه، آن را باز کنید، هر یک از شما به قدر نشاط خود نماز بخواند و چون سست شود بنشیند» (وصول ۳۶ / ۱). توضیح: مراد نمازهای مستحبی است و مقدار نمازهای واجب و یا هر واجبی در حدی است که

خستگی آور نیست. ۶۶ - پیغمبر بر عایشه وارد شد زنی از بنی اسد آن جا بود، فرمود: «این کیست؟» عایشه گفت: فلانه که شبها نمی خوابد، فرمود: «بس است، بر شما از اعمال است آن قدر که طاقت دارید زیرا خداوند خسته نمی شود، این شمائید که خسته خواهید شد، محبوبترین دین نزد خداوند آن است که صاحبش بر آن مواظبت کند» (وصول ۳۶ / ۱) - ۶۷ - فرمود: «برای هر چیزی نشاطی هست و برای هر نشاطی فترت و سستی ای، اگر صاحب عمل استوار بود و نزدیک، به او امیدوار باشید و اگر به او با انگشت اشاره شد او را به چیزی نشمارید» (وصول ۳۶ / ۱). و در روایت دیگر فرمود: [صفحه ۲۶۵] «هر که فترت او طبق سنت من است، هدایت شد و هر کس چنان نیست گمراه شد» (وصول ۳۷ / ۱). توضیح: مراد از استوار بودن صاحب عمل، همان مواظبت بر عمل است؛ و نزدیک شدن، بر طبق سنت عمل کردن؛ و مراد از با انگشت نشان دادن متظاهران مشهورند. ۶۸ - پیغمبر میان سلمان و ابودردا عقد مواخات بست، سلمان به دیدار ابودردا رفت، مادر او را در لباس ژنده ای دید، از او پرسید: چه شده؟ گفت، برادرت ابودردا کاری به دنیا ندارد، روزی ابودردا به دیدن سلمان رفت، برای او غذا درست کرد، او گفت: روزم، سلمان گفت: تا نخوری من نخواهم خورد، او خورد، چون شب شد ابودردا برای نماز برخاست، سلمان به او گفت: بخواب، خوابید، باز خواست برخیزد سلمان گفت: بخواب، چون آخر شب شد سلمان به او گفت: به درستی که برای پروردگارت بر تو حقی هست، و نفس تو بر تو حقی دارد، و اهل تو بر تو حقی دارد، حق هر صاحب حقی را بده، ابودردا به پیغمبر گزارش داد، فرمود: «سلمان درست گفته» (وصول ۳۷ / ۱) - ۶۹ - ابوبکر حنظله را دید گفت: چطوری؟ گفت: منافق شدم، گفت: چگونه؟ گفت: چون نزد پیغمبر باشم ما را به بهشت و جهنم تذکر می دهد گویی آنها را به چشم می بینم، و چون از نزد او بیرون می آیم زنان و اولاد و اموال چنان ما را مشغول می سازند که آنها را فراموش می کنیم، ابوبکر گفت: من هم چنینم، نزد پیغمبر رفتند، و آن چه میان ایشان گذشته بود گفتند، فرمود: «سوگند به آن که جام در دست اوست اگر همیشه چنان باشید که در نزد من بودید و در یاد آن هر آینه فرشتگان بر روی فرش و راه شما با شما مصافحه خواهند کرد [صفحه ۲۶۶] اما ای حنظله! ساعتی و ساعتی و تا سه بار آن را تکرار نمود» (وصول ۳۷ / ۱) - ۷۰ - فرمود: «بهترین امور، حد وسط آنها است» (وصول ۳۷ / ۱) - ۷۱ - پیغمبر مردی را دید که به دو پسرش تکیه داده و راه می رود فرمود: «او را چه می شود؟» گفتند: نذر کرده پیاده را برود، فرمود: «به درستی که خداوند از عذاب کردن این مرد به نفس خود بی نیاز است» و فرمان داد سوار شود. (وصول ۳۳۵ / ۴) - ۷۲ - فرمود: «با شب دست و پنجه نرم نکنید زیرا نخواهید توانست، هر گاه یکی از شما چرت بزند به فراش خود رو آورد زیرا سالم تر است» (مجمع ۲۶ / ۲) - ۷۳ - فرمود: «چون بر برادر مسلمانان وارد شدی از طعام او بخور و سؤال نکن و از نوشیدنی او بنوش و سؤال نکن» (مطالب ۷۲ / ۳). توضیح: سؤال نکن یعنی لازم نیست از او اجازه بگیری. ۷۴ - فرمود: «بر شما باد از عمل به اندازه ای که طاقت دارید زیرا خداوند ملال ندارد مگر آن که خودتان خسته شوید» (مجمع ۲۵۹ / ۲). توضیح: استثنا منقطع است و معنی چنان نیست که اگر شما خسته شدید او خسته می شود تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا. ۷۵ - فرمود: «با شب دست و پنجه نرم نکنید زیرا شما از عهده ای آن (خواب) بر نمی آید و طاقت ندارید، هر گاه یکی از شما چرت زد به رختخواب برود که برای او سالم تر است» (مجمع ۲۶۰ / ۲) - ۷۶ - از کسانی که زیاد عبادت می کردند نزد پیغمبر سخن رفت فرمود: «به علت اقتضای اسلام است، در رغبت و نشاط به عبادت، برای اول هر کاری رغبت و [صفحه ۲۶۷] نشاطی هست و بعد فترت و سستی ای، هر کس وقفه ای او در حد میانه بود خوب است و هر کس وقفه ای او در راه معاصی و غلو یا بدعت بود، آنانند هالکین» (مجمع ۲۵۹ / ۲) - ۷۷ - معاذ نماز جماعت می کرد حرام نامی اقتدا کرد، جدا نماز خواند و رفت، معاذ را خبر دادند گفت: او منافق است، آیا برای آبیاری نخل خود در نماز شتاب کرد؟ حرام نزد پیغمبر آمد و شکایت کرد، پیغمبر رو به معاذ کرد و فرمود: «آیا تو فتنه گری؟ آیا تو فتنه گری؟ بر ایشان نماز را دراز مکن، از سوره ها مانند «سبح اسم» و «الشمس» را بخوان» (مجمع ۷۱ / ۲). و در روایت دیگر فرمود: «پشت سر تو پیر و ناتوان و مریض و حاجتدار هست» (مجمع ۷۳ / ۲). توضیح: مراد پیغمبر از سوره ای «الشمس» آن بوده که اگر سوره ای درازی می خوانی در حدود این سوره ها باشد و گر نه سوره های کوتاه تر هم هست. ۷۸ - در

روایات دیگر حامل و شیرده، و فرموده: «من آواز طفل را می شنوم و سبک می کنم که مادرش ناراحت نشود». ۷۹ - وقتی نماز جماعت می خواند سبکترین نمازها، و وقتی تنها می خواند درازترین و سنگینترین آنها. (مجمع ۷۰ / ۲) - ۸۰ - انس گفت: چنان نماز می خواند که اگر امروز یکی از شما بخواند بر او عیب می کنید. (مجمع ۷۱ / ۲). توضیح: مرحوم شیخ علی تهرانی عالم و زاهد مشهور که علمای نجف به او اقتدا می کردند چنان به سرعت نماز می خواند که نویسنده در سال ۱۳۱۶ در نجف در مسجد هندی به او اقتدا کردم عقب می افتادم. [صفحه ۲۶۸] ۸۱ - فرمود: «به درستی که خداوند واجباتی را واجب گردانید، آنها را ضایع مکنید؛ و حدودی را معین کرده از آنها تجاوز نکنید؛ و چیزهایی حرام کرده به آنها نزدیک نشوید؛ و چیزهایی را ترک کرده بی آن که فراموش کرده باشد، در آنها بحث و جستجو نکنید» (وصول ۳۳۴ / ۴) - ۸۲ - روز فتح مکه مردی برخاست گفت: یا رسول الله! نذر کرده ام اگر مکه را فتح کردی دو رکعت نماز در بیت المقدس بخوانم فرمود: «همینجا بخوان» باز تکرار کرد فرمود: «همینجا بخوان» بار سوم گفت، به او فرمود: «خود دانی» (وصول ۳۳۴ / ۴) - ۸۳ - عقبه بن عامر گفت: خواهرم نذر کرده بود با پای پیاده به خانه خدا برود، به من گفت از پیغمبر فتوی بخواهم، فرمود: «هم راه برود هم سوار شود»، و در روایت دیگر فرمود: «خداوند از پیاده رفتن خواهر تو بی نیاز است، سوار شود و شتری قربانی کند» (وصول ۳۳۵ / ۴) - ۸۴ - فرمود: «تا می توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید، اگر راهی یافتید او را رها کنید، اگر امام در عفو خطا کند بهتر است تا در عقوبت خطا کند» (وصول ۲۳ / ۲) - ۸۵ - فرمود: «لغزش های صاحبان هیأت را (بزگوران) چشم پوشی کنید مگر حدود را» (وصول ۲۳ / ۲) - ۸۶ - در شب های سرد و بارانی به مؤذن می فرمود: «بگو در جای خود نماز بخوانند» (وصول ۳۳۰ / ۲) - ۸۷ - فرمود: «کسی که بر قومی مهمان شد، بی اجازه ی ایشان روزه نگیرد» (وصول ۳۹۹ / ۲). توضیح: مراد، روزه ی مستحبی است یا روزه ی واجب در وقت موسع مانند روزه ی قضا. [صفحه ۲۶۹] ۸۸ - مردی نزد پیغمبر آمد و گفت: هلاک شدم، فرمود: «چه چیز تو را هلاک کرده؟» گفت: روزه بودم و با اهلیم همخوابه شدم، فرمود: «بنده ای داری که آزاد کنی؟» گفت: نه، فرمود: «می توانی دو ماه روزه بگیری؟» گفت: نه، فرمود: «می توانی شصت مسکین را غذا دهی؟» گفت: نه، فرمود: «بنشین» در این وقت زنبیلی خرما هدیه آوردند، پیغمبر فرمود: «این سائل کجاست؟» گفت: منم، فرمود: «این خرما را بگیر و تصدق کن» گفت: آیا بر فقیرتر از خودم؟ به خدا سوگند ما بین این دو کوه سیاه مدینه اهل بیتی فقیرتر از ما نیست، پیغمبر خندید و فرمود: «آن را ببر و بر اهل بیت خود بخوران» (وصول ۴۰۴ / ۲) - ۸۹ - امام صادق فرمود: «از این امت شش چیز برداشته شده: اشتباه، فراموشی، مجبور بودن، نادانسته ها آن چه طاقش را ندارند و آن چه به آن ناچارند» (بحار ۲۷۴ / ۲) - ۹۰ - در روایت دیگر به اضافه ی حسد و فال بد و تفکر در وسوسه ی خلقت (بحار ۲۸ / ۲) - ۹۱ - از امام صادق پرسیدند از خریدن بالاپوش که معلوم نیست پوست آن تذکیه شده یا نه و نماز در آن، فرمود: «جائز است و سؤال بر شما نیست، پدرم فرمود در مورد خوارج: بر خود سخت گرفتند از روی جهالت به درستی که دین از این ها وسیعتر است». (بحار ۲۸۱ / ۲). توضیح: شایان دقت است. ۹۲ - فرمود: «این دین استوار است در آن به آسانی وارد شوید» (مجمع ۶۲ / ۱) - ۹۳ - مردی را دید که زیاد نماز می خواند، فرمود: «بر شما باد به هدایت میانه ای» و سه بار آن را تکرار کرد. (مجمع ۶۲ / ۱). [صفحه ۲۷۰] ۹۴ - شبیان گفت: به مسجد آمدم و به دیوار حجره ی پیغمبر تکیه دادم و سرفه کردم، پیغمبر مشغول خوردن سحری بود، فرمود: «بیا بخور» گفتم: قصد روزه کرده ام، فرمود: «من هم قصد دارم اما مؤذن ما چشمش خوب نیست و پیش از طلوع فجر اذان می گوید» (مطالب ۲۸۷ / ۱) - ۹۵ - ام اسحاق گفت: بر پیغمبر وارد شدم، برای او نان و گوشت آوردند، من اشتها داشتم از غذای پیغمبر بخورم، فرمود: «ای ام اسحاق بیا بخور»، من خوردم، تیکه گوشتی به دهن بردم یادم آمد که روزه ام، دست نگهداشتم، فرمود: «چرا؟»، گفتم: روزه ام، فرمود: «روزه ی خود را تمام کن»، یکی گفت: اکنون که شیر شده؟ فرمود: «هر آینه رزقی بود که خداوند به سوی او کشاند» (مطالب ۲۹۱ / ۱) - ۹۶ - امام محمد باقر (علیه السلام) بر جنازه ای حاضر شد، عطا هم در آن جا بود، زنی شیون می کرد، عطا گفت: ساکت شو و گرنه باز می گردم، او ساکت نشد و عطا باز گشت، یکی به امام گفت: عطا برگشت، فرمود: «چرا؟»، گفتند: چنین و چنان، فرمود: «هماره

جنازه برویم، اگر چنان باشد که به محض دیدن باطلی حق را رها کنیم، حق هیچ مسلمانی را ادا نخواهیم کرد» (بحار ۲۸۲ / ۲) توضیح: شایان دقت است و عطا یکی از شیوخ معتزله است. ۹۷ - فرمود: «خداوند از امت من در مورد سه چیز گذشت فرموده: «خطا و فراموشی و آن چه بر آن مجبور شوند» (مستدرک ۱۹۸ / ۲) - ۹۸ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «روغن فروشی بود، پیغمبر پرسید کجا است، گفتند: مرده و نزد ما مردی امین و صدوق بود، اما خصلتی داشت، فرمود: چه بود؟» گفتند: با زنان داد و ستد می کرد، رسول الله فرمود: مرا دوست داشت، دوست [صفحه ۲۷۱] داشتن شدیدی که اگر نخاس (برده فروش) بود خداوند او را می آرمزید» (وسائل ۹۸ / ۱۲). توضیح: این روایت در جای دیگر از طریق دیگر نوشته شده و قصد ما از بازنویسی آن تأکید بر صحت آن است در ذیل آن هم توضیح لازم داده شده است. ۹۹ - اعرابی ای گفت: ماه را دیده ام، پیغمبر فرمود: «شهادت می دهی به لا اله الا الله؟»، گفت: آری، فرمود: «شهادت می دهی به محمد رسول الله؟»، گفت: می دهم، فرمود: «ای بلال! مردم را خبر کن فردا روزه بگیرند» (وصول ۳۸۵ / ۲). [صفحه ۲۷۳]

علم، حکمت، تبلیغ

خداوند متعال مقام و مرتبه‌ی صاحبان علم را تالی تلو خود و فرشتگان قرار داده، آن هم در والاترین مقام‌ها که گواهی بر وحدانیت اوست، قوله تعالی: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملئکة و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم» (آل عمران / ۱۸) یعنی: «خداوند گواهی داد به درستی که نیست خدایی جز او، و فرشتگان و صاحبان علم نیز چنین گواهی دادند، در حالی که بر پاست به اقامه‌ی عدل، نیست خدایی مگر او که عزیز و حکیم است». بیشترین احادیث که از پیغمبر اکرم روایت شده، در بیان مقام والای علم و تأکید بر فراگرفتن انواع علوم است، ریشه‌ی اعتقادات مسلمانی دانش و بینش علمی است؛ اینک نمونه‌ای از آن بحر بی ساحل: ۱ - «سر لشکر بودلی» انگلیسی در کتابش «الرسول» می گوید: قرآن کتاب جلیلی است که صورت محمد را منعکس می کند بلکه در واقع، قرآن خود محمد است. (الرسول / ۲۷۹). [صفحه ۲۷۴] ۲ - گروهی مسلمان شدند، چون خواستند از نزد پیغمبر بازگردند، گفتند: یا رسول الله چه کسی برای ما امامت کند؟ فرمود: «آن که بیشتر قرآن می داند» (اسد ۱۱۰ / ۴) - ۳ - طلق بن عبدالله تمیمی در مسجد بنائی می کرد، پیغمبر فرمود: «برای او گل ببرید زیرا او بهتر کار می کند» (نظام ۸۳ / ۲) - ۴ - می فرمود: «خط خوب حق و حقیقت را بهتر آشکار می کند» (نظام ۲۴۵ / ۲) - ۵ - بعد از نماز صبح به سؤالات جواب می داد. (نظام ۲۷۷ / ۲) - ۶ - می فرمود: «انساب خود را به آن اندازه که صله‌ی رحم کنید، یاد گیرید» (نظام ۳۰۱ / ۲) - ۷ - فرمود: «به جوانان علم بیاموزید» (نظام ۳۱۷ / ۲) - ۸ - همه‌ی زبان‌ها را می دانست، چون همه قوم او بودند، به دلیل «وما ارسلناک الا کافه للناس» (سبأ / ۲۸) و هر پیغمبری باید زبان قوم خود را بداند قوله تعالی: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قوم» (ابراهیم / ۴) یعنی: «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش». ۹ - کاتب سری داشت، به او دستور داد تا زبان‌های عبرانی و سریانی را یاد بگیرد، و فرمود: «دوست ندارم نامه‌هایی که می رسد همه کس بخواند» (نظام ۱۱۹ / ۱) - ۱۰ - می فرمود: «سین بسم الله را آشکار کنید، یعنی جلی بنویسید» (نظام ۱۲۵ / ۱) - ۱۱ - در آخر نامه‌ها به کفار می نوشت: «و السلام علی من اتبع الهدی» یعنی: «سلام بر کسی که پیروی هدایت کرد» (نظام ۱۳۸ / ۱) - ۱۲ - می فرمود: «کنیزان خود را تعلیم دهید تا خداوند دو اجر به شما بدهد» (نظام ۲۳۴ / ۲). [صفحه ۲۷۵] ۱۳ - می فرمود: (از من تبلیغ کنید و لو یک آیه) (نظام ۲۲۳ / ۲) - ۱۴ - روزی برای تعلیم زنان معین کرده بود. (نظام ۲۳۵ / ۲) - ۱۵ - یکی از حکمت‌های تعدد زوجات پیغمبر، برای تعدد زنان معلمات بود. (نظام ۲۳۶ / ۲) - ۱۶ - برای سفارت، براننده‌ترین را برمی گزید، می فرمود: «بشارت دهید، نفرت ایجاد نکنید» (نظام ۲۴۶ / ۱) - ۱۷ - به عبدالله بن سعد بن وقاص که نوشتن می دانست، فرمان داد اطفال مدینه را تعلیم دهد، همچنین به اسیران جنگ بدر. (نظام ۴۸ / ۱) - ۱۸ - می فرمود: «علم را با نوشتن مقید سازید وقتی با مردم سخن می گوید چیزی که نمی فهمند، یا فهم آن بر ایشان دشوار است، به ایشان نگویند، علم را نزد جوانان به ودیعه گذارید»، زنی را شوهر داد که

مهریه‌اش تعلیم قرآن بود. ضریس کناسی گفت: نزد امام صادق (علیه‌السلام) بودم و ابوبصیر هم بود، امام فرمود: «داود علم انبیا را میراث برد و سلیمان وارث او بود و محمد وارث سلیمان و ما وارث محمد؛ مصحف ابراهیم و موسی نزد ماست»، ابوبصیر با حالت استعجاب گفت: این است علم؟ امام فرمود: «ای ابابصیر! این علم نیست، هر آینه علم چیزی است که شب و روز و ساعت به ساعت پدید می‌آید» (بحار ۱۳۲ / ۱۷). تنبیه: این حدیث از تکک حدیث‌های اخبار به غیب و در حد اعجاز است، که امام اشاره به تکامل علوم کائنات می‌کند، علمی که بشر با نیروی خدا داد باید همیشه و الی غیر النهایه روز به روز ساعت به ساعت کشف تازه‌ای کند، و همان است که خداوند متعال به آن اشاره فرموده قوله تعالی: «سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق [صفحه ۲۷۶] اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» (فصلت / ۵۳) یعنی: «به زودی در آینده‌ای مستمر آیات خود را در سراسر جهان و در نفس خودشان به ایشان نشان می‌دهیم، تا به تدریج و بلا-انتهای ایشان آشکار شود که او (خدا) حق است آیا پروردگار تو بس نیست که بر هر چیزی گواه و آگاه است». ۱۹ - ابوعطیه سعدی گفت: پیغمبر با زبان قوم خودم با من سخن گفت. (اسد ۱۲۲ / ۴). ۲۰ - عبدالله بن عمرو بن عاص از پیغمبر اجازه خواست که حدیث او را بنویسد و او اجازه داد عبدالله گفت: هر چه بود بنویسم چه در حال رضا و چه در حال غضب؟، فرمود: «همه را بنویس زیرا من جز حق نمی‌گویم» (اسد ۲۱ / ۲۳۳). ۳ - می‌فرمود: «ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه‌ی خردمندی ایشان سخن گوئیم» (بحار ۲۸۰ / ۱۶). ۲۲ - چنین سخن می‌رفت هم کوتاه هم همه فهم، و هرگز سخن را دراز نمی‌کرد، اما گاهی برای تفهیم، تکرار می‌نمود؛ سه بار سلام می‌رد و هر جا می‌رفت سه بار اذن ورود می‌گرفت. (شمائل / ۷۰). ۲۳ - می‌فرمود: «به من کلمات جامعه را داده‌اند، و حکمت‌ها را به اختصار می‌گویم، من با کلمات جامعه مبعوث شده‌ام و به ترس در دل‌ها نصرت یافته‌ام و زمین برای من هم مسجد است و هم پاک کننده» (شمائل / ۷۱). ۲۴ - می‌فرمود: «شما نمی‌توانید با مالتان به همه برسید، (ایشان را شاد کنید) به ایشان به حسن خلق برسید» (وافی - ایمان / ۸۲). و در حدیث دیگر این دستور را به بنی‌هاشم داده است. ۲۵ - می‌فرمود: «سوگند به آن که خدایی جز او نیست، هرگز خیر دنیا و آخرت به [صفحه ۲۷۷] مؤمن نمی‌رسد مگر به حسن ظن او به خداوند و امیدواری به او، و حسن خلق، و خودداری از غیبت کردن مسلمانان؛ سوگند به آن که خدایی جز او نیست، خداوند مؤمنی را پس از توبه کردن و استغفار کردن عذاب نمی‌کند، مگر به سوء ظن او به خداوند، و تقصیر او در امید به خداوند و بدخلقی او و غیبت کردن مسلمانان؛ و سوگند به آن که خدایی جز او نیست، گمان هیچ مؤمنی به خدا خوب نمی‌شود مگر آن که خداوند نزد گمان او حاضر و آماده است، زیرا خداوند بخشنده است، خیرات در دست اوست، شرم دارد که بنده‌ی مؤمن به او خوش گمان باشد و او گمان و امیدش را برآورده نکند، پس گمان خود را درباره‌ی خداوند خوب کنید و به سوی او راغب شوید» (وافی - ایمان / ۵۹). ۲۶ - می‌فرمود: «سرور اعمال، سه چیز است: انصاف دادن برای مردم از نهاد و نفس خویش، مواسات با برادر دینی و یاد خدا در همه حال» (وافی - ایمان / ۸۸). ۲۷ - همه‌ی خلائق را همچون عیالات خداوند به حساب می‌آورد می‌گفت: «دوست داشته‌ترین ایشان نزد خداوند، مهربانترین ایشان به خلق، و شتابکارترین ایشان برای انجام نیازمندی‌های ایشان است» (وافی - ایمان / ۱۱۹). ۲۸ - می‌فرمود: «خداوند گفته: اگر در زمین نباشد مگر یک مؤمن، به او از همه‌ی خلق بی‌نیازم، برای او از ایمانش انسی قرار می‌دهم که محتاج به هیچ کس نباشد» (وافی - ایمان / ۱۳۱). ۲۹ - فرمود: «بزرگترین کبر، نادیده گرفتن حق و بی‌اعتنائی به آن و طعنه زدن بر اهل آن است» (وافی - کفر / ۱۵۰). ۳۰ - فرمود: «روزی موسی علیه‌السلام نشسته بود، ابلیس با بالاپوش رنگارنگی بر او وارد شد، موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس آمدم بر تو سلام دهم که مقامی [صفحه ۲۷۸] نزد خدا داری، موسی گفت: این بالاپوش چیست؟ ابلیس گفت: دل‌های آدمیان را با آن می‌ربایم، موسی گفت: مرا خبر ده از آن گناهی که چون کسی مرتکب می‌شود بر او مسلط می‌شوی، گفت: هرگاه خودبین شود و عمل خود را بسیار و گناه خود را کوچک شمارد؛ خداوند به داود گفت: گناهکاران را بشارت ده که توبه را می‌پذیرم، و از گناه عفو می‌کنم و صدیقین را بیم ده که به اعمال خود معجب نشوند، زیرا هیچ بنده‌ای عمل خود را به

حساب نیاورد مگر آن که هلاک شد» (وافی - کفر / ۱۵۱). ۳۱ - فرمود: «به زودی بر مردم زمانی بیاید که ظاهرشان خوب و باطن ایشان خبیث باشد، ظاهر ایشان آراسته در حالی که طمع دنیا دارند و با داشتن دنیا آن چه نزد خداوند است نمی‌خواهند، دین ایشان ریاست، بیم از خدا ندارند، خداوند همه‌ی ایشان را به عقاب فرا می‌گیرد دعا می‌کنند چون دعای غریق، و برای ایشان اجابت نمی‌شود» (وافی - کفر / ۱۴۸). ۳۲ - می‌فرمود: «اگر بدخلقی، مخلوقی می‌شد که دیده شود بد گل‌ترین مخلوقات بود» (وافی - کفر / ۱۵۲). ۳۳ - فرمود: «بهترین چیزی که عطا شده، خلق نیکو است؛ و بدترین آن، دل زشتی با روئی نیکو» (اسد / ۳۵۴). ۳۴ - سخن گفتن بعد از نماز عشا را مکروه می‌داشت. (اسد / ۲۰). ۳۵ - زبیرقان بن بدر و عمرو بن اهتم و گروهی از بنی تمیم نزد پیغمبر آمدند، پیغمبر وصف زبیرقان را از عمرو بن اهتم پرسید، وی گفت: در پیش نزدیکان مطاع است، در حمله شدید است و حصاری استوار برای پشت سر خویش است، زبیرقان گفت: یا رسول الله! به خدا می‌داند از آن چه گفت بالاترم، عمرو رو به او کرد و گفت: تو [صفحه ۲۷۹] کم مروت، تنگ جایگاه (برای مهمان) احمق پدر، و فرومایه‌ی خالی، بعد گفت: یا رسول الله! همه‌ی آن چه گفتم راست گفتم، مرا راضی کرد او را به بهترین وجهی وصف کردم، و مرا ناراضی کرد او را به بدترین چیزی که از او می‌دانستم وصف کردم، پیغمبر فرمود: «ان من البیان لسحرا» یعنی: «به درستی که بعضی از بیان‌ها سحرند» (اسد / ۱۹۱). ۳۶ - فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها از پدرش خادمی خواست و پیغمبر تسیحات مشهور به تسیحات زهرا را به او یاد داد و فرمود: «این از خادمی برای تو بهتر است» (نظام / ۲۳۰). توضیح: دانشمندانی که در سنت و سیرت پیغمبر غور و تحقق کرده‌اند، موفق شده‌اند که مأخذ آنها را در قرآن مجید بیابند و در این باره کتاب‌ها نوشته‌اند و از آن جمله در اخیر علامه عارف عبدالرحمن فاسی که مأخذ حدیث تسیحات را قوله تعالی: «والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا» (کهف / ۴۶) می‌داند، یعنی: «نیکوهای پایدار نزد خداوند پاداش بهتری دارند و امید بیشتری به بار می‌آورند». ۳۷ - می‌فرمود: «علم، یا آیه‌ی محکمه‌ای است، یا سنت استوار در جریان‌ی یا وظیفه‌ی عادل» (نظام / ۲۳۰). توضیح: آیه‌ی محکمه آیات دال بر توحید است که کشف رازهای خلقت هم از این باب است؛ سنت استوار نظامات زندگی و حفظ حقوق بین الافراد و الجماعات است؛ و فریضه‌ی عادل و وظائف انسانی انسان در برابر خدا و خلق است. ۳۸ - می‌فرمود: «همه‌ی شما شبان و چوپانید، و همه‌ی شما مسئول زبردستان خود [صفحه ۲۸۰] هستید» (نظام / ۲۳۹). ۳۹ - فرمود: «هیچ چیزی پدر به فرزند عطا نمی‌کند که بهتر از حسن ادب باشد»، می‌فرمود: «حق فرزند بر پدر آن است که نام نیکو بر او بگذارد و شناگری و تیراندای به او یاد دهد» (نظام / ۲۳۹). ۴۰ - در این جا مناسب است، مأخذ حدیث مشهور «ایتونی بدواء» را از روایات عامه نقل کنیمبخاری، مشهورترین محدثین عامه، در صحیحش نقل می‌کند که پیغمبر چهار روز قبل از وفاتش فرمود: «برای من کتفی (استخوان شانه‌ی گوسنند یا شتر که بر آن می‌نوشتند) بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از من هر گز گمراه نشوید» و کسی در آن میان گفت: درد بر او غالب شد، کتاب خدا برای ما بس است و سر و صدا بلند شد، پیغمبر فرمود: «شایسته نیست در محضر پیغمبری، اختلاف واقع شود، برخیزید و بیرون روید» (قاموس الرجال / ۱۸۵). ۷ و همه‌ی منابع. توضیح: به هر حال مانع شدند که آن سند بسیار مهم که به تصریح پیغمبر مانع گمراهی امت بعد از او بود نوشته شود و این کلمه‌ی عوام پسند را که قرآن برای ما بس است در اذهان انداختند و کسی نگفت که خود قرآن می‌گوید که «و ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ۲ یعنی: «پیغمبر از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، نیست گفتار او مگر وحی که به او وحی شده» و پر واضح است که آن سند مربوط به تعیین قطعی جانشین او بوده است، که از آن بیم داشتند مبادا تصریح پیغمبر راه را برای توطئه بر ایشان ببندد. بحث و تحقیق کامل در این [صفحه ۲۸۱] رویداد عجیب و ویرانگر که نقطه‌ی عطف تاریخ اسلام است بلکه مهمترین آنها است، از عنوان این کتاب خارج و این واقعه نه قابل انکار است، و نه قابل تأویل و توجیه و به طور قطع شنیعترین موردی است که بالصراحه و علانیه و عالما عامدا با امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت شده و عامل آن هر که باشد نه تنها مسلمان نیست، بلکه دشمنترین دشمنان اسلام است، و هیچ مطهری نمی‌تواند او را تطهیر کند. ۴۱ - در غالب خطبه‌ها دستور می‌داد تا

حاضران مطالب را به غایبان برسانند. (شامی ۵۷۹ / ۳) ۴۲ - بیانش همیشه ابلغ بود و تأثیر آن قوی وقتی صفوف جنگ بدر روبرو شدند به جنگاوران مسلمان فرمود: «این مکه است که پاره‌های جگر خود را به سوی شما پرتاب کرده است» (یعنی ابر مردان خود را). (شامی ۳۹۸ / ۲) ۴۳ - به قبا رفت فرمود: «سنگی از این کوه بیاورید» چون آوردند، قبله‌ی ایشان را معین نمود. (اسد ۱۰۵ / ۴) ۴۴ - می‌فرمود: «هر آینه ماندن یکی از شما در دنیا که به حق سخن گوید تا باطلی را براند و حقی را یاری دهد، از هجرت با من افضل است» (اسد ۴۰۹ / ۳) ۴۵ - افراد در قبول اسلام کاملاً آزاد بودند تا آن جا که مردم مسلمان شده و زن همچنان در کفر باقی بود و کسی مزاحم او نبود و نمونه‌های این مطلب در این کتاب بسیار است. ۴۶ - در موسم حج (قبل از هجرت) با اقوام مختلف ملاقات می‌کرد و اسلام را بر ایشان عرضه می‌داشت در سال یازدهم بعثت بر طائفه‌ی خزرج از مردمان مدینه گذر [صفحه ۲۸۲] کرد، فرمود: «شما چه کسانی باشید؟» گفتند: از خزرج، فرمود: «از دوستان یهود؟» گفتند: بلی، فرمود: «می‌نشینید تا با شما سخن گویم؟» گفتند: بلی، نشستند، ایشان را به خدای یگانه دعوت نمود و اسلام را بر ایشان عرضه داشت واز قرآن تلاوت کرد، یکی از ایشان گفت: به خدا این همان پیامبری است که یهود خبر می‌دهند؛ مسلمان شدند و گفتند: می‌رویم و دیگران را دعوت می‌کنیم. (شامی ۱۷۶ / ۲) ۴۷ - در محل «منی» حاجیان به دور پیغمبر انبوه بودند، و سعی می‌کردند خود را به او برسانند و از او سؤال کنند، مردی خود را به زحمت به او رسانید، و گفت: برای من دعا کن، فرمود: خداوند سر تراشیده‌ها را رحمت کند. (سر سائل تراشیده نبود) او بار دیگر درخواست کرد و همان را شنید، رفت و سر خود را تراشید. (اسد ۲۵۱ / ۱) ۴۸ - در مسجد «خیف» در «منی» فرمود: «خداوند شاداب کند مردی را که سخن من بشنود و بفهمد آن گاه به کسی که نشنیده برساند» (اسد ۱۷۰ / ۲) ۴۹ - ابن معاذ گفت: پیغمبر در «منی» معالم دین را برای مردم بازگو می‌کرد، و هر کس در هر جا بود آواز او را می‌نشیند. (تاریخ مکه ۱۷۳ / ۲) ۵۰ - روزی او را سر حال دیدند گفتند: یا رسول الله! سر حالی؟ فرمود: «آری، الحمد لله» آن گاه سخن از مالداری رفت فرمود: «مالداری زبانی ندارد اگر تقوا باشد و تندرستی از مالداری بهتر است اگر تقوا باشد، و سر حال بودن از نعمت‌ها است» (اسد ۳۵۴ / ۳) ۵۱ - خطبه‌اش کوتاهترین بود و هرگز بیهوده نمی‌گفت. (بحار ۲۳۷ / ۱۶) ۵۲ - چون سخن می‌گفت به طور فصل و قاطع می‌گفت، و هر کس آن را می‌شنید، می‌فهمید و ابهامی نداشت. (بحار ۲۳۷ / ۱۶) ۵۳ - فرمود: «نزدیک است علم از عالم دزدیده شود، تا آن جا که بر آن دست [صفحه ۲۸۳] نیابند، گفتند: یا رسول الله! چگونه دزدیده شود و حال آن که کتاب خدا در میان ماست، و به اولاد خود یاد می‌دهیم؟ فرمود: «توراه و انجیل هم نزد یهود و نصاری بود و به حال ایشان سودی نداد» (اسد ۲۳۶ / ۱). توضیح: اولاً مقصود از علم در این جا، علم دین و احکام آن است و کافی است نبودن وجود قرآن در میان مسلمانان بعثت شیوع تأویلات ناروا و آراء گوناگون باطل، به دست سودجویان فرقه‌ای است که مانع فهم درست دین آن گونه که پیغمبر تفهیم نموده، می‌باشد. ۵۴ - فرمود: «اگر شئامت در چیزی باشد در زبان است» (وافی - الایمان / ۸۵) ۵۵ - فرمود: «دلالت کننده بر خیر مانند فاعل خیر است» (مجمع ۵۶). (۱۳۷ / ۳) - فرمود: «اگر نه چنان بود که گناه برای مؤمن بهتر از خودبینی است هرگز خداوند میان او و گناه را خالی نمی‌گذارد»، یعنی میان مؤمن و گناه مانعی قرار می‌داد. (اسد ۲۵۴ / ۴) ۵۷ - یکی از او پرسید: کسی که نه مالی دارد تا صدقه دهد نه نیروئی تا جهاد کند چگونه است؟ فرمود: «خیر را بگوید و شر را رها کند و به ایشان (صدقه ده و مجاهد) به بهشت رود» (اسد ۸۲ / ۴) ۵۸ - در جواب نامه‌ی نجاشی، به علی (علیه‌السلام) فرمود: «نامه‌ای بنویس و مختصر کن»، او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، تو در مهربانی بر ما چنانی که همچون یکی از ما هستی و ما از اطمینان به تو چنانیم که از تو هستیم، زیرا ما از تو چیزی امید نداشتیم مگر آن که به ما رسید و از تو در هیچ امری بیم نداشتیم مگر آن که تأمین یافتیم و توفیق از خداوند است»؛ چون امیرمؤمنان آن را خواند، پیغمبر فرمود: [صفحه ۲۸۴] «حمد خداوندی را سزااست که در اهل بیت من مانند توئی را قرار داد و پشت مرا به تو قوی ساخت» (بحار ۳۹۷ / ۲۰) ۵۹ - عبدالله بن ثابت گفت: عمر نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! از بنی قریظه گذر کردم، بخشی از توراه برای من نوشتند اگر خواهی به تو نشان دهم، پیغمبر روی در هم کشید من به عمر گفتم: مگر صورت

پیغمبر را نمی‌بینی؟ عمر گفت: راضی شدیم که الله پروردگار ما و اسلام دین ما و محمد رسول الله است؛ روی پیغمبر باز شد و فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر موسی در میان شما آید و متابعت او کنید و مرا رها کنید هر آینه گمراهید، شما بهره‌ی من از امت‌ها هستید و من بهره‌ی شما از پیغمبران» (اسد ۱۲۷ / ۳). و در روایت دیگر به نقل از مسند احمد چنین آمده، چون عمر نوشته را بر پیغمبر خواند، فرمود: «آیا هنوز در حیرتید، ای پسر خطاب؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست به تحقیق آن را (قرآن را) آوردم پاک و روشن، از یهود و نصاری چیزی نپرسید، که یا حق گویند چه بسا ایشان را تکذیب کنید، یا باطل گویند چه بسا ایشان را تصدیق کنید سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر موسی زنده بود راهی نداشت مگر آن که از من متابعت کند. ۶۰ - فرمود: «سه چیزند که خداوند از قضا درباره‌ی آنها فارغ شده است، (برو و برگرد ندارند) احدی از شما ظلم نکند زیرا خدا فرمود: «یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم» (یونس / ۲۳) یعنی: «ای مردم! این است و جز این نیست، ظلم کردن شما به زیان خودتان خواهد بود»؛ و احدی از شما مکر نکند زیرا خداوند فرمود: «و لا یحیق المکر السیء الا باهله» (فاطر / ۴۳) یعنی: «مکر و حيله‌ی بد به صاحبش برمی‌گردد»؛ و احدی از شما پیمان‌شکنی نکند، زیرا خداوند فرموده: «و من نکث [صفحه ۲۸۵] فانما ینکث علی نفسه» (فتح / ۱۰) یعنی: «هر کس پیمان را شکست، هر آینه به زیان خود آن را می‌شکند» (اسد ۲۶۹ / ۳). توضیح: آوردن صفت سیئه برای مکر از آن جهت است، که مکر به معنی چاره‌جوئی پنهانی است، هم خوب دارد هم بد و در این جا مقصود حيله‌های شیطانی است، دلیل بر مکر خوب «و الله خیر الماکرین» است یعنی خداوند بهترین مکر کنندگان است. ۶۱ - فرمود: «هیچ احدی که به قدر حبه‌ی خردلی کبر در دل دارد، به بهشت نمی‌رود، و هیچ احدی که به قدر حبه‌ی خردلی ایمان در دل داشته باشد، به جهنم نمی‌رود» (اسد ۲۹۳ / ۴). تنبیه: بنابراین، ایمان و کبر در دلی با هم جمع نمی‌شوند. ۶۲ - فرمود: «شهادت زور معادل شرکت است»، به دلیل قوله تعالی: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور» (حج / ۳۰) یعنی: «از پلیدی بت‌ها دوری کنید و از قول و گواهی زور، دوری جوئید. (اسد ۲۶۰ / ۱) - ۶۳ - مردار گوسفندی را دید فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست دنیا نزد خداوند پست‌تر است از این مردار نزد صاحبش» (مجمع ۲۸۷ / ۱۰) - ۶۴ - فرمود: «دو نعمتند که بیشتر مردم قدر آنها را نمی‌دانند: صحت و فراغت» (مجمع ۲۹۰ / ۱۰) - ۶۵ - یکی گفت: شترم را نبسته و توکل بر خدا آن را رها کرده‌ام، فرمود: «اورا ببند و توکل کن» (مجمع ۳۰۳ / ۱۰). [صفحه ۲۸۶] - ۶۶ - می‌فرمود: «اهل معروف (خیرات) در دنیا اهل معروف در آخرتند و اهل منکر در دنیا اهل منکر در آخرتند» (اسد ۱۹۲ / ۴). مقصود از اهل فلان و فلان در آخرت اهل جزای آن در آخرتند. ۶۷ - زمینی که به زبیر بخشید و حد آن را به اندازه‌ی دویدن اسبش قرار داد، زبیر از طمع‌ی که داشت وقتی اسبش سستی کرد او را با تازیانه زد که جلوتر برود، پیغمبر فرمود: «تا آن جا به او بدهید که تازیانه به اسب زد و بیشتر ندهید.» (جواهر الاحکام - احیاء موات / ۱۸۴) - ۶۸ - وقتی بنی‌النضیر را از مدینه بیرون کردند و آن‌ها بستانکارهایی داشتند، فرمود: «از سود کم کنید و نقدا بگیریید» (واقعی ۳۷۴ / ۱) - ۶۹ - دختر عدی نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! فرزندم عبدالله که از بدریان است و در احد شهید شده، دوست دارم پهلوی خودم دفن شود تا با او انس بگیرم، پیغمبر در نقل جنازه‌ی او اذن داد او را و مجدر بن زیاد را بر شتری بار کردند و با آن که عبدالله مردی تنومند و سنگین بود و مجدر مردی لاغر و سبک هر دو لنگه بر کول شتر مساوی بودند، پیغمبر ایشان را دید و فرمود: «عمل ایشان، ایشان را برابر ساخته است» (اسد ۴۰۶ / ۵) - ۷۰ - «ضماد» یکی از کاهنان بود، چون از دعوت پیغمبر آگاه شد، نزد او آمد و گفت: بیا تا تو را منتر کنم، و از باد جنون برهانم، پیغمبر فرمود: «حمد برای خدا و از او کمک می‌طلبم، کسی را که او هدایت کرد گمراه کننده‌ای برای او نیست و کسی را که او گمراه کرد هدایت کننده‌ای برای او نیست، گواهی می‌دهم که خدایی نیست مگر الله، یکتا است و انبازی ندارد»؛ و سه بار آن را تکرار کرد، ضماد گفت: به خدا سوگند من گفتار کاهنان و ساحران و شاعران را شنیده‌ام، هرگز مانند این کلمات نشنیده‌ام، [صفحه ۲۸۷] دستت را بده تا بیعت کنم، و اسلام آورد، و آن کلمات را بر من تکرار کن که تا ژرفترین دریاها رسیده‌اند. (شامی ۴۵۲ / ۲) - ۷۱ - اسیران را دید و تبسم کرد و فرمود: «از من نمی‌پرسید چرا؟» گفتند: خدا و رسولش داناترند،

فرمود: «تعجب کردم از گروهی که ایشان را با زنجیر به سوی بهشت می‌کشند و ایشان به کندی راه می‌روند» (اسد ۱۲۵ / ۴) - ۷۲ -
فرمود: «هرگاه مردی را دیدید که به دنیا بی‌اعتنا بود و زاهد و کم‌سخن، به او نزدیک شوید که حکمت را القا می‌کند» (اسد ۱۷۶ /
۵) - ۷۳ - فرمود: «امانت را به صاحبش ادا کن و با کسی که با تو خیانت کرد خیانت مکن» (مجمع ۱۴۵ / ۴) - ۷۴ - بخشی از خطبه‌ی
او هنگام بیماری این است: «کارها به فرمان خدا جاری می‌شود، اگر انجام کاری دیر شد، دیر کردن آن شما را به دست پاچگی و
زود خواستن وادار نکند، زیرا خداوند با شتاب هیچ کس شتاب نمی‌کند هر کس با فرمان خدا دست و پنجه نرم کند خداوند بر او
غالب می‌شود و هر کس با خدا حيله و خدعه کند، خدا با او مکر خواهد نمود، آنگاه آیه قرآن را تلاوت نمود «فهل عسیتم ان
تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم» (محمد ۲۲ / ۲۲) یعنی: «آیا شاید اگر در زمین فرمانروا شدید فساد می‌کنید و رحم‌های
خود (خویشاوندیها) را قطع می‌نمایید» (تاریخ الاسلام ۱۴۹ / ۱) - ۷۵ - فرمود: «خداوند فرموده: هر کس یکی از دوستان مرا آزار
دهد به من اعلان جنگ داده است» (وافی - ما یجب علی المؤمن / ۱۶۱) - ۷۶ - سرآغاز نامه‌ها که برای اشخاص می‌فرستاد: «بسم الله
الرحمن الرحیم» بود و می‌فرمود: «کل امر ذی بال لم یبدء فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر» یعنی: [صفحه ۲۸۸] «هر امر مهمی
که در آن بسم الله الرحمن الرحیم آغاز نشود ناتمام و دنباله بریده خواهد بود». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ کتابی نازل
نشد مگر آن که اولش بسم الله الرحمن الرحیم بوده». (بحار ۵۹ / ۱۹). توضیح: ابلهانی که هم دعوی مسلمانان و معرفت دارند هم در
سرآغاز کتاب‌ها و کارها چیزی جز بسم الله می‌نویسند یا می‌گویند اعتقاد ریشه‌داری به دنباله‌روی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و
سلم) ندارند. ۷۷ - پیغمبر فرمود: «کسی که از قصاص بترسد از ظلم خودداری می‌کند». (وافی - ما یجب / ۱۶۲). توضیح: در این جا
قصاص به معنی کیفر و عذاب الهی است که به ظالمان قدرتمند یا خفیه کار می‌رسد و به قول مولوی: چون که بد کردی بترس
ایمن مباش زانکه تخم است و برویاند خدایش ۷۸ - در عهدنامه‌ی حدیبیه وقتی خواستند بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند، سهیل بن
عمرو نماینده‌ی کفار گفت: اگر خدای تو را قبول داشتیم، جنگی نداشتیم، مانند رسم معمول ما بنویسید: بسمک اللهم؛ و پیغمبر به
خارط صلح قبول کرد؛ همچنین وقتی پیغمبر خواست به احترام مقام نوبت، خود را مقدم دارد و رسول الله را عقب نام خود بیاورد،
سهیل قبول نکرد و گفت: بنویسید محمد بن عبدالله و چون نوشته شده بود؛ نویسنده‌ی نامه یعنی علی (علیه السلام) دل نمی‌داد که
نام رسول الله را محو کند، پیغمبر اکرم که ظاهراً امی بود به او فرمود: «نشانم بده» و چون نشان داد با انگشت خود آن را محو کرد،
و [صفحه ۲۸۹] نوشتند محمد بن عبدالله. پیغمبر به هر جا نامه نوشت از تقدم نام او ناراحت نشدند جز خسرو پرویز که وقتی برایش
خواندند خشمناک شد، و نام را پاره کرد و چون پیغمبر شنید فرمود: «ملکش و شکمش پاره خواهد شد» و هر دو بوقوع پیوست،
ایران به دست مسلمانان فتح شد و شیرویه پسرش شکم او را پاره کرد. (همه‌ی منابع) - ۷۹ - عرب‌ها بلاغت را در ایجاز و اختصار
می‌دانستند، و نامه‌های پیغمبر در حد اعلائی بلاغت بودند مانند «اسلم تسلّم» یعنی: «اسلام آور تا سالم بمانی» که در غالب نامه‌ها
مندرج بود. ۸۰ - از نامه‌ی او به اهل یمن: «هر کس نماز ما را بخواند و به قبله‌ی ما رو آورد، و از ذبائح ما بخورد، مسلمان است»
(مکاتیب الرسول / ۳۷۳) - ۸۱ - در نامه‌ی باریق از دی نوشت: «هر مسلمانی بر شما گذر کند، سه روز مهمان شما باشد و چون میوه‌ها
برسد، ابن السبیل به قدر شکمی بخورد» (مکاتیب / ۳۸۰). توضیح: چون در بیابانها هیچ گونه وسائل زندگی از خوراک و مسکن
نبود، میزبانی اهل بادیه الزامی بود، نکته‌ی جالب آن که پیغمبر در رعایت ابن السبیل اسلام را شرط نکرده و همه در برابر این
رعایت یکسانند. ۸۲ - در سال اول هجرت با بنی ضمیره پیمان بست که نه با آنان جنگ کند نه آنان با او جنگ کنند و گروهی بر
ضد او فراهم نکنند و دشمن او را یاری ندهند. (مکاتیب / ۳۸۶) - ۸۳ - وقتی خالد بن ولید «اکیدر» یکی از امرای شام را اسیر کرد و
نزد پیغمبر آورد، او را بخشید و در بقا بر نصرانیت او را آزاد گذارد و با او معاهده بست و به وطن خود باز گردانید. (مکاتیب /
۳۹۲). [صفحه ۲۹۰] - ۸۴ - در یکی از نامه‌ها نوشت: «اگر در میان مردم نزاعی واقع شد کسی قبائل و عشائر را از نظر تعصب قومی
به کمک دعوت نکند بلکه دعوت ایشان به فرمان خداوند وحده لا شریک له باشد، هر کس به خدا دعوت نکند و به قبائل و عشائر

دعوت کند، شمشیر در ایشان بگذارید تا دعوت ایشان به خداوند وحده لا شریک له باشد» (مکاتیب / ۲۰۳). توضیح: هشدار عظیمی است برای تفرد قانون در سلطه و حکومت، هم اکنون در مجامع عقب افتاده بیشتر قدرت و حکومت از آن دسته بندی‌های غیر قانونی است و رقم قانون به تنهائی رمقی ندارد. ۸۵ - به خزیمه بن ثابت نوشت: من تو را نزد قومت فرستادم، نه ظلم بکنید نه ظلم بکشید؛ وقتی خزیمه نزد پیغمبر آمد و اسلام قومش را خبر داد، پیغمبر دست به صورت او کشید و صورتش تا آخر عمر همچنان درخشان ماند. (مکاتیب / ۲۳۸) ۸۶ - در نامه‌ای نوشت: «نه راه و نه آب، مختص کسی نیست، و کسی نمی‌تواند دیگری را از آنها منع کند» (مکاتیب / ۳۰۰). توضیح: مراد راه‌ها و آب‌های عمومی است، مانند رودخانه‌ها و چشمه‌سارها و جاده‌ها البته تفصیل احکام آن‌ها را باید از کتب فقه طلب نمود. ۸۷ - در عهدنامه‌ی اهل نجران نوشت اسقفی را از کار خود باز ندارند، و نه راهبی را از رهبانیتش، و نه رئیس و نگهبان صلیبی را از آن چه در زیر دست اوست، چه بیش و چه کم، برایشان ضمانتی و خونی از دوران جاهلیت باقی نیست، از محلشان بیرون رانده نشوند، مالیت از ایشان گرفته نشود، ارتشی زین ایشان را لگدکوب نکند، [صفحه ۲۹۱] هر کس از ایشان حقی مطالبه می‌کند با عدالت رفتار کند، نه ظالم باشند نه مظلوم، به شرطی که ربا نخورند و هر کس ربا بخورد ذمه‌ی من از ایشان بری باشد، و بر ایشان است که در هر رویدادی، جهد خود و خیرخواهی خود را به کار برند، نه مظلوم باشند نه مجبور، مرادی را به گناه دیگری نگیرند. (مکاتیب / ۳۲۱). توضیح: نصار در نظر پیغمبر مردمی بهتر از یهود بودند، آیات قرآن مجید هم شاهد مطلب است، قوله تعالی: «ذلک بان منهم قسیسین و رهبانان و انهم لا یستکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق» (مائده / ۸۲) یعنی: «اینکه گفته شد (وصف نصاری) از آن است که برخی از ایشان کشیشانند (روحانیان) و راهبانند (ریاضت کشان) و هر آینه ایشان تکبر نمی‌ورزند، و آنگاه که بشنوند آن چه را بر رسول خدا نازل شده است چشمان ایشان را می‌بینی که از شناخت حق اشک می‌ریزد». بر عکس یهودان که تلاش و همتشان همه در راه امور مادی و رباخواری بود، به همین جهت پیغمبر درباره‌ی ایشان سفارش خاصی نداشت. ۸۸ - در نقاط بسیار دور اختلافات ارضی را حل می‌نمود و فرمان او مطاع بود، وقتی اشعث بن قیس و گروهی با وائل بن حجر بر سرزمینی اختلاف داشتند، نوشت: «زمین مال وائل است» (مکاتیب / ۴۰۳) ۸۹ - در نامه‌ای برای قتیلہ دختر مخرمه نوشت: «از محمد رسول الله برای قتیلہ و دیگر زنان، به ایشان ظلم نشود، بر زناشوئی مجبور نشوند، هر مؤمن و مسلمی برای ایشان ولی و ناصر باشد، به ایشان خوبی شود و اسائه نشود». (مکاتیب / ۴۰۸). [صفحه ۲۹۲] ۹۰ - ابوسفیان از مکه نامه‌ی تهدید آمیزی نوشته بود، پیغمبر چنین جواب داد: «نامه‌ی اهل کفر و شرک و نفاق و دشمنی رسید، گفتارشان را فهمیدم، به خدا جوابی نزد من ندارند مگر نوک نیزه‌ها و دم برنده‌ی شمشیرها، برگردید - وای بر شما - از پرستش بت‌ها، مژده می‌دهم شما را به ضرب شمشیر و شکافتن فرقها و خرابی خانه‌ها و برکنده شدن اثرها، و سلام بر آن که پیرو هدایت است» (مکاتیب / ۵۳۰) ۹۱ - می‌فرمود: «حکمت، گمشده‌ی مؤمن است، هر جا آن را یافت آن را می‌گیرد و مقید می‌سازد» (محاضرت ۵۰ / ۱) ۹۲ - فرمود: «علم خزانه است، کلید آن سؤال است» (محاضرات ۴۹ / ۱) ۹۳ - فرمود: «هیچ پدری فرزندش را میراثی فاضلتر از ادب نیکو نداده» (محاضرات ۴۷ / ۱) ۹۴ - فرمود: «دو گرسنه‌اند که سیرابی ندارند: گرسنه‌ی علم و گرسنه‌ی مال» (محاضرات ۵۱ / ۱) ۹۵ - فرمود: «خداوند بیامرزد کسی را که زیاد گوئی خود را مهار کند» (محاضرات ۶۵ / ۱) ۹۶ - یهودی‌ای از پیغمبر سؤالی کرد، پیغمبر اندکی تأمل کرد آن گاه جواب داد، یهودی گفت: تأمل برای چه بود؟ فرمود: «برای توقیر و احترام گذاری به حکمت» (محاضرات ۷۰ / ۱) ۹۷ - فرمود: «فرزند آدم چیزی فاضلتر از عقل به دست نیاورده که او را به خوبی هدایت می‌کند و از بدی باز می‌دارد» (محاضرات ۱۳ / ۱) ۹۸ - وقتی از کسی خبر عبادت او را می‌شنید، می‌پرسید «عقل او چگونه است؟» (محاضرات ۱۴ / ۱). [صفحه ۲۹۳] ۹۹ - فرمود: «روا نیست دست کسی بوسیده شود، مگر مردی از اهل بیت من یا عالم» (محاضرات ۳۰۱ / ۱) ۱۰۰ - می‌فرمود: «به جوانان در مجلس جا دهید و حدیث به ایشان بفهمانید» (محاضرات ۳۲۳ / ۱) ۱۰۱ - وقتی وحی بر او نازل می‌شد، رنگ رویش برافروخته می‌گردد گویی غرش می‌کرد، در روز بسیار سرد

از پیشانی او عرق می‌ریخت. (شامی ۳۹۴ / ۱) ۱۰۲ - وقتی وفد عبد القیس از بحرین آمد، پیغمبر ایشان را بناوخت و فرمود: «بهترین اهل مشرقند»، و رئیس ایشان مردی بدقواره بود، وقتی نزد پیغمبر آمد فرمود: «مرد را از پوستش نمی‌شناسند، مرد به دو چیز شناخته می‌شود: دل و زبان او» و به او فرمود: «تو دو خصلت داری که خداوند آن‌ها را دوست دارد: بردباری و بی‌شتابی» (نهایه ۱۸ / ۱۰۳) - مردی از طائفه‌ی «عنس» نزد پیغمبر آمد و شهادتین گفت، پیغمبر پرسید: «شهادت تو از طمع است یا از ترس؟» آن مرد گفت: یا رسول الله! تو مالی نداری تا از طمع باشد، و سرزمین من چندان از تو دور است که ارتش تو به آن جا نمی‌رسد تا از ترس باشد، مرا از خدا بیم دادند، ترسیدم و ایمان آوردم. پیغمبر فرمود: «بسیار از سخنگویان از عنس خواهند بود» (نهایه ۱۰۳ / ۱۸) ۱۰۴ - وقتی کعبه را تجدید بنا کردند بر سر نصب حجر الاسود چندان اختلاف داشتند که نزدیک بود به کشت و کشتار بکشد و با هم قرار دادند اول کسی که از در صفا وارد شود داوری او را قبول کنند، در این وقت محمد بن عبدالله وارد شد و همه با هم فریاد زدند: امین امین، زیرا از فرط کرامت و امانت او را امین لقب داده بودند، وی از هر طائفه‌ای رئیس ایشان را بخواست و حجر الاسود را در میان ردای خود گذارد، و [صفحه ۲۹۴] فرمود تا آنان با هم اطراف ردا را گرفتند و به پای رکن کعبه آوردند، آن گاه خود با دست مبارک حجر را گرفت و در جای خود قرار داد، و همه خوشنود بودند. (نهایه ۱۰۴ / ۱۶) ۱۰۵ - وقتی معاذ بن جبل را به یمن فرستاد فرمود: تو بر گروهی از اهل کتاب وارد می‌شوی، اول چیزی که ایشان را به آن دعوت می‌کنی پرستش خداوند یگانه باشد وقتی خدا را شناختند ایشان را آگاه کن خداوند بر مالداران ایشان زکات را واجب نموده که از ایشان داده شود، اگر اطاعت کردند زکات را از ایشان بگیر، اما از گرفتن زبده و نخبه‌ی اموال ایشان بپرهیز، و از دعای مظلوم بترس، زیرا میان ایشان و خداوند حجابی نیست» (تیسیر ۱۴۵ / ۲) ۱۰۶ - فرمود: «شریرترین مردمان کسانی‌اند که از مسائل فتنه‌انگیز می‌پرسند، تا در گفتار علما مغلطه کاری کنند و شبهه ایجاد نمایند» (تیسیر ۲۰۴ / ۲) ۱۰۷ - می‌فرمود: «بشتابید برای انجام کارهای نیک پوش از فرا رسیدن هفت چیز، آیا از زندگانی آینده چه انتظاری دارید جز فقری که نسیان آور است، یا غنایی طغیان آور است، یا مرضی که فساد آور است، یا پیری‌ای که خرف کننده است، یا مرگی که آماده کننده‌ی سفر است، یا فتنه‌ی دجال که شری در انتظار است یا رستاخیز که سهمگینتر و تلختر است» (تیسیر ۲۲۳ / ۴) ۱۰۸ - بسیار اتفاق می‌افتاد که پیغمبر از اصحاب می‌پرسید: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» و اگر دیده بودند برای پیغمبر می‌گفتند و می‌فرمود: «بعد از من از دلایل نبوت چیزی نمی‌ماند مگر مبشرات»، گفتند: مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه» (تیسیر ۲۵۴ / ۱) ۱۰۹ - می‌فرمود: «برادر دینی خود را یاری ده، چه ظالم باشد چه مظلوم» گفتند: اگر ظالم بود چگونه یاری دهیم؟ فرمود: «او را از ظلم باز داری، این است یاری او». [صفحه ۲۹۵] (تیسیر ۳/۳۴) ۱۱۰ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «پیغمبر اکرم هرگز با کینه عقل خود با مردم سخن نگفت، و می‌فرمود: به ما معاشر انبیا فرمان داده شده که با مردم به اندازه‌ی خرد ایشان سخن گوئیم»، آن گاه امام فرمود: «به ما امر شده با مردم مدارا کنیم، همچنان که به واجبات امر شده» (سنن / ۵۷) ۱۱۱ - از او پرسیدند ما از تو حدیث می‌شنویم، نمی‌توانیم عینا آن را ادا کنیم، گاهی کم و زیاد می‌شود، فرمود: «اگر حلالی را حرام یا حرامی را حلال نمی‌کنید و معنی و مقصود را می‌رسانید اشکالی ندارد»؛ حسن بصری چون این حدیث را شنید، گفت: اگر چنین نبود نمی‌توانستیم حدیثی نقل کنیم. (اسد ۱۷۶ / ۳) ۱۱۲ - فرمود: «شش نفرند که روز قیامت معذبند، امرا از ظلم، عرب از عصبیت، علما از حسد، دهاقین از کبر، تجار از خیانت و اهل بازار از جهالت» (اسد ۴۲۶ / ۴) ۱۱۳ - عبس الغفاری طلب مرگ می‌کرد، گفتند: مگر پیغمبر نفرمود هیچ کس از شما آن گاه که آرزویی نداشت طلب مرگ نکند، عبس گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: در شش مورد برای مرگ شتاب کنید: امارت سفیهان، بسیاری شرطه‌ها (پلیسان)، خرید و فروش احکام، سبک گرفتن خونریزی، قطع رحم، جلو انداختن حاکم و مفتی‌ای که دیگری از او داناترند. (اسد ۷۲ / ۳) ۱۱۴ - جلاس بن عمرو و قومش نزد پیغمبر آمدند، چون خواستند برگردند گفتند: ما را وصیت کن، فرمود: «هر تلاشی پایانی دارد و پایان فرزند آدم مرگ است بر شما باد به یاد خدا، زیرا دنیا را بر شما آسان می‌کند و به آخرت راغب می‌سازد» (اسد ۲۹۲ / ۱) ۱۱۵ - به سائل بن عبدالله فرمود:

«نظر کن به اخلاق خوبی که در جاهلیت [صفحه ۲۹۶] داشتی آنها را در اسلام به کار بر، مهمان را نوازش کن، یتیم را گرمی بدار، به همسایه خوبی کن» (اسد ۲۵۴ / ۲) - ۱۱۶ - فرمود: «کسی که رضای خدا را بخواهد و هر چند مردم ناخشنود باشند، خداوند او را از آزار مردم کفایت می‌کند، و هر کس رضای مردم را با ناخشنودی خدا بخواهد خداوند او را به مردم واگذار می‌کند» (محاضرات / ۴۰۶) - ۱۱۷ - فرمود: «از کلمه‌ی «اگر» بترسید، زیرا «اگر» از اقوال منافقان است» (محاضرات / ۴۰۶). توضیح: مراد، افرادی است که گفتار ایشان ابهام‌آمیز است و هیچ وقت به طور صریح و منجز سخن نمی‌گویند و در هر مورد مردم را در بلا تکلیفی قرار می‌دهند. ۱۱۸ - برادرانی نزد او آمدند، کوچکترین ایشان سخن گفت، فرمود: «کبروا کبروا» یعنی: «بزرگ کنید بزرگ کنید» و مرادش جلو انداختن بزرگتران بود. (محاضرات / ۳۶۴) - ۱۱۹ - فرمود: «اگر کسی به دروغ به غیر ملت اسلام سوگند یاد کند، همان گناه را دارد» (اسد ۲۲۶ / ۱). تنبیه: ملاحظه کنید که پیغمبر اسلام و عقل کل تا چه اندازه برای حفظ اصول کلی انسانی که ریشه‌ی تمام معارف دینی است اهتمام فرموده، چه بسا احمقانی یا مغرضانی که گمان می‌کنند آزار و زیان رساندن به غیر مسلمان امری جائز بلکه مرغوب فیه است. ۱۲۰ - فرمود: «کسی که برای اصلاح ذات البین دروغ گوید، دروغ نگفته [صفحه ۲۹۷] است» (خلق الکامل ۱۰۶ / ۲) - ۱۲۱ - ام‌کلثوم دختر عقبه گفت: نشنیدم پیغمبر رخصت دروغ دهد مگر در سه مورد: برای اصلاح، و هنگام جنگ، و مرد و زن برای خوشدلی همدیگر. (خلق ۱۱۰ / ۲) - ۱۲۲ - فرمود: «بیشتر چیزی که بر اتم می‌ترسم، بزرگی شکم و خواب و کسالت است» (خلق ۱۷۲ / ۲) - ۱۲۳ - فرمود: «سخن چین به بهشت نمی‌رود» (خلق ۸۱ / ۲) - ۱۲۴ - از اصحاب پرسید: «قهرمان کشتی کیست؟» گفتند: آن که کسی نتواند او را بر زمین زند، فرمود: «قهرمان کشتی کسی است که در وقت خشم نفس خود را بر زمین زند» (مشکل ۲۵۴ / ۲) - ۱۲۵ - فرمود: «هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد خود را در محل تهمت قرار ندهد» (محاضرات / ۲۶۶) - ۱۲۶ - فرمود: «مرضعه (شیرده) از حمقا نگیرید زیرا فرزند به شیر می‌رود» (محاضرات / ۳۳۱) - ۱۲۷ - فرمود: «مرد بر دین رفیق خویش است، نظر کند که با چه کسی دوستی می‌کند» (محاضرات / ۷) - ۱۲۸ - فرمود: «نزدیک است که فقر به کفر بکشاند» (محاضرات / ۵۰۴) - ۱۲۹ - روزی سرپا خطبه خواند، حمد خدا گفت و گروهی از مسلمانان را یاد کرد و بر ایشان ثنا گفت، آن گاه فرمود: «چه شده است گروهی را که همسایه‌های خود را تعلیم نمی‌دهند و در فهم دین، ایشان را یاری نمی‌کنند، و ایشان را آگاه نمی‌سازند، و ایشان را امر و نهی نمی‌کنند، و همچنین آنان را که از همسایگان چیزی یاد نمی‌گیرند، و فهم نمی‌کنند و کسب آگاهی نمی‌نمایند، سوگند به آن که جانم در دست اوست، بیاموزانند [صفحه ۲۹۸] و تفهیم کنند و آگاه کنند، و آن دیگران یاد بگیرند و در پی فهمیدن و آگاه شدن باشند و گرنه هر آینه ایشان را به کفر و عقوبت دنیائی تعجیل خواهم کرد» (اسد ۴۴ / ۱). توضیح: نکته‌ی جالب آن که هر دو طرف موظف و مکلفند یکی به آموزاندن و دیگری به آموختن. ۱۳۰ - فرمود: «اگر یکی از شما بر چیزی سوگند یاد کرد و پس از آن چیز بهتری دید آن بهتر را انجام دهد و کفاره‌ی سوگند ادا کند» (اسد ۸۷ / ۱) - ۱۳۱ - مردی در حضورش سؤال کرد، کسی چیزی به او نداد، تا آن که یکی پیش دستی کرد و به او چیزی داد و دیگران هم دادند، پیغمبر فرمود: «کسی که روش خوبی انجام دهد که دیگران هم بکار برند، برای اوست اجر او و اجر کسانی که از او پیروی کرده‌اند، بی‌آن که از اجر دیگران چیزی کم شود؛ و هر کس روش بدی انجام دهد که دیگران به کار برند بر اوست گناه خودش و گناه آنان که از او پیروی کرده‌اند بی‌آن که از گناه آنان که پیروی کرده‌اند چیزی کم شود» (مجمع ۱۶۷ / ۱) - ۱۳۲ - چون نماز صبح به جا می‌آورد رو به طرف اصحاب می‌نمود، ایشان از او سؤال می‌کردند، بعضی از قرآن و بعضی از واجبات و بعضی از رؤیا (از تعبیر آن). (مجمع ۱۵۹ / ۱) - ۱۳۳ - عبدالله بن عمر گفت: قریش به من گفتند: تو از پیغمبر حدیث می‌نویسی، او هم بشری است مانند دیگران خشم می‌کند؛ نزد پیغمبر رفتم و به او گفتم به لبان خود اشاره کرد و فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست از میان این‌ها بیرون نمی‌آید مگر حق» (مستدرک حاکم ۱۰۴ / ۱) - ۱۳۴ - وقتی سخن می‌گفت سه بار تکرار می‌کرد تا خوب بفهمند. (مجمع ۱۲۹ / ۱). [صفحه ۲۹۹] - ۱۳۵ - فرمود: «مثل فرستادن خداوند مرا برای هدایت، مانند باران

فراوانی است که به زمین برسد؛ بخشی از زمین، آب را قبول کند و سبز شود، سبزه و علف بسیار برویاند؛ و بعضی از آن آب را نگه دارد، مردم از آن سود برند و بیاشامند و آبیاری کنند و زراعت کنند؛ و بعضی از آن آب را نگاه ندارد و سبزه‌ای نرویاند. این مثلی است برای کسی که دین خدا را بفهمد و سود یابد و آن چه را که خداوند مرا برای آن فرستاده بداند و علم کند و بیاموزاند و همچنین مثلی است برای کسی که از آن سرفرازی نجوید و هدایتی را که خداوند مرا با آن فرستاده قبول نکنند» (جامع ۱۷ / ۱) ۱۳۶.

- نصر بن حارث با پیغمبر سخن گفت و پیغمبر او را مفخم و در جواب ناتوان ساخت، آن گاه خواند: «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم» یعنی: «شما و آن چه می‌پرستید همه هیزم جهنمید». ابن‌الزبیری گفت: اگر او را دیدم، در سخن مفخم خواهم ساخت، از او پرسید: آیا هر کس جز خدا پرستیده شود با پرستندگان خود در جهنمند؟ پس ما فرشتگان را پرستش می‌کنیم و یهود عزیز و نصاری عیسی را، آیا فرشتگان و عزیز و عیسی در جهنمند؟ چون پیغمبر را خبر دادند، فرمود: «وای به حال مادرش، آیا نمی‌داند که کلمه‌ی «ما» برای غیر من یعقل است و کلمه‌ی «من» برای من یعقل و آیه نازل شد «ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون» یعنی: «آنان که خیر و خوبی از جانب ما برای ایشان سبقت گرفته است، از جهنم بدورند» (بحار ۲۲۰ / ۱۸). ۱۳۷. - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «پیغمبر ندانست که جبرئیل (حامل وحی) از جانب خداوند است مگر به توفیق» (بحار ۲۵۱ / ۱۸). توضیح: اگر سند روایت صحیح باشد، روایت از روایات صعب است که باید [صفحه ۳۰۰] مورد تحقیق قرار بگیرد، اما آن چه به نظر میرسد - و العلم عند الله - این است، یعنی اگر توفیق الهی برای استواری قلب او در مقام حق‌الیقین نبود، چه بسا در اثر عظمت مطلب یعنی ابلاغ مقام رسالت در تردید بود نابواری‌ای که معمولاً در وقت ورود فیوضات اعلا دست می‌دهد مخصوصاً چنین مقام محمودی که فراتر از همه‌ی مقامات است اما توفیق بلا - واسطه‌ی خداوند دل او را استوار ساخت. ۱۳۸. - وقتی پیغمبر مصعب بن عمیر را همراه اساعد بن زراره برای تبلیغ به مدینه فرستاد، روزها بر مجالس خزرچ می‌گذشت و به اسلام دعوت می‌کرد و جوانان به او می‌گرویدند (بحار ۱۰ / ۱۹). ۱۳۹. - در راهی می‌رفتند پیغمبر فرمود: «مردی خواهد آمد که سه روز است ابلیس به او کاری نداشته است» در این وقت اعرابی‌ای آمد که پوستش به استخوانش چسبیده بود، چشمانش فرورفته، لبها از خوردن سبزه سبز شده تا خدمت پیغمبر رسید گفت: اسلام را بر من عرض کن، فرمود: «شهادت ده به (لا اله الا الله) و رسالت من» گفت: اقرار کردم، فرمود: «نمازهای پنجگانه را بخوان و ماه رمضان روزه بدار» گفت: اقرار کردم، فرمود: «حج بیت الله کن و زکات را پردازد و از جنابت غسل کن» گفت: اقرار کردم، شتر اعرابی را نبود و به طرف او رفت، پیغمبر به طلب او فرستاد، در آخر عسکر دیدند پای شتر در سوراخ موشی رفته، گردن شتر و اعرابی شکسته و مرده‌اند، پیغمبر فرمود تا خیمه‌ای زدند و او را غسل دادند، پیغمبر بر او داخل شد و بیرون آمد در حالی که پیشانی‌اش عرق کرده بود، فرمود: «این اعرابی مرد در حالی که گرسنه بود و او از کسانی است که ایمان آورد و ایمان او به ظلم آلوده نشد و حورالعین با میوه‌های بهشتی برای او شتاب کردند» (بحار ۷۶ / ۲۲). [صفحه ۳۰۱] ۱۴۰. - وقتی وفد یمن آمدند، در میان ایشان مردی بود پرحرف و ایراد بگیر، پیغمبر خشمناک شد تا صورتش عرق کرد و رویش دژم شد، جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید این مردی است با سخاوت که اطعام طعام می‌کند، پیغمبر آرام گرفت و سر بلند کرد و فرمود: «اگر نه آن بود که جبرئیل مرا خبر داد که تو سخاوتمندی و اطعام طعام می‌کنی، به تو سخت می‌گرفتم تا عبرتی برای دیگران باشد» آن مرد گفت: آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد؟ فرمود: «بلی»، آن مرد گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، سوگند به آن که تو را به حق فرستاده هرگز کسی را از مالم دست خالی بازنگردانده‌ام. (بحار ۸۴ / ۲۲). ۱۴۱. - مردی آمد و گفت: یا رسول الله! مرا تعلیم ده، فرمود: «خشم نکن» مرد نزد اهل خود رفت، دید میان قومش و قوم دیگر جنگ در گرفته، اسلحه برداشت و به راه افتاد، ناگاه دستور پیغمبر را به یاد آورد، اسلحه را انداخت و نزد قوم محارب رفت و گفت: هر چه به شما جراحت یا زیان رسیده تاوان آن به عهده‌ی من باشد، ایشان گفتند: هر چه رفته برای شما باشد، ما به گذشت اولی هستیم؛ و اصلاح کردند (بحار ۸۵ / ۲۲). ۱۴۲. - اکثم بن صیفی حکیم سالمند و مشهور دوران جاهلیت پسر خود را با نامه‌ای

نزد پیغمبر فرستاد، نوشته بود: «به نام خدا، از بنده‌ای به سوی بنده‌ای، آن چه به تو ابلاغ شده به ما ابلاغ کن، خبری از تو به ما رسیده که اصلش را نمی‌دانیم، اگر چیزی دیده‌ای به ما نشان ده و اگر تعلیم داده شده‌ای ما را تعلیم کن، و در گنج خود ما را شریک ساز و السلام» پیغمبر به او نوشت: «از محمد رسول الله به اکثم بن صیفی، ستایش تو را به سوی خدا می‌فرستم، خداوند به من فرمان داده بگویم لا-اله الا-الله، آن را می‌گویم و مردم را به گفتن آن فرمان می‌دهم؛ خلق، خلق خدا است، امر همه‌اش برای خدا است، ایشان را آفریده و می‌میراند، و ایشان را برمی‌انگیزاند، راه به سوی اوست، [صفحه ۳۰۲] شما را به آداب پیغمبران تأدیب می‌کنم، و به زودی از خبر بزرگ از شما سؤال می‌شود.» چون نامه‌ی پیغمبر به او رسید، بنی‌تمیم را جمع کرد و موعظه نمود و به حرکت با خودش برای دیدار پیغمبر ترغیب کرد و وجوب این سفر را به ایشان شناساند او را اجابت نکردند؛ خودش با پسران و نوادگانش به سوی مدینه حرکت کرد، اما نارسیده به حضور پیغمبر در راه جان سپرد. (بحار ۸۷ / ۲۲) - ۱۴۳ - مردی از همسایه‌اش به پیغمبر شکایت برد، پیغمبر فرمود: «صبر کن» دوباره آمد فرمود: «صبر کن» دوباره آمد فرمود: «صبر کن» بار سوم آمد پیغمبر فرمود: «وقتی مردم برای نماز جمعه می‌روند اثاث خو را در میان راه بگذار که آنها ببینند، وقتی از تو سؤال کردند ایشان را خبر ده، چون چنان کرد آن همسایه‌ی آزار دهنده آمد و گفت: اثاث را به خانه برگردان پیمان خدا به گردن من که دیگر تو را آزار نمی‌دهم. (بحار ۱۲۲ / ۲۲). توضیح: فتح بدون شمشیر. ۱۴۴ - گروهی از انصار نزد پیغمبر آمدند و سلام دادند، پیغمبر جواب داد، گفتند: یا رسول الله! حاجتی داریم، فرمود: «بگویید»، گفتند: عظیم است، فرمود: «بیاورید، آن چیست؟» گفتند: برای ما بهشت را ضامن شو، پیغمبر لختی سر به زیر انداخت آن گاه سر برداشت و فرمود: «ضامن می‌شوم بشرط آن که از احدی چیزی نخواهید»، و چنان شد که اگر یکی از ایشان در سفر بود و تازیانه‌اش از دستش می‌افتاد به کسی نمی‌گفت آن را بده، خود پیاده می‌شد و آن را برمی‌داشت، سر سفره اگر آب به دیگری نزدیک بود به او نمی‌گفت آن را بده خودش برمی‌خاست و می‌نوشید. (بحار ۱۲۹ / ۲۲).

[صفحه ۳۰۳] ۱۴۵ - روزی گروهی نزد او بودند که پیغمبر از لحن سخن گفتن ایشان کراهت داشت، گفتند: یا رسول الله! ایشان را نهی نمی‌کنی؟ فرمود: «اگر ایشان را از رفتن به بالای کوه حجون نهی کنم بعضی از ایشان به آن خواهند رفت در حالی که نیازی به رفتن نداشته باشند» (مجمع ۱۷۷ / ۱۹) - ۱۴۶ - وقتی سخن می‌گفت بسیار چشم به آسمان می‌دوخت. (وصول ۲۷۳ / ۴) - ۱۴۷ - بسیار ذکر خدا می‌گفت، بیهوده هرگز سخن نمی‌گفت، خطبه را کوتاه می‌کرد تکبر نمی‌کرد که با بیوه‌زنان و مساکین راه رود راه می‌رفت و حاجت ایشان را برآورده می‌کرد (وصول ۲۷۳ / ۴) - ۱۴۸ - در موسم حج خود را بر طوائف عرضه می‌کرد و می‌گفت: «آیا مردی در میان شما هست که مرا نزد قوم خود ببرد و نگهداری کند؟ زیرا قومش مرا منع کردند که سخن پروردگارش را به ایشان تبلیغ کنم» (وصول ۲۸۳ / ۴) - ۱۴۹ - فرمود: «چیزی را ترک نکرده و ناگفته نگذارده‌ام، آن چه خدا شما را به آن امر کرده شما را به آن امر کرده‌ام، و آن چه را خداوند شما را از آن نهی کرده شما را از آن نهی کرده‌ام» (جامع ۲۳۳ / ۲) - ۱۵۰ - نزد پیغمبر در یک مجلس، هم قرآن قرائت شد، هم شعر خوانده شد، گفتند: یا رسول الله! آیا قرآن و شعر در یک مجلس؟ فرمود: «آری» (مطالب ۱۳۷ / ۳). توضیح: توجیه مطلب در بخش شعر از همین کتاب گفته خواهد شد. ۱۵۱ - زید بن ثابت گفت: پیغمبر مرا فرمان داد که خواندن و نوشتن خط یهود را یاد گیرم و فرمود: «من بر یهود ایمن نیستم» بر نامه‌های خودم؛ نصف ماه نگذشت مگر آن که خوب یاد گرفتم؛ بعد از آن هر وقت خواست نامه بنویسد برای او نوشتم و هر [صفحه ۳۰۴] نامه‌ای رسید می‌خواندم. (مستدرک ۷۵ / ۱) - ۱۵۲ - زید بن ثابت گفت: برای پیغمبر وحی را می‌نوشتم وقتی وحی بر او نازل می‌شد لرزش شدیدی می‌گرفت و عرق بسیاری مانند مروارید آن گاه او را رها می‌کرد، من با کتفی (استخوان شانه‌ی گوسفند) بر او وارد می‌شدم، او املا می‌کرد و من می‌نوشتم و تمام می‌کردم، نزدیک بود از سنگینی قرآن پایم بشکنند، با خود می‌گفتم بر پایم راه نتوانم رفت، چون فارغ می‌شد می‌فرمود: «بخوان» اگر از آن افتاده بود آن را تمام می‌کرد و بر مردم عرضه می‌نمود. (مجمع ۱۵۲ / ۱) - ۱۵۳ - فرمود: «ما قومی امی هستیم نه می‌نویسیم، نه حساب می‌کنیم» (جامع ۸۳ / ۱) - ۱۵۴ - فرمود: «به درستی که مردم دنباله‌رو شمایند و به درستی که مردانی

از اقطار زمین نزد شما خواهند آمد که در دین تفقه کنند؛ وقتی نزد شما آمدند، درباره‌ی ایشان سفارش خیر کنید» (بحار ۶۲ / ۱۵۵.۲) - سرآغاز وحی، خواب‌های خوب بود، هیچ خوابی نمی‌دید مگر آن که مانند روشنائی صبح تعبیر آن معلوم می‌گردد؛ تنهائی و خلوت برای او محبوب و دوست داشتنی شده بود، به «غار حرا» عزت می‌گزید و در آن جا عبادت می‌کرد، چند شب چند شب توشه‌ای برمی‌داشت و از اهلهش جدا می‌شد و باز نزد خدیجه خاتون باز می‌گشت و توشه‌ای می‌گرفت تا آن که حق بر او ظاهر گشت؛ او در «غار حرا» بود که ناگهان فرشته بر او در آمد و گفت: «اقرأ» «بخوان»، گفت: «خوانا نیستم»، پیغمبر خود فرمود: «در این وقت فرشته مرا گرفت و چنان فشار داد که بی‌طاقت شدم، آن گاه مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، دوباره مرا گرفت و فشار داد که طاقتم طاق شد، پس مرا رها کرد و گفت: «اقرأ باسم ربك الذي خلق - خلق الانسان من علق [صفحه ۳۰۵] - اقرأ و ربك الاكرم - الذي علم بالقلم - علم الانسان ما لم يعلم... الخ» در این وقت به خانه بازگشت دلش می‌طپید به خدیجه گفت: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید» او را پوشاندند تا آن ترس و قلق از او زائل شد و به خدیجه گفت: «بر خودم بیم دارم»، خدیجه گفت: هرگز خداوند تو را خوار نمی‌کند، تو صله‌ی رحم می‌کنی و راست می‌گوئی، و بار محتاجان برمی‌داری، به فقیر می‌بخشی و مهمان را می‌نوازی و دیگران را بر مشکلات زمان یاری می‌دهی، آن گاه خدیجه او را نزد ورقه بن نوفل برد. (وصول ۲۸۱ / ۴) ۱۵۶ - ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی پسر عموی خدیجه بود؛ در دوران جاهلیت، نصرانیت اختیار کرده بود عبرانی را می‌دانست و انجیل را به عبرانی نوشته بود، مردی پیر و کور بود، خدیجه به او گفت: ای پسر عم! ببین عموزاده‌ی تو چه می‌گوید، ورقه گفت: ای برادرزاده! چه می‌بینی؟ پیغمبر آن چه دیده بود به او گفت. ورقه گفت: این همان ناموسی (صاحب سر سلطان) است که بر موسی نازل شده است، ایکاش جوان بودم، ایکاش زنده می‌ماندم وقتی قوم تو، تو را بیرون می‌کنند تو را یاری کنم، پیغمبر فرمود: «آیا مرا بیرون می‌کنند؟» ورقه گفت: آری، هیچ مرد به مانند تو آمده‌ای نمی‌آید مگر این که مورد دشمنی قرار می‌گیرد اگر آن روز تو را ادراک کنم، هر آینه تو را یاری خواهم داد، یاری دادن نیرومندی؛ پس از زمان اندکی ورقه بمرد وحی تا مدتی بر پیغمبر نازل نشد. (وصول ۲۸۲ / ۴) ۱۵۷ - چون وحی بر او نازل می‌شد، نزدیک صورتش زمزمه‌ای مانند زمزمه‌ی زنبور عسل اطراف کندوی خود شنیده می‌شد، روزی آن حال بر او طاری شد، ساعتی ساکت بود، چون آن حال برطرف شد خواند: «قد افلح المؤمنون» تا ده آیه و فرمود: «هر کس این ده آیه را برپا داشت، به بهشت داخل شد»، و آن گاه رو به قبله کرد و گفت: [صفحه ۳۰۶] «اللهم زدنا ولا تنقصنا و اكرمنا و لا تهنا و اعطنا و لا تحرمنا و آثرنا و لا تؤثر علينا اللهم ارضنا و ارض عنا» (وصول ۲۸۳ / ۴) ۱۵۸ - وقتی خطبه می‌خواند چشمانش قرمز می‌شد، و آوازش اوج می‌گرفت و گوئی خشم می‌کرد همچون فرماندهی سپاهی، فرمود: «مبعوث شده‌ام در حالی که من و قیامت مانند این دو (اشاره به دو انگشت ابهام و سبابه) هستیم» می‌فرمود: «اما بعد، بهترین سخن، کتاب خداوند تعالی است؛ و بهترین هدایت، هدایت محمد است؛ و بدترین امور، تازه‌های آنها است و هر بدعتی گمراهی است» آن گاه می‌گفت: «من به هر مؤمنی از نفس خودم، اولی هستم؛ هر کس مالی به جا گذارد، برای کسان اوست و هر کس دینی یا کمبودی به جا گذاشت، به سوی من است و ادای آن بر من است» (وصول ۳۲۷ / ۲). توضیح: مراد از تازه‌ها، بدعت‌های ناروا است. ۱۵۹ - فرمود: «عظیمترین جرم مسلمانان در میان مسلمانان آن است که از چیزی که خداوند آن را حرام نکرده سؤال کنند، آن گاه آن چیز بواسطه‌ی سؤال ایشان حرام شود» (وصول ۲۰۴ / ۲). ۱۶۰ - فرمود: «مردم این قدر از شما سؤال می‌کنند تا بگویند خداوند است که خالق همه چیزها است، آن گاه بگویند: خدا را کی خلق کرده؟» و در روایت دیگر آمده «وقتی چنین گفتند، بگویند: «قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد» آن گاه به طرف چپ سه بار آن را بخوانند و به خدا از شیطان پناه برند» و فرمود: «بدترین مردم آنانند که از بدترین مسائل سؤال کنند تا عالمان را به غلط اندازند» (وصول ۲۰۴ / ۲). [صفحه ۳۰۷] ۱۶۱ - فرمود: «مادام که شما را رها کرده‌ام، مرا رها کنید زیرا پیشینیان شما را زیاد سؤال کردن هلاک کرد و اختلاف ایشان بر پیمبران‌شان. هر وقت شما را از چیزی نهی کردم از آن اجتناب کنید و هر گاه شما را به چیزی امر کردم به قدر استطاعت

داوری و صلابت در رای و اجراء

پیغمبر اکرم که به عفو و بخشایش و شفقتش مافوق تصور بود، برای اجرای احکام و حدود الهی در صلابت رأی و خشونت اجراء نظیر نداشت، تا آخرین حد امکان شکیبائی ثمربخش نیست، حکم را قطعی و لازم الاجرا می‌ساخت. ۱ - سمره بن جندب یک درختچه‌ی خرما داشت که راه آن از داخل خانه‌ی یکی از انصار بود و گاه و بی‌گاه سر زده و بی‌اجازه به بهانه‌ی آب دادن، آن از میان خانه‌ی انصاری می‌گذشت، انصاری به او گفت: ای سمره! گاه و بی‌گاه به خانه‌ی ما وارد می‌شوی و ما چه بسا در حالی هستیم که دوست نداریم ما را ببینی، سمره گفت: هرگز برای رسیدن به درخت خودم اذن نمی‌گیرم، مرد انصاری به پیغمبر شکایت کرد، پیغمبر سمره را خواست و فرمود: «فلان، چنین و چنان شکایت می‌کند از او اجازه بگیر»، گفت: اجازه بگیرم برای درخت خودم؟ پیغمبر فرمود: «آن را رها کن و درختی به جای آن در فلان جا بگیر»، سمره قبول نکرد، پیغمبر عوض را به ده درخت رسانید و او قبول نکرد، پیغمبر فرمود: «آن را رها کن و درختی در بهشت به جای آن برای تو باشد»، سمره قبول نکرد، پیغمبر فرمود: «تو مردی زیان رساننده هستی، لا ضرر و لا ضرار» یعنی: «نه ضرر زدن و نه ضرر کشیدن» و فرمان [صفحه ۳۱۰] داد تا آن نخل را از آن جا کنند و به طرف او پرت کردند و فرمودند: «هر جا می‌خواهی آن را بکار» (کافی - المعیشه / ۲۹۴؛ و دیگر منابع). ۲ - سؤال کردند: اگر کسی قوم خود را دوست دارد از عصیت است؟ فرمود: «نه، اما اگر ایشان را بر ظلم کمک کند، از عصیت است» (اسد ۲۷۲ / ۵) - ۳ - گروهی از زنان نزد عایشه آمده بودند، پیغمبر برای ایشان خرما و شیر آورد، و فرمود: «بخورید و بیاشامید» گفتند: ما روزه‌ایم، پیغمبر فرمود: «بخورید و بیاشامید و گرسنگی را با دروغ جمع نکنید» (اسد ۳۹۵ / ۵) - ۴ - عمر را مأمور بعضی از صدقات کرده بود، به پیغمبر خبر دادند که سه تن را محروم کرده: ابوجمیل و خالد و عباس را، فرمود: «اما ابن جمیل فقیر بوده و خداوند او را غنی ساخته اما به خالد ظلم کرده خالد زره‌های خود را در راه خدا عاریه داده، اما عباس ای عمر مگر نمی‌دانی عموی مرد همتای پدر او است؟» (اسد ۳۲۴ / ۵) - ۵ - ابوعزه شاعر، در جنگ بدر اسیر شد، به پیغمبر التماس کرد که دختران بسیاری دارم و مالی ندارم و پیغمبر او را بخشید و آزاد ساخت اما او بار دیگر فریب مشرکان را خورد و در جنگ احد شرکت کرد و اسیر شد باز به پیغمبر التماس کرد، پیغمبر فرمود: «هرگز نمی‌گذارم دست به صورت بمالی و بگویی محمد را دوباره گول زدم» و فرمان داد او را کشتند. (شامی ۴۸۵ / ۲) - ۶ - زن ضمضم بن خزاعه کودک‌کی سیاه زائید، ضمضم وحشت کرد و نزد پیغمبر آمد و شکایت نمود، پیغمبر از او پرسید: «آیا شتر داری؟» گفت: داریم، پیغمبر فرمود: «رنگ آنها چیست؟» ضمضم گفت: سرخ و سیاه و دیگر رنگ‌ها، پیغمبر فرمود: «از کجا چنین گوناگونند؟» ضمضم گفت: رنگی است در آنها اثر کرده، فرمود: «این هم رنگی است که اثر کرده»، ضمضم گفت: زنان پیری از طائفه‌ی ما (بنی‌عجل) هم به من گفته‌اند [صفحه ۳۱۱] این زن جده‌ای سیاه داشته است. (اسد ۴۶ / ۳) - ۷ - مسیلمه‌ی کذاب به پیغمبر نوشت: «از مسیلمه رسول خدا به محمد، در این امر با تو شریکم، و نصف آن از من است» پیغمبر در جواب او نوشت: «از محمد رسول خدا به مسیلمه‌ی کذاب؛ زمین، ملک خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به میراث می‌دهد و عاقبت از آن پرهیزگاران است» (همه‌ی مصادر). ۸ - با زنی از بنی‌غفار ازدواج کرد، در بدن او سفیدی برص دید؛ سحرگاه مهریه‌ی او را پرداخت و فرمود: «به اهل خود ملحق شو» (اسد ۲۷۹ / ۲) - ۹ - برادر سعد بن اطول مرد و سیصد درهم و عیالاتی به جا گذارد، سعد خواست آنها را بر عیالاتش انفاق کند، پیغمبر فرمود: «برادرت زندانی وام خویش است، اول وام را پرداز»، گفت: یا رسول الله! پرداختم، پیغمبر فرمود: «به آن زنی که ادعای دو دینار دارد اما بینه ندارد چه؟ او هم راست می‌گوید، دو دینار او را هم پرداز» (اسد ۲۶۹ / ۲) - ۱۰ - وقتی وفد ثقیف آمدند و مسلمان شدند، می‌خواستند حرمت زنا و ربا از ایشان برداشته شود و به کاتبان گفته بودند در عهدنامه چنین بنویسند تا پیغمبر امضا کند، امیر مؤمنان از نوشتن ابا کرد، اما سعید بن عاص

نوشت و گفت: من می نویسم و پیغمبر خود داند، چون نوشتند و نزد پیغمبر بردند فرمود: «بخوانید» چون خواندند و به ربا رسیدند، فرمود: «انگشت من روی آن بگذارید» و آن را محو کرد و آیهی قرآن را خواند «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کتمتم مؤمنین» (بقره / ۲۷۸) یعنی: «ای ایمان آورندگان! از خدا بترسید و باقی ماندهی ربا را رها کنید اگر مؤمن هستید» و چون به کلمه‌ی زنا رسیدند آن را محو کرد و خواند «و لا- تقربوا الزنا انه کان فاحشاً و مقتماً و ساء سبیلاً» (نساء / ۲۲) یعنی: «به زنا نزدیک نشوید، به [صفحه ۳۱۲] درستی که آن، پلید و منفور و راه بدی است» و آنان از هیبت پیغمبر سخن نیاراستند. (اسد ۲۱۶ / ۱) - ۱۱ -

مجدر بن زیاد در دوران جاهلیت، پدر حارث را کشته بود، بعد هر دو مسلمان شده بودند، اما کینه‌ی پدر کشتگی از دل حارث بیرون نرفته بود؛ در جنگ احد، حارث مجدر را غافل کرد و او را کشت؛ بعد از واقعه‌ی احد، پیغمبر به قبا رفت همه تعجب کردند زیرا رفتن او در چنین وقتی معهود نبود، انصار که شنیدند، آن جا رفتند، پیغمبر نماز خواند و لختی سخن گفت و به صورت‌ها نگاه می کرد تا حارث وارد شد، چون پیغمبر او را دید عویمر بن ساعد را فرمود: حارث را بر در مسجد گردن بزن و خود سوار شد، حارث رکاب او را گرفت و التماس کرد که من از دین برنگشته‌ام، اما حمیت شیطانی مرا به این کار واداشت و من توبه می کنم و دیه می دهم و دو ماه روزه می گیرم، پیغمبر هیچ نمی گفت تا سخن او تمام شد، فرمود: «ای عویمر؛ او را به در مسجد ببر و گردن بزن» و عویمر گردن او را زد (واقعی / ۳۰۴) - ۱۲ - رافع بن سنان انصاری مسلمان شده بود، و زنش همچنان کافر بود، دختری داشتند برای داوری نزد پیغمبر آمدند زن می گفت: دخترم، و مرد می گفت: دخترم؛ پیغمبر به ایشان فرمود تا هر یکی جدا در جائی نشستند و دختر را در میان گذارند، دختر لختی به طرف مادر رفت، پیغمبر دعا کرد خدا هدایتش کند، رو به طرف پدر رفت و با او همراه شد. (اسد ۱۳۵ / ۲) - تنبیه: مغرضانی که بر اسلام به عنوان دین شمشیر تهمت می زنند، از خدا بترسند و از این رویداد عجیب که زنی سال‌ها آزادانه در خانه‌ی شوهر می زیسته و الزامی به قبول عقیده‌ی همسر خود نداشته و امثال آن عبرت گیرند، و باید دانست اگر زن مسلمان بود پیغمبر دختر را به او [صفحه ۳۱۳] تسلیم می نمود، یرا قبلاً هم گفتیم هیچ وقت طفل را از مادر جدا نمی کرد. ۱۳ - اسعد بن عبدالله گفت: پیغمبر فرمود: «دوست داشته‌ترین دینها نزد خداوند دین بااخلاص و آسان است، هر وقت دیدی امت من به ظالم نمی گویند: تو ظالمی، از ایشان وداع کن» (اسد ۷۲ / ۱) - ۱۴ - قرآن مجید پیغمبر را چنان تربیت کرده که در استقامت و صلابت و شکیبایی در راه رسیدن به هدف، نمونه‌ی کامل باشد و همچنین از پیغمبران و تشکیلات دهندگان کسی به مرتبه‌ی او نرسد، قوله تعالی: «فاستقم کنما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر» (هود / ۱۱۲) یعنی: «بر خط راست دین استوار باش، آن گونه که به تو فرمان داده شده و همچنین آنان که همراه تو به خدا رو آورده‌اند و از آن خط بیرون نروید به درستی که او (خداوند) به آن چه می کنید بینا است» مراد از استقامت، پایداری بر خط مستقیم رو به جانب هدف است و آن هدف، توحید است، که معالِم و معارف و شرائط و قوانین آن کلا دین اسلام را تشکیل می دهد و این استقامت بر خط، چندان دشوار است که وقتی از پیغمبر پرسیدند: پیری به تو زود اثر کرده، فرمود: «مرا سوره‌ی هود و امثال آن پیر نمود». ابوعلی سری گوید: پیغمبر را در خواب دیدم، پرسیدم: از تو روایت کرده‌اند که سوره‌ی هود تو را پیر کرده، آیا مراد احوالات انبیا است که در آن آمده؟ فرمود: آیه‌ی «فاستقم کما امرت» است. (قرطبی ۱۰۷ / ۹) - ۱۵ - در آغاز بعثت، روزی عتبه نزد او نشست و گفت: ای برادرزاده! تو در زدن ما چنانی که می دانی از حسب و نسب و نژاد، تو برای قوم خود امر عظیمی آورده‌ای، جمع ایشان را پریشان کردی، عقل ایشان را خوار شمردی، خدایان ایشان را عیب گفتی، گذشتگان ایشان را کافر خواندی، من پیشنهادهایی دارم بگویم، شاید بعضی از آنها را قبول کنی، اگر مال خواهی چندان فراهم کنم تا از همه مالدارتر باشی، اگر مقام [صفحه ۳۱۴] خواهی تو را رئیس خود گردانیم، اگر سلطنت خواهی تو را به شاهی برداریم، اگر بیماری بر تو چیره شد تو را درمان کنیم و از بذل مال دریغ نکنیم، چون عتبه فارغ شد فرمود: «فارغ شدی؟ اکنون بشنو: بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم» آن گاه سوره‌ی سجده را تلاوت نمود، تا به سجده رسید و سجده کرد، فرمود: «ای عتبه! همین است که گفتم». عتبه نزد قوم خود رفت و گفت: ای مردم! گفتار او نه

کهانت است نه سحر، از من اطاعت کنید و این مرد را رها کنید، به خدا سوگند این چنین سخن واقعه‌ی عظیمی به بار می‌آورد، اگر غیر عرب او را از بین ببرد دیگری او را از بین برده، و اگر فائق شود ملک او ملک شما و عزت او عزت شما است، و شما نیک بخت‌ترین مردم خواهید بود؛ گفتند: ای ابالولید! تو را هم سحر کرده است (نهایه ۲۰۹ / ۱۶). ۱۶ - فرمود: «هر کس قاضی شد، به تحقیق ذبح شده است بدون کارد» (تیسیر ۴/۶۲). ۱۷ - سر و صدای دعوایی بیرون خانه شنید، بیرون آمد و فرمود: «من بشری هستم، دو خصم نزد من می‌آیند شاید یکی از ایشان از دیگری زبان آورتر باشد و من گمان کنم راستگو است، برای هر کس قضاوت کردم که آن مال، مال اوست و واقعا مال او نبود آن مال، پاره‌ای از آتش است». توضیح: به دلیل آن که شخص بی‌زبان و قانون‌ندان ممکن است حقیقت ضایع شود و کیل گرفتن در محاکمات جائز است. ۱۸ - بنی‌النضیر و بنی‌قریظه دو طایفه از یهودیان مدینه در میان خود معاهده‌ای داشتند که اگر از بنی‌قریظه کسی یک تن از بنی‌النضیر را بکشد باید هم دیه بدهند هم [صفحه ۳۱۵] قصاص کند اما اگر برعکس بود باید قاتل را بر شتری وارونه سوار کنند و نصف دیه را پردازند و قاتل را قصاص نکنند؛ بدو ورود پیغمبر به مدینه اتفاق افتاد که یکی از بنی‌قریظه یکی از بنی‌النضیر را کشته بود و طبق آن معاهده می‌خواستند قصاص کنند، بنی‌قریظه زیر بار نرفتند و گفتند: مخالف حکم تورات است و گرنه داوری را نزد محمد بریم، قبلا عبدالله بن ابی که حلیف بنی‌النضیر بود نزد پیغمبر آمد و او را از مخالفت با متن عهدنامه بیم داد، اما پیغمبر قبول نکرد و مانند تورات حکم به تساوی در قصاص داد که آیات قرآن شاهد و واقعه‌اند (مائده / ۴۱ و ۴۲). (بحار ۱۶۶ / ۲۰). ۱۹ - مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله‌ی بنی‌نجرار کشته یافت به پیغمبر خبر داد، پیغمبر قیس بن هلال فهری را همراه او نزد بنی‌نجرار فرستاد که اگر قاتل را می‌شناسید به او بدهید تا قصاص کند و اگر نمی‌شناسید دیه بدهید، فهری پیغام را رساند و ایشان دیه دادند؛ وقت برگشتن، شیطان، مقیس را وسوسه کرد که کاری نکردی برای برادرت، دیه گرفتی که باعث سرشکستگی تو است، همراه خود را بکش تا هم قصاص کرده باشی هم دیه گرفته باشی؛ او را با سنگ زد و کشت و مرتد شد، و به مکه فرار کرد و در فخریه‌ی خود شعر گفت. چون پیغمبر شنید فرمود: «او را امان نمی‌دهم نه در حرم و نه در حل» و در فتح مکه کشته شد. (بحار ۲۱ / ۲۲). ۲۰ - زن و مردی از طبقه‌ی اشراف یهود زنا کردند و هر دو محصنه بودند؛ مدت‌ها بود که یهودیان برخلاف حکم تورات، زناکاران را اگر از مستضعفین بودند رجم می‌کردند، اما اگر از اشراف بودند معاف می‌داشتند یا با اندک کیفری بسنده می‌کردند؛ در این وقت برای آن که شاید بهانه‌ای برای ترک رجم به دست آورند، گفتند: از محمد پرسیم و او را حکم قرار دهیم، او فرمود: «با شهادت چهار شاهد باید رجم شوند»، یهودان قبول نکردند، پیغمبر فرمود: «ابن‌صوریا که عالم به تورات است و در فدک است حاضر [صفحه ۳۱۶] کنید» او را آوردند، پیغمبر او را سوگند داد و او اقرار کرد که حکم تورات همین است اما آن را تحریف کرده و تبعیض نموده‌اند که اشراف را بهانه‌ای از کیفر معاف سازند. (بحار ۲۵ / ۲۲). ۲۱ - سه تن بازرگان به نام تمیم‌داری و برادرش عدی که نصرانی بودند و ابن ابی‌ماریه که مسلمان بود با هم سفر کردند، ابن ابی‌ماریه مریض شد، وصیت خود را نوشت و در میان کالای خود پنهان نمود و گفت: این را به اهلم برسانید، چون مرد، هر چه دلشان خوست از کالای او برداشتند و باقی را به ورثه دادند، ورثه چون واریسی کردند اشیائی را که در وصیتنامه بود ندیدند، از همراهان پرسیدند گفتند: نمی‌دانیم خبر به پیغمبر رسید، پیغمبر چند روز ایشان را به حال خود گذاشت؛ بعد از چندی، ظرفی نقره‌ای و طلا-کوب نزد ایشان پیدا شد، به پیغمبر خبر دادند، آیه نازل شد «فانن عثر علی انهما استحقا اثما... الخ» (نساء / ۶۹) دو تن از اولیای متوقی عمر و عاص و مطلب بن ابی‌وداعه سوگند یاد کردند که اینان خیانت کرده‌اند و قول ایشان که آن را خریده‌ایم قبول نشد، آن ظرف را گرفته و به ایشان دادند و بعدا که تمیم مسلمان شد به ماوقع اقرار کرد. (بحار ۳۲ / ۲۲). ۲۲ - ابوعمار که پیغمبر او را «فاسق» لقب داد و او سازنده‌ی مسجد ضرار است، در جاهلیت پشمینه پوشیده و راهب شده بود وقتی به مدینه آمد پیغمبر از او پرسید: «این چیست که آورده‌ای؟» گفت: دین حنف ابراهیم که من بر آن راهم، پیغمبر فرمود: «بر آن راه نیست اما در آن داخل کرده‌ای چیزی را که در آن نبوده» (بحار ۳۶ / ۲۱). توضیح: دلیل وجه تسمیه‌ی «صوفیه» همین پشمینه پوشی

راهبان است. ۲۳ - عاصم بن عدی گفت: یا رسول الله! اگر کسی بیگانه‌ای را با زن خود ببیند [صفحه ۳۱۷] و خبر دهد، تازیانه می‌خورد؛ و اگر از پی چهار شاهد برود بیگانه کار خود را تمام می‌کند، فرمود: «ای عاصم! آیه چنین نازل شده» عاصم بیرون آمد، شنید و مطیع بود، هنوز به منزل نرسیده بود که هلال بن امیه با او برخورد کرد در حالی که «انا اله و انا الیه راجعون» می‌گفت، و گفت: شریک بن سمحا را بر روی شکم زن خود دیدم و نزد پیغمبر رفت و او را خبر داد؛ پیغمبر فرستاد، زن آمد، فرمود: «شوهر تو چه می‌گوید؟» زن گفت: گاهی شریک می‌آید و از قرآن به ما یاد می‌دهد گاهی شوهرم او را نزد من می‌گذارد و بیرون می‌رود، شاید غیرت او را فرو گرفته یا بر اطعام من بخیل باشد، در این وقت، آیه لعان نازل شد. نیز سعد بن عباده گفت: اگر مردی، بیگانه‌ای را با زن خود دید و او را کشت، او را می‌کشند و اگر خبر داد هشتاد تازیانه می‌خورد آیا با شمشیر او را بزنند؟ پیغمبر فرمود: «کفی بالسیف شا» خواست بگوید: شاهد، اما توقف کرد و فرمود: «اگر نه چنان بود که در حال مستی یا غیرت باشد» (بحار ۴۶ / ۲۲). توضیح: البته در کتب فقهی حکم مسئله با شرایط آن کاملاً روشن شده و در این جا برای رفع شبهه از کسانی که اطلاعاتشان کمتر است می‌گوییم: چون کشتن زن و مرد در حین انجام عمل به دست مردی که بدون غلبه‌ی احساس یا مستی اگر محقق بود جائز است توقف پیغمبر یا گفته‌ی ناتمام شاهد برای همین منظور است که غلبه‌ی احساسات غالباً چشم واقع بین را کور می‌کند، و قضاوت در این مورد امر آسانی نیست و بنابراین، چاره‌ی منحصر به فرد جز لعان نمی‌تواند چیزی دیگری باشد و جدا شدن از هم و اگر بنا باشد به مجرد تهمت مرد در مورد [صفحه ۳۱۸] زنش ترتیب اثر داده شود چه بسا غرضی در کار باشد و به اندک شبهه‌ای نظام خانوادگی از بین برود و بنابراین ادامه‌ی زناشویی بعد از وقوع چنین رویدادی صلاح نیست و راه چاره، همان لعان و جدا شدن از همدیگر است. [صفحه ۳۱۹]

سیاست، حکومت

چون اسلام خاتم ادیان است، باید برای ارائه‌ی طریق و راهنمایی در همه‌ی نواحی زندگانی خود کفا باشد و می‌دانیم که اهم مسائل اجتماع حفظ حقوق بین الافراد و حقوق بین الجماعات است که آن را اصطلاحاً «سیاست» می‌گویند از «سائس» یعنی کسی که اسبان را تعلیم می‌دهد تا آرام و رهوار باشند و سیاست جامعه باید به وسیله‌ی افرادی اهل این فن انجام گیرد که دستگاه فرمانروایی و حکومت را تشکیل میدهند؛ قرآن مجید و سنت و سیرت پیغمبر اکرم جمیع جوانب سیاست و حکومت را تفهیم و در بخشی از تاریخ خود به مرحله‌ی اجرا در آورده است، و تتبع تاریخی نشان می‌دهد که آن همه فتوحات و گسترش اسلام با به کار بردن احکام سیاست نسبت مستقیم داشته با وجود این که همه‌ی دستورات قرآن و سنت به کار برده نشده، بلکه با بخشی از آن‌ها نیز مخالفت شده است و همچنین آغاز قهقرائی قدرت مسلمانان و گسترش این قهقرائی هم با به کار بستن آن احکام و مقدار انحراف از آن‌ها رابطه‌ی مستقیم داشته و دارد و نیز معلوم می‌شود شهرت ناممکن بودن اجرای آن سیاست، زائیده‌ی افکار جاهلان یا مغرضان [صفحه ۳۲۰] است، احکام اسلام کلاً سهلترین احکام قوانین دنیا است و اجرای آن‌ها با شرائطی که در متن فرهنگ معلوم و روشن است، امکان اجرائی دارد و به هر حال شرط مهم امکان اجرای آن احکام اجرائی هماهنگ و همه جانبه‌ی آن احکام است، زیرا هر کلی عبارت است از مجموع افراد و اجزاء متناسب و هماهنگ آن، و ساختن هر بنائی محتاج مصالح ساختمانی و به کار بردن همه‌ی آن مصالحی در موارد مناسب خویش است، بحث در این مورد هم آسان است، هم کتاب‌ها لازم دارد، و در این جا به مناسبت عنوان کتاب تنها به ذکر بخشی از روش پیغمبر اسلام در سیاست و حکومت اکتفا می‌کنیم: ۱ - طبق دستور قرآن مجید یکی از مصارف زکوة، برای «مولفۀ قلوبهم» است، یعنی کسانی که اسلام نیاورده‌اند اما امید می‌رود که با به دست آوردن دل ایشان، مسلمان شوند، یا کسانی که تازه مسلمان شده اما هنوز ایمان ایشان استوار نیست، تا دل ایشان به اسلام و خدمت در راه آن مائل گردد، و پیغمبر اکرم تألیف قلوب این گونه افراد را یکی از مهمترین وظائف خود قرار داده بود عمر در زمان خلافت خود گفته بود

اکنون که اسلام نیرومند شده احتیاجی به تألیف قلوب نیست و با این تأویل ناروا این قسمت از مصرف زکوة را منع نمود، امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: «هیچ وقت مؤلفه قلوبهم چون امروز زیاد نبوده است» فیض کاشانی در بیان این روایت گوید: زیرا در اکثر زمان‌ها اکثر مردم دینشان به دنیاشان وابسته است، قوله تعالی: «فان اعطوا منها رضوا و ان لم يعطوا منها اذا هم یسخطون» (توبه / ۵۸) یعنی: «اگر به ایشان از آن اموال داده شد راضیند و اگر داده نشد ناگهان ناراضی می‌شوند» (وافی - الایمان / ۲۰۳۵) - فرمود: «کسی که حاکمی را راضی کند، به چیزی که خدا را ناراضی کند به تحقیق از دین اسلام خارج شده» (وافی - مایجب / ۱۶۵). ۳ - حکومت پیغمبر و برنامه‌های اجرائی او مانند ظاهر سازی‌های حکومت^{۱۰} [صفحه ۳۲۱] دموکراسی نبود که به نام اشتراک هیأت حاکمه در مسئولیت، هر کس بتواند با لطائف الحیل خود را غیرمسئول به حساب آورد، بلکه در عین حالی که هر کس را در محدوده کار و شغل خود مسئول ساخته بود، خودش را که حاکم کل بود مسئول همه می‌دانست و هیچگاه از قبول مسئولیت ابا نکرد و آن را به گردن دیگری نیانداخت، مگر آن جا که از برنامه و فرمان او تخلف می‌کردند، مانند عمل خالد بن ولید در روز فتح مکه که بر خلاف اوامر اکید پیغمبر کشت و کشتار راه انداخت، و پیغمبر در حضور جمیع از عمل او بیزارى جست، در حقیقت کار خلافی انجام شده بود و پیغمبر خود را مسئول می‌دانست که علی‌رغم مقام لشکری خالد، عمل او را تقبیح کند، می‌فرمود: «هر کس برای قومی امامت کند که مکروه ایشان باشد نمازش از شانهاش بالاتر نمی‌رود» (اسد / ۲۸۹ / ۱). توضیح: پیغمبر برای هر قومی امام جماعتی معین می‌کرد که مورد رضایت همان قوم باشد و نیز از نظر قیاس اولویت هر حاکمی که مورد کراهت مردم ناحیه‌اش باشد، حکومت او ناروا است. ۴ - مأمور حکومت باید عالم به احکام و قوانین باشد، وقتی علاء بن زیاد حضرمی را به بحرین فرستاده بود فرمود: «برای هیچ کس روا نیست که به واجبات و سنن، جاهل باشد». (اسد / ۳۶۳ / ۴) - ۵ - برای هر گروهی رئیسی معین می‌نمود. (اسد / ۱۸۳ / ۱) - ۶ - فرمود: «به زودی پیشوایانی بر شما حکومت می‌کنند که ارزاق شما را در اختیار می‌گیرند، و برای شما سخن می‌گویند و دروغ می‌گویند، نو عمل می‌کنند و بد می‌کنند از شما راضی نمی‌شوند مگر آن که زشت ایشان را خوب جلوه دهید، و [صفحه ۳۲۲] دروغهای ایشان را تصدیق کنید و حق را به ایشان دهید تا راضی شوند؛ هر گاه ظلم کردند با ایشان جنگ کنید، هر کس در این راه کشته شود از من است و من از اویم» (اسد / ۲۱۷ / ۵). توضیح: در اختیار گرفتن از طرف حکومت به طور عام و مطلق ناروا نیست چه بسا غائله‌ای که محتکرین آزاد در جامعه ایجاد کرده و قحط و غلا را به بار آورده‌اند، در چنین موارد حکومت باید کمابیش ارزاق و توزیع آن‌ها را در اختیار بگیرد، فرموده‌ی پیغمبر هم اگر به ظاهر اطلاق دارد اما مطلق نیست زیرا او حکومتی را پیش‌بینی می‌کند که همه‌ی این مفاسد را به بار می‌آورد، و می‌دانیم حکومتی چنین مفسد در اختیار گرفتن ارزاق را برای منافع خودش می‌خواهد، نه جلویگری از قحط و غلا، حکومت‌های طاغوتی بنی‌امیه و بنی‌عباس و امثال آنها مظاهر این پیش‌بینی پیغمبر است. ۷ - عمرو بن مره گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هیچ والی یا امامی در به روی حاجتمندان و مسکینان و دستداران نمی‌بندد مگر آن که خداوند در آسمان را به روی حاجت و مسکنت و دوست داشتنی‌های او ببندد» (اسد / ۱۲۱ / ۴) - ۸ - زیاد بن حارث صیدائی نزد پیغمبر بود، پیغمبر خواست نیروئی برای سرکوب قوم او گسیل دارد، زیاد گفت: یا رسول الله! نیروئی مفرست، من ضامن اطاعت ایشان هستم؛ و به قوم خود پیغام داد آمدند و مسلمان شدند، زیاد به پیغمبر گفت: مرا بر ایشان امارت ده، فرمود: «بلی، اما برای مؤمن خیری در امارت نیست»، زیاد ترک امارت نمود. (اسد / ۲۱۳ / ۱). [صفحه ۳۲۳] ۹ - چند تن از بنی‌سلمه نزد پیغمبر آمدند، پرسید: «رئیس شما کیست؟» گفتند: جد بن قیس اما مردی بخیل است، فرمود: «آیا چه چیزی از بخل بدتر است؟ رئیس شما عمرو بن جموح باشد» (اسد / ۹۲ / ۴) - ۱۰ - فرمود: «هیچ کس فرماندهی ده روزه‌ای نمی‌شود مگر آن که در روز قیامت یا به زنجیر کشیده می‌شود، یا آمرزیده می‌گردد» (اسد / ۲۸ / ۲) - ۱۱ - فرمود: «سلطان، سایه‌ی خدا بر روی زمین است، اگر عدالت کرد پاداش دارد و بر رعیت است شکر او، و اگر ظلم کرد گناه به گردن اوست و بر رعیت است صبر کردن» (اسد / ۲۳۳ / ۴). توضیح: ظاهراً میان این روایت و روایت شماره‌ی (۶) تعارض هست اما چنان نیست، صبر کردن در برابر ظلم حاکم در موردی، و

مبارزه کردن با حاکم ظالم در مورد دیگر به لحاظ اندازه‌ی ظلم اوست که در فقه اسلامی معین شده است، به بهانه‌ی هر ظلمی نمی‌توان بر حاکم قیام کرد و نظم جامعه را بر هم زد و به همین مناسبت شاید این روایتی که به پیغمبر اکرم منسوب می‌کنند که فرموده: «سلطان غشوم خیر من فتنه تدموم» یعنی: «فرمانروائی سختگیر بهتر از فتنه‌ای طولانی است». یکی از موارد شکر نعمت انقلاب اسلامی رها کردن ملت از یوغ غاصبان لقب ظل الله است. ۱۲ - بر بازار مکه سعید بن عاص را ناظر قرار داد، سمراء دختر نهبیک اسدیه در در زمان پیغمبر در مدینه راه می‌رفت امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، و تازیانه‌ای [صفحه ۳۲۴] در دست داشت. (نظام ۲۸۵ / ۱) ۱۳ - برای لشکریان پیش آهنگ معین می‌نمود، که ایشان را طلائع می‌گفتند، برای خبرگیری از نیروی دشمن، در جنگ بدر چنان شد که خودش و یکی از صحابه برای خبریگری جلوتر رفت، در خارج جاسوس داشت که خبر دشمن را به او می‌داد، عباس عموی او که مسلمانی خود را پنهان می‌داشت و در که بود، اخبار قریش را می‌نوشت و برای او می‌فرستاد، در شهر نیز خبرگیری می‌کرد، و این از باب تجسس منهی عنه و ناروا نیست، بلکه از باب نصیحت و خیرخواهی است، زیرا بی‌خبر بودن از حرکات و مقاصد دشمن مشکلات بیشتری برای اجتماع به بار می‌آورد. ۱۴ - از نیروی دریائی برای آینده مسلمانان خبر داد، فرمود: «بخشی از امت من سوار کشتی خواهند شد و مانند شاهان بر تخت تکیه خواهند زد» ام‌ملحان آن جا بود گفت: یا رسول الله! دعا کن من از ایشان باشم، فرمود: «تو از اولین ایشان»؛ و چنان شد که در زمان معاویه ام‌ملحان با نیروی دریائی اسلام به جزیره قبرس رفت و پس از فتح جزیره آن جا بود تا وفات یافت. (نظام ۳۷۰ - ۳۶۰ / ۱) ۱۵ - برای عتاب بن اسید حاکم مکه روزی یک درهم حقوق قرار داد وی خطبه خواند و گفت: هر کس شکمش با یک درهم سیر نشود خداوند او را گرسنه نگهدارد، پیغمبر روزی یک درهم به من داده و به هیچ کس محتاج نیستم. (شامی ۶۹۸ / ۳). توضیح: یعنی اهل رشوه‌خواری و زد و بند نیستم. ۱۶ - می‌فرمود: «عریف (کسی که رئیس قوم و مسئول ایشان نزد حاکم است» در اجتماع لازم است و عریف در آتش است» (اسد ۲۸۹ / ۱). [صفحه ۳۲۵] توضیح: یعنی عریف ناچار در آتش آزمایش است، و باید با صحت عمل خود، خود را از آتش نجات دهد زیرا با ظلم و نامساوی رفتار کردن با زیردستان در آتش دوزخ خواهد بود. ۱۷ - عتاب بن اسید بیست ساله بود که حکومت مکه را به او داد؛ عمرو بن حزم هفده ساله را امیر نجران نمود؛ اسامه بن زید هیجده ساله بود که نامزد فرماندهی ارتش گردید. (اسد / ذیل اسامی مزبور). ۱۸ - در نظر اول نسبت این گفتار به پیغمبر بعید می‌نماید اما با اندکی تأمل معلوم می‌شود که گویای یک اصل مسلم اجتماعی است که در هر قومی افراد جسور و کم‌اندیشه نگاهبانان قدرت و کیان آن قومند؛ امیرمؤمنان هم مکرر می‌فرمود: «ویل لمن لم یکن له جاهل یعضده» یعنی: «وای به حال کسی که افراد نادانی نداشته باشد تا دستیار و کمک او باشند» و این بیان برای توبیخ و تقییح آن دسته افراد کم‌دانش و جسور اما فداکار نیست و در همین زمینه است که پیغمبر فرمود: «هر آینه خداوند این دین را به گروهی که ارزشی ندارند تأیید می‌کنند». ۱۹ - اساس عظمت و استواری امت اسلام را در وحدت کلمه و یکپارچگی می‌دانست، به فرمان خداوند مسجد ضرار را خراب کرد، زیرا پایگاه منافقین جدائی [صفحه ۳۲۶] افکن و محل کنکاش ایشان بر ضد اسلام بود، نه تنها آن را خراب کرد و آتش زد، بلکه فرمان یافت که: «لا تقم فیه ابدا»: «هرگز در آن درنگ نکن» و معلوم است جایی که اگر مسجد، محل تفرقه‌اندازی میان مسلمان بود باید خراب شود، به دلیل فحوی هر مکانی در آن تفرقه‌اندازی شود باید ویران گردد. (قرطبی ۲۵۸ / ۸) ۲۰ - در وقعه‌ی ذی قرد فرمود: «به شتاب حرکت کنید» در این میانه ابو‌عیاش بر اسبی سوار بود، پیغمبر بر او گذر کرد فرمود: «اسب را به دیگری ده که از تو سوارکارتر است» و آن را به معاذ داد. (شامی ۲۸۷ / ۳) ۲۱ - قبول مشورت می‌کرد اما در مواردی خاص و الزام به قبول نداشت، دو برادر بودند که پیغمبر می‌خواست یکی از ایشان را امارت دهد، با ابوبکر و عمر مشورت نمود، رأی ایشان متفق نبود، فرمود: «یا ایها الذین آمنوا لا- تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم» (الحجرات / ۱) یعنی: «ای ایمان‌آوردگان! از خدا و پیامبرش پیشی مجوئید و از خداوند بترسید به درستی که خداوند شنوا و دانا است» (اسد ۸۰ / ۲) ۲۲ - از شایعه‌سازی و سخن‌پرانی بی‌تحقیق نهی می‌نمود قوله تعالی: «و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا

به» (نساء / ۸۳) یعنی: «هرگاه خبری به ایشان رسد چه در مورد امن و چه در مورد خوف، نسنجیده آن را پراکنده می‌کنند، اما اگر آن را به پیامبر و اولی الامر رجوع دهند هر آینه ایشان که اهل استنباطند موارد حق و باطل را می‌دانند و هرگز ناروایی را اشاعه نمی‌دهند». ۲۳ - حکومت پیغمبر اسلام حکومتی دینی بود، که بخش مهم نیروی اجرائی آن مبتنی بر عقائد مسلمانان بود، که ایمان داشتند احکام و تصرفات پیغمبر ناشی از وحی [صفحه ۳۲۷] خداوند و فرمان اوست. همچنان که حکمت و سیاست دینی پیغمبر اقتضا می‌کرد که میان افراد قبائل تساوی برقرار کند، هرگز انگیزه‌های نفسانی درباره‌ی میل به امتیاز اهل و عشیره‌ی خود نمی‌توانست در او اثر کرد، تا سود بیشتری به ایشان برساند، چه رسد که ایشان را به امتیازی مخصوص کند، پیغمبر عصیت و خودخواهی عشیره‌ای را تا آن جا که توانست، محو کرد، و به وحدت دینی و اسلامی بدل نمود و در همه‌ی این موارد اطاعت عرب از او آسان بود و قبائل مختلف در اثر این روش توانستند زیر پرچم او گرد آیند و به پیشوائی گردن نهند و چنان به او عقیده‌مند شدند که بعضی مرگ او را باور نمی‌کردند. (الاسلام ۳۴۴ / ۱) - ۲۴ - بعضی از مورخین یا از عدم اطلاع یا از غرضمندی سخت در اشتباهند که می‌گویند پیغمبر اسلام اولین جنگجو به نام دین و در راه دین است در حالی که بیشتر جنگ‌های تاریخ به نام دین بوده است؛ موسی جنگ مقدس را دو هزار سال قبل از پیغمبر اسلام بنا نهاده بود، محمد هرگز تشنه‌ی خون نبود، اسیر مخیر بود، مسلمان شود یا جزیه بدهد و از حقوق اجتماعی بهره‌مند باشد؛ مسلمانان، ممالک مفتوحه را خراب نمی‌کردند، صلاح الدین ایوبی با صلیبیان، معامله به مثل نکرد، هر جا مسلمانان پا می‌نهادند وضع اجتماعی بهتر می‌شد، مانند باران می‌رویانند. عصر تمدن در اروپا به جانشینان محمد بازمی‌گردد، که مشعل تمدن را در اروپای ظلمانی برافروختند، مجد هندسی شهرهای دمشق، بغداد، فاس، اشبیلیه، غرناطه، قرطبه و قاهره نتیجه‌ی حرکت آغازی محمد در سال ۶۱۲ میلادی بود. محمد می‌دانست جنگ ضرورتی اجتماعی است، و غنیمت آور است، اما مانند سائر عرب‌های غارتگر، انتقامجو نبود؛ این خود قریش بودند که بزرگترین سبب برای [صفحه ۳۲۸] آمادگی جنگی محمد شدند؛ در مکه، مسلمانان را آزار می‌دادند، از مهاجرت ایشان جلوگیری می‌کردند، اطراف مدینه را غارت می‌نمودند، به کشت و زرع و درختان آسیب می‌رساندند، و راه حلی جز جنگ باقی نمی‌گذارند، اگر قریش نیمه فرصتی برای نشر دین به محمد می‌دادند هرگز جنگ در خاطرش خطور نمی‌کرد، او می‌دانست اگر قریش ناگهان به مدینه هجوم آورند علی الاسلام السلام، اثری از اسلام باقی نخواهد ماند، بنابراین به فرستادن دستجات کوچکی به نام سریه آغاز نمود. («الرسول» بودلی / ۸۰ و بعد). توضیح: در انصاف منطقی و همه جانبه‌ی «سرلشکر بودلی» تأمل کنید. ۲۵ - محمد با تعلیمات خود مرگ را در نظر پیروانش همچون رها کننده‌ای از محنت‌های دنیا و رساننده به لذات آخرت جلو داده بود. (مصدر بالا). ۲۶ - به زودی همه‌ی عالم این آواز (الله اکبر) را که از حلقوم اهل بدر بیرون آمد شنیدند، یهود به جای این که از پیروزی محمد عبرت گیرند و با او از نظر سیاسی همداستان شوند، شروع کردند که به او و نمازش استهزاء کنند حتی بر سر او سنگ غلطانند که او را بکشند؛ با آن که پیمان حسن همجواری با او بسته بودند اما پیمان را شکستند. طایفه‌ی عضل و قاره از پیغمبر خواستند تنی چند برای تعلیم دین برای ایشان بفرستد و پیغمبر بدون سوء ظن فرستاد؛ مهمانداران، مهمان را کشتند و اسیران ایشان را به مکه فرستادند تا قریش ایشان را بکشند؛ بنی‌لحیان هم گروه دیگر از مسلمانان را تا نفر آخر کشتند. این بود نمونه‌ای از ظلم و شقاوت و وحشیگری اقوام عرب در برابر پیغمبر و تعلیمات انسانی او و همین وقایعند که جنگ و دفاع را از الزامات اولیه برای [صفحه ۳۲۹] حفظ اجتماعات نشان می‌دهند، پیغمبر اسلام نیز خواهی نخواهی با این الزامات مواجه گردید، قرآن مجید جنگ و قتال را چنین تعلیل می‌کند: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصر هم لقدیر» (حج / ۳۹) یعنی: «به کسانی که به ناچار به جنگ تحمیلی کشانده می‌شوند، اذن جنگ داده شد زیرا مورد ظلم و ستم واقع شده‌اند و به درستی که خداوند هر آینه بر یاری ایشان و پیروز ساختن ایشان بسیار توانا است». وقتی شاول پادشاه برگزیده‌ی بنی‌اسرائیل شهر نوب را گرفت و همه‌ی مردان و زنان و پسران را گردن زد، یهودیان باید می‌دانستند که عمل محمد به مراتب آسانتر از تعالیم تورات است؛ در سفر تثیبه اصحاح بیستم رابخوانید که چنین است «وقتی

خداوند شهر را به تصرف تو داد، همه‌ی مردان را با شمشیر بکش، و زنان و اطفال و اموال، غنیمت تو هستند، اما از شهرهای این امت‌هایی که یهود خدایت تو را به ملکیت می‌دهد هیچ ذی‌نفس را (نفس کش را) زنده مگذار» («الرسول» بودلی). ۲۷ - محمد دوست نداشت از دشمنان آزار دهنده‌ی خود انتقام بگیرد هیچ قوت جنگاوران را به طور امر و فرمان به میدان جنگ نمی‌کشاید و آن را به خواست و حماسه‌ی خودشان واگذار می‌نمود عرب هرگز روحش زیر بار قوانین نمی‌رفت، هر چند مبارزی شجاع بود، اما آن مجاهده از ریشه‌ی حماسه‌ی شخصی مایه می‌گرفت، نه کیان جماعت و اجتماع پیغمبر در تشکیل عرب و وحدت اجتماعی ایشان معجزه کرد، اما بعد از او مسلمانان به شعوب و اقوام و احزاب پراکنده شدند و با هم جنگ کردند مانند آن که با دشمنان دین جنگ می‌کنند. قدم اول پیغمبر در راه تشکیل عرب و بعدا باقی مسلمانان، ایجاد اخوت میان مهاجر و انصار بود؛ قدم دوم در ترغیب به دادن صدقه و تعمیم آن به مال و اخلاق [صفحه ۳۳۰] احسان و بشاشت و سلام دادن و مهمانداری و حفظ پناهندگی؛ قدم سوم ایجاد قوانین بود اما نه به خشکی قانون بلکه به موعظه‌ی اخلاقی. («الرسول» سرلشکر بودلی). ۲۸ - بیعت گرفتن، خود بزرگترین سیاست انسانی برای شناخت هدف و توپین نفس و استواری بر خطر و ایجاد وحدت بود، هدف و محتوای اسلام به تنهایی نه تحقیق عدالت بود، نه سلطه و تصرف زخارف دنیا، هدف اسلام تحقیق تعالی انسان و انسانیت، در حد سمت خلیفه‌الله بود و مردمان جاهل و بی‌فرهنگ، از درک هدف متعالی اسلام عاجز بودند و گمان می‌کردند طمع، مال و جاه، پیغمبر را برانگیخته است زیرا تاریخ نشان می‌داد جز معدودی مردان خدا و پیغمبران، دیگران دعوتشان برای سودجویی بوده است. اما اسعد بن زراره نقیب النقباء انصار تا پیغمبر را دید و سخن او را شنید خردمندانه چنین گفت: یا رسول‌الله! برای هر دعوتی راهی هست، خواه آسان و خواه دشوار، امروز تو مردم را دعوت کردی به چیزی که ایشان را برمی‌انگیزاند و بر ایشان دشوار است، ما را دعوت کردی به ترک دین خود و پیروی از دین تو و این دشوار است ما تو را اجابت کردیم، ما را دعوت کردی تا رابطه‌ی خود را با همسایگان و خویشاوندان دور و نزدیک خود قطع کنیم و این کاری دشوار است، اما تو را اجابت کردیم، ما را دعوت کردی در حالی که در خانه‌های خود عزیز و در امن بودیم و کسی جرأت نمی‌کرد در ما طمع بندد تا کسی را غیر از خودمان که اهلش او را رها کرده و عموهایش او را تسلیم نموده‌اند بر خود فرمانروا کنیم و این کاری دشوار بود و ما تو را اجابت کردیم (الصحيح ۲۰۵ / ۲). توضیح: می‌بینیم که قبول اسلام و بیعت با چه تیزی و دقتی انجام گرفته است [صفحه ۳۳۱] و هرگز نسنجیده و به وسیله‌ی افراد ابله و نادان یا فرصت طلب انجام نگرفته است، پیغمبر اسلام بر خلاف همه‌ی سیاستمداران که برای پیروزی خود هر وعده‌ی دروغی می‌دهند هرگز وعده‌ای جز رضای خداوند و پاداش اخروی نمی‌داد آن چه در ملاحم به ندرت وعده‌ی فتح هست در سال‌های آخر زندگانی پیغمبر و بعد از نضج و گسترش اسلام بوده است، و هرگز جنبه‌ی اغراء ندارد، به علاوه از عواقب این فتوحات که حب دنیا و ضعف اسلام است بیم داده است. ۲۹ - وقتی برای دعوت به قبیله‌ی بنی‌عامر رفت، مردی از ایشان به نام یحیر بن صعصعه به فراست، عظمت آینده‌ی او را تشخیص داد و گفت: به خدا قسم اگر این مرد را از قریش داشته باشم، همه‌ی عرب را با او مسخر خواهم نمود، آن گاه به پیغمبر گفت: اگر با تو بیعت کنم و پیروز شوی آیا فرمانروائی بعد از خود را به ما خواهی داد؟ فرمود: «فرمانروائی از آن خداوند است، هر جا بخواهد آن را قرار می‌دهد»، آن مرد گفت: پس ما گلوهای خود را هدف تیغ قرار دهیم، آن وقت که پیروز شوی امر برای دیگری باشد، نیازی به تو نداریم. (اسد ۴۰۸ / ۲). ۳۰۲ - مثنی چون سخن پیغمبر را شنید گفت: سخن تو را شنیدم مرا به شگفت آورد اما از ما پیمانی بر کسری هست که نوآوری نکنیم و نوآوری را مأوی ندهیم، و شاید این کار تو شاهان را مکروه باشد، اگر خواهی تو را یاری دهیم و دشمن را از بلاد عرب بازداریم، پیغمبر فرمود: «بد نکرده‌اید که صادقانه و صریح سخن گفته‌اید اما دین خدا را کسی نمی‌تواند برپا دارد مگر آن که به همه‌ی جوانب آن قیام کند»، آن گاه از جا برخاست. (شاهی ۱۷۹ / ۱). ۳۱ - موارد بیعت عقبه‌ی اولی چنین بود: [صفحه ۳۳۲] به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، اولاد خود را نکشند، بهتان در مورد عورات نزنند (کنایه از نسبت دادن فرزندان به غیر پدران خود)، پیغمبر را در امر به معروف نافرمانی نکنند، اگر به این تعهد وفا

کردند به بهشت خواهند رفت و اگر نافرمانی و غل و غش کردند حکم ایشان با خداوند است، و این بیعت را «بیعت نساء» گویند و این اصطلاح مأخوذ از قرآن مجید است قوله تعالی: «یا ایها النبی اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی الا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین بهتان یفتینه بین ایدھین و ارجلھن ولا یعصینک فی معروف فبایعھن و استغفر لھن اللہ ان اللہ غفور رحیم» (ممتحنه / ۱۲) و با آن که سبب نزول آیه در فتح مکه بوده اما این بیعت به همان نام است زیرا شامل مسائل مهم است. در عقبه‌ی ثانی پرسیدند: به چه بیعت کنیم؟ فرمود: «بر شنیدن و اطاعت کردن، هم در حال نشاط هم در حال کسالت، انفاق کردن هم در حال سختی هم در حال آسانی و بر امر به معروف و نهی از منکر در راه خدا، از سرزنش ملامتگر نترسید، و چون پیغمبر به مدینه نزد ایشان رود، او را یاری دهند، دشمنان را از او دفع کنند چنان که از خود و اطفال و زنان خود دفاع می‌کنند و پاداش ایشان بهشت است» (شامی ۱۹۵ / ۱) - ۳۲ - یکی نزد پیغمبر آمد که مسلمان شود پیغمبر فرمود: «گواهی می‌دهی به یگانگی خداوند و رسالت محمد بن عبدالله؟ باید ماه رمضان را روزه بداری، و به حج روی و زکات مال پردازی، و در راه خداوند جهاد کنی»، گفت: یا رسول الله من ده شتر شیرده بیشتر ندارم که برای غذای خانواده و سواری ایشانند، اما جهاد شنیده‌ام هر کس پشت به میدان کرد غضب خداوند را برای خود خریده، می‌ترسم اگر به جنگ حاضر شوم جبن و رزم و از مرگ بترسم، پیغمبر دست خود را عقب کشید و فرمود: «نه صدقه، نه جهاد، پس با چه چیز به بهشت روی؟»، آنگاه مرد همه را قبول کرد و بیعت نمود. (اسد ۱۹۴ / ۱). [صفحه ۳۳۳] توضیح: از این روایت و امثال آن به خوبی معلوم می‌شود که پیغمبر برای گرویدن افراد به اسلام به هیچ نوع از انواع وعده‌های زرق و برقی و فریبنده متوسل نمی‌شده و در قدم اول، مراجعه کننده را به هدف مشخص اسلام و فداکاری آشنا ساخته است. ۳۳ - از نظر دیگر، بیعت را دو قسم کرده بودند: بیعت هجرت و بیعت اعرابی؛ بیعت هجرت آن بود که بیعت کننده بیاید مدینه و نزد پیغمبر بماند؛ و بیعت اعرابی آن بود که بیعت کننده به محل خود برگردد. مالک بن حویرث گفت: گروهی جوانان همسن بودیم که بیعت کردیم، و بیست شبانه‌روز نزد پیغمبر ماندیم، او بسیار مهربان و رحیم دل بود، وقتی دانست به اهل خود مشتاقیم از ما پرسید: در محل خود چه دارید؟ گفتیم چنین و چنان فرمود: «بسوی اهل خود بازگردید و آن جا بمانید و ایشان را تعلیم دهید و چنین و چنان بگویید و نماز بخوانید همچنان که دیدید من نماز خواندم، چون وقت نماز رسد یکی اذان بگوید و بزرگ شما امامت کند» (اسد ۲۹۷ / ۲) - ۳۴ - بعد از فتح مکه، هجرت صدق نمی‌کرد زیرا مردم به تعبیر قرآن «یدخلون فی دین اللہ افواجا» (سوره نصر) یعنی: «فوج فوج در دین خدا وارد می‌شدند» (شامی ۶۰۶ / ۳) - ۳۵ - فدیک زبیدی نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! می‌گویند هر کس هجرت نکرده هلاک شده است، پیغمبر فرمود: «ای فدیک! نماز را برپا دار! زکات را پرداز، از بدی‌ها دوری کن، هر جا از زمین خدا خواهی سکونت کن» (اسد ۱۷۵ / ۴). توضیح: این روایت مبین روایت قبل است، که بعد از فتح مکه هجرت صدق [صفحه ۳۳۴] نمی‌کرد زیرا فداکاری‌ای در کار نبود، می‌ماند باقی اعمال خیر که پیغمبر به فدیک دستور داد. ۳۶ - می‌فرماید: «زمان شما حکومت شما است، اگر حکومت شما صالح بود زمان شما صالح است، اگر دو گروه اصلاح شوند، مردم اصلاح می‌شوند: فقها و امرا» (محاضرات / ۱۶۲). تنبیه: مفهوم روایت این است که اگر فقها امارت یابند، گروهی که با اصلاح ایشان، جامعه اصلاح می‌شود همان یک گروهند، امیران فقیه. توضیح: در اسلام یک مرکز پیشوائی بیشتر نیست و آن، فقیه جامع الشرائط است که هم در رأس هرم اجتماع حاکم است هم مرجع فتوی و معلم علوم دینی و انسانی. ۳۷ - فرمود: «اگر هدیه‌ای برای حاکم از در وارد شد امانت از پنجره بیرون می‌رود» (محاضرات / ۱۷۰) - ۳۸ - فرمود: «به زودی بر امارت حریص می‌شوید، پس از آن حسرت و ندامت خواهد بود» (محاضرات / ۱۷۲) - ۳۹ - فرمود: «همیشه گروهی از امت من نگهبان بر امر خداوند خواهند بود که مخالفین، زبانی به ایشان نتوانند رسانند» (اسد ۳۹۲ / ۲) - ۴۰ - فرمود: «هر کس در راه دفع ظلم از خودش کشته شود، شهید است، چه مرگ گوارائی است که شخص در راه احقاق حق خود بمیرد» (مجمع ۲۴۴ / ۶) - ۴۱ - در هجرت به مدینه وقتی به قبا رسید، به انتظار رسیدن امیر مؤمنان توقف [صفحه ۳۳۵] نمود، گفتند: مردم مدینه منتظرند، فرمود: «تا پسر عمم و

برادرم در راه خدا و محبوبترین اهل بیتم برسد» و سه روز آن جا توقف کرد تا علی (علیه السلام) رسید. (بحار ۱۱۶ / ۱۹) ۴۲ - سه روز در قبا ماند، روز جمعه به سوی مدینه رهسپار شد، وقت نماز جمعه در محله‌ی بنی سالم بن عوف رسید، در میان دره‌ای مسجدی مهیا کرده بودند، یعنی زمینی را هموار کرده بودند، و اولین جمعه بود که در مدینه نماز جمعه خواند و اولین خطبه‌ای که با آیات قرآن ترکیب شده بود قرائت نمود: «بسم الله الرحمن الرحيم ستایش برای خداوندی که از او یاری می‌جویم و طلب آموزش می‌کنم، از او راهنمایی می‌خواهم، به او ایمان دارم، به او کفر نمی‌ورزم، و با آن که کفر ورزد، و دشمنی می‌کنم و گواهی می‌دهم که خدایی نیست مگر خداوند یکتا، او فرد است و شریکی ندارد، گواهی می‌دهم که خدائی نیست مگر خداوند یکتا او فرد است و شریکی ندارد، گواهی می‌دهم که محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی اوست، او را با هدایت و روشنایی فرستاد در وقتی که رسولان دیر کرده بودند، دانش کم بود، مردم گمراه بودند، زمان رو به تمام شدن بود، قیامت نزدیک بود، اجل نزدیک بود. هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند وارسته است، و هر کس نافرمانی کند گمراه است و تباه است در گمراهی ژرفی، شما را به پرهیزگاری و ترس از خداوند دعوت می‌کنم، زیرا بهترین سفارش مسلمان به مسلمان، همین است، که او را به آخرت ترغیب کند، به تقوی دستور دهد، پس از آن چه خداوند شما را از خودش ترساند، بترسید؛ پرهیزگاری برای کسی که با ترس از خدا به آن عمل کند کمک راستینی است، بر آن چه از امر آخرت می‌خواهد. هر کس آن چه را از سر و آشکارا میان خود و خدایش اصلاح کند و قصدی جز رضای خداوند نداشته باشد هم اسم و آوازه و شرف دنیائی او خواهد بود هم ذخیره‌ی بعد از مرگش، آن‌گاه که آدمی محتاج پیش فرستاده‌ی خود از اعمال نیک است، و هر چه جز [صفحه ۳۳۶] آن باشد انسان آرزو می‌کند کاش میان او و آنها فاصله‌ای دور و دراز می‌بود، خداوند شما را از خودش بیم می‌دهد و او به بندگان مهربان است، خداوند که گفتارش راست و وعده‌اش بی‌خلاف است و خودش گفته: هرگز قول و قرار نزد من دگرگون نمی‌شود، و من برای بندگانم بیدادگر نیستم، پس از خداوند در مورد احکامش بترسید، خواه زود و خواه دیر، خواه پنهان و خواه آشکارا، زیرا هر کس از خدا بترسد، از گناهانش گذشت می‌کند و پاداش او را عظیم می‌گرداند. هر کس از خدا بترسد، رستگار شده، چه رستگاری عظیمی و به درستی که ترس از خداوند از غضب و عقوبت و نارضائی او جلوگیری می‌کند. (بحار ۱۲۶ / ۱۹) ۴۳ - در پایان جنگ بدر چاهی حفر کردند و اجساد کفار را در میان آن ریختند، و آن را انباشتند، پیغمبر بالای چاه ایستاد، و ایشان را یکایک به نام آواز داد و فرمود: «به درستی که آنچه را خداوند به من وعده داد حق و درست یافتم آیا آن چه را خداوند به شما وعده داده دریافت کردید؟ مرا تکذیب کردید در وقتی که مردم مرا تصدیق کردند، مرا بیرون کردید در حالی که مرا پناه دادند، با من جنگ کردید در حالی که مردم مرا یاری دادند»، گفتند: یا رسول الله! کسانی را ندا می‌دهی که مرده‌اند؟ فرمود: «شما از ایشان برای آن چه گفتم شنواتر نیستید، اما نمی‌توانند جواب دهند» (بحار ۴۴). (۳۴۶ / ۱۹ - چون لشکری را به مأموریت می‌فرستاد، ایشان را می‌خواست، جلو رویش می‌نشستند آنگاه می‌فرمود: «به نام خدا و استعانت از او در راه او و بر ملت رسول خدا حرکت کنید، در غنیمت خیانت نکنید، مثله نکنید، غدر نکنید، پیرمردان و زنان و اطفال را نکشید، درختی قطع نکنید مگر آن که ناچار شوید هر مسلمانی می‌تواند هر کافری را در پناه گیرد تا کلام خدا را بشنود، اگر قبول کرد برادر شما در دین است و اگر قبول نکرد او را به مأمن خودش برسانید و از خدا برای تسلط بر او کمک بخواهید، عابدان [صفحه ۳۳۷] در کوهستان را نکشید، زراعتی را نسوزانید». (بحار ۱۷۷ / ۱۹) ۴۵ - پیغمبر به دنبال این محبت واقعی بود نه ارادت اصطلاحی خالی از محبت، وقتی بنی نجار از او استقبال کردند و می‌خواندند و پایکوبی می‌کردند: نحن جوار من بنی نجار یا حبذا محمد من جار یعنی: «ما دخترکان بنی جاریم، زهازه به محمد که همسایه ما است» پیغمبر بیرون آمد و پرسید: «مرا دوست دارید؟» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «من هم - به خدا سوگند - شما را دوست دارم، شما را دوست دارم، شما را دوست دارم» (بحار ۱۱۰ / ۱۹) ۴۶ - فرمود: «چه شده است گروهی را که عامل صدقاتند؟ می‌گویند این از صدقه و این هم هدیه برای خودمان، چرا در خانه‌های خود نزد همسرانشان نمی‌نشینند، تا برای ایشان هدیه ببرند؟»

(محاضرات / ۴۲۱). تنبیه: فرموده‌ی پیغمبر اشاره به یکی از مهمترین امور در امارت و قضاوت است، و آن کشف علل است و علت آن است که با وجود آن، معلول، وجود پیدا می‌کند و با عدم آن، معدوم است، علت آن نوع هدیه‌ها منحصر است به امارت و تصدی قضاوت که یا از ترس یا از طمع هدیه می‌آورند و هرگز قصد قربت یا مکارم اخلاقی انسانی در کار نیست، بنابراین همه‌ی اموال اضافی هر مأمور و حاکم و قاضی مال بیت‌المال است و مشمول قانون از کجا آورده‌ای، اما قانونی که اجرای آن تحاکم الی الطاغوت نباشد. ۴۷ - می‌فرمود: «کسی که چهل روز طعامی را احتکار کند به تحقیق خدا و رسول از او بیزارند»، پرسیدند: محتکر کیست؟ فرمود: «آن که اگر گرانی را شنید شاد شود و اگر ارزانی را شنید غمگین گردد» (محاضرات / ۴۶۷). [صفحه ۳۳۸] ۴۸ - عبدالله بن ازبهر رئیس قبیله‌ی «دوس» گفت: یا رسول الله! مرا بر قوم فرمانروا کن، فرمود: «اسلام به غریبی آغاز کرد و به غریبی باز می‌گردد هر کس با خدا راست بود نجاتی یافت، و هر کس به دیگری پرداخت هلاک شد، به درستی که بزرگ و رئیس قوم راستگوترین ایشان است و نزدیک است که حق بر باطل غالب شود» (نهایه ۲۷ / ۱۸). توضیح: ظاهراً جواب پیغمبر اکرم طرفه‌ای بوده از امارت دادن او، و در ضمن توجه دادن او به شرائط فرمانروائی، و نیز بی‌ارزشی آن. ۴۹ - وقتی مسلمانان برای غزوه‌ی تبوک بسیج شدند، قریب نود نفر از ایشان از رفتن تخلف کردند، از آن جمله کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه، اما این سه تن تخلفشان از عدم ایمان نبود اما سهل‌انگاری کرده بودند تا پیغمبر حرکت نمود؛ چون پیغمبر به مدینه برگشت، هشتاد و چند تن از متخلفین نزد او آمدند و به دروغ، عذرهای آوردند و پیغمبر از ایشان پذیرفت و باطن امر را به خدا واگذار نمود، اما کعب و آن دو تن که ایمانشان استوار بود از دروغ پرهیز کردند و از پیغمبر طلب عفو نمودند، پیغمبر فرمود: «صبر کنید تا خداوند درباره شما حکم کند» و فرمان داد کسی با ایشان سخن نگوید، چون به بازار می‌آمدند با هر کس می‌خواستند سخن گویند از ایشان رو برمی‌گرداند و درباره‌ی ایشان آیه نازل شد، زمین با همه‌ی گشادگی بر ایشان تنگ آمد و خودشان از خودشان احساس وحشت کردند، پیغمبر به همسران ایشان اطلاع داد تا از ایشان دوری کنند، یکی از ایشان نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! شوهر من پیر و ناتوان است، آیا از او خدمت کنم، فرمود: «خدمت کن اما نزدیک نشو»، چندان بر ایشان سخت آمد که از زندگی سیر شدند، برای کعب دعوت‌نامه‌ای از [صفحه ۳۳۹] امیر غسان رسید، وی نخوانده آن را در تنور انداخت، در این وقت فرج روی نمود، و صبح روز پنجاهم خبر قبول توبه از اطراف به گوش ایشان رسید، چون حضور پیغمبر رسیدند روی مبارکش از شادی می‌درخشید که خداوند وحی فرستاد و توبه‌ی هر سه تن را قبول نمود. (نهایه ۳۶۱ / ۱۷). تنبیه: داستان بسیار جالب و آموزنده است، پیغمبر دورویان منافق و دروغزن را به خدا واگذار می‌کند اما درباره لغزش مؤمنان واقعی که حاضر به دروغ‌پردازی نیستند، سختگیری می‌نماید نظیر آن که پدر درباره‌ی تربیت فرزند خود دقیق و سختگیر است، اما برای دیگران بی‌تفاوت است، و وظیفه‌ای ندارد؛ نتیجه‌ی این آزمایش سخت هم بسیار جالب و آموزنده است برای کعب بن مالک از طرف امیر غسان که خود، شاه منطقه جنوب سوریه است، دعوت‌نامه می‌آید و کعب از بس در ایمان خود استوار است حاضر نیست آن را به هیچ موهبتی عوض نماید و نامه را نخوانده در آتش می‌اندازد و از بوت‌های آزمایش خالص به در می‌آید و توبه‌ی او قبول می‌شود و معنی «من کان لله کان الله له» یعنی: «هر کس خالص برای خداوند است خداوند هم برای اوست» ۵۰ - یکی از اسیران بدر وهب بن عمیر بود، عمیر پدرش که یکی از سفاکان مشهور بود در مکه نزد صفوان بن امیه نشسته بود، به او گفت: وای دارم و عیالی، اگر کسی آنها را متحمل شود، می‌روم و محمد را می‌کشم؛ صفوان قبول کرد، عمیر شمشیر خود را تیز کرد و مسموم نمود و به مدینه آمد و بر پیغمبر وارد شد، عمر او را شناخت، دست بر قبضه‌ی شمشیر گذارد و گروهی را در اطراف پیغمبر به نگهبانی گماشت، چون نزد پیغمبر رسید فرمود: «او را رها کنید»، عمیر به رسم جاهلیت گفت: انعم صباحاً، پیغمبر فرمود: «خداوند ما را به تحیت اسلام از تحیت جاهلیت بی‌نیاز ساخته، برای چه [صفحه ۳۴۰] آمده‌ای؟» عمیر گفت: برای رهائی پسر، فرمود: «راست بگو با صفوان چه معاهده‌ای بسته‌ای؟» و داستان ایشان بگفت، عمیر در دم مسلمان شد، پیغمبر پسر او را رها کرد عمیر اجازه خواست تا به مکه رود و در راه اسلام فداکاری کند، پیغمبر اجازه

داد، وی به مکه رفت و بسیاری به دست او مسلمان شدند. (نهایه ۶۲ / ۱۷). توضیح: هر دولت و قدرت جدیدی شعارهایی مناسب خود لازم دارد و شعارهای سابق را که مناسب نیست باید از بین ببرد، تغییر نام‌ها هم از همین باب است که در بخش مربوط خواهد آمد. ۵۱- به پیغمبر گفتند: کالاها گران شده برای ما نرخ معین کن، فرمود: «نرخ معین کن خداوند است، گیرنده، بازدهنده، روزی‌دهنده اوست، من امیدوارم که خدا را ملاقات کنم در حالی که هیچ کس از من مظلومه‌ای در خون و مال طلب نکند». (تیسیر ۹۵ / ۱). توضیح: تجربه نشان داده که گرانی و ارزانی با نرخ‌گذاری جبری تعدیل نمی‌شود و تعدیل‌کننده‌ی آن، قانون عرضه و تقاضا و منع احتکار است و عوامل عرضه و تقاضا گویی قابل احصا نیست، و گویی از قدرت بشر خارج است. ۵۲- در فتح خیبر، رئیس یکی از قلعه‌های ایشان که مردی متکبر و پرخاش‌جو بود نزد پیغمبر آمد و گفت: ای محمد! آیا سزاوار است که دام‌های ما را سر ببرند و میوه‌های ما را بخورند و زن‌ها ما را بزنند؟! پیغمبر در خشم شد و به عبدالرحمن فرمود: «ای پسر عوف! سوار شو و ندا در ده که بهشت جز برای مؤمنان حلال نیست، و [صفحه ۳۴۱] برای نماز فراهم شوند»، چون نماز گزار شدند پیغمبر برپا ایستاد و فرمود: «آی یکی از شما در حالی که بر پشتی خود تکیه داده گمان می‌کند که خداوند چیزی را جز آن چه در قرآن نام برده حرام نکرده است؟ آگاه باشید - به خدا سوگند - من موعظه کردم و امر کردم واز چیزهایی نهی کردم و آن‌ها مانند قرآنند یا بیشتر و خداوند برای شما حلال نکرده که در خانه‌های اهل کتاب بی‌اذن ایشان داخل شوید و نه زدن زنان ایشان و نه خوردن میوه‌های ایشان را، وقتی به وظیفه خود عمل کرده باشند» (تیسیر ۲۸۶ / ۱). توضیح: به رغم انف کسانیکه برای گمراه کردن می‌گویند قرآن برای ما کافی است، البته قرآن خود کفا است اما بیان آن با پیغمبر اکرم است، بنابراین بسیاری از احکام را سنت بیان می‌کند، آیا تعداد رکعات نماز در کجای قرآن است؟ ۵۳- فرمود: «هر کس به همعه‌دی ظلم روا دارد یا حقی از او کم کند یا تکلیفی فوق طاقت او بر او بار کند، یا چیزی جز به رضای او از او بگیرد روز قیامت من با او محاجه خواهم نمود و او را مورد بازخواست قرار خواهم داد» (تیسیر ۲۸۸ / ۱). ۵۴- روزی در میان اصحاب نشسته بود، جاسوسی از مشرکان آمد و قدری نشست و سخن گفت و شنید، و غیث زد، پیغمبر فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید» و چنان کردند. (تیسیر ۲۹۴ / ۱). ۵۵- ابوذر گفت: یا رسول الله! مرا امارت نمی‌دهی؟ پیغمبر بر شانه‌ی او زد و فرمود: «ای اباذر! تو ضعیفی و این کار امانتی است و در روز قیامت باعث خواری و پشیمانی است مگر برای کسی که حق آن ادا کند و وظیفه‌ی خود را انجام دهد» (تیسیر ۴۵ / ۲). [صفحه ۳۴۲] توضیح: ابوذر چون مردی سخت اصولی بود از عهده‌ی حکومت بر نمی‌آمد. ۵۶- ابوموسی و یکی از خویشاوندان او نزد پیغمبر آمدند، و گفتند: ما را بر بعضی نواحی امارت ده، فرمود: «به خدا که ما هرگز کسی را که امارت را بخواهد یا بر آن حریص باشد، امارت نمی‌دهیم» (تیسیر ۴۶ / ۲). اگر درباره‌ی سیاست و مملکت‌داری هیچ سخنی از پیغمبر اسلام جز این سخن باقی نمی‌ماند همین یکی برای قرار دادن چرخ حکومت بر محور خود، کفایت می‌کرد، تاریخ نشان می‌دهد که همه‌ی ارقام بدبختی جامعه‌ها در اثر طمع و مال‌اندوزی فرمانروایان طاغوتی است و وقتی کسی مشتاق امارت بود، مکنونات نهادی خود را آشکار ساخته و پیدا است که فریبندگی امارت برای او از ناحیه‌ی تحصیل قدرت، و تحصیل قدرت برای مال‌اندوزی، و مال‌اندوزی از ظلم و بیداد و حیف و میل کردن بیت‌المال به عمل می‌آید؛ دو شغلند که هر مؤمن پرهیزکار از تصدی آن‌ها طفره می‌رود: حکومت و قضاوت، زیرا مهالک انحراف از تقوی را در آن‌ها می‌داند. و در اغلب جوامع بشری اگر نگوئیم همه، شبکه‌ای برای حیف و میل کردن مال مردم و بیت‌المال هست که پاره کردن آن از محاللات تجربی است. ۵۷- فرمود: «آیا خبر دهم شما را از بهترین امیران شما و بدترین ایشان؟ بهترین ایشان کسانی‌اند که ایشان را دوست دارید و ایشان شما را دوست دارند و برای ایشان دعای خیر می‌کنید و ایشان برای شما دعای خیر می‌کنند؛ و بدترین امیران شما کسانی‌اند که ایشان را دشمن می‌دارید و ایشان شما را دشمن می‌دارند و ایشان را ناسزا می‌گویید و ایشان به شما ناسزا می‌گویند» (تیسیر ۴۷ / ۲). ۵۸- فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگرداند و هیچ خلیفه‌ای را بر مردم نگماشت مگر آن که برای او دو گروه درباری قرار داد: گروهی که او را به خوبی‌ها [صفحه ۳۴۳] توصیه می‌کنند و به خیرات تشوق می‌نمایند و گروه دیگری او را

به شرور و بدی‌ها توصیه می‌کنند و به زشتی‌ها تشویق می‌نمایند و در این میانه معصوم کسی است که خداوند او را از پلیدی‌ها محفوظ و معصوم بدارد» (تیسیر ۴۸ / ۲) ۵۹ - ابن‌رواحه را برای ارزیابی محصول خبیر مأمور کرد، یهودیان از زیورهای زنانشان به او رشوه دادند که کمتر بگیرد، ابن‌رواحه گفت: ای گروه یهودیان! شما را دشمن دارم اما این دشمنی مرا وادار نخواهد کرد که به شما ظلم کنم، اما چیزی که به من از رشوه پیشنهاد کردید، حرام است و آن را نخواهم گرفت؛ یهودان گفتند: با این روش عادلانه، زمین و آسمان برپا است. (تیسیر ۱۵۴ / ۲) ۶۰ - مردی را بر صدقات بنی‌سلیم عامل ساخت، وقتی به مدینه آمد مال را تقسیم کرد و گفت: این برای شما و این برای من که به من هدیه داده‌اند، پیغمبر به منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد آن‌گاه فرمود: «من یکی از شما را در جایی که خداوند به من ولایت داده به کار می‌گمارم او می‌آید و می‌گوید این برای شما و این برای من که به من هدیه داده‌اند، چرا در خانه‌ی پدرش یا مادرش نمی‌نشیند تا برای او هدیه بیاورند، اگر راستگو است؛ بخدا سوگند کسی از شما چیزی را به ناحق نمی‌زگیرد مگر آن که روز قیامت بر گردنش بار است، اگر شتری است یا گاوی یا گوسفندی همان آواز را می‌دهد» آن‌گاه دست‌ها را چندان بلند کرد که زیر بغلش نمایان شد و سه بار گفت: «خداوند! آیا تبلیغ کردم؟» (تیسیر ۱۶۰ / ۲) ۶۱ - فرمود: «هر کس عامل ماست همسری اختیاری کند، و اگر خادمی ندارد خادمی بگیرد، و اگر مسکنی ندارد مسکنی به دست آورد، و هر کس جز این است یا دزد است یا خائن» (تیسیر ۱۶۸ / ۴) ۶۲ - هنید بن عارض اموال دحیه‌ی کلبی را غارت کرده بود، چون پیغمبر شنید، [صفحه ۳۴۴] زید بن حارثه را با پانصد مرد جنگی به سرعت فرستاد تا هیند و پسرش را کشتند و هزار شتر و پنج هزار گوسفند و صد اسیر گرفتند اما پیغمبر از پی او فرستاد تا اموال و اسیران را پس دادند. (نهایه ۲۰۸ / ۱۷). توضیح: کیفر ایشان، کیفر مفسد فی الارض بوده است. ۶۳ - ابوسفیان یک تروریست از اعراب را اجیر کرد و به مدینه فرستاد تا پیغمبر را بکشد، پیغمبر در مسجد بنی‌عبدالاشهل بود که وارد شد، چون پیغمبر او را دید فرمود: «این مرد اراده‌ی شرارت دارد»، اسید بن حضیر گریبان او را گرفت و خنجری از میان لباس او بیرون آورد، وی اقرار کرد؛ پیغمبر هم به تلافی، عمرو بن امیه ضمیری را برای کشتن ابوسفیان به مکه فرستاد، او را شناختند اما سه نفر را کشت و یک نفر را اسیر کرد و با خود به مدینه آورد. (نهایه ۲۱۴ / ۱۷) ۶۴ - در راه فتح مکه چون به «مرالظهران» رسیدند، شب هنگام دستور داد تا ده هزار آتش روشن کردند و دشمن را سخت مرعوب ساخت. (نهایه ۲۹۶ / ۱۷) توضیح: کارهای پیغمبر در حد‌اعلای خردمندی و مصلحت بود؛ مادام که راه آسانتری برای رسیدن به هدف بود به راه سختتری اقدام نمی‌نمود؛ ترساندن دشمن که بدون جنگ تسلیم شود، یکی از هدف‌های مهم پیغمبر بود، قرآن مجید هم دستور داده بود برای دشمن چندان مسلح شوید که از ترس، خیال جنگ نکند قوله تعالی: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوكم» (انفال / ۶۰) یعنی: «آن چه توانستید از هر گونه نیروها و از آن جمله اسبان [صفحه ۳۴۵] دنده، برای ایشان (دشمنان) آماده سازید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید» و معلوم است که این ترساندن در حد‌اعلای خودش جرأت حمله را از دشمن سلب می‌کند. ۶۵ - در فتح مکه، مشرکان را به قبول اسلام الزام نکرد و برای جنگ حنین از صفوان بن امیه که مشرک بود، مقداری اسلحه به عاریت گرفت و بعد به او مسترد ساخت. (نهایه ۳۲۶ / ۱۷). توضیح: این عمل پیغمبر که بعد از آن فتح شایان، دشمنان شکست خورده‌ی خود را به قبول اسلام ملزم نساخت اعجاب‌انگیز است زیرا می‌دانست اگر قبول اسلام را به اراده‌ی آزاد ایشان واگذار کند استوارتر است و به زودی خودشان اسلام خواهند آورد، اما در حجه‌الوداع فرمان داد و اعلام نمود که در شبه جزیره‌ی العرب نباید دو دین باشد و مقصود از دو دین، اسلام و شرک بود، و اهل کتاب مستثنی بودند زیرا در جامعه‌ای که همه مسلمان بودند، وجود یک در هزار مشرک آن هم مشرکانی فاقد هر نوع فرهنگ و نظامات انسانی، باعث از هم گسیختگی ملت و اجتماع بود که در درجه‌ی اول نیازمند هماهنگی و اتحاد کلمه بودند، دیگر آن که شرک و بت‌پرستی تنها با اسلام مخالفت و دشمنی نداشت بلکه دهن کجی به اصول فرهنگ انسانی بود، و بایستی از صفحه‌ی روزگار محو و نابود گردد. ۶۶ - می‌فرمود: «هر کس به خانه‌ی دیگری نظر اندازد و کور شود، هدر است و دیه ندارد» (محاضرات / ۲۰۹). [صفحه

۳۴۶] ۶۷ - «هر کس به ظالمی کمک کند، خداوند آن ظالم را بر او مسلط خواهد ساخت» (محاضرات / ۲۱۸). ۶. ۸ - می فرمود: «مردم را بگذارید از همدیگر سودمند شوند» (تیسیر ۸۱ / ۱). توضیح: و العلم عند الله، مقصود پیغمبر آن است که در داد و ستد تا اندازه‌ای آزاد باشند و مقررات دست و پا گیر ابتکار ایشان را از بین نبرد. ۶۹ - وقتی وفد بصره نزد عمر آمد، احنف بن قس همراه ایشان بود، عمر چون آثار خردمندی در او دید، او را یک سال نزد خود نگاهداشت آن گاه از او پرسید: می دانی چرا یک سال نگه داشتیم؟ احنف گفت: نه، عمر گفت: پیغمبر ما را از منافق دانا بر حذر داشته است من تو را نگه داشتم تا امتحان کنم مبدا منافق باشی، آن گاه فرمانی برای او نوشت که او سرور بصره است. (اسد ۵۵ / ۱) ۷۰ - خالد بن اسید گفت: پیغمبر از ناتوانان مهاجرین و کم نام و نشان ایشان کمک می گرفت. (اسد ۱۷ / ۱). توضیح: این هم یکی از مهمات ریاست و سروری است که ارزش هیچ زبردستی را از یاد نمی برد. در ساختمان‌هایی نظر کنید که با سنگ‌های ناهموار که دارای اشکال هندسی نیستند، ساخته شده‌اند و به صورت یک دیوار کامل و هماهنگ در آمده‌اند، اگر در وقت ساختن به استاد بنا نگاه کنید خواهید دید که هر سنگی به دست او می دهند بر پهلوئی کار می گذارد که هم استقرار یابد هم با سطح دیوار هماهنگ باشد و در نظر او هیچ سنگی غیر قابل استفاده نیست؛ فرمانروا هم [صفحه ۳۴۷] باید چنین باشد، هم همه‌ی زبردستان خود را بشناسد همان آنها را در ساختن اجتماع مانند آن سنگ‌های ناهموار به کار برد، دیگر آن که همان افراد بی نام و نشان برای اطاعت و پذیرفتن، آماده‌ترند. ۷۱ - اعرابی ای نزد پیغمبر آمد که جبه‌ای زربفت به تن داشت، بالای سر پیغمبر ایستاد آن گاه گفت: این صاحب شما هر چوپان چوپان زاده‌ای را بالا می برد و هر سوارکار سوار کارزاده‌ای را فرود می آورد؛ پیغمبر جبه‌ی او را گرفت و فرمود: «بنشین، من بر تو رخت کسی را می بینم که عقل ندارد، خداوند قبل از من هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آن که چوپانی کرده بود»، آن مرد گفت: و تو را یا رسول الله با مزدی ناچیز قیراطی و نصف قیراط. (مطالب ۲۶ / ۴) ۷۲ - فرمود: «هر گاه سفیری را به سفارت می فرستید، خوب روی، خوب نام باشد» (مطالب ۴۲۲ / ۲). توضیح: در این جا مراد از خوب روی، قیافه‌های محتشم متناسب با مرد است نه به معنی متداول آن و هر چند شامل آن هم باشد. ۷۳ - فرمود: «برای مرد مؤمن خیری در سفارت نیست» (مطالب ۲۲۰ / ۲). توضیح: شاید از آ جهت باشد که کاری پر مسئولیت است. ۷۴ - خواست مردی را امارت دهد او گفت: از خودت طلب خیر و مشورت می کنم، «پس من برای تو اختیار می کنم، که به جای خود بنشینی (و به امارت بیرون نروی) زیرا هیچ کس بر ده تن امارت نمی کند مگر آن که در روز قیامت در زنجیر کشیده می شود تا آن که عملش او را رها کند» (مطالب ۲۲۰ / ۲). [صفحه ۳۴۸] ۷۵ - فرمود: «به درستی که خداوند اسلام را به مردانی تأیید می کند که از اهل آن نیستند» (مطالب ۲۰۹ / ۲) ۷۶ - در روایت دیگر: خداوند این دین را به مردانی فاجر تأیید می کند. ۷۷ - خواست سریه‌ای بفرستد، ایشان را به قرائت قرآن امتحان کرد، پیرمردی خواند، آن گاه جوانی، پیغمبر جوان را امارت داد، پیر گفت: جوان را امارت دادی و حال آن که سن من زیادتر است، فرمود: «او از تو بیشتر قرآن می داند» (مطالب ۲۰۸ / ۲) ۷۸ - فرمود: «نزد خداوند گنجینه‌های خیر و شر هست، کلیده‌های آنها مردانند» (مطالب ۱۵۰ / ۳) ۷۹ - فرمود: «چون بزرگوار قومی نزد شما بیاید، او را اکرام کنید» (مطالب ۳۶ / ۳) ۸۰ - وقتی یهودیان را از مدینه بیرون کرد، گفتند: مطالباتی داریم، فرمود: «بگیرید و کم کنید (از ربا)» ۸۱ - فرمود: «بدترین مردم کسانی هستند که با مضطربین معامله کنند، آگاه باشید بیع مضطربین حرام است، مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ظلم می کنند نه او را خوار می کنند، اگر چیزی نزد تو هست آن را به برادرت برسان، و گرنه هلاکتی به هلاکت خود میفرای» و در این مورد تأکید نمود. (مطالب ۴۰۴ / ۱) ۸۲ - فرمود: «همه مالک مال خود هستید و من امیدوارم خدا را ملاقات کنم، در حالی که احدی از من در چیزی که ظلم کرده باشم مطالبه نکند، نه در مال نه در خون و نه در عرض مگر به حق خودش، خدا بیامرز مرد آسان خرید، آسان گیرنده، آسان عطاکننده و آسان تقاضاکننده را» (مطالب ۳۸۴ / ۱) ۸۳ - عاملان صدقه بر چوپانی گذشتند، گوسفندی برای ایشان کشت گفتند: [صفحه ۳۴۹] لاغر است تا سه تا کشت، چون ظهر شد سایبانی نبود مگر آغل گوسفندان، گفتند: گوسفندان را خارج کن که ما سزاوارتریم، گفت: از گرما بچه می اندازند او را مجبور کردند و در سایه

نشستند و گوسفندان بچه انداختند، چوپان نزد پیغمبر شکایت برد، فرمود: «بنشین تا ببیند»، چون آمدند چوپان را تکذیب کردند، پیغمبر رو به یکی از ایشان کرد و فرمود: «اگر خیری هست، در تو هست، راست بگو» او چوپان را تصدیق کرد پیغمبر خشمناک شد فرمود: «چه شده است شما را که در دروغ داخل می‌شوید مانند پروانه در آتش؟ دروغ دروغ نوشته می‌شود، مگر در جنگ که «الحرب خدعه» و دروغ میان دو تن که اصلاح کنند و دروغ برای همسر که راضی شود» (مطالب ۴۱۲ / ۲). توضیح: دروغ برای ارضاء همسر در موردی است که یا امکان برآوردن حاجت او برای همسرش نباشد و یا درخواست او غیرمنطقی باشد. ۸۴ - فرمود: «هرگاه یکی از شما به قضاوت میان مسلمان گرفتار شود، در حالی که خشمناک است قضاوت نکند در مجلس میان دو خصم مساوات نکند در نظر کردن و اشاره کردن و آواز خود را بر یکی از دو خصم بلند نکند» (مطالب ۲۴۸ / ۲). و در روایت دیگر: قضاوت نکند در حالی که گرسنه و تشنه باشد. ۸۵ - فرمود: «رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتشند» (مطالب ۲۴۹ / ۲) - ۸۶ - فرمود: «عدل فرمانروا در رعیت خود در یک روز فاضلتر است از عبادت صد ساله یا پنجاه ساله‌ی عابد.» (مطالب ۲۳۲ / ۲) - ۸۷ - فرمود: «افضل خلق خدا نزد خدا در روز قیامت امام عادل و با رفق است؛ و بدترین بندگان خدا نزد خدا در روز قیامت، امام ستمگر و دژم خوی است» (مطالب ۲۳۹ / ۲). [صفحه ۳۵۰] ۸۸ - فرمود: «به درستی که خداوند یاور قاضی است مادام که تعدا و دانسته حیف و میل نکند؛ و او را برای شناخت حق موفق می‌کند، مادام که غیر حق را اراده نکند» (مطالب ۲۴۷ / ۲) - ۸۹ - فرمود: «کدام یک از شما به مدینه می‌رود در آن، بتی را رها نکند مگر آن که آن را بشکن و صورتی را رها نکند مگر آن که آن را آلوده کند و محو کند و قبری را رها نکند مگر آن که آن را با زمین مساوی کند؟»، یکی رفت و برگشت گویی ترسیده بود، علی رفت و برگشت و گفت: «یا رسول الله! نزد تو نیامدم مگر آن که بتی را رها نکردم مگر آن که آن را شکستم و صورتی را مگر آن که آلوده و محو کردم و قبری را مگر آن که آن را با زمین مساوی کردم» و دربارهی هر کس که به یکی از این سه کار دست زند تأکید بلیغ فرمود. (مطالب ۴۰۹ / ۱) - ۹۰ - فرمود: «کسی که سوار است و پشت سر او کسی می‌دود برای او از خداوند چیزی افزوده نمی‌شود، مگر دوری» (مطالب ۴۱۸ / ۲) - ۹۱ - وقتی شتر پیغمبر در زمین مرید (زمینی که در آن خرما خشک می‌کنند) روبروی خانه‌ی ابویوب انصاری خوابید، و مادر او آمد و بار شتر را گرفت و به خانه برد، چون همه به الحاح از پیغمبر دعوت می‌کردند، فرمود: «بار شتر چه شد؟» گفتند: مادر ابویوب به خانه برد، پیغمبر فرمود: «المرء مع رحله» یعنی: «مرد همراه بار و بنه‌اش می‌باشد» و به خانه‌ی ابویوب رفت. (بحار ۱۰۹ / ۱۹). توضیح: عمل پیغمبر هم نوازشی از مستضعفین بود، هم حسن تخلصی از رقابت اشراف که همه توقع داشتند پیغمبر بر ایشان وارد شود. ۹۲ - صلح با یهودیان خیبر چنان بود که نصف محصول را بدهند؛ در موقع خرمن، [صفحه ۳۵۱] عبدالله بن رواحه برای خرص و تخمین می‌رفت، از او شکایت کردند، پیغمبر از عبدالله پرسید: «چه کرده‌ای؟» عبدالله گفت: من آنها را به دو نصف تقسیم کرده و ایشان را در انتخاب هر یک، آزاد گذاردم (این قسم عمل مورد تصویب پیغمبر بود). (بحار ۳۱ / ۲۱). توضیح: بهترین طرز تقسیم همین است، که هم اکنون در میان عشائر معمول است یکی تقسیم می‌کند دیگری حق انتخاب دارد. ۹۳ - وقتی جعفر طیار شهید شد پیغمبر به فاطمه‌ی زهرا (ع) دستور داد که تا سه روز برای خانواده‌ی او غذا ببرند و نزد ایشان بروند و از آن وقت سنت شد که برای خانواده‌ی متوفی تا سه روز غذا ببرند. (بحار ۵۴ / ۲۱). توضیح: برعکس رسم کنونی که همه بر سر ماتمزدگان می‌ریزند. ۹۴ - وقتی ارتش اسلام از جنگ موته برگشت، مردم مدینه به پیشواز رفتند و خاک بر ایشان پاشیدند، و گفتند: ای فرارکنندگان! در راه خدا فرار کردید، پیغمبر فرمود: «فرار نیستند بلکه کرارند انشاءالله» (بحار ۵۷ / ۲۱) - ۹۵ - بیعت با زنان چنان بود که کاسه‌ی آبی می‌گذاشتند، اول پیغمبر در آن دست می‌برد و بیرون می‌آورد آن گاه زنان دست می‌بردند و پیمان می‌بستند. در فتح مکه هند زن ابوسفیان در میان ایشان بود، پیغمبر فرمود: «با شما بیعت می‌کنم که به خدا شرکت نورزید و دزدی نکنید» هند گفت: ابوسفیان مردی ممسک است، و من گاهی از مال او برمی‌دارم، آیا حلال است؟ ابوسفیان حاضر بود، گفت: هر چه گذشته حلال است، پیغمبر خندید و هند را شناخت، فرمود: «تو هند دختر عتبه‌ای؟» گفت: بله یا رسول الله از گذشته

عفو کن؛ فرمود: «زنا نکنید» هند گفت: آیا زن آزاد زنا می‌کند؟ عمر حاضر [صفحه ۳۵۲] بود، خندید؛ پیغمبر فرمود: «و اولاد خود را نکشید» هند گفت: ما آنها را بزرگ کنیم و شما در بزرگی ایشان را کشتید، خود می‌دانید، عمر سخت خندید، و پیغمبر تبسم کرد و وقتی فرمود: «بهتان نزنید (که طفل دیگری را به دیگری نسبت دهید)» هند گفت: به خدا سوگند بهتان قبیح است و تو ما را امر نمی‌کنی مگر به رشد و مکارم اخلاق و وقتی فرمود: «درباره‌ی معروف (چیزهای به خوبی شناخته شده) نافرمانی نکنند، هند گفت: در این مجلس نشسته‌ایم که در دل نیت نافرمانی داشته باشیم. (بحار ۹۸ / ۲۱) ۹۶ - در مدینه دو مخث بود به نام هیت و مانع، برای مردی حکایت می‌کردند و پیغمبر شنید که به او می‌گفتند: وقتی طائف را فتح کردید، دختر غیلان ثقفی را به دست آر که او خنده‌رو و مزاح است، شهلا چشم، فربه و کمر باریک، سفید دندان است، چون بنشیند گوشت‌هایش روی هم می‌افتد و چون سخن گوید آوازش غنا است، چون رو آورد چشم و ابرو و بینی و دهن او دیدنی است، و چون پشت کند با گیسوان و باسن و دیگر اوصاف او؛ پیغمبر ایشان را به جائی به نام «غرابا» تبعید نمود، فقط می‌توانستند هر جمعه برای خرید به بازار بیایند. (بحار ۸۸ / ۲۲) ۹۷ - روزی ابوذر نزد عثمان بود که صد هزار درهم آورند، عثمان گفت: باید صد هزار دیگر بیاورند تا هر گونه خواهی عمل کنم، ابوذر گفت: چهار درهم بیشتر است یا صد هزار؟ عثمان گفت: صد هزار، ابوذر گفت: به یاد داری که من و تو بر پیغمبر وارد شدیم غمناک بود و با ما سخن نگفت، فردا که خدمتش رسیدم بشاش بود، گفتیم: دیروز غمناک بودی و امروز شاد، فرمود: «چهار درهم از مال فقرا نزد من بود ترسیدم که بمیرم و آنها را به مستحق نداده باشم، امروز آنها را تقسیم کردم» عثمان نظری به کعب الاحبار انداخت وی گفت: اگر کسی زکات مال خود داده باشد اگر خواهد خانه‌ای بسازد خشتی از طلا و خشتی از نقره روا باشد، ابوذر چوبدستی خود بر سر او [صفحه ۳۵۳] زد و گفت: ای یهودی‌زاده‌ی کافر! تو کجا و نظر در احکام مسلمانان کجا؟ قول خداوند اصدق است از قول تو، آن جا که فرماید: «و الذین یکتزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» عثمان گفت: ای ابوذر! تو پیرمردی هستی که خرف شده‌ای و عقلت رفته، اگر حق صحبت تو با رسول خدا نبود تو را می‌کشتم، ابوذر گفت: ای عثمان! دروغ گفتی، من از دوستم پیغمبر شنیدم که فرمود: «نه تو را مفتون می‌کنند و نه تو را می‌کشند» اما عقل من به تحقیق از آن، آن اندازه باقی است که حدیثی را که از رسول خدا درباره‌ی تو و کسانت شنیده‌ام در یاد داشته باشم، عثمان گفت: درباره‌ی من و کسان من از پیغمبر چه شنیده‌ای؟ ابوذر گفت: از او شنیدم که فرمود: «هرگاه مردان آل ابی العاص به سی نفر رسیدند، مال خدا را در میان خود دست به دست می‌دهند، و کتاب خدا را بهانه‌ی دغل کاری خود می‌کنند، و بندگان خدا را بنده و برده‌ی خود می‌کنند و فساق را حزب و یار خود و صلحا را دشمنانی که با آنها می‌جنگند»، عثمان گفت: ای گروه اصحاب پیغمبر! آیا از شما کسی این را از پیغمبر شنیده است؟ گفتند: نه، ما این را نشنیده‌ایم، عثمان گفت: علی را بخواهید او آمد، عثمان گفت: یا ابوالحسن! بین این پیرمرد کذاب چه می‌گویند: امیرمؤمنان فرمود: «ای عثمان! مگو کذاب زیرا من از پیغمبر شنیدم که فرمود: «آسمان سایه نیانداخته و زمین چیزی نرویانده بر زبان‌داری که رساتگوتر از ابوذر باشد»، اصحاب گفتند: علی راست گفت، ما این را از پیغمبر شنیده‌ایم، ابوذر گریست و گفت: وای بر شما، همه‌ی شما گردن‌ها به سوی این مال کشیده‌اید و گمان می‌کنید که من بر پیغمبر دروغ می‌بندم... تا آخر خبر، که عثمان امر به تبعید ابوذر می‌کند. (بحار ۴۲۶ / ۲۲). توضیح: حدیث آل ابو العاص و همچنین حدیث اصدق من ابی ذر هر دو از [صفحه ۳۵۴] طرق عامه هم روایت شده. ۹۸ - هرگاه تشیع جنازه می‌کرد نمی‌نشست تا مرده را در لحد بگذارند، یکی از احبار یهود دید، گفت: ما هم چنان می‌کنیم، پیغمبر فرمود: «با ایشان مخالفت کنید و بنشینید» (وصول ۲۴۸ / ۲). توضیح: این گونه آداب برای ادای احترام است و شکل خاصی ندارد و چون یهودیان و امثال ایشان در پیروی از خوشان بر مسلمانان فخر و استتاله می‌کردند، پیغمبر شکل آن را عوض کرد نه اداء احترام را. ۹۹ - در اولین حج بعد از عام حدیبیه، پیغمبر به اصحاب فرمود: «در سعی و طواف، چابک حرکت کنید تا مشرکان در شما ضعف و سستی نبینند» (وصول ۳۴۲ / ۱). توضیح: این رویداد یکی از موارد اندکی است که پیغمبر اکرم تظاهر را لازم و مصلحت می‌داند. ۱۰۰ - در مکه مردم برای دیدن

پیغمبر بیرون می آمدند و می گفتند: این محمد است، این محمد است، حتی زنان و در سر راه پیغمبر ایشان را مانع نمی شدند، و پس و پیش نمی کردند بناچار از هجوم جمعیت پیغمبر سوار شد. (وصول ۳۴۳ / ۱ / ۱۰۱) - اسبان را برای مسابقه سوغانی می کرد (تعلیم می داد) شتری داشت به نام «عصبا» که شتری بر آن سبقت نمی گرفت، اما چنان شد که در مسابقه ای اعرابی ای آمد و شترش بر «عصبا» سقت گرفت، پیغمبر فرمود: «حق است بر خداوند که هیچ چیز را از دنیا بالا- نبرد، مگر آن که او را پایین بیاورد» (وصول ۲۲۰ / ۲ / ۱۰۲) - پیغمبر به بازار رفت که گروهی از طائفه ی اسلم تیراندازی داشتند، فرمود: [صفحه ۳۵۵] «ای بنی اسماعیل! تیراندازی کنید، که پدر شما تیرانداز بود، تیراندازی کنید، من با بنی فلان هستم»، گروه دیگر دست نگه داشتند، فرمود: «چرا؟»، گفتند: چون تو با آنها بی برنده خواهی بود، فرمود: «تیراندازی کنید و من با همه ی شمایم» (وصول ۲۰۲ / ۲ / ۱۰۳) - فرمود: «در موی پیشانی اسبان خیر جا گرفته است تا روز قیامت، هم اجر، هم غنیمت». (وصول ۲۰۲ / ۲ / ۱۰۴) - فرمود: «موی دم و گردن و پیشانی اسب را نگیرید، موی دم برای مگس پرانی و موی گردن برای گرمی، و پیشانی جای خیر است»؛ دیدند با ردای خود صورت اسب را می مالد گفتند: چگونه؟ فرمود: «دیشب درباره ی اسب مورد عتاب شده ام» (وصول ۲۰۲ / ۲ / ۲) توضیح: مورد عتاب شدن اعم است از ناحیه ی وحی، و ناحیه ی محاسن نفس، چه بسا پیغمبر دیده باشد که در اثر مشاغل زیاد درباره ی رعایت اسب کوتاهی شده باشد؛ اسب حیوانی است که قطعاً محبت و نفرت را احساس می کند و حدیث بعدی دال بر آن است، فرمود: «هیچ اسب عربی ای (خوب نژاد) نیست مگر آن که هر سحرگاه دعا می کند: خداوندا مرا به هر کس از بنی آدم خواستی دادی پس مرا برای او چنان قرار ده که از اهل و عیال او در نزد او محبوبتر باشم» (وصول ۲۰۲ / ۲) تحول اسلحه ها، ارزش اسب را که در میدان جنگ و ارتباط نقش عمده ای داشته از بین برده و چه بسا نسل او از بین برود اما اگر بشر تشخیص داد که وجود اسلحه های جهنمی و تکامل آنها مایه ی [صفحه ۳۵۶] انهدام بشریت است، چه بسا خلع سلاح را تا سر حد شمشیر و سپر و سواری اسب تنزل دهد، زیرا همان ها هم برای دستاویز جنگ و بهانه ی این مسابقه الزامی کافی است. ۱۰۵ - رایت رسول الله سیاه بود و لواء او سفید. (مطالب ۱۵۱ / ۲) توضیح: رایت، پرچم بزرگ است؛ و لواء، پرچم کوچک برای مرکز میدان جنگ. ۱۰۶ - به عایشه فرمود: «قوم تو وقتی کعبه را بنا کردند از پیهائی که ابراهیم قرا داده بود کمتر ساختند» عایشه گفت: آیا آن را به قواعد ابراهیم بر نمی گردانی؟ فرمود: «اگر قوم تو قریب العهد به کفر نبودند هر آینه چنین می کردم» (وصول ۳۶۹ / ۳) توضیح: دلیل است بر این که بسیاری از اموری که انجام شده، و هر چند بیجا و غلط بود، اما برای رعایت افکار عمومی که به ظواهر پایبندند و عقلشان در چشمشان است، باید به حال خود باقی بمانند مگر آن که معارف عمومی به قدری تفهیم و گسترش یافته باشد که آن تغییر زبانی به بار نیآورد، دیگر آن که به عایشه فرمود: «قوم تو» و مراد آن است که طائفه ی دیگر از عرب ها غیر از اجداد پیغمبر این کار نابجا را انجام داده اند. ۱۰۷ - فرمود: «صلح میان مسلمانان روا است، مگر صلحی که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال»، فرمود: «مسلمانان باید بر عهد و شروط خود استوار باشند مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند» (وصول ۲۸۶ / ۱) [صفحه ۳۵۷] ۱۰۸ - فرمود: «هر کس به معاهدی ستم کند یا از حق او کم کند یا فوق طاقت بر او تکلیف کند یا از او چیزی بی رضایش بگیرد من روز قیامت بر او احتجاج خواهم کرد» (وصول ۲۸۸ / ۱ / ۱۰۹) - چون پیغمبر از غدر یهود آگاه شد فرمود: «به هر کس از سران ایشان دست یافتید او را بکشید» محیصه نامی مردی از تجار یهود را کشت، عموی او که هنوز مسلمان نشده بود گفت: ای دشمن خدا! هنوز شکم تو از مال او پیه دارد، محیصه گفت: من او را کشتم زیرا کسی مرا به قتل او فرمان داده که اگر به قتل تو فرمان دهد تو را خواهم کشت و رهایت نخواهم کرد؛ عمویش مسلمان شد. (وصول ۲۳۷ / ۳) توضیح: فرمان به قتل سران مأخوذ از قرآن مجید است قوله تعالی: «فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون» (التوبه / ۱۲) یعنی: «با سران کفر قتال کنید، به درستی که ایشان پیمان و سوگند نگه نمی دارند، ریشه ی کفرند، شاید دست بردارند (از کفر)». ۱۱۰ - چون پیغمبر به مدینه آمد، یهودیان مخصوصاً کعب بن اشرف او را آزار می دادند، پیغمبر اکرم به سعد بن معاذ فرمان داد که بفرستد کعب بن اشرف را بکشند، و محمد بن مسلمه او را کشت،

پس از آن یهودیان ترسیدند و پیغمبر ایشان را بخواست و پیمان همزیستی مسالمت آمیز با ایشان بست. (وصول ۲۸۵ / ۱). توضیح: به احمقان یا مغرضانی که بر اینگونه ترورها ایراد دارند می‌گوییم: صرف نظر از همه‌ی جواب‌ها آیا برای آثار وجودی اشخاص در میان اجتماعات بشری اولویت‌ها حکم فرما نیست؟ آثار وجودی پیغمبر [صفحه ۳۵۸] اسلام در میان جوامع بشری مشهود است، آیا آثار وجودی کعب بن اشرف مزاحم پیغمبر اسلام و یکی از موانع رهبری او بیش از آثار وجودی آیشمن و بگین تواند بود، با وجود آنکه این دو تن می‌توانند از خود دفاع کنند و بگویند که به هر حال ما برای جامعه و وطن خود خدمتی انجام داده‌ایم. ۱۱۱ - در غزوه‌ی خیبر خطبه خواند و فرمود: «آیا یکی از شما بر متکای خود تکیه می‌زند و می‌گوید که خداوند چیزی را حرام نکرده مگر آن چه در قرآن از آن یاد شده است؟ آگاه باشید به درستی که من موعظه کردم و امر کردم و نهی کردم از چیزهایی که ظاهراً در قرآن نیست و خداوند آن را برای شما حلال نکرده است، که در خانه‌ی اهل کتاب وارد نشوید مگر به اذن ایشان و حلال نکرده زدن زنان ایشان را هرگاه آن چه را از جزیه باید بدهند داده باشند» (وصول ۲۸۶ / ۱). ۱۱۲ - فرمود: «به زودی یهود و نصاری را از جزیره‌ی العرب بیرون می‌کنم، و در آن نمی‌گذارم مگر مسلمانان را» (وصول ۳۷۹ / ۳). ۱۱۳ - فرمود: «در جزیره‌ی العرب دو دین با هم جمع نمی‌شود» (وصول ۳۷۹ / ۳). ۱۱۴ - یکی گفت: یا رسول الله! نذر کرده‌ام در همان مکانی که در دوران جاهلیت قربانی می‌کردند، قربانی کنم. فرمود: «آیا در آن جا بتی هست که پرستیده شود؟» گفت: نیست، فرمود: «در آن جا عیدی از اعیاد ایشان هست؟» گفت: نه، فرمود: «به نذر خود وفا کن» (وصول ۳۳۶ / ۴). ۱۱۵ - مردی را به امامت معین کرد، چون نماز گزارد رو به قبله تف کرد، پیغمبر برای نماز عصر، دیگری را فرستاد اولی ناراحت شد و گفت: یا رسول الله! مگر در باره‌ی من چیزی نازل شده؟ فرمود: «نه، اما تو پیش روی خود تف کردی در حالی که [صفحه ۳۵۹] امامت می‌کردی و خدا و فرشتگان را آزار دادی» (مجمع ۲۰ / ۲). ۱۱۶ - ابن عباس گفت: پیغمبر فرمود: «هر مصوری در آتش است، خداوند به هر صورتی که تصویر کرده نفسی را در دوزخ قرار می‌دهد که او را آزار دهد»، آنگاه به مصوری فرمود: «اگر می‌خواهی تصویر کنی چیزی را تصویر کن که جان ندارد» (وصول ۱۸۸ / ۲). ۱۱۷ - فرمود: «فرشته در خانه‌ای وارد نمی‌شود که در آن سگی یا تمثالهایی باشد» (وصول ۱۸۸ / ۲). ۱۱۸ - به خانه‌ای که در آن صورت بود وارد نمی‌شد تا آن‌ها را محو کنند؛ در کعبه صورتی از ابراهیم و اسماعیل دید که در دست ایشان تیرهای قرعه‌کشی بود فرمود: «خدا ایشان را (مصورین) بکشد، هرگز ایشان با ازلام قرعه نزده‌اند» (وصول ۱۸۹ / ۲). توضیح: «ازلام» جمع «زلم» پاره‌هایی بود غالباً از چوب که روی بعضی نوشته بود «بکن» و روی بعضی «نکن» و برای شروع کاری مانند سفر با آن‌ها فال می‌زدند، و عمل می‌کردند اگر کار مهم بود به دست یکی از متولیان بت‌ها انجام می‌دادند. ۱۱۹ - عایشه گفت: رسول الله از سفری باز می‌آمد، من پرده‌ی صورت‌داری بر دری زده بودم، چون آن را دید پاره کرد و رنگش برافروخته شد فرمود: «ای عایشه! شدیدترین عذاب‌ها در روز قیامت برای کسانی است که مانند گانی برای آفریدگان خدا قرار می‌دهند»، ما هم آن را تکه‌تکه کردیم و با آن پستی درست کردیم. (وصول ۱۸۷ / ۴). ۱۲۰ - فرمود: «در روز قیامت ستونی از آتش بیرون می‌آید با دو چشم که می‌بینند [صفحه ۳۶۰] و دو گوش که می‌شنوند و زبانی که با آن سخن می‌گوید آن گاه می‌گوید: من به سه تن موکلم: کسی که با خداوند، خدای دیگری بخواند؛ و به هر جبار سخت دل؛ و به صورت سازان» (وصول ۱۵۰ / ۴). ۱۲۱ - در فتح مکه وارد بیت نشد تا همه‌ی صورت‌ها را در آن محو کردند. (وصول ۲۷۴ / ۳). ۱۲۲ - «مجاعه» نامی نزد پیغمبر آمد و دیه‌ی برادرش را که بنی‌ذهل او را کشته بودند مطالبه کرد، پیغمبر فرمود: «اگر برای مشرکی دیه قرار می‌دادم برای برادرت هم قرار می‌دادم اما تو را از آن می‌دهم تا راضی شوی»، آن گاه برای او نامه‌ای نوشت که اولین خمسی که از بنی‌ذهل گرفته می‌شود صد شتر به او بدهند و قسمتی را دادند اما چون بنی‌ذهل مسلمان شدند باقی را نمی‌دادند، مجاعه نزد ابوبکر رفت و نامه را نشان داد، ابوبکر دوازده هزار صاع از صدقه‌ی یمامه به او داد از گندم و جو و خرما. (وصول ۱۱۹ / ۲). ۱۲۳ - پیغمبر اباجهم را برای اخذ صدقات فرستاد، یکی با او لجاج کرد، اباجهم او را زد و زخمی کرد قوم او نزد پیغمبر آمدند و قصاص خواستند فرمود: «چنین و

چنان دیه بگیرید، قبول نکردند، تا سه بار زیاد کرد تا قبول کردند، فرمود: «آیا مردم را از رضایت شما خبر دهم؟» گفتند: آری، پیغمبر خطبه خواند و قصه بگفت و از ایشان پرسید: «راضی شدید؟» گفتند: نه، گروهی از اصحاب خواستند ایشان را آزار دهند، پیغمبر مانع شد، از نو ایشان را بخواست و زیاد کرد و فرمود: «آیا راضی شدید؟» گفتند: آری، فرمود: «مردم را خبر دهم؟» گفتند: آری، پیغمبر خطبه خواند و از ایشان پرسید، «راضی شدید؟» گفتند: آری (وصول ۱۱۸ / ۲ / ۱۲۴) - مردی را در اثر تهمت زندانی کرد، بعد او را رها کرد. (وصول ۷۲ / ۴). [صفحه ۳۶۱] ۱۲۵ - فرمود: «هر مردی که مردی را بر ده تن امیر کند و بداند که در میان آن ده تن کسی افضل از آن امیر هست، به تحقیق با خدا و رسولش غدر کرده»؛ و در روایتی خیانت کرده. (مطالب ۲۳۳ / ۲). توضیح: مهمترین علت بقای قدرت جامعه‌ها تقدیم فاضل بر مفضول نه تقدیم مفضول بر فاضل، آیا هشدار از این بالاتر هست؟ [صفحه ۳۶۳]

هجرت، جهاد، جنگ، صلح

اساس وصول به هر هدفی چهار چیز است: اول: هجرت، یعنی دوری گزیدن از هر چیزی که در راه رسیدن به هدف مانع است. دوم: تلاش و فداکاری برای رسیدن به هدف و تهیه وسائل و شرایط. سوم: جنگ و نبرد با موانع رسیدن به هدف به عنوان یک ضرورت. چهارم: صلح و آرامش پس از تسلط بر موانع برای فراغت در تنظیم برنامه و پیاده کرده آنها. و این چهار اصل و اساس در فرهنگ اسلام مشخص و مورد تأکید بلیغ است. ۱ - فرمود: «ثواب کمترین ترس و دلهره‌ی مجاهدان، معادل یک سال روزه است»، گفتند: کمترین آن چیست؟ فرمود: «آن که چرت بزند و تازیانه از دست او بیفتد» (اسد ۲۲۷ / ۱). [صفحه ۳۶۴] توضیح: پیغمبر اکرم که صاحب جوامع کلم است، همیشه در ذیل یک کلمه‌ی کوتاه، دفتری از مسائل مهم اجتماعی را بیان می‌کند؛ می‌دانیم که در مقررات نظامی حفظ اسلحه‌ی سرباز ولو به جان دادن در این راه از وظائف مؤکد اوست، و در آن زمان تازیانه از اسلحه‌ی سرباز سوار بود که اسب را با آن براند و احیاناً به صورت اسب دشمن بزند تا او را منحرف سازد. ۲ - در راه بدر هر سه تن از سربازان یک شتر داشتند که به نوبت یا ردیفی سوار می‌شدند، به پیغمبر گفتند: تو راه نرو، و همیشه سوار باش، فرمود: «نه شما از من قوی‌ترید و نه من از شما به اجر و ثواب بی‌نیازتر» (شامی ۳۸۹ / ۲). توضیح: روزگاری که نیروی جنگی وابسته به نفرات و شجاعت بود، وجود فرماندهی کل در میان افرادش به ایشان روحیه و شجاعت و فداکاری می‌بخشید اما در روزگاری که نیروی جنگی، بیشتر وابسته به اسلحه و تاکتیک است، آن اثر را از دست داده و فرماندهان کل خود را در پناهگاه‌ها محفوظ می‌دارند و در میان سربازان خود ظاهر نمی‌شوند. ۳ - از اصحاب پرسید: «چه کسی را شهید می‌دانید؟»، گفتند: یا رسول الله! کسی که در راه خدا کشته شود، فرمود: «در این صورت، شهیدان امت من کم خواهند بود، بدانید کسی که در راه خدا کشته شود شهید است، کسی که با مرض اسهال بمیرد شهید است، کسی که از پرتگاه بیفتد شهید است، زنی که در اثر زاییدن بمیرد شهید [صفحه ۳۶۵] است، غریب شهید است، مسلول شهید است، محرق شهید است» (اسد ۲۵۲ / ۴) - پیغمبر مأمور بود و هر چند یک تنه در برابر مشرکان مبارزه کند، قوله تعالی: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک» (نساء / ۸۴) یعنی: «در راه خدا نبرد کن، کسی تکلیف داده نمی‌شود مگر تو» مفسرین می‌گویند: اگر کسی با او همراهی نمی‌کرد خودش مأمور بود یک تنه جنگ کند، و می‌فرمود: «به خدا سوگند با کفار قتال خواهم کرد تا رگ گردنم». (قرطبی ۲۹۳ / ۵). توضیح: مقصود از یک تنه جنگ کردن غایب الامر است، نه آن که دیگران مکلف نباشند و این مطلب از امتیازات عظیم پیغمبر است که اگر هیچ کس به او یاری نمی‌داد خودش یک تنه مکلف بود. ۵ - وقتی چنین شد که مشرکین برای غارت مدینه آمدند، چون فریادها برخاست، پیغمبر قبل از همه سواره بیرون رفت و اولین کسی که به او رسید ابوقتاده بود، مشرکین فرار کردند و به ایشان نرسیدند، چون برمی‌گشتند ابوقتاده گفت: اگر مایل باشی مسابقه دهیم، فرمود: «بلی»، و مسابقه دادند و پیغمبر سابق شد، فرمود: «من فرزند عاتکه‌های قریشم و این اسب هم اسب بحر است؛ در جده‌های من سه

تن به نام عاتکه بوده» و عاتکه به معنی پر عطر است. (بحار ۱۷۱ / ۱۹). توضیح: فرموده‌ی پیغمبر که سه تن در جده‌های من عاتکه نام داشته‌اند از نظر فخریه نبود بلکه برای مباسطه و دل‌داری ابوقتاده بود، و معلوم است وقتی کسی بخواهد دیگری از امتیاز او دل شکسته نشود آن امتیاز را به دیگری نسبت می‌دهد نه به خودش. [صفحه ۳۶۶] ۶ - چون نزدیک میدانگاه بدر رسیدند فرمود: «ای مردم! رأی و نظر بدهید» و قصدش انصار بود که تحمیلی بر ایشان نباشد و البته ایشان هم رأی به جنگ دادند و در حد اعلی فداکاری نمودند. (شامی ۳۹۲ / ۲) ۷ - در بدر در جائی که توقف کردند، حباب بن منذر گفت: یا رسول الله! این جا که منزل کرده‌ایم فرمان خداوند است، یا رأی و مکیده و جنگ است؟ و رأی حباب را در انتخاب محل قبول نمود. (شامی ۴۰۲ / ۲) ۸ - شب بدر همه در خواب بودند جز پیغمبر که بیدار بود و گریه می‌کرد، بسیار می‌گفت: «یا حی یا قیوم» (شامی ۴۰۲ / ۲) توضیح: پیغمبران اولوالعزم بهتر از همه می‌دانند که همیشه حق و توی خداوند محفوظ است، به همین جهت در عین امیدواری و اتصار به وحی، بی‌مناکند. ۹ - چون صفوف جنگ بدر آماده شد، طبق معمول اول دلاوران به میدان آمدند و هم‌اورد طلبیدند، از لشکر کفار عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و پسرش ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، از صف انصار عوف و معاذ و عبدالله بن رواحه با ایشان روبرو شدند، چون دلاوران قریش ایشان را شناختند از جنگیدن با ایشان عار داشتند و فریاد زدند: یا محمد! اخرج الینا اکفائنا یعنی: ای محمد! هم‌شانان ما را به میدان ما فرست؛ پیغمبر قبول کرد و سه تن از نخبگان خویشان خود را که عمویش حمزه و عموزادگانش علی بن ابی‌طالب و عبیده بن حارث را به میدان ایشان فرستاد و در این هم‌اوردی هر سه تن دلاوران قریش کشته و عبیده شهید شد. (شامی ۴۱۴ / ۲). [صفحه ۳۶۷] توضیح: با کشته شدن آن سه تن از قریش، کفار از خواب غفلت بیدار شدند، و به اشتباه خود که خود را تسخیرناپذیر می‌دانستند پی بردند. ۱۰ - می‌فرمود: «مادامی که مجاهد هست هجرت هست» (اسد ۲۹۷ / ۱). توضیح: مراد آن است که هجرت بدون مجاهده و تحمل مشقت صدق نمی‌کند، به همین جهت کسانی را که بعد از فتح مکه هجرت می‌کردند «مهاجره الفتح» لقب داده بودند. هجرت، از مجاهدات دشوار است که انسان از خانه و زندگی مأنوس خود و احیانا از خانواده‌ی خود برای رضای خدا دل می‌کند، و آواره می‌شود، ادعای هجرت هنگام صلح و صفا و فتح آسان است، پیغمبر اکرم خواسته بفهماند فضیلت مهاجرت در وقتی حاصل می‌شود که مجاهده‌ای یا جهادی در کار باشد، بنابراین مادامی که جهادی با کفار در کار هست، مفهوم هجرت صدق می‌کند و هر چند وقت آن از هجرت اولیه‌ی مسلمانان از مکه به مدینه تأخیر داشته باشد. ۱۱ - نظم و ترتیب را دوست داشت حتی در نصب خیم و می‌فرمود: «هر کس منزلی را تنگ کند یا راهی را ببندد، جهادی برای او نیست» (نظام ۲۸۲ / ۱) ۱۲ - وقتی گروهی را به جائی می‌فرستاد، می‌فرمود: «با مردم الفت گیرید و با ایشان شکبیا باشید، ناگهان بر ایشان متازید، اول ایشان را دعوت کنید، من دوست‌تر دارم که مردم را مسلمان بیاورید تا ایشان را بکشید یا اسیر کنید» (اسد ۳۰۳ / ۳) ۱۳ - حسنین در حضور پیغمبر کشتی می‌گرفتند و ایشان را تشویق می‌نمود. [صفحه ۳۶۸] (اسد ۱۹ / ۲) ۱۴ - در غنائم بدر، سعد وقاص گفت: یا رسول الله! سوارکار را که حامی گروه بوده مانند افراد ضعیف بهره می‌دهی؟ فرمود: «مادرت به عزایت نشیناد، آیا پیروزی شما جز به همیاری ضعیفان انجام گرفته است؟» (بحار ۲۷۰ / ۱۹). توضیح: اولاً مقصود سعد، سهم سوارکار بدون اسبش بوده و گمان کرده سوارکار غیر از سهم اسبش خودش هم به تنهائی باید از سرباز پیاده بیشتر سهم ببرد؛ ثانیاً بزرگترین علت فتوحات اسلام همیاری نیروی عظیم ضعفا و ایمان استوار ایشان بود که بعداً رعایت ایشان نادیده گرفته شد. اما به حمد الله در عهد جمهوری اسلامی ایران با تعلیمات و مراقبت دائمی رهبر عظیم الشان انقلاب شخصیت دادن به ضعفا و در صحنه آوردن ایشان تجدید شده، خداوند متعال متصدیان و خدمتگزاران انقلاب را به فهم منویات امام و اجرای آنها موفق بداراد. ۱۵ - بعد از فتح مکه هنوز صفوان بن امیه مسلمان نشده بود، پیغمبر برای جنگ حنین مقداری اسلحه از او به عاریت گرفت و بعد به او مسترد نمود و او با اراده‌ی آزاد خود مسلمان شد. (تاریخ الاسلام ۱۴۰ / ۱) ۱۶ - بعضی از اسیران بدر به قدر فدیه‌ی خود کار کردند، و گروهی از ایشان که نوشتن می‌دانستند و مالی نداشتند پیغمبر فرمود تا اولاد انصار را نوشتن یاد دهند و آزاد شوند. (شامی

۵۱۲ / ۱۷.۲) - می‌فرمود: «تیراندازی یاد گیرید، زیرا میان دو هدف، باغی از باغ‌های [صفحه ۳۶۹] بهشت است» (نظام ۳۱۵ / ۲). توضیح: تأکید بلیغ پیغمبر برای تیراندازی و اسب‌دوانی که خود مستند به قرآن مجید است، هشدار عظیمی است بر این که نیرومندترین نیروها در جنگ‌ها تا به امروز دو چیز است: اول سلاح‌های پرتابی از تیر و کمان تا موشک‌های قاره‌پیما، دوم سرعت مواصلات و این خود از اعجاز پیغمبر است در شکافتن پرده‌های قرون و اعصار و اخبار به غیب. ۱۸ - دو طایفه «عضل» و «قاره» گروهی از مسلمانان را به عنوان معلم قرآن با خود بردند و ایشان را اسیر کرده به مکه فرستادند که یا فروخته یا کشته شدند؛ بنی‌لحیان هفتاد تن از مسلمانان را که قاری قرآن بودند در «بئر معونه» ناجوانمردانه شهید کردند و همین وقایع و امثال آن‌ها بود که پیغمبر را ناچار نمود طوایف متجاوز و وحشی را یکی بعد از دیگری سرکوب دهد و با وجود این دشمنان داخلی پا برجا بودند: یهودیان و منافقان. توضیح: معنی اطلاع بر غیب درباره‌ی پیغمبر اسلام به طور صحیح تفهیم نشده است، به همین جهت فرستادن پیغمبر مسلمانان را به همراه عضل و قاره و بنی‌لحیان مستبعد و شگفتی‌زا به نظر می‌آید در صورتی که در زمان وقوع شگفتی‌زا نبوده و کسی از پیغمبر نرسیده تو که از عاقبت کار آگاه بودی چرا ایشان را فرستادی، زیرا اطلاع بر غیب به نص قرآن مجید موهبتی الهی است که باید افاضه شود، البته به رسولان خاص، قوله تعالی: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من [صفحه ۳۷۰] ارتضی من رسول» (جن / ۲۶) یعنی: «خداوند دانای غیب است، هیچ کس را بر ظهور و کشف او راهی نیست مگر آن که را از رسولان که خود خواسته است» در وقتی که بخواهد و به اندازه‌ای که بخواهد، بنابراین بر طبق مصالحی چه بسا غیب از نظر پیغمبران مستور بماند و حجاب برداشته نشود، سعدی علیه‌الرحمه این نکته را خوب بیان کرده: یکی پرسید از آن گمگشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمندز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنکانش ندیدی به گفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارق اعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود نینیم ۱۹ - وقتی با هزار جنگاور برای جنگ احد از مدینه بیرون آمد فرمود: «از غیر مسلمان کمک نمی‌گیرم»، به ناچار سیصد نفر یهودی که همراه ایشان آمده بودند برگشتند و هفتصد مسلمان باقی ماندند. توضیح: این هم یکی از سیاست‌های مهم پیغمبر بود که همیشه تصفیه را بر امور مقدم می‌نمود و نیز مأخوذ از قرآن مجید، قوله تعالی: «لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا - خبالا و لا وضعوا خلالکم» (توبه / ۴۷) یعنی: «اگر در میان شما بیرون می‌آمدند چیزی چیزی جز سستی و بی‌ارادگی بر شما نمی‌افزودند و هر آینه در میان شما تفرقه می‌انداختند». ۲۰ - مکه پر زرق و برق، پر آوازه و آکنده از زندگی پر از شهوات در اثر شکست بدر مقام خود را در نزد ملت عرب از دست داده بود و بر کیان و حیثیت خود می‌ترسید، [صفحه ۳۷۱] و برای اعاده‌ی وضع می‌بایستی اگر بتواند مصادر این ترس را از بین ببرد و همین فکر باعث مهیا شدن برای جنگ احد بود، البته انتقام هم یکی از وسائل اعاده‌ی حیثیت ایشان بود. (الرسول بودلی / ۲۱۱). ۲۱ - پیغمبر برای ترور چند نفر اجازه داد؛ اول «عصماء» زنی شاعره و هجاگوی پیغمبر؛ دوم؛ «ابوعفک» مردی شاعر و هجاگو؛ سوم: مردی یهودی که دامن لباس زن مسلمان را بر لباسش سنجاق کرده بود تا در ملاء عام چون از جا برخاست بعضی از عوراتش پیدا شد و مورد تمسخر یهودیان واقع گردید؛ چهارم: کعب بن اشرف یکی از رؤسای یهود که هم پیغمبر را شکست و هم به مکه رفت و کفار را بر ضد پیغمبر تحریک نمود؛ پنجم: عبد‌العزی بن خطل بود که فرموده بود: «اگر او را به پرده‌ی کعبه آویزان دیدید، بکشید» (همه‌ی مصادر). ۲۲ - گروهی از طایفه «عکل» و «عربنه» نزد پیغمبر آمدند و گفتند: ما اهل پستان و شیر هستیم، اهل شهر نیستیم، هوای مدینه برای ما ناسازگار است؛ پیغمبر برای ایشان چند شتر شیرده معین نمود که بیرون مدینه باشند و از شیر آنها بخورند، چون به ناحیه‌ی «حره» رسیدند شتریان را کشتند و شتران را بردند؛ چون خبر به پیغمبر رسید، کرز بن جابر را با بیست سوار به دنبال ایشان فرستاد، ایشان را گرفتند و به مدینه آوردند، فرمان داد ایشان را به میخهای گداخته دایع کردند دست و پای ایشان را بریدند و به ایشان آب ندادند تا مردند (شامی ۵۶۶ / ۳). تنبیه: شاید قلیل‌العلمی گمان کند که کیفر ایشان بیش از حد اعتدال است، بنابراین ایشان را متوجه می‌سازیم که زیان بعضی گناهان به جامعه در حد تباهی اخلاق جامعه است، قتل مفهوم عامی است شامل همه‌ی انواع قتل‌ها، اما

میان آن‌ها گاهی از زمین تا آسمان تفاوت هست، مثلاً [صفحه ۳۷۲] قتل در اثر نزاع و خشم، قتل زنی که از عفت خود دفاع کرده است، قتل بچه‌ی دزدیده شده‌ای برای امحاء علائم جرم، قتل مادری به دست فرزند ناخلف خود، قتل مهماندار به دست مهمان برای تاراج مال او؛ این‌ها مراتبی دارد و قتل مهماندار به دست مهمان از شنیعترین آنها است که باعث شکست اعمال خیر و خوب است و افکار عمومی را منحرف می‌کند و نباید کیفر آن در حد یک اعدام متعارف باشد بلکه بر طبق آیه‌ی قرآن «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم» (مائده / ۳۳) یعنی: «این است و جز این نیست کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می‌کنند و برای ایجاد فساد در زمین می‌کوشند، این است که به سختی کشته شوند، یا به زجر به صلیب کشیده شوند یا (با تشخیص شدت و ضعف آن جنگ و فساد)، دست‌ها و پاهای ایشان یک در میان بریده شود، یا نفی بلد (تبعید) شوند، این است کیفر پست کننده‌ی ایشان در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب بزرگ» بردن صیغه‌ی مجرد قتل و صلب به مزید فیه قتل و صلب برای تعدیه نیست بلکه برای تشدید عمل قتل و صلب است و این خود یکی از دلایل منطقی بودن قوانین کیفری اسلام است. ۲۳ - دو تن از اهل مدینه که هنوز مسلمان نشده بودند، به دنبال لشکر بدر بیرون رفتند و به پیغمبر گفتند: همراه شما می‌آئیم، پیغمبر فرمود: «مسلمان شده‌اید؟» گفتند: نه، فرمود: «از مشرکین کمک نمی‌گیرم» ایشان مسلمان شدند، یکی از ایشان از مشرکی ضربت خورد اما ضارب خود را کشت، و اثری از آن ضربت بر گردن او باقی بود، بعدا چنان شد که دختر آن مشرک را به زنی گرفت، از مشاجرات ایشان یکی این بود که زن به مرد می‌گفت: زنده باد آن که گردنبندی به گردنت نهاد و مرد می‌گفت: زنده باد آن که پدرت را به دوزخ فرستاد. (شامی ۴۳۱ / ۳). [صفحه ۳۷۳] ۲۴ - نزدیک به وفات خود وصیت کرده بود که دو دین در عربستان نباید باشد و بعد از پیغمبر یهودان را از آن جا بیرون کردند. (شامی ۴۱۵ / ۲). تنبیه: در طول تاریخ عربستان حتی در داخل خودش هرگز حکومت واحد مستقلی نداشت، و این پیغمبر اسلام بود که فتح دنیا را نصیب ایشان ساخت، و اسلام دارای امپراطوری‌ای از کنار اقیانوس اطلس تا سر حد چین تشکیل داده که همه‌ی عربستان یکی از ایالات کوچک آن بود، با وجود این باید تحقیق بلیغ شود که آیا آن امپراطوری‌هایی که در رأس هرم آن ولید بن عبدالملک و هارون الرشید بودند که مورد تصویب و قبول پیغمبر بودند یا نه، زیرا خودش در ایام حیات از این نوع حکومت‌ها که مخل فرهنگ اسلام بودند مسلمانان را بیم داده بود. ۲۵ - پیغمبر اکرم همه وقت برای جنگ‌ها خبرگیری می‌کرد و هیچگاه این کار را سهل و آسان نمی‌شمرد، در یکی از شب‌های جنگ احزاب فرمود: «کی می‌تواند خبری از دشمن بیاورد، که روز قیامت با ما باشد؟» تا سه بار حدیفه برخاست و گفت: من؛ و به راه افتاد و در میان دشمن رفت تاریک بود و از سرما آتش روشن کرده بودند و ابوسفیان به آتش پناه برده بود، حدیفه خواست او را با تیر بزند، اما یادش آمد که پیغمبر به او فرموده بود حادثه‌ای انجام ندهی؛ باد شدید و سردی می‌وزید که همه‌ها را از جا می‌کند او خود را میان اطرافیان ابوسفیان جا زده بود، ابوسفیان می‌گفت: جاسوسی در میان شما نباشد، هر کس پهلو دستی خود را بشناسد، دست همدیگر را می‌گرفتند می‌پرسیدند: تو کیستی؟ حدیفه پیش دستی کرد و اول از پهلو دستی خود پرسید: تو که هستی؟ و او نام خود را گفت، و از حدیفه کسی جو یا نشد. حدیفه شنید که ابوسفیان می‌گفت: ماندن ما به زیان ماست، زود حرکت کنید و ایشان با ترس و شتاب حرکت می‌کردند، ابوسفیان از غایب دهشت و شتاب بی‌آن که عقال را از دست شتر باز کند بر او سوار شده و می‌زد، چون شتر برنخاست آن وقت متوجه شد که بسته است؛ حدیفه [صفحه ۳۷۴] برگشت و به پیغمبر گزارش داد. (شامی ۲۲۰ / ۳) ۲۶ - طوایف غطفان خواستند در جنگ احزاب به قریش کمک کنند، پیغمبر به ایشان خواست نامه بنویسد که ثلث خرما‌ی مدینه را به ایشان بدهد تا به قریش یاری ندهند، آن وقت با سعد بن معاذ و سعد بن عباده سران اوس و خزرج مشورت نمود، گفتند: یا رسول الله! امری از جانب خداوند است، یا نظر و مشورت در آن راه دارد؟ فرمود: «دیدم همه‌ی عرب در برابر شما به جنگ برخاسته و چاره‌جویی کردم»، آنان گفتند: یا رسول الله! آن وقتی که مسلمان نبودیم و همه بت پرست بودیم اینان یارای طمع

در یک دانه خرما از ما نداشتند مگر به خریدن یا بخشیدن، اکنون که خداوند ما را به تو و اسلام معزز داشته چگونه مال خود را به ایشان دهیم؟ به خدا سوگند جز شمشیر چیزی به ایشان نخواهیم داد، پیغمبر در حق ایشان دعا کرد و فرمود: «همین است که گفتید» (شامی ۲۰۱ / ۳) - ۲۷ - در جنگ بدر در زیر سایبان بود و مسلمانان در میدان، جنگ می کردند، جبرئیل نازل شد و گفت: تو در سایه ای و اصحاب تو در آفتاب؟ پیغمبر از سایبان بیرون رفت. (اسد ۱۶۶ / ۵). توضیح: تعارضی با حدیث روایت شده از امیرمؤمنان (همیشه پیغمبر نزدیکترین فرد ما به دشمن بود) ندارد و تنها این مورد است که زیر سایبان بوده و به فرمان خدا از سایبان خارج شده. ۲۸ - از پیغمبر روایت می کنند که فرموده: «الحرب خدعه» یعنی جنگ فریب دادن است هر چند این مطلب صحیح است، اما در مجمع الزوائد هیشمی جمیع روایاتی را که در این باره گفته اند تضعیف کرده است. (مجمع ۳۲۰ / ۵). [صفحه ۳۷۵] ۲۹ - رافع بن خدیج خواست در جنگ احد شرکت کند، پیغمبر فرمود: «او کودک صغیری است» و خواست او را برگرداند، عمویش گفت: یا رسول الله! این مردی تیرانداز است، پیغمبر او را اجازه داد. توضیح: معلوم می شود در آن وقت مردم جنگ را از کارهای معمولی و روزمره خود می دانستند و همیشه از طفولیت خود را برای آن آماده می ساختند. ۳۰ - صلح حدیبیه در حقیقت بزرگترین فتوحات اسلام بود زیرا زیربنای فتح مکه بود و در اثر آن هر خردمندی که در باره ی اسلام تردید داشت از تردید بیرون آمد و مسلمان شد، مانند عمرو بن عاص و خالد بن ولید و بسیاری از سران قریش، در صلح حدیبیه پیغمبر فرموده بود: «قریش هر پیشنهادی دارند که در آن حرمت خداوند متعال محفوظ و صله ی رحم منظور باشد قبول می کنم» (واقعی / ۶۲۴) - ۳۱ - عمیر بن ابی وقاص در جنگ بدر چهارده ساله بود و چون کم سن و سال بود پیغمبر او را نپذیرفت، وی چندان گریه کرد تا پیغمبر او را پذیرفت و حمائل شمشیر او را بست و او جنگ کرد تا شهید شد. (اسد ۱۴۸ / ۴). توضیح: شهادت کودک نارس و آلودگی او به خون در راه هدف نجات انسان ها زیباترین و عظیمترین منظره ها است. ۳۲ - در محاصره ی «طائف» تانک به کار برد، تانک را «دبابه» می گفتند یعنی بسیار چرنده بر روی شکم و آن را با پوست گاو می پوشاندند تا از آتش محفوظ باشد. (فتوح البلدان / ۶۷). [صفحه ۳۷۶] ۳۳ - می فرمود: «بترسید از گردانی که اگر روبرو شد فرار می کند و اگر غنیمت به دست آورد خیانت می کند» (اسد ۳۳۷ / ۵) - ۳۴ - نعیم بن مسعود در جنگ احزاب نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! هنوز قریش و یهود از مسلمانی من خبر ندارند، مرا به هر چه خواهی فرمان ده، پیغمبر فرمود: «تو یکن مردی، اگر بتوانی دشمنان ما را پراکنده کن، زیرا جنگ خدعه است»، نعیم به راه افتاد و نزد یهودان بنی قریظه رفت که همه ی ابوسفیان بودند، و گفت: مرا می شناسید و دوستی مرا با خود می دانید؟ گفتند: تو نزد ما متهم نیستی، نعیم گفت: قریش و غطفان غیر از شما نیستند از این جا می روند و شما را در دست محمد تنها رها می کنند، به ایشان کمک نکنید مگر آن که به شما گروگان بدهند، که شما را تنها رها نکنند؛ بنی قریظه قبول کردند. نعیم از آن جا نزد ابوسفیان رفت و گفت: بر من حقی دارید که باید ادا کنم، یهود از مخالفت پیغمبر پشیمان شده اند و برای جلب رضایت او قرار داده اند گروهی از شما را گروگان بگیرد و به او دهند تا ایشان را بکشند اگر از شما گروگان خواستند به ایشان ندهید؛ به طایفه ی غطفان هم همین را گفت. ابوسفیان سخن او را عاقلانه و خیرخواهانه دید و به یهودیان خبر داد که ماندن ما به درازا کشید باید کار را یکسره کنیم فردا برای جنگ آماده باشید، چون یهودیان شنیدند گفتند: فردا شبه است و ما به کاری دست نمی زنیم و با محمد جنگ نخواهیم کرد مگر آن که به ما گروگان بدهید مبادا ما را تنها بگذارید؛ چون قریش شنیدند گفتند: به خدا سوگند نعیم راست گفت، و به یهودان گفتند: ما گروگان نمی دهیم، یهودیان هم سخن نعیم را راست پنداشتند و پیوند ایشان گسسته شد و همین امر باعث آمادگی قریش برای فرار شد که با شتاب فرار کردند و یهودان بنی قریظه به کیفر خود رسیدند. (شامی ۲۱۵ / ۳) - ۳۵ - گروهی از منافقان شناخته شده به مسجد می آمدند و دور هم می نشستند و [صفحه ۳۷۷] در گوشی با هم سخن می گفتند، پیغمبر ایشان را دید، و فرمود: «ایشان را از مسجد بیرون کنید» مسلمانان با ایشان در آویختند و با ضرب و شتم از مسجد بیرون کردند. (شامی ۳۵۰ / ۲) - ۳۶ - پیغمبر، خود شجاعترین مردان جنگاور بود، در میدان جنگ همیشه نزدیکترین افراد به دشمن بود، امیرمؤمنان می گفت: «کنا اذا

اشد الحرب اتقینا برسول الله» یعنی: «ما چنان بودیم که هر گاه جنگ شدت می گرفت به پیغمبر خدا پناه می بردیم» (شامی ۴۲۵ / ۲). ۳۷ - قرآن به پیغمبر دستور داده بود که هیچ وقت تقاضای راستین صلح را رد نکند قوله تعالی: «و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله» (انفال / ۶۱) یعنی: «اگر دشمنان به صلح و مسالمت میل کردند به آن گرایش کن و بر خدا توکل نما» (بحار ۲۵۲ / ۱۹). توضیح: لطف تعبیر و بیان در کلمه «جنحوا» چنان است که باید آن را گرایش به صلح واقعی باشد و خدعه‌ای نباشد و نشانه‌ی آن مانند بال گسترده مرغ است برای جوجه‌هایش که غایت میل و علاقه‌ی او را نشان می‌دهد و گرنه چه بسا تقاضای صلح خدعه‌ای باشد برای اغفال مسلمانان و آماده شدن دشمنان برای جنگ. ۳۸ - پیغمبر به جهال قریش می‌فرمود: «مرا به اعراب واگذارید» و مقصود از اعراب، طوایف بادیه‌نشین که پیغمبر می‌فرمود: «اگر بر آنها غلبه کردم باعث شرف و افتخار برای شما است، و اگر مرا تضعیف کنید خود را تضعیف کرده‌اید» (بحار ۲۵۲ / ۱۹). [صفحه ۳۷۸] ۳۹ - در جنگ احد ابودجانه انصاری دستمال سرخی به سر بسته و شمشیری از پیغمبر گرفته با تبختر و خودنمایی میان صفوف راه می‌رفت، پیغمبر فرمود: «این راه رفتی است که خداوند آن را دوست ندارد مگر در چنین موارد» (همه‌ی مصادر). ۴۰ - در عمره القضا که قریش شهر مکه را تخلیه کرده و بالای کوه‌ها رفته بودند تا با مسلمانان روبرو نشوند و طوایف ایشان را ناظره می‌کردند، پیغمبر فرمود: «در طواف کردن سرعت و چالاکی از خود نشان دهید تا مشرکان شما را ضعیف تصور نکنند» (شامی ۴۳۰ / ۳). توضیح: دستور پیغمبر مطلب مهمی را برای ما روشن نموده و آن جائز بودن تظاهر برای اعراب و ترساندن دشمن است؛ واقعه‌ی ابودجانه چنان چه گفته شد و همچنین رژه‌ی نیروی اسلام و زرق و برق ایشان در روز فتح مکه و روشن کردن ده هزار آتش نزدیک مکه از همین باب است تا آنجا که اگر برای اعراب دشمن مفید بود و همچنین برای تقویت روحیه‌ی خودیها، از نیروهائی است که تهیه و اعداد آن به مضمون آیه‌ی شریفه: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة» واجب است. ۴۱ - پیغمبر می‌دانست و اجترین وقتی مکه فرمانده باید قدرت خود را نشان دهد همان وقتی است که در او گمان ضعیفی می‌برند، که از آن جمله در پایان جنگ احد بود که کفار، فتح نیمه تمامی کرده و به مکه بازمی‌گشتند، پیغمبر آن را با چند کار جبران نمود: «اول تعقیب سریع قوای دشمن و روشن کردن آتش بر سر کوه‌ها؛ دوم نزول آیه‌ی «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین» (آل [صفحه ۳۷۹] عمران / ۱۴۴) یعنی: «نیست محمد مگر فرستاده‌ای که از او رسولان بوده‌اند، آیا اگر محمد مرد یا کشته شد شما (از اسلام) رو می‌گردانید؟ و هر کس رو گرداند و پشت کند، هرگز به خدا زیانی نخواهد رساند و خداوند شکرگزاران (نعمت اسلامه را که پا برجا می‌مانند) به زودی پاداش می‌دهد» با نزول این آیه دانستند که باید به دین و ایمان و جهاد ایشان متکی به خداوند ایمان و وظیفه‌شناسی و عرفان هدف اسلام باشد نه به زنده بودن پیغمبر؛ سوم اعدام حرث که در غلوی جنگ قاتل پدر را که در دوران جاهلیت کشته شده بود اما اکنون مسلمان شده بود کشته بود و قبلا آن را مفصلا در بخش داوری، آورده‌ایم. ۴۲ - در عمره القضا وقتی کفار، انبوهی مسلمانان و شوکت ایشان را دیدند، ترسیدند که مبادا با ایشان جنگ کنند و نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا محمد! تو چه در کودکی و چه در بزرگی به غدر شناخته نشده‌ای، پیغمبر فرمود: «هرگز با اسلحه بر شما وارد نخواهد شد» و طبق پیمان سه روز بیشتر در مکه نماند، حتی وقتی برای توقف روز چهارم از کفار اجازه خواست و ندادند، پیغمبر برای حفظ عهد فرمان مراجعت داد با آن که کاملاً قدرت بر توقف داشت. (شامی ۴۳۶ / ۳). توضیح: از همین رفتار عادلانه کاملاً واضح بود که فتح و ظفر نهائی با اوست، و دشمنان او دانستند، امروز و فردا کردن برای تسلیم، چاره کار نخواهد بود. ۴۳ - در فتح مکه فرستاد تا کلید خانه‌ی کعبه را از بنی عبد الدار که هنوز مسلمان نشده و از دشمنان سر سخت او بودند بگیرند تا به داخل خانه رود و بت‌ها را سرنگون کند، و ایشان نتوانستند تمرد کنند و کلید را دادند، چون پیغمبر از آن کار فارغ شد، فرمود تا [صفحه ۳۸۰] کلید را به ایشان مسترد کنند، عباس عموی پیغمبر به او گفت: کلید را به ما ده تا منصب پرده‌داری کعبه (سدانت) هم برای ما باشد، پیامبر قبول نکرد و فرمود: «من برای کسانی که دوست تر دارم که مظلوم باشند تا ظالم» و عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او داد

و فرمود: «تا پایان دنیا در دست شما باشد، در بان کعبه باش و حلال بخور» (واقعی / ۸۳۳). توضیح: همه‌ی اجزاء سیرت پیغمبر آموزنده و اعجازانگیز است و این یکی از اعجاب‌انگیزترین آنها است، و در خور فهم هر کس آموزنده است اولاً: امانت را رد می‌کند و هر چند به دشمن نامسلمان خود؛ دوم: ترجیح می‌دهد که کسان نزدیک‌ایثار کنند و حق کسی را سلب نمایند؛ سوم: به منظور آن که ایمان و عمل صالح و حب رب‌البت بالاتر از مقام پرده‌داری و سدانست است، تعلیم می‌دهد که منازل راه را باید رها کرد و به مقصد رسید؛ چهارم، پیغمبر می‌داند که متولیان پرده‌داران هر مقام مقدسی غالباً بی‌ایمان و طماعند که به عثمان می‌فرماید: حلال بخور زیرا خواهی نخواهی حب دنیا که سرهمی گناهان است ایشان را به حیف و میل اموال آن مکان مقدس را وادار می‌کند، املاک موقوفه‌ای را که در طول تاریخ، خانواده‌های متولیان برده و خورده‌اند و خود را مالک آنها ساخته‌اند، کم نیست، و داستان غم‌انگیزی دارد. ۴۴ - عمل یهودان بنی‌قریظه نه تنها عهدشکنی ساده‌ای نبود، بلکه توطئه‌ای بود برای برانداختن دولت قانونی و الهی وقت، آنها چون مار در آستین بودند، در پناه اسلام [صفحه ۳۸۱] می‌زیستند، زمام امور اقتصادی و سودهای کلان رباخواری در دست ایشان بود، مالیاتی نمی‌دادند، برای قبول اسلام الزامی نداشتند، در انجام مراسم دینی خود آزاد بودند، از همه‌ی مزایای جامعه‌ی اسلام برخوردار بودند، امنیت را مسلمانان مجاهد تأمین می‌کردند و ایشان را به سربازی نمی‌گرفتند؛ با وجود این، بدترین جنایات را مرتکب شدند و خواستند با آن همه عهد و پیمان مسلمانان را بی‌خبر از پشت خنجر بزنند، توطئه بر علیه پیغمبر آن هم در زمان جنگ و محاصره‌ی مدینه به وسیله‌ی کفار، اگر پیغمبر به سرعت و شدت عمل نکرده بود، اسلام از میان رفته بود، کسانی که گمان می‌کنند کشته شدن مردان جنگی یهود به فرمان پیغمبر عملی شدید بوده، عمل یهود را در کتاب صموئیل اول اصحاح پانزدهم آیه ۳ تورات را بخوانند تا بدانند پیغمبر اسلام تا چه اندازه به عظوفت رفتار نموده: خطاب از جانب خداوند به شاول: «پس الآن برو و عمالیق را شکست بده، و جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل شیرخوار و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش» (دست مریزاد) عجب آن که شاول همه را می‌کشد اما گاو و دیگر دام‌های پرواری و فربه را نمی‌کشد و برای خود نگه می‌دارد و خداوند ناراضی می‌شود که همه را نکشته است و کلام خداوند (البته خدای بنی‌اسرائیل) بر صموئیل چنین نازل می‌شود: آیه‌ی یازدهم: «پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم، زیرا از پیروی من برگشته و کلام مرا به جا نیاورد است» و به دنبال آن در اصحاح پانزدهم مشروحا نارضائی خود را از این که شاول همه را نکشته است، بیان می‌کند تا آن جا که خداوند شاول را به کیفر این نافرمانی از سلطنت اسرائیل خلع می‌نماید. [صفحه ۳۸۲] توضیح: تعالی فرهنگ اسلام و خلوص آن از یاهو سرائی‌های سخیفی که در متن کتب مقدس موجود ادیان دیگر هست، ما را هشدار می‌دهد که اسلام دین خودکفا و جهانی و همیشگی است؛ ملاحظه کنید این یاهو سرائی‌هایی که در تورات تحریف شده هست؛ نه تنها مخالف اسلام است بلکه دهن‌کجی به معارف عالی‌ی انسانی است، جلادی خدا در اوج، قهر او، پشیمانی او، انتقام او (تعالی الله عما یقول الظالمون). ۴۵ - وقتی پیغمبر به میدان احد رسید، پشت لشکر خود را به کوه داد، در آن جا دره‌ای بود به نام «عینین» که ممکن بود دشمن از آن جا به پشت لشکر مسلمانان حمله کند و مسلمانان را محاصره نمایند، پیغمبر در آن جا پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جبیر قرار دارد و فرمود: «اگر دشمن همه‌ی ما را بکشند این سنگ را از دست ندهید و اگر ما دشمنان را شکست بدهیم تا مکه برانیم این سنگ را از دست ندهید، زیرا شکست ما از این موضع است»، چون جنگ در گرفت در حملات اول کفار شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند و مسلمانان مشغول گرفتن غنیمت شدند، تیراندازان به فرمانده گفتند: ما از غنیمت محروم خواهیم شد، عبدالله گفت: فرمان پیغمبر است نباید از جای خود حرکت کنیم، آنان قبول نکردند و جز معدودی که با عبدالله برجای ماندند، باقی به طمع غنیمت سنگر را رها کردند در این وقت خالد بن ولید سردار کفار که با دو بیست سوار مراقب و منتظر فرصت بود حمله کرد؛ عبدالله و یارانش تا آخرین نفس دفاع کردند تا شهید شدند و مسلمانان از دو طرف محاصره شدند و رو به فرار نهادند، فراریان کفار وقتی چنین دیدند برگشتند، فریادی هم برخاست که محمد کشته شد، پیغمبر در بدنه‌ی کوه احد پا برجا ماند، علی بن

ابی طالب و ابودجانه نصاری تنها با او بودند و از او دفاع [صفحه ۳۸۳] می کردند، در این وقت کفار دستبردی زده و هفتاد تن از مسلمانان از آن جمله حمزه عموی پیغمبر را شهید کردند به همین اندازه اکتفا کرده و راه مکه را در پیش گرفتند. (بحار ۸۱ / ۴۶.۲۰ - عمرو بن قیس مسلمان نبود اما چون شنید پیغمبر به جنگ احد بیرون رفته، اسلحه برداشت و خود را به لشکر کفار زد تا شهید شد، مردی انصاری بر او که نیمه جانی داشت گذر کرد و گفت: ای عمرو! بر دین اول خود باقی هستی؟ گفت: نه به خدا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، و جان داد؛ انصاری نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! عمر بن ثابت مسلمان گشت و شهید شد، پیغمبر فرمود: «آری به خدا سوگند کسی که هرگز نماز نخوانده باشد جز او به بهشت داخل نمی شود» (بحار ۵۶ / ۴۷.۲۰) - پیغمبر، خالد بن ولید را به دنبال بنی حذیفه فرستاد، اما مأمور جنگ نبود، چون به ایشان رسید دید همه اسلام آورده اند اما احتیاطا مسلح مانده اند خالد بن ایشان گفت اسلحه بر زمین نهند و ایشان چنان کردند جز یک تن از ایشان به نام «جحدم» که مسلح باقی ماند و گفت: به خدا سوگند خالد شما را می کشد او را نصیحت کردند تا او هم اسلحه را بر زمین نهاد، آن وقت خالد فرمان داد تا ایشان را بستند و چند تن از ایشان را کشت، چون خبر به پیغمبر رسید، دست‌ها به آسمان برداشت و گفت: «خداوند! از کار خالد بیزارم»، آن گاه امیر مؤمنان را فرستاد تا دیه‌ی کشتگان و تاوان اموال تلف شده را بدهد حتی ظرفی که سگ در آن آب خورده و هر چه از مالی که همراه داشت و اضافه مانده بود به ایشان بخشید و گفت: «احتیاط برای پیغمبر مبدا حقی باقی مانده و چیزی تلف شده و از یاد رفته باشد»، چون بازگشت پیغمبر فرمود: «نیکو کردی، آفرین بر تو باد»، سه مرتبه فرمود: «خداوند! از کار خالد بیزارم» (شامی / ۵۹۱). [صفحه ۳۸۴] توضیح: طرز کار خالد با وجود شهرت غلط اندازش چنین بود؛ در فتح مکه هم برخلاف فرمان پیغمبر چند نفر را کشت و در زمان خلافت ابوبکر داستان کشتن مالک بن نویره به خاطر همخوابه شدن با زن زیبایش یکی از لکه‌های تاریخ اسلام است، ما به حال کسانی که در اثر تلقینات غلط خود را ملزم می‌دانند به امثال این افراد احترام گذارند دقت می‌کنیم. ۴۸ - وقتی وفد ثقیف آمدند و مسلمان شدند و عهدنامه بستند، از پیغمبر تقاضا کرد سه سال انهدام «لات» بت ایشان را به تعویق اندازد، پیغمبر قبول نکرد، دو سال و یک سال خواستند، قبول نکرد، از او خواستند صدقه و جهاد را از ایشان بردارد، قبول کرد، از او سؤال کردند: چرا؟ فرمود: «به زودی هم صدقه خواهند داد هم جهاد خواهند کرد». (شامی ۴ / ۵۶ - ۴۹) - به لشکریان می‌فرمود: «اگر زمین سرسبز است شتاب نکنید تا چارپایان بهره من شوند و اگر خشک است شتاب کنید و در شب آن را قطع کنید، در کنار راه‌ها بار نیندازید که جایگاه ماران و گذرگاه درندگان است» (مجمع ۲۵۷ / ۵) - می‌فرمود: «اموال عمومی را غارت نکنید»؛ چند شتر قربانی کرده بود، مردم ریختند و گوشت‌ها را غارت کردند، ایشان را نهی فرمود، گوشت‌ها را برگرداندند و پیغمبر میان ایشان بالسویه تقسیم نمود. (مجمع ۳۳۸ / ۵) - در تقسیم غنائم «حنین» پیغمبر نومسلمانان را برای تألیف قلوب ایشان سهیم نمود، از آن جمله عباس بن مرداس که به او صد شتر بخشید در میان انصار زمزمه افتاد که هنوز شمشیر ما از خون دشمنان می‌چکد، پیغمبر به ایشان بیشتر از ما [صفحه ۳۸۵] بخشید، پیغمبر ایشان را خواست و برای ایشان سخنرانی نمود و گفت: «شما چون لباس تن پوش منید، باقی مردم چون بالاپوش منند، آیا راضی نیستید که ایشان مال می‌برند و شما پیغمبر را با خود می‌برید؟ آیا خداوند شما را هدایت نکرد در حالی که گمراه بودید؟ آیا پراکنده نبودید تا آن گاه که من آمدم خداوند شما را متحد ساخت؟ با هم دشمن بودید، خداوند میان شما الفت داد» گفتند: بلی یا رسول الله، آن گاه پیغمبر به ایشان دل داد و سخن در دهن ایشان گذارد و فرمود: «چرا نمی‌گویید: تو ترسناک بودی، تو را امان دادیم؟ فراری بودی تو را پناه دادیم، ناتوان بودی تو را یاری دادیم»، گفتند: بلکه منت از خدا و رسول او بر ماست. آن وقت پیغمبر حکمت آن که دل «مؤلفه قلوبهم» را به فرمان خداوند به دست آورده برای ایشان بازگو کرد. (شامی ۶۷۶ / ۳). توضیح: سخن در دهان مدعی گذاردن به سود او، از صفات عالی‌ه‌ی پیغمبری است که ندرتا در اشخاص عارف دیده می‌شود، اکثریت قریب به اتفاق مدعیان دین و ایمان و پیروان پیغمبر همیشه ارقام طلبکاری خودشان را به رخ مردم می‌کشند و ارقام بدهکاری خود را نادیده می‌گیرند و اگر احیانا به یادشان بیاورند با زبان بازی

خود را از ربقه‌ی شکرگزاری خارج می‌کنند. ۵۲ - هنگام تقسیم غنائم «حنین» تقاضاکنندگان چنان بر پیغمبر فشار آوردند که ردایش از دوشش افتاد، فرمود: «ای مردم! ردای مرا به من برگردانید اگر باندزاه‌ی درختان «تهامه» شتر نزد من داشته باشید همه را میان شما تقسیم خواهم نمود و مرا هرگز ترسو و درغگو و بخیل نخواهید یافت»، آن گاه اندکی از پشم شتری برکند و در میان دو انگشت گرفت و بلند کرد و فرمود: «ای مردم! هرگز از غنائم حتی این پشم چیزی جز [صفحه ۳۸۶] خمس نخواهم گرفت، و آن هم به خودتان بازمی‌گردد و میان خودتان تقسیم می‌شود، اگر سوزنی یا پارچه‌ای برداشته‌اید برگردانید زیرا غلول (کش رفتن) عار و نار و شنار و بدنامی است در روز قیامت» (شامی ۳/ ۳۱۹ - ۵۳) - در شب جنگ بدر به اصحاب فرمود: «چگونه جنگ می‌کنید؟»، عاصم بن ثابت بپاخواست و گفت: یا رسول الله! وقتی دشمنان ما دویست ذراع فاصله دارند با پرتاب تیر و وقتی نزدیکتر شدند با پرتاب سنگ و وقتی نزدیکتر شدند با نیزه، و وقتی نیزه‌ها شکسته شد شمشیرها را از نیام می‌کشیم؛ پیغمبر فرمود: «هر کس جنگ کند، مانند عاصم جنگ کند» (اسد ۱۷ / ۲). توضیح: پرتاب سنگ را «مراضخه» و حمله با نیزه را «مداعسه» و با شمشیر را «مجالده» گویند. ۵۴ - در فتح خیبر، پیغمبر، زبیر را دستور داد تا کنانه بن الحقیق را شکنجه دهد تا اموالی را که پنهان کرده نشان دهد و نشان داد. (واقعی / ۶۷۲). ۵۵ - به امیرمؤمنان فرمود: «وقتی با دشمن روبرو شدی آغاز به جنگ مکن تا ایشان آغاز کنند و یکی از شما را بکشند آن گاه هم کمی صبر کن که در تو شتاب نبینند، به ایشان بگو آیا لا-اله الا-الله می‌گویید؟ اگر گفتند آری بگو: نماز می‌خوانید؟ اگر گفتند آری بگو: از اموالتان صدقه خارج می‌کنید تا به فقرای خود بدهید؟ اگر گفتند آری چیز دیگر از ایشان مخواه» (واقعی / ۱۰۹۷). ۵۶ - در جنگ احد خودش چندان تیراندازی کرد که تیرهایش تمام شد و دو طرف کمان او و همچنین زه آن بریده شد، عکاشه زه آن را درست کرد. (واقعی / ۲۴۳). ۵۷ - ابی بن خلف او را تهدید کرد، پیغمبر به اصحاب فرمود: «اگر از پشت سر [صفحه ۳۸۷] آمد مرا خبر کنید» چون خواست حمله کند پیغمبر را خبر کرد، وی شمشیری از حراث بن صمه گرفت و به ابی حمله کرد، از صولت او اصحاب از اطرافش پراکنده شدند، وقتی پیغمبر تصمیم می‌گرفت هیچ کس چون او با صولت نبود، شمشیر را بر گردن ابی فرود آورد که از زخم آن مانند شتر خرخر کرد، و در بازگشت در بین راه مرد. (واقعی / ۲۵۱). ۵۸ - سه نفر را برای خبر گرفتن به خیبر فرستاد، ایشان رفتند و در میان مردم پراکنده شدند و اخباری از وضع ایشان برای پیغمبر آوردند. (واقعی / ۵۶۶). ۵۹ - وقتی ارتش اسلام به چاهی از دشمن رسید، گفتند: یا رسول الله! آن را مسموم کنیم؟ فرمود: «نه، اما یکی از شما آن را از صاحبش بخرد و برای مردم صدقه جاریه بگذارد» (واقعی / ۵۴۷). ۶۰ - سلام بن مشکم یهودی گفته بود: به خدا سوگند این محمد مردی است که جنگ نمی‌کند مرگ آن که گلوگاه او را بگیرند. (واقعی / ۵۳۱). ۶۱ - بنی مزخوم فرستادند که مرده‌ی نوفل را از او خریداری کنند، فرمود: «این چون خر مرده است»، و فدیة نگرفت. (واقعی / ۴۷۴). ۶۲ - وقتی شنید بنی قریظه عهدشکنی کرده‌اند، یکی را فرستاد تا خبری بیاورد، به او فرمود: «اگر دروغ بود وقتی آمدی در حضور جمع بگو و اگر راست بود با اشاره و لحن القول بگو مبادا مسلمانان سستی گیرند» (واقعی / ۴۵۸). ۶۳ - به لشکریان سفارش می‌کرد به راهبان خلوت نشین تعرض نکنند، اما آنان را که پیرو شیطانند بر شمشیر عرضه کنند، زنان و پیران و طفلان را نکشند، نخلی و درختی را قطع نکنند. (واقعی / ۷۵۸). ۶۴ - نام‌های شمشیرهایش: «ذوالفقار»، «فخذم»، «رسوب»، «قضیب»؛ [صفحه ۳۸۸] زرها: «ذات الفضول»، «ذات الوشاح»، «بتراء»، «ذوالحواشر»، «خرنق»؛ نیزه‌اش «مئوی»؛ حربی کوچکی داشت به نام «عزّه» که در اعیاد با او حمل می‌کردند، و وقت نماز آن را پیش روی خود می‌گذارد؛ حربی بزرگی به نام «بیضاء»؛ کمربندی از چرم که سه حلقه‌ی نقره‌ای داشت؛ عصای او «عرجون» نام داشت؛ عصای سرکجی داشت به بلندی یک ذراع؛ نام کمانش «کتوم» و تیردان آن «کافور» و تیرها «موتصله»؛ سپرش «زلوق»؛ کلاه خودش «ذوالسبوع»؛ اسبانش به نام‌های: «مرتجز»، «ذوالعشال»، «سکب»، «شحا»، «بحر»، «لحیف»، «لزار»، «طرب» و «سبحه»؛ استری داشت به نام «دللد» که حسنین سوار آن می‌شدند؛ الاغی به نام «یعفور»؛ شتری به نام «عضباء» و دیگری به نام «قصوی»؛ گوسفندی به نام «غوئه» و بزى به نام «یمن». (اسد ۳۰ / ۱). ۶۵ - پرچمش «عقاب» نام داشت، غالباً سفید بود و گاهی سیاه. (نظام

۳۲۲ / ۱) ۶۶ - در خانه‌ی کعبه بت‌ها آویزان بودند، روز فتح مکه با عصای خود به آن‌ها اشاره کرد و فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» (اسراء / ۸۱). یعنی: «حق آمد و باطل محو شد به درستی که باطل محو شدنی است»، به هر کدام اشاره نمود به رو در افتاد. (شامی ۳) ۶۷ - به سلمان بن ابی سلیمان فرمود: «به زودی دارای ارتش‌هایی خواهید شد، به زودی برای شما مالیات و سرانه و زمین‌ها که در آن‌ها شهرها و کاخ‌ها باشد به دست می‌آید هر کس از شما توانست خود را از آن کاخ‌ها بازدارد و در مدینه خود را زندانی کن تا بمیرد، چنین کند» (اسد ۵۷۲ / ۲) ۶۸ - هر سال جوانان را سان می‌دید تا به ایشان اجازه‌ی جهاد دهد، سمره بن حندی را دید او را رد کرد سمره گفت: یا رسول الله! اگر کشتی بگیرم می‌توانم اینها را که اجازه یافته‌اند به زمین بزنم، و با یک تن از ایشان کشتی گرفت و او را به زمین زد؛ [صفحه ۳۸۹] پیغمبر او را اجازه داد. (اسد ۳۵۴ / ۲) ۶۹ - قاطعانه شهدا را وعده‌ی بهشت می‌داد، عمرو بن جموح پیرمردی از انصار که شل بود، پیغمبر او را از جنگ بدر معاف کرده بود، در جنگ احد خواست شرکت کند فرزندانش گفتند: پیغمبر تو را معاف داشته، گفت: در بدر مرا از بهشت بازداشتید می‌خواهید مرا از احد هم بازدارید؟ و خود با غلامش بیرون آمدند به پیغمبر گفت: اگر در جنگ کشته شدم با این پای شل به بهشت می‌روم؟ فرمود: «البته می‌روی»، به غلامش گفت: تو برگرد و من جهاد می‌کنم، غلام گفت: چه زیان دارد که من همراه تو باشم و محروم نشوم؟ هر دو جنگیدند تا شهید شدند. (اسد ۳۴۹ / ۲) توضیح: علت اجازه‌ی پیغمبر بار دوم، یکی اصرار عمرو بن جموح بوده، دوم وضع جنگ احد که سخت دفاعی بوده و در جنگهای دفاعی تکالیف دفاع کننده سنگین تر است. ۷۰ - می‌فرمود: «کوچکترین فرد مسلمان میتواند هر که را بخواهد پناه دهد که او در امان خواهد بود، چنان چه دخترش زینب، ابوالعاص، شوهر مشرک خود را پناه داد و او مسلمان شد. (اسد ۲۳۷ / ۵) ۷۱ - در جنگ، ابوالعاص، داماد او اسیر شده بود، زینب گردن بند خود را که از مادرش خدیجه خاتون به او رسیده بود برای فدیهای او فرستاد، چون پیغمبر آن را دید رقت کرد و فرمود: «اگر راضی باشید گردن بند را به زینب برگردانید و اسیر را رها کنید»، و چنین کردند. (بحار ۳۴۹ / ۱۹) ۷۲ - مسابقه‌ی اسب‌دوانی ترتیب می‌داد، به برنده نقره عطا می‌کرد، گاهی به دو نفر اول و دوم نخلچه‌ی خرما می‌داد. (بحار ۱۸۴ / ۱۹). [صفحه ۳۹۰] ۷۳ - سه تن از طایفه‌ی بنی‌عبس نزد او آمدند و گفتند: شنیده‌ایم هر کس هجرت نکرده مسلمان نیست، ما اموال و دام‌هایی داریم اگر فرمائی آنها را بفروشیم و هجرت کنیم، فرمود: «هر جا باشید پرهیزگار باشید، از اعمال شما چیزی هدر نمی‌رود و هر چند در «صغد» و «جانان» (نام دو نقطه‌ی بسیار دور از مدینه) باشید. (نهایه ۱۷ / ۱۸) ۷۴ - به وفد «مزینه» که چهارصد نفر بودند فرمود: «شما مهاجرید، در سرزمین و اموال خود بمانید» (نهایه ۱۹ / ۱۸) ۷۵ - قدد بن عمار وفد بنی‌سلیم نزد پیغمبر آمد و گفت: می‌روم و هزار سوار برای یاری تو از قوم خود می‌آورم، رفت و نهصد تن بسیج کرد در بین راه مرگش فرا رسید، به امیران سپاه گفت: نزد پیغمبر روید و عهد مرا وفا کنید، وقتی نزد پیغمبر رسیدند فرمود: «پس آن مرد خوش‌روی زبان‌آور کجا است؟» گفتند: مرده، فرمود: «پس صد تن دیگر؟» گفتند: از بیم بنی‌کنانه ایشان را در میان قوم خود گذاردیم، فرمود: «ایشان هم بیایند، امسال باکی بر شما نیست»، ایشان آمدند و هر هزار تن در فتح مکه و حنین همراه پیغمبر بودند. (نهایه ۲۵ / ۱۸) ۷۶ - مردی ایرانی در جنگ احد به مشرکی ضربت زد و گفت: بگیر از من و من غلام فارسیم، پیغمبر به او متوجه شد و فرمود: «چرا نگفتی من غلام انصاریم، خواهرزاده‌ی هر قومی از ایشان است، و هم عهد هر قومی از ایشان است» (تیسیر ۲۷۴ / ۱) ۷۷ - می‌فرمود: «سوارکار و تیرانداز باشید، تیرانداز باشید دوست‌تر دارم تا سوارکار؛ هیچ لهوی پسندیده نیست مگر در سه مورد: تربیت اسب و شوخی با همسر و تیراندازی، اینها حقند؛ هر کس تیراندازی را پس از فرا گرفتن، رها کند و به آن بی‌رغبت شود چونان است که نعمتی را رها کرده یا شکر آن نکرده باشد». ۷۸ - یکی پرسید: یا رسول الله! اگر در جنگ یکی از کفار دست مرا قطع کند [صفحه ۳۹۱] آن گاه در پشت درختی پناه گیرد و بگوید من مسلمان شدم می‌توانم او را بکشم؟ فرمود: «نباید او را بکشی، اگر او را کشتی او به منزله‌ی تو می‌باشد پیش از آن که او را کشته باشی (یعنی مسلمان است) و تو به منزله‌ی او هستی پیش از آن که کلمه‌ی شهادت را بگویی (یعنی کافری)» (تیسیر ۷۰ / ۴) ۷۹ - می‌فرمود: «خون مسلمان که

شهادتین بگوید مباح نمی‌شود مگر در سه مورد: اول زناى محصنه (همسر دار)، دوم قاتل عمد، سوم مرتد که مسلمانی خود را رها کند و از جماعت جدا شود» (تیسیر ۷۶ / ۴) - ۸۰ - قاتلی را نزد پیغمبر آوردند او را به دست ولی مقتول داد تا قصاص کند، قاتل گفت: یا رسول الله! من اراده‌ی قتل او نداشتم، پیغمبر به ولی مقتول فرمود: «اگر راست می‌گویی و تو او را بکشی در آتش داخل می‌شوی»، ولی مقتول او را رها کرد. (تیسیر ۸۳ / ۴) - ۸۱ - غلامی متعلق به مردمان فقیر گوش غلامی متعلق به مردمانی دولتمند را بریده بود، کسانش آمدند و گفتند: یا رسول الله! صاحبان او مردمانی فقیرند، پیغمبر او را رها کرد. (تیسیر ۸۹ / ۴) - توضیح: بنا بر صحت روایت حتما علل دیگر در کار بود زیرا فقیر بودن صاحبان غلام مجوز منع قصاص نیست. ۸۲ - فرمود: «عقیقتین و دست نگهدارترین مردمان از کشتن، مؤمنانند» (تیسیر ۸۹ / ۴) - ۸۳ - هر بار که امری در مورد قصاص نزد او می‌آوردند، اول به عفو سفارش می‌نمود. (تیسیر ۹۰ / ۴) - [صفحه ۳۹۲] - ۸۴ - در یکی از سفرها گرسنگی به همراهان پیغمبر فشار آورد، گوسفندانی دیدند آنها را غارت کردند و در دیگ‌های جوشان نهادند که پیغمبر سر رسید، با کمان خود دیگ‌ها را وارونه کرد و گوشت‌ها را با رمل و ماسه آلوده ساخت، فرمود: «نهب و غارت از خوردن مردار حلالتر نیست» (تیسیر ۳۰۰ / ۱) - توضیح: در چنین مواردی پیغمبر تاوان مال تلف شده را و بیشتر از آن به صاحبان مال رد می‌کرد. ۸۵ - می‌فرمود: «وقتی بار می‌اندازد در دره‌ها و بیخه‌ها پراکنده نشوید که از شیطان است، بعد از آن نزدیک به هم منزل می‌کردند که ممکن بود فرشی بر روی ایشان بگسترانند» (تیسیر ۱۹۴ / ۲) - ۸۶ - در یکی از جنگ‌ها جا را تنگ کردند و راه‌های میان خیمه‌ها را قطع نمودند، فرمود: «هر کس جا را تنگ کند یا راهی قطع نماید جهاد ندارد» (تیسیر ۱۹۴ / ۲) - توضیح مهم: بیشتر موردی که معاندان اسلام و جاهلان کم علم بر اسلام خرده می‌گیرند، جنگ‌های پیغمبر اسلام است و ما برای جواب این غرض‌ورزی یا جهالت مقدمتا می‌گوییم ذلیلترین انواع بردگی بت‌پرستی و احترام‌گزاری به متولیان بتخانه‌ها و صرف مال و آبرو و جان در راه آن‌ها است و عرب قبل از اسلام مهد بت‌پرستی آن همه در پست‌ترین انواع آن و بالنتیجه مهد جاهلیت جهلاء و عقب افتاده‌ترین ملت‌ها از حیث فرهنگ و مال و زندگی و قدرت بود. به طور کلی بشر ناگزیر از جنگ است تا لقمه‌ای از لقمه‌ی دیگر [صفحه ۳۹۳] لذیذتر و بستری از بستر دیگر نرمتر و زنی از زن دیگر زیباتر است و به طور خلاصه تا چشم حریص و حسرت زده‌ای به دنبال امتیازی می‌دود، جنگ میان افراد بشر برقرار خواهد بود. پست‌ترین جنگ‌ها به دنبال ارضای خودخواهی‌ها، سیل تاب دادن‌ها، گرفتن بازارها، به دست آوردن ثروت‌ها، چپاول ملت‌ها و برده ساختن انسانها است. آیا روا است بشری دیگر را به جنگ با بشر دیگر وادار کند تا این گونه مقاصد پلید را به دست آورد؟ و آن همه دروغ بافی‌ها تا آن مقاصد را مشروع جلوه دهد. اکنون که باید جنگ کرد چه بهتر که در راه برانداختن بت و متولی بت و ظالم و جاهل و فرصت طلب واستعمارگر و جنگ‌افروز باشد تا انسان آرمان ویژه‌ی خود را که آزادی است و آن آزادی جز در سایه‌ی یکتا پرستی به دست نمی‌آید، تحصیل کند. بنابراین اسلام برای جنگ‌های بت برانداز و انسان‌ساز خود که همه جنبه‌ی دفاعی داشت نیازمند دلیل مشروعیت نیست، بلکه با صدای رسا باید اعلام کند که بزرگترین دلیل حقانیت او دفاع از حقوق انسانی و جنگ و ستیز با عوامل بردگی و جهالت است همان طوری که قرآن مجید تعلیم می‌دهد: «و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (آل عمران) یعنی: «تا آن جا که کسی، کسی را آقا بالا سر نگیرد جز خدا را» مضافا به آن که پیغمبر اسلام تا سر حد امکان از جنگ طفره [صفحه ۳۹۴] می‌رفت و به قول سلام بن مشکم یهودی دشمن سرسخت و معاصر او: تا گلویش را نگیرد جنگ نمی‌کند. توضیح مفصلتر را در کتاب «جاء الحق» تالیف مؤلف این کتاب بخوانید. ۸۷ - امیه بن ابی عبیده بعد از فتح مکه نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! ما بر هجرت بیعت کن، فرمود: «بعد از فتح، هجرتی نیست، اما جهاد و نیت هست» (اسد ۱۷۱ / ۱) - توضیح: پس از فتح مکه و دیدن قدرت اسلام، آن فداکاری و از خودگذشتگی مهاجرین اولیه به عمل نمی‌آمد اما نیت خالص و جهاد برای کسب ثواب و منزلت باقی بود. ۸۸ - لشکریان را سان می‌دید و بررسی می‌کرد، مردی را دید که کمان عربی در دست داشت، فرمود: «بر تو باد حفظ این کمان و مانند‌گان آن، و نیزه‌های راست نوک تیز، به درستی که با اینهاست که خداوند شما را در شهرها تمکین

می‌دهد و پیروزی را برای شما زیاد می‌کند» (مطالب ۱۶۱ / ۸۹.۲) - از خصائص پیغمبر است مأمور بودن به جهاد، و هر چند تنها باشد، قوله تعالی: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک» (نساء / ۸۴) یعنی: «در راه خدا قتال کن، کسی غیر از خودت تکلیف کرده نمی‌شود» امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «هیچ کس قبل از او و بعد از او چنین تکلیفی نداشته است» (بحار ۳۷۷ / ۱۶). توضیح: مراد آن نیست که هرگز دیگری به جهاد مکلف نخواهد شد بلکه مراد آن است که بر فرض دیگری مکلف نشود یا اقدام نکند، تو به تنهایی [صفحه ۳۹۵] به جهاد کردن مکلفی. ۹۰ - فرمود: «فرمانروای قوم باید دارای رهورترین رهوران باشد». (بحار ۱۶۷ / ۱۹) ۹۱ - هرگز شیخون نزد؛ از ریختن زهر در آب دشمن نهی کرد. (بحار ۱۷۸ / ۱۹) ۹۲ - سعد وقاص در جنگ بدر سعید بن عاص را کشته بود، شمشیر او را نزد پیغمبر برد و آن را از او خواست، پیغمبر فرمود: «مال من نیست، آن را در غنائم بگذار»، بعد از پی او فرستاد و شمشیر را به او داد، و فرمود: «در سهم من افتاد و مال من شد، برای تو باشد» (بحار ۲۱۳ / ۱۶) ۹۳ - وقتی در جنگ بدر لشکر اسلام را سان دید، به ایشان فرمان داد: «ساکت بمانید، چشمها را ببندید، ابتدا به قتال نکنید» (بحار ۲۵۱ / ۱۹). توضیح: زیاد به دشمن نظر نکنند تا اردهی ایشان متزلزل نشود و سکوت برای تمرکز نیرو و اراده است، چنان چه دشمن در توصیف ایشان گفته بود افعیانی هستند لال و بی‌زبان. ۹۴ - در روایت دیگر: «دندان‌ها را روی هم فشار دهید» (بحار ۲۵۵ / ۱۹) ۹۵ - چون در جنگ بدر عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی‌طالب اسیر شدند پیغمبر به عباس فرمود: «خود و عقیل را خریداری کن»، گفت: یا رسول الله! من مسلمان بودم مرا به زور آوردند، فرمود: «اگر راست است خداوند پاداش تو را می‌دهد، اما ظاهراً امر آن است که به جنگ ما آمده‌ای، باید فدیة دهی»، عباس گفت: آن طلاها که همراه داشته‌ام برده‌اند، از آن‌ها حساب کن، فرمود: «آنها غنیمتی است که خداوند به ما عطا فرموده فدیة خود و عقیل را بده»، گفت: دیگر چیزی ندارم، فرمود: «از آن طلاها که نزد [صفحه ۳۹۶] ام‌الفضل (همسر عباس) به جا گذارده‌ای» (بحار ۲۵۸ / ۱۹) ۹۶ - در جنگ بدر همه شب خوابیدند غیر از پیغمبر که در پای درختی تا صبح به نماز و دعا مشغول بود. (بحار ۲۷۹ / ۱۹) ۹۷ - خیب یکی از مسلمانان را اسیر گرفته و به قریش فروخته بودند و آن‌ها او را دار زده بودند، پیغمبر فرمود: «کی می‌رود و جسد او را از دار پائین بیاورد و این جا بیاورد؟» زبیر بن عوام و مقداد داوطلب شدند و رفتند، با وجود آن که شب‌ها چهل تن اطراف دار نگهبانی می‌کردند، تا خواب بودند او را آورده بر شتر بار کردند، چون نگهبانان بیدار شدند ایشان را دنبال کردند، زبیر جسد را انداخت و زمین او را بلعید، و او به «بلع الارض» ملقب شد، زبیر شمشیر کشید که به ایشان حمله کند، برگشتند. (بحار ۱۵۴ / ۲۰) ۹۸ - پیغمبر برای انتقام خون عاصم و خیب، عمرو بن امیه ضمری و یک تن دیگر را به مکه فرستاد تا ابوسفیان را بکشند، موفق نشدند اما در برگشت چندین نفر از آنان را که در تعقیب ایشان بودند کشته و به مدینه بازگشتند، و پیغمبر را خبر کردند، پیغمبر خندید و برای ایشان دعا کرد. (بحار ۱۵۶ / ۲۰) ۹۹ - مجموع نخلهایی که از بنی‌النضیر بریده شد، شش نخل بود و معلوم است که این کار که به اذن خداوند صورت گرفت، مصلحت و برای سرعت در تسلیم دشمن بود نه به قصد خرابکاری و امحای نخلستان، و هر چند اگر برای فتح نهائی بریدن نخلستان و امثال آن متقاضی باشد واجب است که انجام شود زیرا مانع کشتار و خرابی بیشتر خواهد بود. (بحار ۱۶۵ / ۲۰) ۱۰۰ - در سفری جنگی اصحاب گفتند: بنی‌ضمیره در راه ما هستند مبادا راه ما را به مدینه ناامن کنند، اول با ایشان بجنگیم، پیغمبر فرمود: «هرگز، ایشان نیکوکارترین [صفحه ۳۹۷] عربند به والدین خود و وصل کننده‌ترین به ارحام خود و وفادارترین به عهد خود» (بحار ۳۰۵ / ۲۰) ۱۰۱ - اشجع، طایفه‌ی کوچکی بودند نزدیک مدینه می‌ترسیدند مبادا پیغمبر برای جنگ به سر وقت ایشان بیاید، پیغمبر اکرم احتیاط می‌کرد مبادا ایشان به اطراف مدینه دست‌اندازی کنند، خواست به طرف ایشان برود در این وقت هفتصد نفر از طائفه‌ی اشجع با رئیسشان مسعود بن رحیله آمدند، و در دره‌ی «سبع» توقف کردند، پیغمبر اسید بن حصین را فرستاد تا خبری آورد که اشجع برای چه آن جا آمده‌اند، چون آن جا رسید مسعود بر او سلام داد و گفت: آمده‌ایم که با محمد قرارداد عدم تعرض ببندیم، اسید برگشت و پیغمبر را خبر داد، پیغمبر فرمود: «از ما بیم داشتند و طالب صلحند»، برای ایشان ده بار خرما فرستاد، فرمود: «هدیه در

جلو حاجت و مقصود خوب چیزی است»، و نزد ایشان رفت و فرمود: «برای چه آمده ی‌د؟»، گفتند: ما نزدیک و همسایه‌ی تو هستیم و در میان اقوام کم‌نفرتر از ما نیست، هم از جنگ با تو ترسیدیم هم از جنگ با دیگران آمدیم که با تو قرارداد عدم تعرض ببندیم، پیغمبر از ایشان قبول کرد و ایشان به محل خود بازگشتند و آیه دربارهی ایشان نازل شد: «الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق اوجاء و کم حصرت صدورهم ان یقاتلو کم او یقاتلوا قومهم» (نساء / ۹۰) مفاد آیه‌ی مبارکه دربارهی کسانی است از مسلمانان منافق که به مدینه هجرت نمی‌کردند و میل داشتند مسلمانان هم به کفر بازگردند حکم ایشان غیر از حکم منافقان مدینه بود زیرا از ایشان احساس خطری نمی‌شد اما چه بسا آن‌ها با کفار همکاری می‌کردند حکم دربارهی ایشان چندان بود که هر جا ایشان را ببینند، بکشند؛ پس از آن در آیه‌ی مبارکه از این حکم دربارهی دو گروه دیگر استثنا شده اما استثناء منقطع و یکی از آن دو گروه کسانیست که با گروه‌های معاهد با اسلام پیوسته‌اند و محارب اسلام نیستند، دوم کسانی که نمی‌توانند با [صفحه ۳۹۸] مسلمانان بجنگند و نمی‌توانند با قوم خود اگر محارب با اسلام بودند بجنگند، و با اسلام معاهده‌ی ترک مخاصمه می‌بندند و همین طائفه‌ی اشجع یکی از مصادیق قسم دوم است. (بحار ۳۰۶ / ۲۰ / ۱۰۲) - وقتی صلح حدیبیه انجام گرفت، پیغمبر دستور داد شتران را قربانی کنند، کسی اطاعت نکرد، پیغمبر غمناک به خیمه‌ی ام‌سلمه داخل شد ام‌سلمه گفت: یا رسول الله! تو خود نحر کن و موی بتراش، چون چنین کرد، اصحاب همه خواه ناخواه متابعت کردند. (بحار ۳۵۳ / ۲۰ / ۱۰۳) - وقتی ارتش اسلام برای جنگ «موته» از مدینه خارج شد ایشان را بدرقه کرد و در «ثنیة الوداع» توقف نمود، همه در اطرافش بودند فرمود: «به یاری خدا بجنگید، دشمن خدا و دشمن خود را در شام بکشید، در آن جا مردانی خواهید یافت که در صومعه‌ها عزلت گزیده‌اند، متعرض ایشان نشوید، و مردان دیگری خواهید یافت که شیطان در سرهای ایشان لانه ساخته، با شمشیرها آن سرها را بکنید؛ هرگز زنی و صغیری را نکشید و نه پیرمردی فرتوت را؛ نخلی و درختی را از جا نکنید؛ بنائی را خراب نکنید» وقت وداع، عبدالله بن رواحه گفت: مرا به چیزی فرمان ده که آن را حفظ کنم، فرمود: «فردا شما به شهری می‌رسید که سجود در آن کم است، سجده را زیاد کن»، عبدالله گفت: یا رسول الله! برای من زیاد کن، فرمود: «خدا را به یاد بیاور که او در هر چه می‌خواهی یاور توست»، عبدالله برخاست اندکی رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله! خداوند طاق است و طاق را دوست دارد (یعنی سومی)، فرمود: «ای پسر رواحه! اگر احساس عجز کردی، عاجز مباش اگر ده بدی کردی که یک نیکی به جای آوردی»، عبدالله گفت: بعد از این‌ها سؤال از تو ندارم. (بحار ۶۰ / ۲۱ / ۱۰۴) - در تقسیم غنائم «حنین» عباس بن مرداس (شاعر یاهو سرای از بیم، [صفحه ۳۹۹] مسلمان شده را) چهار شتر دادند، وی شعر گفت که چرا فلاں و فلاں چنین و من چنان؟ پیغمبر به امیرمؤمنان فرمود: «او را ببر و زبان او را قطع کن»، امیرمؤمنان او را برد، عباس گفت: آیا زبان مرا می‌بری؟ امیر فرمود: «آن چه پیغمبر فرمان داده اجرا می‌کنم»، او را در میان شتران برد، امیر به او فرمود: «از چهار شتر تا صد شتر هر چه خواهی انتخاب کن»، عباس به سخن پیغمبر متوجه شد و گفت: پدر و مادرم به فدای شما چقدر کریم و حلیم و زیبا و دانائید، امیر به او فرمود: «پیغمبر به تو چهار تا داده بود تا در شمار مهاجرین باشی، حال اگر خواهی صد تا بردار و در شمار ایشان مباش، عباس گفت: یا علی! با خودت مشورت می‌کنم، علی (علیه‌السلام) فرمود: «من می‌گویم چهار تا بگیرد و به عطای پیغمبر راضی باش» و عباس قبول کرد. (بحار ۱۷۱ / ۲۱ / ۱۰۵) - خواهر رضاعی پیغمبر جزو اسیران «حنین» بود، برای او ردای خود را گسترده، خواهرش از ماکل بن عوف رئیس طائفه‌ی هوازن شفاعت کرد، پیغمبر فرمود: «اگر آمد، بخشوده است»، مالک نزد پیغمبر آمد و پیغمبر صد شتر به او بخشید. (بحار ۱۷۳ / ۲۱ / ۱۰۶) - وقتی غنائم «حنین» را تقسیم می‌کرد یکی گفت: این چه تقسیمی است؟ خدا این جور تقسیم را نخواست است، یکی گفت: ای دشمن خدا! دربارهی پیغمبر چنین می‌گویی؟ و پیغمبر را خبر داد فرمود: «برادرم موسی را بیش از این آزار دادند و او صبر کرد». (بحار ۱۷۸ / ۲۱ / ۱۰۷) - در وقت برگشت از جنگ «تبوک» در گردنه‌ی سختی دوازده تن از منافقان توطئه کرده بودند که شتر او را رم دهند تا او را بباندازد، مهار شتر پیغمبر به دست عمار یاسر بود و حذیفه بن یمان آن را می‌رانند، پیغمبر به حذیفه فرمود: «بروی شتران ایشان بزن»، حذیفه آنها را زد و از راه پیغمبر دور کرد،

چون فرود آمدند به حدیفه فرمود: [صفحه ۴۰۰] «ایشان را شناختی؟» گفت: نشناختم، پیغمبر هم ایشان را نام برد، حدیفه گفت: نمی فرستی ایشان را بکشند؟ فرمود: «کراهِت دارم که عرب گوید حال که بواسطه‌ی اصحابش ظفر یافته، ایشان را می کشد» (بحار ۱۹۶ / ۲۱). توضیح: در منابع عامه هم این مطلب یاد شده از آن جمله ابن عبد البر در استیعاب ذیل حدیفه بن الیمان می گوید: او را صاحب سر پیغمبر می دانستند، اسامی آن اشخاص را می دانست اما نمی گفت ولی وقتی می مردند بر آن‌ها نماز نمی گزارد، و عمر از او متابعت می کرد. ۱۰۸ - چون به منزلی ورود می کرد از آن جا کوچ نمی کرد مگر آن که با دو رکعت نماز با آن وداع می کرد (مطالب ۱۵۳ / ۲). ۱۱۰ - دوست داشت آغاز سفرش روز پنجشنبه باشد. (مطالب ۱۵۳ / ۲). ۱۱۱ - گروهی از غزوه‌ای برگشته بودند در میان ایشان افرادی دید که از کثرت عبادت ناتوان شده بودند فرمود: «چه کسی از ایشان خدمت می کرد؟» گفتند: یا رسول الله! ما، فرمود: «شما از ایشان فاضلت‌رید» (مطالب ۱۵۴ / ۲). ۱۱۲ - به اکثم بن جون فرمود: «با گروهی غیر از قوم خود برای جنگ بیرون رو هم خلق تو نیکو می شود هم نزد رفقای خود گرامی هستی» (مطالب ۱۵۴ / ۲). ۱۱۳ - فرمود: «خداوند! سحر گاه زود را برای امت من مبارک فرما» و چون سریه‌ای یا ارتشی می فرستاد، اول روز می فرستاد؛ و این صخر خود تاجر بود، اول روز [صفحه ۴۰۱] برای کار بیرون می آمد و مال او بسیار گردید. (وصول ۱۹۲ / ۲). ۱۱۴ - فرمود: «آن چه را من از تنهائی می دانم اگر مردم بدانند هرگز سواری به تنهائی بیرون نمی رود» (وصول ۱۹۲ / ۲). ۱۱۵ - فرمود: «یک سوار، شیطان است؛ و دو سوار، شیطان، و سه سوار، کاروان» (وصول ۱۹۲ / ۲). ۱۱۶ - فرمود: «چون سه نفر با هم سفر کنند، یکی را امیر سازند» (وصول ۱۹۲ / ۲) توضیح: برای همداستانی و رفع اختلافات احتمالی و عدم تردید در تصمیم. ۱۱۷ - چون ارتشی می فرستاد می فرمود: «اگر مسجدی دیدید یا اذانی شنیدید هیچ کس را نکشید» (وصول ۲۷۷ / ۱). ۱۱۸ - در جنگ، زنان را فقط برای پرستاری و مداوای مجروحین و این گونه اعمال به همراه می برد، و از غنیمت به ایشان می داد اما نه به عنوان سهمیه مانند مردان. (وصول ۲۷۸ / ۱). ۱۱۹ - چون از حدیبیه بازگشتند، سوره‌ی «انا فتحنا» نازل شد، یکی گفت: آیا این فتح بود؟ پیغمبر فرمود: «سوگند به آن که جان محمد در دست اوست هر آینه آن فتح بود» (وصول ۲۹۳ / ۱) توضیح: واقعا صلح حدیبیه بزرگترین فتح اسلام بود، زیرا بعد از آن سران کفر دانستند که دیگر نمی توانند با قدرت اسلام ستیزه کنند و در مقاومت مردد شدند، رجال مهم کفر مانند خالد بن الولید و عمرو بن العاص بعد از [صفحه ۴۰۲] حدیبیه، مسلمان شدند. ۱۲۰ - فرمان داد جاسوس دشمن را بکشند. (وصول ۲۹۴ / ۱). ۱۲۱ - پیغمبر به زید بن حارثه که فرماندهی سریه‌ای بود فرمود: «چون سریه‌ای را می فرستی به ایشان شتاب مکن، ایشان را فرود آور (که آسایش کنند» به درستی که خداوند گروه را نصرت می دهد به ضعیفترین ایشان» (مطالب ۱۵۴ / ۲). توضیح: بزرگترین ادعا وعده‌های تاریخی که صددرصد وقوع یافته است. ۱۲۳ - فرمود: «مصر را فتح خواهید کرد، برای اهل آن سفارش خیر کنید زیرا ایشان هم ذمه‌ای دارند هم رحمی» (وصول ۲۸۹ / ۴). توضیح: مراد از رحم، ماریه‌ی قبطیه همسر پیغمبر و مادر ابراهیم است که «مقوقس» به پیغمبر هدیه کرده بود. ۱۲۴ - اصحاب پیغمبر به سفارش او از فریاد زدن در جنگ کراهِت داشتند (وصول ۲۷۳ / ۱). ۱۲۵ - از پیغمبر پرسیدند درباره‌ی کسی که از روی شجاعت می جنگد یا از روی حمیت یا از روی ریا، کدام در راه خداوند است؟ فرمود: «کسی که بجنگد تا کلمه‌ی الله بالا دست باشد آن در راه خداوند است» (وصول ۲۷۴ / ۱). ۱۲۶ - فرمود: «کسی که بمیرد و حال آن که نه جنگ و جهاد کرده باشد و نه نیت [صفحه ۴۰۳] جنگ در راه خدا کرده باشد، بر شعبه‌ای از نفاق مرده» و در روایت دیگر، «تجهیز یک سرباز یا خوبی کردن به خانواده‌ی او در حکم جهاد آمده» (وصول ۲۷۱ / ۱). ۱۲۷ - فرمود: «بدانید بهشت زیر سایه‌ی شمشیرها است» (وصول ۲۷۲). ۱۲۸ - وقتی می خواست به جنی رود پنهان می داشت و می فرمود: «جنگ نیرنگ است» (وصول ۲۷۲ / ۱). ۱۲۹ - اعرابی‌ای گفت: یا رسول الله! مرا از هجرت خبر ده، فرمود: «وای بر تو بدرستی که شأن آن شدید است، آیا شتران داری؟» گفت: آری، فرمود: «صدقه‌ی آن را می دهی؟» گفت: آری، فرمود: «از آن چیزی می بخشی؟» گفت: آری، فرمود: «آن‌ها را می دوشی؟» گفت: آری، فرمود: «حال که چنین است، هر چند از آن طرف دریاها باشی عمل کن که خداند عمل تو را بی پاداش نمی گذارد» (وصول ۵ / ۳). توضیح: مراد آن

است که هجرت برای کسب اعمال صالحه است. ۱۳۰ - براء گفت: شما فتح مکه را فتح می‌نامیدید و ما بیعت رضوان را (در حدیبیه) فتح می‌نامیدیم، در روز حدیبیه ما هزار و چهارصد نفر با پیغمبر بودیم، حدیبیه چاهی بود، آب آن را کشیدیم تمام شد و قطره‌ای در آن نبود، پیغمبر شنید به لب چاه نشست ظرفی از آب خواست وضو گرفت و مضمضه کرد و دعا کرد و آن را در چاه ریخت، اندکی گذشت که هر چه خواستیم برای خود و رهواران آب کشیدیم. (وصول ۲۹۴ / ۴) - ۱۳۱ - در یکی از سفرها که خوراکی‌های تمام شده بود و هسته‌های خرما را در دهان می‌لیسیدند، فرمود: «هر کس هر چه دارد بیاورد»، آوردند، دعا خواند به طوری که همه، سفره‌های خود را پر کردند، آنگاه گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله» [صفحه ۴۰۴] هیچ بنده‌ای که بدون شک آنها را بگوید خدا را ملاقات نمی‌کند مگر آن که به بهشت داخل می‌شود» (وصول ۲۹۴ / ۴) - ۱۳۲ - با هیچ قومی قتال نمی‌کرد مگر آن که اول ایشان را دعوت می‌نمود. (مستدرک ۱۵ / ۱) - ۱۳۳ - وقتی خواست برای جنگ بدر بیرون آید مردی نیرومند و شجاع خواست با او بیرون بیاید، فرمود: «آیا تو مسلمانی؟» گفت: نه، فرمود: «از مشرکی یاری نمی‌خواهم»، بار دوم اجازه خواست و همان را شنید بار سوم مسلمان شد. (وصول ۲۵۳ / ۳) - ۱۳۴ - حذیفه و پدرش را کفار قریش در راه اسیر کردند و گفتند: به کجا می‌رفتید؟ گفتند: به مدینه، از ایشان پیمان گرفتند که با پیغمبر بیرون نروند و ایشان را رها کردند، چون نزد پیغمبر رسیدند به پیغمبر گفتند، فرمود: «به عهد خود وفا کنید و با ما (به جنگ بدر) نیایید، ما هم از خدا یاری خواهیم خواست» (وصول ۲۳۵ / ۳) - ۱۳۵ - خباب بن ارت گفت: به پیغمبر شکایت کردیم و او بردی به تن داشت و در سایه‌ی کعبه نشسته بود، گفتیم: آیا طلب نصرت برای ما نمی‌کنی؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ فرمود: «قبل از شما مردی را می‌گرفتید او را چال می‌کردند و اره می‌گذارند بر سر او و او را دو نیم می‌کردند و با شانه‌های آهنین گوشت او را از استخوان جدا می‌کردند، و همه‌ی این‌ها او را از دینش باز نمی‌داشت، به خدا سوگند هر آینه خداوند این امر را تمام می‌کند، تا آن جا که سواری از صنعا تا حضر موت می‌رود و از کسی جز خدا نمی‌ترسد و کسی از گرگ بر گوسفندش نمی‌ترسد اما شما شتاب می‌کنید» (وصول ۴۰۸ / ۲) - ۱۳۶ - جابر گفت: پیغمبر ما را برای یافتن کاروان قریش فرستاد، ما سیصد نفر بودیم و امیر ما ابو عبیده بود، همیانهائی از خرما توشه‌ی ما بود، ابو عبیده دانه دانه به ما [صفحه ۴۰۵] می‌داد در دهن می‌گذاریم و می‌گردانیم مانند اطفال و روی آن آب می‌نوشیدیم، برای آن روز ما بس بود، تا توشه تمام شد، نصف ماه کنار دریا ماندیم که از ماهی‌ای به نام «عنبر» تغذیه کردیم، ابو عبیده یکی از دنده‌های او را به پا داشت آنگاه درازترین مرد را سوار بلندترین شتران کرد و او سواره از زیر طاق مانند دنده ماهی گشت و چهار نفر در کاسه‌ی چشم او می‌نشستند، از گوشت آن زیادی ماند، به مدینه آوردند. (وصول ۵۹ / ۳) - ۱۳۷ - از انس سؤال کردند قصه چگونه است، گفت: پیغمبر به قتال مبعوث شد نه به قصه. (مطالب ۱۷۴ / ۲) - ۱۳۸ - میان اسبان مسابقه داد، و به دست خود برندگان را جایزه داد. (وسائل ۳۵۱ / ۱۳) - ۱۳۹ - مردی اعرابی نزد پیغمبر آمد و گفت: با ناچه‌ی خود با من مسابقه ده، مسابقه داد و اعرابی برد، پیغمبر فرمود: «شما ناچه‌ی مرا بالا بردید، خداوند دوست داشت او را پایین بیاورد» (وسائل ۳۴۹ / ۱۳) - ۱۴۰ - زید بن حارثه گفت: پیغمبر مرا و براء بن عازب و زید بن ارقم و سعد و ابو سعید خدری و عبدالله عمر و جابر بن عبدالله را برای جنگ کم سن و سال دانست. (مستدرک ۵۹ / ۲) - ۱۴۱ - فرمود: «مؤمن صبح کند و شب کند بر مصیبت فرزند بهتر است تا صبح کند و شب کند بر جنگ» (وسائل ۱۸ / ۱۲) - ۱۴۲ - امیر مؤمنان گفت: اسیرانی را به مدینه آورده بودند، دو برابر در میان ایشان بود که پیغمبر دستور داد آن‌ها را بفروشم، فروختم و میان ایشان جدایی افتاد، چون نزد پیغمبر آمدم و خبر دادم فرمود: «خود را به ایشان برسان و ایشان را پس بگیر و یک جا بفروش و میان ایشان تفرقه میانداز» (مستدرک ۵۴ / ۲). [صفحه ۴۰۶] و در روایت دیگر این دو تن، مادری و فرزندش بودند و در روایت دیگر فرمود: «هر کس تفرقه اندازد، ملعون است» و در روایت دیگر نهی فرمود که میان مادر و فرزند جدایی اندازند. (مستدرک ۵۵ / ۲) - ۱۴۳ - فرمود: «کشته‌ی به خاطر اهلس، شهید است و به خاطر همسایه، شهید است و هر کشته‌ای در راه خدا، شهید است» (مطالب ۱۲۶ / ۲). [صفحه ۴۰۷]

تبرک جستن به چیزهایی منسوب به پیغمبر اسلام در عهد خودش چنان رایج و معمول بود که مسلمانان پاک اعتقاد بر همدیگر سبقت می‌جستند، پیغمبر اکرم از هر چیزی فال نیکی استخراج می‌نمود و می‌فرمود: «فال خوب بزید، آن را خواهید یافت» هر جا نام نامناسبی چه در اشیاء و چه در اشخاص می‌دید آن را به نام مناسبی تغییر می‌داد این مسئله یعنی تعویض نام‌ها یکی از مسائل مهم تشکیلات اجتماعی است که هر قدرتی باید آن را انجام دهد، مخصوصاً در نظامات پیغمبری که باید نسل جدید نسبت به نام‌های طاغوتی تداعی نداشته باشد. ۱- وقتی در حدیبیه سر را تراشید، موی او را بر درختی گذاردند، مسلمانان هجوم آوردند و آن موها را برای ترک میان خود تقسیم نمودند، ام‌عماره گفت: من چند موی برداشتم آنها را در آب می‌شستم و آب را به مریض می‌دادم، شفا می‌یافت. (واقعی / ۶۱۵). ۲- صلوات کامل و تحیت و برکت برای پیغمبر چنین است: (اللهم صل علی [صفحه ۴۰۸] محمد و آله کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آله کما برکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید) (بحار ۲۹ / ۱۷). ۳- فرمود: «هر کس برایش چهار پسر زائیده شد و یکی را به نام من نامید، به من جفا کرده است» (بحار ۲۹ / ۱۷). ۴- هر کس یکبار بر پیغمبر صلوات فرستاد، خداوند با هزار صف از ملائکه، هزار بار بر او صلوات می‌فرستد» (بحار ۳۰ / ۱۷). ۵- وقتی عروه بن مسعود به سفارت از طرف کفار مکه به حدیبیه نزد پیغمبر آمد دید که آب وضو و آب دهان پیغمبر را برای تبرک از هم می‌ربایند، چون نزد قوم خود برگشت، گفت: ای مردم! من دستگاه قیصر و کسری و نجاشی را دیده‌ام، هرگز کسانی مطیع و فداکار مانند اصحاب محمد ندارند. (بحار ۲۲ / ۱۷). ۶- وقتی در محضر امام صادق نام محمد برده می‌شد، چنان سر خود خم می‌نمود که نزدیک بود سرش به زمین برسد. (بحار ۳۰ / ۱۷). ۷- «حنین» غلام پیغمبر آب وضوی او را به مردم می‌داد، به صورت می‌مالیدند و از آن می‌آشامیدند و چنان شد که به ایشان نداد، به پیغمبر شکایت کردند، پیغمبر فرمود: «آیا غلامی چنین حسابگر دیده‌اید؟» (اسد ۶۲ / ۲). ۸- خالد بن ولید یک تار مو از پیشانی پیغمبر به دست آورده بود و در جنگ‌ها در جلو کلاه خود نصب می‌نمود و به آن تبرک می‌جست. (اسد ۹۵ / ۲). ۹- همیشه فال خوب می‌زد در راهی می‌گذشت شترانی دید پرسید: «از کی هستند؟» گفتند: از سالم، فرمود: «سالم شدیم»؛ از کسی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: مسعود، فرمود: «خوشبخت شدیم انشاء الله» (اسد ۲۷۳ / ۴). [صفحه ۴۰۹] ۱۰- یعیش غفاری گفت: شتری آوردند، پیغمبر فرمود: «کی آن را می‌دوشد»، یکی گفت: من، فرمود: «چه نام داری؟» گفت: مره، فرمود: «بنشین»، دیگری برخاست فرمود: «چه نام داری؟» گفت: جمره، فرمود: «بنشین»، من برخاستم، فرمود: «چه نام داری؟» گفتم: یعیش، فرمود: «بدوش» (اسد ۱۲۱ / ۵). ۱۱- چند تن از بنی‌غفار و بنی‌اسلم در مکه به حضور او آمدند و مسلمان شدند، پیغمبر فرمود: «غفار غفر الله لها و اسلم سالمها الله» یعنی: «طایفه‌ی غفار خداوند ایشان را بیامرزاد و طایفه‌ی اسلم خداوند ایشان را سلامت بدارد» (شامی ۴۵۷ / ۱). ۱۲- فرمود: «وقتی کسی را محمد نام گذاردید از او عیبجویی نکنید، بر او نهیب نزنید او را مزید، خانه‌ای که در آن محمد نامی هست برکت دارد همچنین همسفرانی که در ایشان محمد نامی هست» (بحار ۲۴۰ / ۱۶). ۱۳- از یکی پرسید: «نام تو چیست؟» گفت: اکبر، فرمود: «نام تو بشیر است» (اسد ۱۹۳ / ۱). ۱۴- در زمان جاهلیت شتران را نشانه‌گذاری می‌کردند مانند بریدن گوش که آن را خضرمه می‌گفتند، پیغمبر دستور داد تا جای دیگر از شتر را نشانه‌گذاری کنند که با رسم جاهلیت فرق داشته باشد. (اسد ۱۹۶ / ۲). ۱۵- به خلد انصاریه فرمود: «کسی بیاور شترم را بدوشد»، یکی آورد، فرمود: «نامت چیست؟» گفت: حرب، فرمود: «برو دیگری بیاور»، چون آورد فرمود: «نامت چیست؟» گفت: یعیش، فرمود: «تو بدوش» (اسد ۱۲۲ / ۲). ۱۶- از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: عبد‌الشر، فرمود: «تو عبد‌الخیری» (اسد ۶۳ / ۲). ۱۷- ابن‌کلب اولین مسلمان از یمن را عبدالله نامید. (اسد ۱۴۸ / ۲). [صفحه ۴۱۰] ۱۸- جد سعد بن وهب در جاهلیت «غیان» نام داشت، و محل او «غوا»، وقتی پیغمبر در بلاد جهینه بیعت می‌گرفت، از نام و محل او پرسید گفت: نامم

«غیان» و محلم «غوا» است، پیغمبر فرمود: «بلکه نامت رشدان و محل تو رشاد است» (اسد ۳۰۱ / ۱۹۲) - ربیع بن قارب را عبد الرحمن نامید. (اسد ۱۶۵ / ۲۰۲) - یکی را پرسید: «نامت چیست؟» گفت: فراموش کرده‌ام، فرمود: «نامت سلیم است» (اسد ۳۴۸ / ۲۱۰۲) - ظرف عسلی آوردند پرسید: «از کجاست؟» گفتند: از ذی الضلاله، فرمود: «از ذی الهدی است» (اسد ۳۸۷ / ۲۲۰۲) - یکی سواره نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! نه روز راه آمده‌ام و رهوار خود را خسته کرده‌ام، شبها بیدار و روزها تشنه بوده‌ام تا از دو خصلت از تو سؤال کنم، پیغمبر فرمود: «چه نام داری؟» گفت: زید الخیل، فرمود: «نام تو زید الخیر است» (اسد ۲۴۲ / ۲۳۰۲) - سائب غفاری را عبدالله نام نهاد. (اسد ۲۵۶ / ۲۴۰۲) - می فرمود: «در قیامت شما را به نام خود و نام پدر می خوانند، نام خوب بر خود بگذارید» (تیسیر ۴۶ / ۱) - مسجد پیغمبر را با سعف نخل افروخته روشن می کردند، غلامی به نام فتح اول بار آن را با روغن زیتون روشن نمود، پیغمبر پرسید: «مسجد ما را کی روشن کرده؟» تمیم گفت: غلام من، فرمود: «چه نام دارد؟» گفت: فتح، فرمود: «نام او سراج است» (اسد ۲۶۲ / ۲۶۰۲) - «عقربه» نامی که پدرش در جنگ احد کشته شده بود نزد پیغمبر رفت و گریه می کرد، پیغمبر پرسید: «نامت چیست؟» گفت: عقربه، فرمود: «نام تو بشیر است، آیا راضی نیستی که من در تو باشم و عایشه مادرت؟»، وی آرام گرفت. (اسد ۴۲۲ / ۳) [صفحه ۴۱۱] - می فرمود: «شخص را به نامی که بیشتر دوست دارد، بنامید» (اسد ۶۱ / ۲۸۰۲) - فرمود: «با کسی که آشنا می شوید از نام او و پدرش و قبیله اش سؤال کنید زیرا از حقوق واجبه‌ی دوستی راستین این است که این‌ها پیرسی و گرنه شناسائی احمقانه‌ای است» (وافی - الایمان / ۱۰۶) - ۲۹ - عبد العزی بن بدر بر پیغمبر وارد شد، فرمود: «نامت چیست؟» گفت: عبد العزی، پیغمبر او را عبد العزیز نامید، همچنین عبد العزی بن سخیر را، عزیز نامی را عبد العزیز نامید. (اسد ۳۲۹ / ۳۰۰۳) - عثله بن منذر را عتبه نامید. (اسد ۳۶۷ / ۳۱۰۳) - حزن بن ابی وهب را پرسید «چه نام داری؟» گفت: حزن، فرمود: «نه بلکه تو سهل هستی» اما او گفت: نام خود را عوض نمی کنم. گویند در نسل او حزونت و سوء خلق باقی مانده بود. (اسد ۳ / ۳۲۰۲) - وقتی امام حسن متولد شد، امیرمؤمنان او را «حرب» نامید پیغمبر فرمود: «بلکه نام او حسن است»، بعدا امام حسن و امام حسین را به نام‌های فرزندان هارون و شبر و شبیر نامید. (اسد ۱۸ / ۳۳۰۲) - حکم بن سعید را پرسید: «چه نام داری؟» گفت: حکم، فرمود: «نام تو عبد الله است» (اسد ۳۲ / ۳۴۰۲) - عزیز با پدرش نزد پیغمبر رفته بود، فرمود: «پسرت چه نام دارد؟» گفت: عزیز فرمود: «او را عزیز بنامید، او را عبد الرحمن بنامید» و فرمود: «عبدالله و عبدد الرحمن و حارث سه نام خوبند» (اسد ۲۹۷ / ۳۵۰۳) - سعید بن یربوع اول نامش صرم بود او را سعید نامید؛ عبد الرحمن بن سبره اول نامش عبدالکعبه بود او را عبد الرحمن نامید. (اسد ۲۹۷ / ۲) [صفحه ۴۱۲] ۳۶ - تیره‌ای به نام بنی الصمه را بنی سمعیه نام نهاد. (اسد ۱۰۰ / ۳۷۰۳) - عبد الرحمن بن عبدالله اول نامش عبدالعزی بود او را عبد الرحمن نامید. (اسد ۳۰۴ / ۳۸۰۳) - عیسی بن عقیل فرزندش را که عارم نام داشت نزد پیغمبر آورد او را عبد الرحمن نامید. (اسد ۳۱۸ / ۳۹۰۳) - ابو عبس انصاری اول نامش عبدالعزی بود، پیغمبر او را عبد الرحمن نامید. (اسد ۲۸۳ / ۴۰۰۳) - ابوراشد ازدی نزد پیغمبر آمد فرمود: «نامت چیست؟» گفت: عبدالعزی، فرمود: «پدر کی؟» گفت: ابومعاویه، فرمود: «هرگز، بلکه تو عبدالرحمن ابوراشد هستی»، آن‌گاه از نام غلامش پرسید گفت: قیوم، فرمود: «بلکه او عبدالقیوم است» (اسد ۲۹۲ / ۴۱۰۳) - محبوبترین نام‌ها نزد پیغمبر، عبدالله و عبد الرحمن بود. (اسد ۲۹۶ / ۳) توضیح: این انتخاب مأخوذ از قرآن مجید است، قوله تعالی: «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (اسراء / ۱۱۰) یعنی: «بگو (ای محمد)! خدا را بخوانید (الله را) یا رحمن را بخوانید هر یک را بخوانید (خوب است) پس ویژه‌ی اوست اسماء الحسنی (نام‌های نیکو)». ۴۲ - مردی نزد او آمد فرمود: «چند پسر داری» گفت: سه پسر: شریح و عبدالله و مسلم، فرمود: «کدام بزرگتر است؟» گفت: شریح، فرمود: «تو ابوشریحی» (اسد ۲۷۰ / ۳) [صفحه ۴۱۳] ۴۳ - ولید بن ولید را نزد پیغمبر آوردند از او پرسید: «چه نام داری؟» گفت ولید بن ولید بن مغیره فرمود: «بنی مخزوم نزدیک است که ولید را خدای خویش کنند، اما تو عبداللهی» (اسد ۲۷۲ / ۴۴۰۳) - جبار بن حراث گوید: بر پیغمبر وارد شدم گفتم: انعم صباحا فرمود: «خداوند محمد و امتش را تحیت دیگر داده، سلام دادن بعضی بر بعضی» گفتم: السلام علیکم یا رسول الله، فرمود: «و علیک

السلام، نامت چیست؟» گفتیم: جبار، فرمود: «تو عبدالجباری»، اسلام آوردم و بیعت کردم. (اسد ۴۷۶ / ۳ / ۴۵) - وقتی عبدالله ذو البجادین مسلمان شد، عمویش هر چه به او داده بود پس گرفت و او را لخت کرد، مادر عبدالله ردای خشنی داشت آن را دو تیکه کرد با یک تیکه‌ی آن شلوار پوشید و تیکه‌ی دیگر را بر دوش انداخت و به مسجد آمد، پیغمبر از مردم رسیدگی و تصفح می‌کرد او را دید فرمودش: «کی باشی؟» گفت: من عبدالعزی نام دارم فرمود: «تو عبدالله ذوالبجادین هستی»، او در زمان پیغمبر وفات کرد، پیغمبر در دفن او شرکت نمود و چون دفن شد پیغمبر دست‌ها را بلند کرد و گفت: «خداوندا! من از او راضیم، از او راضی باش» (اسد ۱۲۲ / ۳ / ۴۶) - نام‌های عبدالحجر، عبدالعزی، عبدالکعبه، عبدالشمس و شیطان، همه را به عبدالله تبدیل نمود. (اسد ۲۴۳ - ۲۲۰ / ۳ / ۴۷) - ابوهند بن عبدالله وقتی با برادرانش نزد پیغمبر رسید او را عبدالرحمن نامید. (اسد ۶۹ / ۲ / ۴۸) - از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: شهاب بن خرقه، فرمود: «تو مسلم بن عبداللهی» (اسد ۵ / ۳ / ۴۹) - نعیم بن نحام را صالح نامید. (اسد ۱۰ / ۳ / [صفحه ۴۱۴] ۵۰) - نام امکنه را هم تغییر می‌داد؛ وقتی وفد ازد آمدند از مکان ایشان پرسید گفتند: کوهی داریم که «کشر» نام دارد فرمود: «نامش شکر است» (اسد ۱۷ / ۳ / ۵۱) - صهیب رومی را به ابویحیی کنیه داد. (اسد ۳۰ / ۳ / ۵۲) - مزاحم نامی را بشیر نامید. (اسد ۴۱۲ / ۵ / ۵۳) - از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: بغیض، فرمود: «نام تو حبیب است» (اسد ۳۷۴ / ۱ / ۵۴) - میسم نامی را مسلم؛ عاصی نام را مطیع؛ و مهران نامی را مکرم نامید. (اسد ۳۶۲ / ۴ / ۵۵) - حکم بن سعید بن عاص را عبدالله و عبد نهم نامی را عبدالرحمن نامید. (اسد ۱۸۶ / ۳ / ۵۶) - عبدالحارث بن حکیم ضبی نزد پیغمبر آمد، از او پرسید: «نام تو چیست؟» گفت: عبدالحارث بن حکیم، فرمود: «تو عبدالله هستی» و او را مأمور وصول صدقات قوم خود نمود. (اسد ۱۴۴ / ۳ / ۵۷) - عبدالحجر بن دیان را عبدالله نامید. (اسد ۱۵۲ / ۳ / ۵۸) - ابوعبدالرحمن در جاهلیت «بحیر» نام داشت، پیغمبر او را عبدالله نامید. (اسد ۱۵۲ / ۳ / ۵۹) - قاطع بن سارق مکنی به ابی صفره نزد پیغمبر آمد از نام او پرسید و او گفت: پیغمبر فرمود: «قاطع و سارق را رها کن، تو ابوصفره‌ای» (اسد ۱۸۹ / ۴ / ۶۰) - فروشندگان را سمسار می‌نامیدند، پیغمبر ایشان را تجار نامید و فرمود: «فروش شما با سوگند مخلوط است، آن را با صدقه دادن بیامیزید» (اسد ۲۳۳ / ۴ / ۶۱) - قلیل نامی را کثیر نامید. (اسد ۲۳۱ / ۴ / [صفحه ۴۱۵] ۶۲) - عاصی نامی را مطی نامید و عاصیه نامی را جمیله. (اسد ۲۳۲ / ۴ / [توضیح: چون نام مطیعه برای زن موهوم است، از این جهت پیغمبر به جای مطیعه او را جمیله نامیده است. ۶۳ - در بازار یکی گفت: یا ابالقاسم! پیغمبر رو برگردانید، آن مرد گفت: با دیگری بودم، پیغمبر فرمود: «به نام من بنامید اما به کنیه‌ی من ننماید» (مناقب ۲۳۳ / ۱) / توضیح: اکنون هم کسی حق ندارد بدون اجازه، فامیلی را انتخاب کند، زیرا باعث اشتباه و عدم تعیین است اما با رفع این التباس و محذور چنان چه در دو حوزه یا در دو زمان دور از هم، منعی ندارد؛ و بنابراین اکنون نامگذاری به ابوالقاسم منعی ندارد. ۶۴ - بفودان از اهل هرات را که مسلمان شد محمد نامید. (اسد ۳۳۲ / ۴ / ۶۵) - مخشی بن حمیر اشجعی که منافق بود، توبه کرد و از پیغمبر خواست که نام او را عوض کند، پیغمبر او را عبدالله بن عبدالرحمن نامید. (اسد ۳۳۸ / ۴ / ۶۶) - ذکوان نامی را ناجیه نامید (اسد ۴ / ۵ / ۶۷) - ناشره را به سریه‌ای فرستاده بود، زنش حامله بود، پسری آورد، نزد پیغمبر آورد که نامگذاری کند، پیغمبر نام او را «سریع» گذارد و فرمود: «چون در اسلام شتاب کرده است» (اسد ۶ / ۵ / ۶۸) - هشام نامی را شهاب نامید (اسد ۶۵ / ۵ / ۶۹) - به مردی گفت: «نامت چیست؟» گفت: نعم، فرمود: «نامت عبدالله است» (اسد ۲۲ / ۵ / [صفحه ۴۱۶] ۷۰) - می‌فرمود: «فال بد زدن شرک است، و ما آن را با توکل دفع می‌دهیم». از فال خوب سخت خوشش می‌آمد و فرمود: «وقتی فال بد زدید در آن کار اقدام کنید». می‌فرمود: «سه چیزند که مؤمن از آنها رهائی ندارد: فال بد و بد گمانی و حسادت»، آن گاه چاره‌ی آن‌ها را چنین فرمود: «هر گاه فال بد زدید اقدام کنید (آن فال مانع انجام کار نباشد) و چون بد گمان شدید آن را محقق ندانید (تا تحقیق کنید)، و چون حسادت ورزیدید ظلم نکنید» (اغلب منابع). توضیح: عوض کردن نام‌های نامناسب به نام‌های مناسب از غایت حکمت است، که عقل کل بر آن و بر فلافل خوب زدن اهتمام داشت، زیرا نام، نزدیکترین وجه ادراک شیء است که با شنیدن آن متبادرا صورتی از آن در ذهن نقش می‌بندد، و آن صورت متناسب با نام است

نام بد یا بدمحتوی یا بی‌محتوی خود یکی از وجوه سریال فال بد است، و هر چند استفاده از نام بلند اما بی‌محتوی هم فریب‌دهنده و باعث ناشناس ماندن امتیازات انسانی است چنان چه از آیه‌ی مبارکه‌ی «و لا تتابزوا بالالقاب» (حجرات / ۱۱) یعنی: «همدیگر را با لقب‌ها نکوبید و عیب‌جوئی نکنید» مستفاد می‌شود که شامل هر دو قسم است: هم القاب پستی که مایه‌ی سرشکستگی مؤمن است، هم القاب بلندی که از رتبه‌ی او بالاتر و مایه‌ی غرور او و اغراء و اشتباه دیگران است؛ تأثیر اسم در مسمی تا آن جا کارگر است که گاهی یک اسم بی‌تناسب مانع رسیدن صاحب هنری به مقامات عالی‌ی رشته‌ی خویش است، مثلاً در میان طوائف معمول است که به نام روزها، حیوانات و صفات بد [صفحه ۴۱۷] نامگذاری می‌کنند در این صورت مثلاً کربلائی پنجشنبه با هر درجه از معلومات نمی‌تواند مجتهد مورد قبول عامه گردد؛ و مشهدی نادان به عنوان پزشک متخصص، پذیرفته نمی‌شود؛ و حاج سگول، بازرگان مورد احترامی نخواهد بود؛ نام‌های معمول در دوران جاهلیت نماینده‌ی خوی و منش غیرانسانی آن دوران بود و هرگز با کرامت دوران اسلامی مناسب نبود. متأسفانه با آن که همه‌ی امتیازات جامعه‌ی عرب از برکت پیغمبر اسلام است که هم خاتم پیغمبران است هم ایشان را به آب و نان تا مقام امپراطوری رسانده است، هنوز که هنوز است رقم نامگذاری به نام او (محمد) در صدانه نام‌های ایشان اندک است، مانند آن که سالنمای اغلب ممالک عربی سالنمای میلادی است نه هجری و این خود اعجاب عجائب است و سکوت علمای ایشان در برابر این شناخت، شگفت‌آور است. با شستشویی که اسلام به عرب داده است، هنوز بقایایی از خشونت و عصیبت جاهلی در میان ایشان دیده می‌شود و هنوز در میان افکار اعتقادی خود جایی همشأن خانواده‌ی پیغمبر، آماده نکرده‌اند. به نظر ما رقم چشمگیر سوءنیت طاغوت ایران همانا تغییر سالنمای هجری به سالنمای شاهنشاهی بود و این مطلب بر اهل سیاست پوشیده نبود که اولین اقدام شریف امامی در تصدی مقام نخست‌وزیر صدور اعلامیه‌ی بازگرداندن سال شاهنشاهی به سال هجری بود «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون». [صفحه ۴۱۸] ۷۱ - ابوالملیح از پدرش نقل کرد که گفت: ردیف پیغمبر بودم، شتر سکندری رفت، من گفتم: دور باد شیطان، پیغمبر فرمود: «نام شیطان مبر و گرنه چون خانه‌ای بزرگ می‌شود و می‌گوید از نیروی من بود، اما بگو بسم الله که تا مانند پشه کوچک شود» (اسد ۶۷ / ۱). توضیح: بردن نام شیطان در مورد استعاذه، مستحب است و تعارضی با این مورد ندارد؛ مراد پیغمبر چنان چه از خود روایت برمی‌آید آن است که هر جا گوینده گمان برد آن ضرر و زیان از نیروی شیطان است نباید نام او را ببرد و باید بداند به قوله تعالی: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» یعنی: «حیله و دشمنی شیطان، ناچیز است» و هر جا از شر او استعاذه می‌کند باید بداند که آلتی است در دست مشیت الهی مانند همه‌ی مخلوقات و خود بذاته لا یضر و لا ینفع است. ۷۲ - پسر بچه‌ای را نزد پیغمبر بردند فرمود: «آیا او را نامگذاری کرده‌اید؟» گفتند: آری ولید، فرمود: «بس است، بس است، نام او عبدالرحمن است، او را به نام فراعنه‌ی خود نامگذاری کرده بودید» (مطالب ۴۱ / ۳) ۷۳ - فرمود: «هر کس برای او سه پسر زائیده شد و یکی از ایشان را محمد نامید، به تحقیق جاهل است» (مطالب ۳۱ / ۳) ۷۴ - امام صادق فرمود: «یس، نام پیغمبر است به دلیل انک لمن المرسلین سلام علی آل یس، یس محمد است و آل محمد امامانند» (بحار ۸۷ / ۱۶). توضیح: در «انک لمن المرسلین» که خطاب است، باید مخاطبی ذکر شده [صفحه ۴۱۹] باشد و آن یاسین است با یاء ندا و سین رمز، یعنی ای محمد! سوگند به کتاب مبین (قرآن) که به درستی که تو از پیمبران مرسلی. ۷۵ - انگشتر او از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله. (بحار ۹۵ / ۱۶) ۷۶ - فرمود: «هر گاه کسی را محمد نامیدند او را عیب نکنید؛ بدون برآوردن حاجت، او را بازنگردانید؛ او را نزنید؛ برای خانه‌ای که محمد نامی در آن هست برکت داده شده و همچنین برای مجلسی و رفقائی که محمد نامی در آنها باشد» (بحار ۲۴۰ / ۱۶) ۷۷ - عیینة بن الحصن الفزاری را «الاحمق المطاع فی قومه» لقب داده بود. (بحار ۱۴۷ / ۱۹) یعنی: احمقی که در میان قوم خود اطاعت میشود و معلوم است که چنین قومی خود حمقا خواهند بود. ۷۸ - چون سهیل بن عمرو از جانب قریش برای اصلاح با پیغمبر در حدیبیه آمد فرمود: «کار ما سهل و آسان شد» (وصول ۲۵۲ / ۳) ۷۹ - گروهی از طایفه‌ی «مزینه» نزد پیغمبر آمدند فرمود: «شعار شما چیست؟» گفتند: حرام، فرمود: «نه، بلکه شعار شما حلال است» (بحار ۱۶۴ / ۱۹) ۸۰ - چون کلمه‌ی خوبی می‌شنید می‌فرمود:

«آن را از دهانت گرفتم»؛ چون عاملی می‌فرستاد و از نامش می‌پرسید اگر نام او خوب بود اثرش در صورت پیغمبر نمایان می‌شود و همچنین چون به شهری یا دهی وارد می‌شد فرمود: «چون چیز بدی بشنوید، بگویید: اللهم لا- یأتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السيئات الا انت و لا حول و لا قوة الا بك» فرمود: «فال بد زدن، شرک است و از ما نیست اما با توکل بر خداوند، بدی آن از بین می‌رود» پرسیدند: فال چیست؟ فرمود: «کلمه‌ای نیکو» (وصول ۱۹۳ / ۳) - ۸۱.۳ - در روز گرمی آب آوردند، وضو گرفت، مردم از اضافه‌ی آب وضویش برای [صفحه ۴۲۰] تبرک می‌گرفتند، هر کس چیزی می‌گرفت به صرت می‌مالید و هر کس به دست نمی‌آورد از ترس دست رقیفش می‌گرفت (وصول ۶۶ / ۳) - ۸۲.۳ - در حدیبیه پیغمبر از مردی قرشی خواست از آب زمزم برای او بیاورد، چون آورد آن را همراه خود به مدینه برد. (وصول ۳۹۱ / ۱) - ۸۳.۱ - فرمود: «فال بد از شرک است و از ما نیست اما آن را خداوند با توکل از بین می‌برد» (مستدرک ۱۸ / ۱). توضیح: چون مؤثر دانستن چیزی جز خدا، خلاف توحید است، پیغمبر آن را به شرک نسبت داده، و آن در مواردی است که تأثیر شناخته شده نباشد مانند اثر ناشناخته‌ی عطسه زدن که اگر یکی بود بد است و اگر دو تا بود خوب است اما در جائی که اثر شناخته شده باشد وظیفه‌ی انسان چه از عمل یا ترک باید طبق آن اثرات شناخته شده‌ی تکوینی باشد مانند احتراز از آتش و عمل به دارو و درمان. ۸۴ - فرمود: «اعراب از نامگذاری نمازها بر شما غلبه نکنند، نماز آخرین عشاء است در کتاب خداوند، و عتمه که ایشان نامگذاری کرده‌اند وقت دوشیدن شیر است» (وصول ۳۸۱ / ۲) - ۸۵.۲ - مهمانانی نزد پیغمبر آمدند و شنید یکی از ایشان ابوالحکم نام دارد فرمود: «حکم و داور، خداوند است، کنیه به ابوالحکم نگذارید»، آن مرد گفت: چون قوم من اختلافی داشته باشند مرا به داوری قرار می‌دهند، حکم می‌دهم و دو طرف راضی می‌شوند. فرمود: «پسر داری؟» گفت: آری، شریح و عبدالله و مسلم، فرمود: «بزرگ [صفحه ۴۲۱] ایشان کیست؟» گفت: شریح، فرمود: «تو ابوشریحی» و برای او و پسرش دعا کرد. (مستدرک ۲۴ / ۱) - ۸۶.۱ - فرمود: «پست‌ترین نام‌ها نزد خداوند مالک الملک (شاهنشاه) است، مالکی جز خداوند نیست» (وصول ۴۶ / ۱) - ۸۷.۱ - فرمود: «نام خوب به خود بگذارید» (وصول ۴۶ / ۱) - ۸۸.۱ - «حرب» نامی را «سلم» نامید؛ و «مضطجع» را «منبعث»؛ «شهاب» را «هشام»؛ زمینی «عفره» نام را «خضره» نامید؛ «شعب الضلاله» را «شعب الهدی»، «بنی‌المزینه» را «بنی‌الرشده»، «بنی‌معویه» را «بنی‌رشد» (وصول ۵۰ / ۱) - ۸۹.۱ - فرمود: «روز هفتم ولادت را نامگذاری کنید»؛ وقتی حسن بن علی متولد شد در گوش او اذان گفت. (وصول ۵۱ / ۱). توضیح: راوی قبل از تولد امام حسین این حدیث را نقل کرده و گرنه مستحب است در گوش هر مولودی اذان گفته شود و معلوم است که چیزی از مستحبات از پیغمبر فوت نشده چه رسد اذان گفتن در گوش امام حسین. ۹۰ - «ریطه» دختر مسلم از پدرش نقل کرد که می‌گفت: در «حنین» حاضر بودم، پیغمبر پرسید: «نام تو چیست؟» گفتم: غراب، فرمود: «بلکه تو مسلمی»؛ یکی آمد از او پرسید: «نام تو چیست؟» گفتم: اصرم، فرمود: «بلکه تو زرعه‌ای». و این نام‌ها را تغییر داد: عاص، عزیز، عقله، شیاطن، حکم، حباب و شهاب؛ نام زمینی عفره بود آن را خضره نامید. (حیاء‌الحيوان ۱۷۵ / ۲). [صفحه ۴۲۳]

رعایت مستضعفان: زن، یتیم، بردگان و...

پیغمبر اسلام در رعایت حال زنان و احترام گزاردن به ایشان سخت کوشا بود، در حقیقت پیغمبر اسلام برای اولین بار عامه‌ی زنان را در جامعه عضویت داد وقتی مسلمان می‌شدند از ایشان مانند مردان بیعت می‌گرفت، داستان بدبختی زن در جوامع قبل از اسلام و نجات یافتن ایشان به دست پیغمبر اسلام خود جداگانه کتاب‌های مفصلی می‌خواهد که ما به نوبه‌ی خود و باندازه‌ی توانایی در کتاب «قرآن و مقام زن» آورده‌ایم و در این باره کتاب‌ها باید پرداخت. در رعایت حال یتیمان و بردگان نیز اهتمام شدید می‌فرمود. اساس فرهنگ اسلام برای هر فرد مسلمانی حقی در محدوده‌ی خاصی می‌شناسد که باید از طرف افراد جامعه به او اعطا گردد و چون نماینده‌ی هر اجتماع، حکومت آن اجتماع است، ضامن و مسئول اعطای آن حقوق است و پیغمبر اسلام خود نمونه‌ی

کامل اعطای حقوق بود از حق والدین گرفته تا حق یک فرد رهگذر. ۱- وقتی عهدنامه‌ی حدیبیه انجام گرفت و صلحنامه امضا شد، پیغمبر به همراهان [صفحه ۴۲۴] فرمود: «برخیزید و شتران خود را نحر کنید» و چون ایشان به صلح راضی نبودند هیچ کس از جای خود برنخواست، پیغمبر سه بار تکرار کرد و هیچ کس اجابت ننمود، پیغمبر به خیمه‌ی ام سلمه رفت و در حالی که خشمناک بود دراز کشید ام سلمه گفت: یا رسول الله! چه شده؟ و پیغمبر جواب نمی‌داد، بعد از سه بار سؤال پیغمبر فرمود: «ایشان را فرمان دادم که نحر کنند و تقصیر کنند و محل شوند، شنیدند و به رویم نگاه کردند و کسی جواب نداد»، ام سلمه گفت: تو خود برو و هدیه خود را پیش روی ایشان نحر کن، به زودی از تو پیروی می‌کنند؛ پیغمبر برخاست و دامن به کمر زد، حربه برداشت و شتر خود را نحر کرد و گفت: «بسم الله و الله اکبر»، همراهان چون چنان دیدند به شتاب شتران خود را نحر کردند چنان چه نزدیک بود درهم افتند. (واقعی / ۶۱۳) و (بحار ۳۵۳ / ۲۰). توضیح: پیغمبر وعده داده بود که به زیارت خانه‌ی خدا خواهند رسید و البته مقصود سال بعد به نام «عمره القضا» بود و چون در سفر حدیبیه اگر صلح نمی‌شد جنگ بد فرجامی روی می‌داد، مصلحت اسلام ایجاب می‌کرد با کفار صلح کند و زیارت خانه‌ی خدا را به سال دیگر موکول نماید و چنان کرد، مسلمانان که از زیارت خانه خدا محروم شده بودند در ناراحتی به سر می‌بردند، اما چون پیغمبر شتر خود را نحر کرد و آماده‌ی بازگشت به مدینه شد، دانستند که کار او وحی الهی است و هرگز به میل و هوای خود کاری انجام نمی‌دهد، بعدا هم وقایع نشان داد که صلح حدیبیه فتح بزرگی در سیاست بود و در فاصله‌ی حدیبیه و فتح مکه مسلمانان نیرومند شدند و بسیاری از سران کفار موقعیت [صفحه ۴۲۵] پیغمبر و قدرت آینده‌ی او را پیش‌بینی کردند و مسلمان شدند، مسلمانی ایشان هم تضعیفی برای سائر مشرکین بود، از این‌ها گذشته شایسته نبود حرم امن خداوندی یعنی مکه بوسیله‌ی کشت و کشتار فتح شود، نیرو و استعداد اسلام چندان بالا گرفت که در فتح مکه بدون جنگ و خونریزی کفار تسلیم شدند و پیغمبر، فاتحانه وارد مکه شد. روایت حدیبیه در بعضی مصادر اضافاتی دارد که ما از آن جهت که حدیبیه نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ اسلام است آن را نقل می‌کنیم: چون ام سلمه جواب پیغمبر را شنید با خردمندی و وقار و ادب گفت: یا رسول الله! عذر ایشان را بپذیر، امر عظیمی بر ایشان وارد گردیده اینان برگردند، نه حجی به جا آورده باشند، نه فتحی کرده باشند از این جهت بد حالند، رأی آن است که خود بیرون روی و کاری به ایشان نداشته باشی، و به آن چه می‌خواهی خود آغاز کنی، چون تو را دیدند از تو پیروی می‌کنند و می‌دانند کار قطعی است، و تجدیدنظری در آن نخواهد بود اینان به تو ایمان دارند و تو را دوست دارند و خیرخواه تو هستند؛ پیغمبر آرام شد و به رأی ام سلمه مطمئن گشت که خردمندانه و واقع‌بینانه بود و خود به نحر شتر آغاز کرد. (من توجیهات الاسلام / ۲۱۸). ۲- از ناگهانی به خانه رفتن در شب نهی می‌کرد، در یکی از اسفار هنگام بازگشت دستور داد در خارج مدینه شب را بمانند و فرمود فردا به خانه روند، یکی از صحابه نافرمانی کرد، شب هنگام به مدینه وارد شد و بی‌خبر به خانه‌ی خود رفت، چراغی در خانه روشن دید و آدم دراز قدی خوابیده، غیرت او بجنید و سخت خشمناک وارد خانه شد و با پا به زنش که خوابیده بود زد و گفت: این کیست؟ زنش گفت: این «رحیله» [صفحه ۴۲۶] مشاطه است، چون شنیدم می‌آیید او را برای آرایش آوردم، و همینجا خوابید؛ صحابی از خلاف و شتاب خود سخت پشیمان شد و راز فرمان پیغمبر آشکار گردید. (واقعی / ۴۳۶ و ۱۱۱۵). توضیح: در بعضی روایات آمده که تصادفاً مردی غریب را دید و راز منع پیغمبر آشکار شده است، زیرا جستجوگری در کشف عیوب و عورات حرام است مگر آن جا که استثناء برای مصلحتی به کار می‌رود، چنان چه از پیغمبر اکرم روایت شده که فرمود: «من القی جلبات الحیاء فلا غیبه له» یعنی: «هر کس پرده‌ی حیا و شرم را برانداخت، غیبی ندارد» یعنی غیبت کردن او ناروا نیست و همچنین فرمود: «اذکروا الفاجر بما فیہ کی یحذره الناس» یعنی: «بدکاره را به آن چه در اوست یاد کنید تا مردم از او حذر کنند و مواظب خود باشند». (مستند احادیث تفسیر قرطبی ۳۳۹ / ۱۸). ۳- حمل بن مالک از طائفه‌ی هذیل از راه می‌گذشت، «اثیله» دختر راشد را دید که گوسفندان را می‌چرانید، چون برقعش به کنار رفت دید بسیار زیبا است، شتر خود را بست و خواست بر او دست درازی کند، اثیله گفت: مرا از پدرم خواستگاری کن، حمل به طرف او

رفت، ائيله به او حمله کرد و او را بر زمین زد و بر سینه‌ی او نشست و از او پیمان گرفت که متعرض او نشود، اما بار دیگر حمل خواست با او درآمیزد، ائيله دوم بار و سوم بار او را بر زمین زد و در بار سوم سر او را با سنگی کوبید و به راه خود رفت؛ پس از چندی قوم او رسیدند و گفتند: کی به تو چنین کرد؟ گفت: از شتر افتاده‌ام، گفتند: شتر بسته است، و این سنگ خونین چیست؟ گفت: مرا به خانه برید، چون [صفحه ۴۲۷] مرگ او نزدیک شد گفت: خون من به گردن ائيله است، طائفه هذیل به پیغمبر شکایت کردند، پیغمبر راشد را بخواست و فرمود چنین می‌گویند راشد گفت: من خبر ندارم، و چون از ائيله سؤال کرد گفت: آیا زنی می‌تواند مردی را بکشد؟ اما با پیغمبر دروغ نخواهم گفت و نزد او آمد واقعه را بگفت، پیغمبر فرمود: «خداوند تو را مبارک کند» و خون حمل را هدر نمود. (اسد ۹۵ / ۳) ۴ - عکافه بن وداعه نزد پیغمبر آمد، پیغمبر به او فرمود: «همسر داری؟» گفت: نه فرمود: «و نه کنیزی؟» گفت: ندارم، پیغمبر فرمود: «با آن که سالم و مالداری؟» گفت: آری، پیغمبر فرمود: «در این صورت تو از برادران شیطانی؛ اگر از راهبان نصارایی، از ایشانی؛ و اگر از مایی چنان کن که ما می‌کنیم»، عکافه گفت: یا رسول الله! ازدواج نکنم تا تو کسی را به من تزویج کنی، پیغمبر فرمود: «به نام خدا و برکت او دختر کلثوم حمیری را به تو تزویج نمودم» (اسد ۳ / ۴) ۵ - روزی در میان اصحاب نشسته بود، زنی زیبا از راه گذشت، پیغمبر فرمود: «هرگاه زنی به نظر شما زیبا آید، نزد زنان خود روید، زیرا زن به صورت شیطان می‌آید و به صورت شیطان می‌رود» (اسد ۲۶۹ / ۳). توضیح: به صورت شیطان آمدن و رفتن به عنوان نقص منزلت زن نیست و مراد پیغمبر آن است که تحریکات غریزه‌ی حیوانی در غیر مورد خود، همچنین فرونشستن آن‌ها از صور شیطانی نفس انسان است نه صور رحمانی آن، زیرا نفس به معنی مطلق خود معرض ورود هر دو صورت است، دیگر آن که چون پوشیدن صورت واجب نیست، چه بسا ناگهانی و بدون قصد چشم به نامحرم بیفتد که اگر محرک بود باید از نظرم دوم [صفحه ۴۲۸] اجتناب کند و نظر اول بخشوده خواهد بود. در حدیثی که از امیرمؤمنان روایت شده اضافه دارد که فرمود: «هر کس تحریک شده، نزد زن خود رود زیرا او هم زنی است مانند زن دیگر» و مراد اطفاء شهوت از راه حلال است. ۶ - به غالب بن ابیحر فرمود: «اهل بیت خود را از فریبه‌ی مال خود بخوران، یعنی از بهترین آن» (اسد ۲۳۶ / ۳) ۷ - در زناشویی تأکید داشت، فرمود: «مسکین است مسکین مردی که همسری ندارد و هر چند مالدار باشد»، بعد فرمود: «مسکینه است مسکینه زنی که شوهری نداشته باشد» (اسد ۳۱۲ / ۵). توضیح: در مورد زن نفرمود اگر چه مالدار باشد زیرا زن بی‌شوهر اگر مالدار بود بیچاره نیست. ۸ - معاویه سملی نزد پیغمبر آمد و گفت: قصد جهاد دارم برای رضای خداوند و آخرت پیغمبر فرمود: «مادرت زنده است؟» گفت: بلی، فرمود: «برو و به او نیکی کن» (اسد ۳۸۳ / ۲) ۹ - قتيله، زین سوداگر بود، از پیغمبر پرسید: در معامله چانه بزنم؟ فرمود: «نه، آن چه را می‌خواهی بفروشی یک کلام بگو، بخرند یا نخرند» (نظام ۱۱۷ / ۲) ۱۰ - پیغمبر اکرم در محل «عسفان» بود، یکی گفت: آیا در زنان بنی مدلج و شتران ایشان نیازی هست؟ یکی از بنی مدلج که حاضر بود از غیرت و ناراحتی اثر آن در صورتش نمایان شد، پیغمبر فرمود: «بهترین شما دفاع کننده‌ترین از قوم و تبار خویش است مادام که به گناه نکشاند» (اسد ۸۶ / ۲). [صفحه ۴۲۹] ۱۱ - ابوطلحه انصاری قبل از مسلمان شدن از ام‌سلیم خواستگاری نمود، او گفت: مانند تویی را نباید رد کرد، اما تو مردی کافر و من مسلمانم، اگر مسلمان شدی مهریه‌ی من اسلام تو باشد، ابوطلحه مسلمان شد و همان مسلمانان مهریه‌ی ام‌سلیم بود وی مردی جهیرالصوت بود پیغمبر فرمود: «ابوطلحه در ارتش از یک گروهان بهتر است» (اسد ۲۳۲ / ۲) ۱۲ - قتيله، خواهر نصر بن حارث در مرگ برادرش که در راه بدر به امر پیغمبر کشته شده بود مرثیه‌ای جانگداز گفته بود از آن جمله: ای محمد! ای بهترین ریشه‌ی کریم، در قوم خود! ای نیرومند بزرگوار چه زیان داشت اگر با بخشودن او منت می‌گزاردی، چه بسا جوانمرد منت می‌گزارد در حالی که غیظ‌آلود است و کینه‌ور است چون پیغمبر شنید فرمود: «اگر قبلاً می‌شنیدم او را رها می‌کردم» (شامی ۴۷۴ / ۲). توضیح: زیرا کشتن و رها کردن هر دو از اختیارات پیغمبر بود. ۱۳ - وقتی هند زن ابوسفیان مسلمان شد و بیعت کرد گفت: یا رسول الله! ابوسفیان مردی خسیس است، به قدر کفایت من و فرزندانم خرج نمی‌دهد، آیا می‌توانم از مال او برداشت کنم بی‌خبر او؟ پیغمبر فرمود: «از مالش

به قدر معروف و کفایت خود و فرزندان بردار» (شامی ۶۰۴ / ۳) ۱۴- پیغمبر بر جنازه‌ی زنی که در حال نفاس مرده بود و آبستنی او از زنا بود، نماز گزارد. (مطالبه‌العالیه ۲۰۸ / ۱) ۱۵- بر قبر تازه‌ای گذر کرد، پرسید: «از کیست؟» گفتند: از فلان زن، فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟» گفتند: در خواب بودی، فرمود: «برای حضور در جنازه‌هایتان [صفحه ۴۳۰] مرا خبر کنید» (مطالب ۲۰۹ / ۱) ۱۶- فرمود: «هر کس عامل ماست باید همسری داشته باشد، اگر ندارد بگیرد، اگر خادمی یا مسکنی ندارد باید به دست آورد» (اسد ۳۵۴ / ۴) ۱۷- یاسر بن سوید به جنگ رفته بود، زنش پسری زائید، نزد پیغمبر آمد و گفت: پسری زائیده‌ام، پدرش در جبهه است، او را نامگذاری کن، پیغمبر او را گرفت و دست بر سر او کشید و گفت: «خداوندا! مردان ایشان را زیاد کن و زنان ایشان را کم، ایشان را محتاج نکن، هیچ کس از ایشان نیازمندی را مبیند»، نام پسرش را مسرع نهاد که در اسلام شتاب کرده. (اسد ۹۸ / ۵) توضیح: دعا متضمن رعایت حال زنان است، زیرا در همه‌ی جوامع بشری زن باید چشم به راه خواستگاری از طرف مرد باشد و در این صورت به قاعده‌ی عرضه و تقاضا وقتی تعداد زن کم و مرد زیاد بود خواستگار زن زیاد و ارزش او بیشتر است. ۱۸- در جنگ احد، نسیبه دختر کعب مشکی آب برداشت و مجاهدان را آب داد، وقتی جنگ مغلوبه شد و پیغمبر را تنها گذاردند، شمشیر گرفت و از پیغمبر دفاع کرد تا دوازده زخم برداشت، جای زخم عمیقی بر شانه‌ی او مانده بود که می گفت: جای شمشیر ابن قمیئه است، وی می گفت: من دو ضربه به او زدم اما کاری نشد زیرا دو زره بر تن داشت، نسیبه هم در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب با مردان مجاهده همراه بود در «حدیقه‌الموت» که جنگ به اوج رسید و مسیلمه کشته شد دست او هم قطع گردید. (بحار ۱۱۲ / ۲۰) [صفحه ۴۳۱] توضیح: مجاهدات این گونه زنان مسلمان و شرکت ایشان در جنگ‌های سخت در صدر اسلام دلیل آن است که اسلام دین تقدم و زندگی است، و همه‌ی افراد را در بوت‌های سعی و عمل ذوب کرده جامعه‌ای فولادین می‌سازد. ۱۹- در جنگ احد دو زن روسبی همراه کفار بودند که خوانندگی می‌کردند و هجای پیغمبر می‌گفتند، در فتح که خون ایشان را هدر کرد. (بحار ۱۱۲ / ۲۰) توضیح: پیغمبر تقریباً هیچ شاعر کافر هجاگوی را عفو نکرد در حالی که بسیاری از جنگاوران کافر را بخشیده است و این رویه درس مهمی را می‌آموزاند که در هر حال افراد پرکار و فداکار در جامعه ارزشی دارند و هر چند کافر باشند اما همج رعاعها و دلقکها و طفیلیها هیچ ارزشی ندارند. ۲۰- سبیعه دختر حارث که شوهرش کافر بود در حدیبیه نزد پیغمبر آمد که بیعت کند و شوهرش به دنبال او آمد که او را برگرداند، آیه نازل شد «یا ایها الذین آمنوا اذا جائکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن» (ممتحنه / ۱۰) یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه زنان مؤمنه مهاجر نزد شما بیایند ایشان را آزمایش کنید» و آزمایش چنان بود که باید سوگند یاد کنند که مهاجرت ایشان از بغض شوهر نیست، از رغبت به سرزمین هجرت نیست، از دوستی دنیا نیست، بلکه صرفاً از محبت خدا و رسول اوست؛ پیغمبر سبیعه را سوگند داد و چون صدق او معلوم شد مهر او را به شوهرش داد و او را دست خالی بازگردانید. (بحار ۲۳۸ / ۲۰) [صفحه ۴۳۲] می‌کشید و زنان به طرف دیگر. (بحار ۳۸۵ / ۲۰) ۲۲- هنگام رفتن به خبیر گروهی از زنان آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما می‌خواهیم همراه شما بیاییم، مجروحین را مداوا کنیم، و هر چه از دست ما برمی‌آید به مسلمانان کمک کنیم، فرمود: «علی برکه‌الله بیایید» و از غنائم ایشان را سهمیه داد مانند گردن بند و امثال آن، نه زمین. (شامی ۳۸۷ / ۳) ۲۳- بعضی از صحابه که می‌خواستند ازدواج کنند، از پیغمبر برای مهریه کمک می‌گرفتند، و اگر چیزی داشت به ایشان می‌داد. (شامی ۴۲۲ / ۳) ۲۴- در یکی از سریه‌ها دختری سهم ایاس بن سلمه شده بود، چون به مدینه آمدند پیغمبر به او فرمود: «این دختر را به من ببخش»، ایاس گفت: یا رسول الله! برای من جالب است، اما لباس از تن او دور نکرده‌ام، پیغمبر ساکت شد؛ فردا او را در بازار دید فرمود: «دختر را به من ببخش» و همان جواب را شنید، روز سوم هم ایاس را دید و فرمود: «به جان پدرت دختر را به من ببخش» ایاس گفت: پیراهن از تن او دور نکرده‌ام، اما برای تو باشد؛ پیغمبر آن دختر را با چند تن از مسلمانان که در مکه اسیر بودند معاوضه نمود و راز اصرار پیغمبر آشکار گردید. (شامی ۴۱۷ / ۳) ۲۵- در سفرها یکی از همسران خود همراه می‌برد اما سوده و زینب به سفر نمی‌رفتند. (نظام / ۳۵۵) ۲۶- در ماه رمضان معتکف می‌شد، چنان شد که در محل اعتکاف سه خیمه برپا

دید، فرمود: «این‌ها مال کی هستند؟» گفتند: عایشه و حفصه و زینب، فرمود: «گمان کرده‌اند کاری نیکو کرده‌اند»، برگشت و آن سال در ماه رمضان اعتکاف نکرد و در ماه شوال اعتکاف نمود. (جامع ۲۳۹ / ۱). [صفحه ۴۳۳] توضیح: چه بسا به علت نامعلومی پیغمبر به اعتکاف ایشان راضی نبوده یا آن را در اثر چشم و همچشمی و ریاکاری می‌دانسته است. ۲۷ - از خانه بیرون نمی‌رفت مگر آن که خدیجه خاتون را یاد می‌کرد. (اسد ۴۳۸ / ۵) - ۲۸ - ریحانه یهودیه از اسیران بنی‌قریظه سهم پیغمبر شد، خواست او را آزاد کند و با او ازدواج نماید، ریحانه گفت: اگر مرا در ملکیت خود بگذاری بر من و تو سبکتر خواهد بود، پیغمبر او را به حال خود باقی گذارد و او در یهودیت خود باقی بود، و پیغمبر از او جدا بود تا روزی که صدای پایی آمد، پیغمبر فرمود: «ثعلبه است و آمده است مرا به اسلام ریحانه بشارت دهد» و چنان بود. (بحار ۲۷۸ / ۲۰) - ۲۹ - در غزوه‌ی بنی‌المصطلق، امیرمؤمنان جویریہ را اسیر کرده بود، پیغمبر آن را برای خود اختیار نمود، پدرش آمد و گفت: یا رسول الله! دختر من اسیر نیست، زیرا از بزرگ‌زادگان است، پیغمبر فرمود: «نزد او برو من به او اختیار دادم»، پدرش گفت: نیکو و برازنده حکم کردی و نزد دختر خود رفت و گفت: ای دخترک! قوم خود را رسوا مکن با من بیا، جویریہ گفت: من خدا و پیغمبر را اختیار کردم، پیغمبر او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود. (بحار ۲۹۰ / ۲۰) - ۳۰ - حوات بن جبیر در خدمت پیغمبر بود، چون به «مرالظهران» رسیدند توقف کردند، حوات از خیمه بیرون آمد چند زن دید به دور هم نشسته، پیغمبر بر ایشان گذر کرد، وی ترسید و به دنبال او به راه افتاد، و به پیغمبر گفت: شترم فرار کرده و به دنبال آنم، پیغمبر عبا‌ی خود را به دست او داد و به میان درختان اراک رفت و برگشت، و عبا را [صفحه ۴۳۴] گرفت، و گفت: ای بنده‌ی خدا! آن شتر چه شد؟، و در آن سفر هر بار که حوات را می‌دید می‌فرمود: «آن شتر چه شد؟»، حوات چون چنین دید مدتی در مدینه پنهان شد، و از حضور در مسجد دوری نمود، بعد با خود گفت: می‌روم و صادقانه معذرت می‌خواهم، به مسجد رفت و به نماز ایستاد، چون پیغمبر از راه گذشت، او نماز را طول داد تا پیغمبر برود، اما پیغمبر فرمود: «ای بنده‌ی خدا! هر چه خواهی نماز را طول بده من نمی‌روم تا تو بروی»، حوات با خود گفت: اکنون معذرت بخواهم، پیغمبر فرمود: «ای بنده‌ی خدا! شترت چه شد؟» حوات گفت: سوگند به آن که تو را به حق فرستاده از دمی که مسلمان شده‌ام شتر مهار را نبریده، پیغمبر سه بار فرمود: «خداوند بر تو ببخشد» و به روی او نیاورد. (اسد ۱۲۶ / ۲) - ۳۱ - فرمود: «مرد را سفارش می‌کنم درباره‌ی مادرش، مرد را سفارش می‌کنم درباره‌ی مادرش، مرد را سفارش می‌کنم درباره‌ی مادرش، مرد را سفارش می‌کنم درباره‌ی مادرش، مرد را سفارش می‌کنم درباره‌ی مادرش» (اسد ۱۰۶ / ۲) - ۳۲ - بشیر بن سعد با یکی از فرزندان خود نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! غلامی به این پسر بخشیده‌ام می‌خواهم شاهد باشی، فرمود: «فرزندان دیگر داری؟» گفت: دارم، فرمود: «به ایشان هم چیزی داده‌ای؟» گفت: نه، فرمود: «بر این کار شهادت نمی‌دهم» (اسد ۱۹۵ / ۱). توضیح: این قسم بخشش شرعا حرام نیست اما چون خلاف انصاف و انسانیت بوده پیغمبر آن را مکروه داشته در مواردی که این قسم بخشش برای جبران ضعفی باشد هم مکروه نیست. ۳۳ - حسن بن علی (علیه‌السلام) آب خواست، پیغمبر برخاست و برای او آب [صفحه ۴۳۵] آورد، چون حسین (علیه‌السلام) دید، او هم آب خواست، فرمود: «اول حسن» گفتند: گویی حسن را بیشتر دوست داری، فرمود: «نه، اما او اول آب خواسته بود» (اسد ۲۶۹ / ۲) - ۳۴ - چون می‌خواست یکی از دختران خود را به خواستگاری تزویج کند نزد او می‌رفت و می‌نشست و می‌گفت: «فلان(نام خواستگار) از فلان(نام دختر) یاد کرده است، اگر ساکت می‌ماند نشانه‌ی قبول بود و اگر سخنی می‌گفت که نشانه‌ی ناقبولی بود، انجام نمی‌گرفت. (اسد ۲۷۱ / ۱) - ۳۵ - می‌فرمود: «همسایه به خریدن خانه احق است» (اسد ۱۵۲ / ۲) - ۳۶ - می‌فرمود: «کسی همسایه‌اش را منع نکند اگر چوبی در دیوار خانه‌اش فرو کند» (اسد ۳۰۴ / ۴) - ۳۷ - پیغمبر شنید که یکی گفته: اگر کاسه‌ی غذایی برای من بیاورند خوشتر دارم تا مرا به دختری بشارت دهند، پیغمبر از او پرسید: «چنین گفته‌ای؟» گفت: آری، فرمود: «آنان میوه‌ی دل و روشنی چشمند، آنان مایه‌ی اندوه و بخل و ترسند» (اسد ۲۹۲ / ۱). توضیح: وجود دختر در جوامع فقیر مایه‌ی اندوه و بخل در خرج برای آنها و ترس از ضایع شدن آنهاست، اما انسان موظف است که ایشان را بیشتر رعایت نماید و همچنین هر ضعیفی را. ۳۸ - دستور

می‌داد بر سر عروس نثار کنند. (نظام ۱۵۶ / ۲) - ۳۹ - می‌فرمود: «اگر طفلان شیرخوار و بندگان رکوع کننده (نمازگزاران) و چارپایان چرنده در میان شما نبود هر آینه عذاب بر شما باریده می‌شد» (اسد ۹ / ۴) - ۴۰ - می‌فرمود: «هرکس خواهد که روز قیامت خداوند بر او سایه افکند، صله‌ی [صفحه ۴۳۶] رحم به جا آورد و به سلام دادن بخل نوردد» (اسد ۴۲۵ / ۴) - ۴۱ - فرمود: «بهترین صدقه آن است که به خویشاوند کینه‌توز دهی» (اسد ۱۶۲ / ۱). توضیح: چون نفس انسان ابا دارد که به شخص منفور و مبغوضی احسان نماید و انسان باید برخلاف میل نفسانی خود، رضای خدا را بخواهد؛ دادن صدقه به خویشاوندی که کینه‌توز است، افضل است. ۴۲ - وضع پیغمبر در برابر برده‌ای چنان بود که برای او امکان نداشت برده‌داری را به کلی منع کند، زیرا امری متداول در همه‌ی دنیا بود، و گردش کارها بیشتر بوسیله‌ی آن‌ها انجام می‌گرفت، و بایستی متدرجا در زمان بسیار درازی انجام گیرد، اما تا آن جا که امکان داشت قوانین برده‌داری را به نفع بردگان وضع نمود، هدف پیغمبر آن بود که هیچ برده نباشد، اما عملاً در آن عهد قابل انجام نبود اما مقام برده را در اجتماع اسلام تا نزدیک آزاد مردان بالا برد. (الرسول بودلی) - ۴۴ - پیغمبر دختر عمه‌ی خود را به زید بن حارثه آزاد کرده‌ی خود ازدواج نمود به این قصد که یکی از قوانین اشرافیت دوران جاهلی را براندازد، زیرا زینب از والاترین تیره‌های قریش و زید یک برده‌ی معمولی بود و افکار جامعه این ازدواج را نمی‌پذیرفت، زینب زید را دوست نداشت و بر او سرگرانی می‌کرد، زید هم در عذاب بود و به هر حال این ازدواج ناموفق بود، زید چند بار خواست زینب را طلاق گوید، پیغمبر مانع می‌شد، اما زید زینب را طلاق داد، از طرفی در دوران جاهلیت معتقد بودند که فرزند خوانده مانند فرزند است، پیغمبر هم از نظر شکستن این قانون جاهلی، هم از نظر صیانت مقام عمه‌زاده‌ی خود و جبران نارضائی او، با زینب ازدواج نمود و این واقعه دستاویزی [صفحه ۴۳۷] برای معاندان صدر اسلام و قرون بعدی در جامعه‌ی یهود و نصاری گردید اما هرگز دوستی زنان چنان نبود که محمد را در وقت عزیمت و اقدام سست کند و صلابت او همچنان باقی و برقرار بود. (الرسول بودلی) - ۴۵ - می‌فرمود: «هر چیزی جز ذکر خداوند، بازیچه است، مگر در چهار مورد: نوازش کردن مرد همسر خود را، تعلی دادن مرد اسب خود را، راه رفتن میان دو صف جنگ و یاد گرفتن شنا» (اسد ۲۵۹ / ۱) - ۴۶ - زنی از مردش جدا شد، مرد او را دوست داشت، در کوچه‌های مدینه گریه می‌کرد، پیغمبر اکرم در این باره با زنش سخن گفت: زن گفت: آیا به من فرمان می‌دهی؟ فرمود: «نه، شفاعت می‌کنم»، زن گفت: ان را نمی‌خواهم. (اسد ۴۱۰ / ۵) - ۴۷ - فرمود: درباره‌ی بردگان از خدا بترسید، که ایشان همانند شما هستند، نه از کوه بریده شده‌اند نه از چوب تراشیده شده، از آن چه می‌خورید به ایشان بخورائید، و از آن چه می‌پوشید به ایشان بپوشانید، در کارهایتان از ایشان کمک بگیرید و اگر ناتوان بودند کمکشان کنید، اگر خوششان نمی‌آمد ایشان را بفروشید، بندگان خدا را آزار ندهید. (محاضرات / ۲۱۰) - ۴۸ - وقتی خریث بن حسان شیبانی نزد پیغمبر آمد و بیعت کرد، قتله دختر مخرمه تمیمه همراه او بود که چون پیغمبر را دید از مهابتش به لرزه افتاد، پیغمبر فرمود: «یا مسکینه! علیک بالسکینه» یعنی: «ای ناتوان! آرام باش»، خریث از پیغمبر خواست که سرزمین «دهنا» اقطاع و تیول او باشد، جز مسافری و مجاوری از آن جا گذر نکند، پیغمبر دستور داد تا برایش بنویسند، در این وقت قتيله به کاتب گفت: درنگ کن، یا رسول الله! این مرد مساوات را از تو نخواست، این «دهنا» چراگاه شتران و گوسفندان است، زنان بنی تمیم و فرزندانشان پهلوی آنند، پیغمبر فرمود: «راست می‌گوید، نویس، [صفحه ۴۳۸] مسلم برادر مسلم است، آب و درخت و گیاه برای همه‌ی ایشان است و همه‌ی ایشان معاون همدیگر بر علیه باطلند»، چون خریث چنین دید دست بر دست زد و گفت: مرگ خودم را همراه خود آوردم، قتيله گفت: نه چنین است تو دلیل در تاریکی و بخشنده به مسافران و عفیف در همراهان هستی، اما مرا ملامت مکن، تو بهره‌ی خود خواستی و من بهره‌ی خود، خریث گفت: بهره تو چیست؟ گفت: چراگاه شترم که تو آن را برای همسرت خواستی، خریث گفت: یا رسول الله را گواه می‌گیرم که تا زنده‌ام همچون برادر تو هستم، قتيله گفت: من هم برادری تو را ضایع نخواهم کرد. (نهایه ۷۴ / ۱۸) - ۴۹ - میان همسران، عدالت کامل به کار می‌برد، زمان را تقسیم می‌نمود، می‌فرمود: «خداوند! این است تقسیم من در چیزی که می‌توانم، مرا در چیزی که در اختیار من نیست بازخواست مکن» و

مقصودش خواست دل بود. (تیسیر ۳۲۸ / ۴). توضیح: یکی از دلایل حقانیت اسلام، واقع‌بینی و صراحت پیغمبر اسلام است، پیغمبر یکی از مسائل مهم و روانی انسانی را که میل قلبی است، و تقریباً امری تکوینی است، واقع‌بینانه بیان کرده تا غالیان نادان یا مغرضان، حقائق را مخدوش نسازند، در قرآن مجید هم در این باره آمده قوله تعالی: «فلا تمیلوا کل المیل فندروها کالمعلقه» یعنی: «عدالت میان زنان دشوار است، پس همه‌ی میل و علاقه را به یکی از ایشان ندهید که دیگران را چون معلقه و بلا تکلیف رها کنید» و مراد آن است که با مجاهده برای حفظ عدالت در برابر میل نفسانی باید تمام حرکات ظاهری از سخن گفتن، نوازش، خرج کردن، نوبت داشتن همبستری، احترام درباره‌ی همه‌ی مساوی باشد، می‌ماند میل [صفحه ۴۳۹] قلبی که امری باطنی است و چاره ندارد و باید مرد سعی کند اثر آن در ظواهر مشهود نگردد. ۵۰ - وقتی زائیده شدن دختری را خبر می‌دادند، می‌فرمود: «گلی است و روزی او بر خداوند است» (سنن / ۸۰). توضیح: پیغمبر اکرم با چنین بیانات می‌خواست افکار عمومی زمان را که سخت با دختر داشتن مخالف بود و تا سر حد زنده بگور کردن دختران می‌رسید، تصفیه و تعدیل کند، گذشته از آن که از نظر عقاید مذهبی و عواطف انسانی دختر مقام والایی دارد. ۵۱ - روز هفتم ولادت حسنین، هموزن موهای سرشان نقره تصدق نمود. (سنن / ۱۴۹). ۵۲ - وقتی همسران پیغمبر درباره‌ی زندگانی محقر خود با او بگو مگو داشتند و پیغمبر از ناراحتی از ایشان جدا زندگی نمود، خواست ایشان را طلاق دهد، برای تعیین تکلیف او آیه نازل شد: «ای پیغمبر! به همسران خود بگو اگر چنانچه که زندگانی دنیا و زیور آن را می‌خواهید بیایید تا به شما خواسته و مال بدهم آن گاه شما را رها کنم، رها کردن زینده و محترمانه‌ای و اگر چنانچه که خداوند و رسول او و خانه‌ی آخرت را می‌خواهید بدانید که خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی مهیا نموده است، ای همسران پیغمبر! هر کس از شما به زشتی آشکاری دست زند برای او عذاب دو برابر است، و چنین چیزی بر خداوند آسان است، و هر کس از شما که برای خداوند و پیامبرش فرمانبردار باشد و عمل صالح به جا آورد، پاداش او را دو برابر می‌دهیم، و برای او رزق و روزی ارزنده‌ای آماده کرده‌ایم، ای همسران پیامبر اگر پرهیزگار باشید، شما [صفحه ۴۴۰] مانند زنان دیگر نیستید (پس در وقت سخن گفتن با بیگانه) با نرمش سخن نگوئید، مبادا آن که دلش بیمار است طمع ورزد، و نیکو سخن گوئید و در خانه‌ی خود بنشینید، مانند دوران جاهلیت خود را نشان ندهید و نماز را برپا دارید و زکوة را پردازید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. این است و جز این نیست خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و مطهر کند، چه پاک کردنی و به یاد آورید آن چه را در خانه‌های شما از آیات و حکمت خوانده میشود به درستی که خداوند لطیف و آگاه است» (الاحزاب / ۲۷ تا ۳۲). توضیح: بیشتر روایات تفسیری عامه و خاصه سبب نزول قسمت اخیر یعنی آیه‌ی تطهیر را درباره‌ی اصحاب کسا و پنج تن می‌دانند یعنی فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها فاطمه و پدرش و همسرش و پسرانش. ۵۳ - وقتی رقیه دختر او وفات کرد، زنان گریه کردند، عمر با تازیانه ایشان را زد، پیغمبر دست او را گرفت و فرمود: «ایشان را رها کن» و به زنان فرمود: «از نعیق شیطان پرهیز کنید، زیرا هر گاه از چشم و دل باشد از خداست و اگر از زبان و دست باش از شیطان است»، فاطمه‌ی زهراء علیها السلام در کنار قبر گریست، و پیغمبر با لباس خود اشک او را پاک نمود. (محاضرات / ۴۰۲). ۵۴ - فرمود: «هر کس دست کوری را بگیرد و چهل ذراع برد مانند آزاد کردن بنده است» (مجمع / ۱۳۸). ۵۵ - مردی نادان جوجه‌ی پرنده‌ای برای پیغمبر آورد، مادرش به دنبال او پر می‌زد تا خود را در دامن آن مرد انداخت، حاضران تعجب کردند، پیغمبر فرمود: «از این پرنده تعجب کردید که به خاطر جوجه‌اش خود را در دامن این مرد انداخت، به خدا [صفحه ۴۴۱] سوگند پروردگار شما به شما مهربانتر است از این پرنده به جوجه‌ی خود» (واقعی / ۳۹۸). ۵۶ - هفت برادر بودند که یک غلام داشتند، یکی از ایشان به او سیلی زده بود، پیغمبر فرمان داد او را آزاد کنند. (اسد / ۳۸۱). ۵۷ - فرمود: «هر کس خدا و روز جزا ایمان دارد همسایه‌اش را آزار ندهد» (محاضرات / ۲۶۶). ۵۸ - بر منبر خطبه می‌خواند امام حسن کودک بود، آمد پایش در پیراهن پیچید و افتاد، پیغمبر از منبر به زیر آمد او را گرفت و بالای منبر برد و فرمود: صدق الله: «و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم» (انفال / ۲۸) یعنی: خداوند راست فرمود: «بدانید این

است و جز این نیست مال‌ها و فرزندان شما برای شما فتنه و آزمایشند و به درستی که نزد خداوند است پاداش عظیم» (محاضرات / ۳۲۱). ۵۹- در مراجعت از خیبر فرمود: «بر زنان وارد نشوید» (مطالب ۴۲۰ / ۲). ۶۰- مردی مستکبر نخل کجی داشت که شاخه‌های آن در خانه‌ی مستضعفی کشیده شده بود، اگر میوه‌ای آن می‌افتاد فوری می‌آمد و از دست و دهان اطفال آن مرد فقیر بیرون می‌کشید؛ آن فقیر به پیغمبر شکایت برد، پیغمبر صاحب نخل را دید و فرمود: «آن را به من بده که در بهشت نخلی به جای آن به تو بدهم»، آن مرد قبول نکرد، ابودحداح، شنید به پیغمبر گفت: اگر من آن را خریداری کنم و به تو دهم نخل بهشت را به من می‌دهی؟ فرمود: «بلی»، ابودحداح نزد صاحب نخل رفت و گفت: آن را به من بفروش، گفت: در برابر چهل نخل می‌فروشم، و ابودحداح راضی شد و آن را با چهل نخل عوض کرد و پیغمبر آن را به مرد فقیر و اطفالش بخشید. (بحار ۶۰ / ۲۲). ۶۱- یکی از اصحاب صفة پهلوی پیغمبر نشسته و خود را به او چسبانده بود، [صفحه ۴۴۲] مردی از انصار وارد شد به او فرمود: جلو بیا، او نیامد، پیغمبر فرمود: «گویا ترسیدی که فقر او به تو بچسبد» (بحار ۶۶ / ۲۲). ۶۲- فرمود: «برای زنی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد حلال نیست که شبانه‌روزی سفر کند، در حالی که محرمی با او نباشد» (وصول ۱۹۵ / ۲). ۶۳- فرمود: «هیچ مردی با زنی خلوت نکند مگر آن که محرمی با آن زن باشد»، یکی گفت: یا رسول الله! زنی برای حج بیرون شده و من برای جنگ نام‌نویسی کرده‌ام، فرمود: «مرو و با زنت حج گزار» (وصول ۱۹۵ / ۲). ۶۴- فرمود: «در بازگشت از سفر شب هنگام به خانه وارد نشوید تا زنان، خود را شستشو دهند، موی بسترند، شانه بزنند، و مبادا عیبی آشکار شود» (مستخرج از چهار حدیث) (وصول ۱۹۶ / ۲). ۶۵- فرمود: «هر کس دست کوری را تا چهل پنجاه ذراع بگیرد برای او ثواب آزاد کردن بنده‌ای نوشته می‌شود» (مطالب ۴۰۵ / ۲). ۶۶- فرمود: «من و نگهدارنده‌ی یتیم در بهشت مانند این دوتائیم» و اشاره به دو انگشت سبابه و وسطی کرد. (مطالب ۳۸۵ / ۲). ۶۷- فرمود: «من اول کسی هستم که در بهشت به روی من باز می‌شود، مگر زنی که بیاید و ندا دهد و من گویم کیستی؟ او گوید: من زنی هستم که برای یتیمان خود نشستم و شوهر نکردم» (مطالب ۳۸۶ / ۲). ۶۸- فرمود: «آگاه باشید کسی که ولی یتیم مالدار باشد باید در مال او تجارت کند و آن را متروک نسازد تا هزینه‌ی زندگی آن را بخورد» (وصول ۱۵۷ / ۲). توضیح: دلیل است بر این که مال باید نمائی و سودی داشته باشد اما نه از راه [صفحه ۴۴۳] ربا خواری. ۶۹- فرمود: «آن چه را بر بنده آسان گیری، برای تو اجری است در میزان تو» (مطالب ۲۷ / ۳). ۷۰- فرمود: «از خدا از خدا بترسید درباره‌ی آنهایی که زیر دست شما هستند شکمهایشان را سیر کنید، پشت ایشان را پوشانید، با ایشان به نرمی سخن گوید» (مطالب ۲۶ / ۳). ۷۱- علی و فاطمه را بنده‌ای بخشید و فرمود: «به او احسان کنید، زیرا او را دیده‌ام نماز می‌خواند» (مطالب ۲۷ / ۳). ۷۲- فرمود: «از بدترین غلامان شما، سیاهانند، اگر گرسنه شوند دزدی می‌کنند و اگر سیر شوند زنا می‌کنند» (مطالب ۴۳۶ / ۳). ۷۳- فرمود: «صدقه در مالی مخلوط نشد مگر آن که آن مال را تباہ کرد» (مطالب ۲۴۶ / ۱). توضیح: چون صدقه مال مستضعفان است از این جهت این حدیث در این عنوان نوشته شد. ۷۴- زنی گفت: یا رسول الله! این فرزند من است که شکم من ظرف او بود و پستان من سقای او، و دامن من پناهگاه او، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد و جدا کند، پیغمبر فرمود: «مادام که ازدواج نکرده‌ای تو به او سزاوارتری» (مستدرک ۲۰۷ / ۲). ۷۵- پیغمبر فرمود: «خداوند لعنت کند زنانی را که خود را شبیه مردان کنند یا مردانی را که خود را شبیه زنان کنند» (وسائل ۲۱۱ / ۱۲). [صفحه ۴۴۴] ۷۶- زنی مجنون را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود، عمر خواست او را رجم کند، او را بر امیرالمؤمنین گذر دادند، به عمر فرمود: «آیا به رجم این زن فرمان داده‌ای؟» عمر گفت: آری، امیر فرمود: «مگر به یاد نداری که رسول الله فرمود: قلم از سه تن برداشته شده: مجنونی که عقلش مغلوب است و خوابیده تا بیدار شود، و کودک تا بالغ گردد» عمر گفت: راست گفتی؛ و او را رها کرد. (مستدرک ۵۹ / ۲). ۷۷- در غنائم لباس سیاه کوچکی بود فرمود: «کی این را می‌پوشد؟» کسی جواب نداد فرمود: «ام‌خالد بیاید» آمد، ام‌خالد گفت:؟ آن را به من پوشاند و دوبار فرمود: «کهنه شو، پاره شو»، آنگاه به خطهای زرد و سرخ آن نظر کرد و به زبان حبشی فرمود: «هذا سنا سنا» یعنی این خوب است این خوب است. (مستدرک ۶۳ / ۲). ۷۸- وقتی با آمنه دختر

ابوسفیان ازدواج کرد، مهمانی داد و فرمود: «اطعام هنگام تزویج از سنن مرسلین است»، و همچنین در ازدواج به میمونه بنت حرت. (وسائل ۶۵ / ۷) - ۷۹. فرمود: «اگر چنان بود که کسی را فرمان می‌دادم تا به کسی سجده کند، هر آینه به زن فرمان می‌دادم تا به شویش سجده کند» (وصول ۱۴ / ۳). توضیح: اگر مرد شناسای حقوق حقه‌ی همسر خود باشد و آن طوری که پیغمبر به رعایت او توصیه کرده، رعایت کند، سجده کردن به او به عنوان احترام و حق‌شناسی به کرامت زن لطمه نمی‌زند، بلکه انسجام زناشویی را محکمتر می‌کند. ۸۰ - فرمود: «هر زنی بمیرد و شویش از او راضی باشد، به بهشت می‌رود» (وصول ۱۴ / ۳). [صفحه ۴۴۵] ۸۱ - فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، نیست مردی که زن خود را به فراش دعوت کند و او ابا کند، مگر آن که آنان که در آسمانند از او ناراضی باشند، تا شوهرش از او راضی شود.» (وصول ۱۴ / ۳) - ۸۲. فرمود: «مرد مؤمن مبغض زن خود نیست، اگر خلقی از او را دوست ندارد از خلق دیگر راضی می‌شود» (وصول ۲۴ / ۳) - ۸۳. فرمود: «بعد از خودم فتنه‌ای برای مردان مانند فتنه‌ی زنان به جا نگذاشتم» (وصول ۲۵ / ۳) - ۸۴. فرمود: «از عظیمترین امانات نزد خداوند متعال در روز قیامت، رازی است که مرد برای همسرش گوید، یا زن برای همسرش، آن گاه یکی از ایشان آن را فاش کند» (وصول ۲۵ / ۳) - ۸۵. فرمود: «هر کس را دعوت کنند، اجابت نکنند، خدا را نافرمانی کرده، و هر کس بی‌وعده به مهمانی رود چون دزد وارد شده و چون غارتگر بیرون آمده است» (وصول ۱۶۴ / ۳) - ۸۶. ام‌عطیه گفت: پیغمبر به ما زنان فرمان داد تا برای نماز عید بیرون رویم، حتی آنان که در حیض بودند، و فرمود: «آنان در دعا شرکت کنند و در نماز جدا شوند» (وصول ۳۶۹ / ۲). توضیح: برای اطلاع بر مسائل مستضعفان و زنان و جواب ایرادها به دو کتاب «جاء الحق» و کتاب «قرآن و مقام زن» تألیف مؤلف این کتاب مراجعه شود. [صفحه ۴۴۷]

بهداشت، درمان، زیبایی

پیغمبر اسلام به رعایت بهداشت سخت علاقمند بود و مسلمانان را به اصول آن آگاه می‌ساخت، می‌فرمود: «شکم، خانه‌ی همه دردها است و پرهیز کردن سرهمه‌ی داروها است» و همین طور که بیماری را قضائی تکوینی از جانب خداوند می‌دانست، درمان را هم از مشیت الهی می‌دانست و به مراجعه به پزشک و درمان توصیه می‌فرمود، اما خاطر نشان می‌ساخت که با بروز اندک کسالتی نباید برای درمان شتاب کرد و می‌فرمود: «تا درد تو با تو راه می‌رود تو با او راه برو»، یعنی اندکی به انتظار تلاش طبیعت و جبرانی که خودش به طور خودکار انجام می‌دهد درنگ کن، اگر آن بیماری در دو سه روز اول رو به بهبودی نرفت، برای درمان اقدام کن و البته این در مواردی است که بیماری‌های سخت و قاطع مانند آپاندیسیت و انفارکتوس ناگهان بروز نکرده باشند که در آن جا باید در مراجعه به پزشک شتاب کرد، زیبایی و آرایش و نظافت را در محدوده‌ی حفظ عفت و کرامت نفس تأکید می‌نمود، و آن را یکی از اصول بهداشت به حساب می‌آورد، اینک نمونه‌ها: [صفحه ۴۴۸] ۱ - سعد بن هذیل از پیغمبر پرسید: دواهایی که با آن‌ها درمان می‌کنیم یا منترهائی که آن‌ها را به کار می‌بریم آیا از تقدیر الهی سود می‌دهد؟ فرمود: «اینها هم از تقدیر خدایند» (اسد ۳۰۰ / ۲) - ۲. کزدمی طلق بن علی را زد، پیغمبر بر او دعا خواند و دست مالید. (اسد ۲۰۹ / ۴) - ۳. عقربی پیغمبر را زد فرمود: «خدایت لعنت کناد، نه مؤمن را رها می‌کنی نه کافر را» آن گاه محل نیش را زیاد با نمک مالش داد و فرمود: «اگر مردم بدانند در نمک چه خاصیتی هست به تریاکی محتاج نمی‌شوند» (بحار ۲۹۱ / ۱۶) - ۴. سوختگی را با مالش دادن خرفه به محل آن درمان نمود. (بحار ۲۹۱ / ۱۶) - ۵. فرمود: «هر کس صحتش بر مرضش غالب است، مداوا نکند» (اسد ۲۳۳ / ۵) - ۶. بدیل بن عمرو منتر مال را بر پیغمبر عرضه نمود و از او اذن خواست، پیغمبر به او اذن داد و برای او دعای برکت نمود. (اسد ۱۶۹ / ۱) - ۷. عامر بن مالک دوايي یا شفایابی برای بیماری خود از پیغمبر خواست، پیغمبر خمره‌ی عسلی برای او فرستاد. (اسد ۹۳ / ۳) - ۸. برای رعایت بهداشت، چشم را سرمه می‌کشید، نماز ظهر را در وقت گرما عقب می‌انداخت تا هوا ملایمتر شود. (نظام ۴۵۵ / ۱) - ۹. دستور می‌داد به پزشک مراجعه کنند، به قرنطینه و جدا کردن بعضی بیماران فرمان می‌داد، از مبتلا به رمد (سرخ‌چشم) دوری می‌کرد،

می فرمود: «از جایی که وبا هست بیرون نروید و کسی از بیرون به آن جا نرود»؛ برای مسواک کردن تأکید فراوان داشت و می فرمود: «اگر نه چنان بود که بر امت من دشوار باشد هر آینه ایشان را به [صفحه ۴۴۹] مسواک کردن امر می کردم» (نظام ۳۴۴ / ۲). ۱۰ - می فرمود: «اگر بر امتم دشوار نبود، ایشان را به مسواک کردن برای هر نماز فرمان می دادم، شب که برمی خاست اول مسواک می زد، آب وضو و مسواکش را شب آماده می کردند، و نزدیک خوابگاهش می نهادند، می فرمود: «مسواک کردن طهارت دهن و باعث رضای خداوند است» (تیسیر ۹۲ / ۳) ۱۱ - از بوی عرق نهی می کرد، می فرمود: «بشوئید، روغن مالی کنید (تدهین)، شانه زنید؛ به نظافت لباس، استعمال عطر، نخوردن غذای بدبو، شستشو بعد از غذا سفارش می نمود. (نظام ۳۲۰ / ۲) ۱۲ - مردی از احوال آسمان از او پرسید، فرمود: «تو از آسمان می پرسی و حال آن که ناخن خود را مانند چنگال پرندگان رها کرده ای، چرک و کثافت در بند انگشتان داری» (مطالب ۱۵ / ۱) ۱۳ - می فرمود: «ظرف آب را بپوشانید» ظرف شیری آوردند فرمود: «چرا سر آن را نپوشانده اید؟» (مطالب ۱۵ / ۱) ۱۴ - اگر در بیابان به قضای حاجت می رفت چنان دور می شد که از نظرها غایب بود. (مطالب ۳۰ / ۱) ۱۵ - می فرمود: «شستشوی کامل نشیمنگاه، مانع ابتلاء به بواسیر است» (المنصف ۹ / ۱۱) ۱۶ - در آخرین بیماری معوذتین (سوره فلق و سوره ناس) را می خواند و به دست های خود می دمید و به صورت خود می مالید. (المنصف ۱۹ / ۱۱) ۱۷ - گاهی برای بیماران چنین دعا می کرد: «پناه به عزت خداوند و توانایی او بر هر چه بخواهد، از شر آن چه در تو هست» (المنصف ۱۷ / ۱۱). [صفحه ۴۵۰] ۱۸ - می فرمود: «چشم زدن و اثر آن، حق است» (المیزان ۳۹۰ / ۱۹) ۱۹ - ابوامامه گفت: عامر بن ربیع، پدرم را دید که غسل می کرد، گفت: تا امروز چنین بدنی را در پرده ندیده ام، حال پدرم بهم خورد به طوری که سر راست نمی کرد، به پیغمبر خبر دادند، فرمود: «آیا نزد شما متهم نیست؟» گفتند: نه مگر آن که عامر او را دید و چنین گفت، پیغمبر عامر را بخواست و فرمود: «سبحان الله یکی از شما برادر خود را می کشد، وقتی از برادر خود چیزی دیدید که شما را به عجب آورد برای او به برکت دعا کنید» آن گاه آب خواست روی او و کف دست ها و آرنج ها و سینه و زانوها و اطراف پاها را شست، آن گاه فرمان داد کفی آب بر سرش ریختند و کاسه ی آب را پشت سر او ریخت، چنان خوب شد که می توانست با سواره راه برود. (المنصف ۱۴ / ۱۱). توضیح: داستان اینکه پیغمبر را چشم زدند در آخر سوره ی قلم آمده قوله تعالی: «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا لذكر و یقولون انه لمجنون» یعنی: «و اگر چه نزدیک بود آنان که کفر ورزیدند هر آینه با چشمان خود تو را بلغزانند آن گاه که ذکر (قرآن را) شنیدند و می گفتند به درستی که او دیوانه است». و این پدیده که از اسرار طبیعت است، نیروئی است که قابل انکار نیست. ۲۰ - همیشه چه در حال سلامت چه در حال بیماری بهداشت را رعایت می کرد، در حال صحت با ورزش و کم خوری، خوردن رطب با خیار و رطب با خربزه، و سرمه کشیدن با ائمه و تأخیر نماز ظهر در وقت گرمای شدید. (نظام ۴۵۵ / ۱). [صفحه ۴۵۱] ۲۱ - بیشتر اصحاب در خبیر تب کردند و به پیغمبر شکایت نمودند دستور داد آب ها را در مشک سرد کنند و در اول فجر نام خدا ببرند و بر روی تب دار بریزند، چنان کردند و شفا یافتند. (شامی ۳۶۹ / ۳) ۲۲ - در برخی از اخبار، دخول پیغمبر به حمام یاد شده اما آن چه مسلم است استحمال او با آب گرم شده به آتش، بوده، نه به آفتاب. (نظام ۲۳ / ۵۹) ۱ - از انبوهی موی پشت سر بدش می آمد. (نظام ۹۷ / ۱) ۲۴ - می فرمود: «چرا با دندان های زرد و کثیف می آئید؟ مسواک کنید، اگر بر امتم دشوار نبود مسواک را بر ایشان واجب می کردم، همچنان که وضو را واجب کردم» (اسد ۱۱۳ / ۱) ۲۵ - وقتی وفد عبدالقیس آمدند مقداری چوب اراک به ایشان داد و فرمود: «مسواک کنید» (اسد ۱۸۳ / ۵) ۲۶ - می فرمود: «چوب زیتون خوب مسواکی است، از شجره ی مبارکه است، دهن را خوش بو می کند در اثر آن لثه ها خورده نمی شوند، زیتون مسواک من و مسواک انبیا است» (مجمع ۱۰۰ / ۲). توضیح: بعضی مؤمنین گمان کرده اند که مسواک کردن با چوب زیتون یا چوب اراک به این وضع است که چوب را مانند انگشت به روی دندان ها بکشند در صورتی که باید مقطع چوب را (سر آن را) که کاملاً افقی بریده شده نرم کند و اندکی بکوبند تا مانند مسواک های امروزی رشته رشته شود، آن وقت با سر آن که رشته رشته است مسواک کنند. ۲۷ - به یکی فرمود: «تسمه ی

تازیه‌ی خود را نیکو کن، زیرا خداوند زیبا است و [صفحه ۴۵۲] زیبایی را دوست دارد» (اسد ۲۲۵ / ۴) - ۲۸. می‌فرمود: «خیر را نزد زیبارویان بجوید»، وقتی سفیری می‌فرستاد خردمندی زیباروی را انتخاب می‌کرد. (اسد ۱۸۱ / ۵). توضیح: مراد از زیباروی، قیافه‌ی خوب و متناسب با هر سن و سالی است نه فقط زیبایی خاص دوره‌ی جوانی که چه بسا انگیزه‌بخش است. ۲۹ - روزی از خانه بیرون می‌رفت، آینه آماده نبود، در کاسه‌ی آب نگاه کرد و شانه زد و فرمود: «خداوند دوست دارد وقتی بنده‌اش بیرون می‌رود برای یارانش، خود را مهیا و زیبا کند» (بحار ۱۷۷ / ۱۶). ۳۰ - فراس بن عمرو سر درد شدیدی گرفت، پدرش او را نزد پیغمبر برد، پیغمبر او را روی زانوی خود نشانده و پوست ما بین دو چشم او را گرفت و کشید، جای انگشت پیغمبر مویی درآمد و درد ساکن شد. (اسد ۱۷۷ / ۴). ۳۱ - عرفجه بن اسعد در جنگ کلاب بینش زخم برداشته بود، بنی‌ای از نقره برای او درست کرده بودند، بو گرفت، پیغمبر دستور داد تا بنی‌ای از طلا برای او درست کردند (اسد ۴۰۰ / ۳). توضیح: نمونه‌ای از جراحی پلاستیک. ۳۲ - ابوهاشم بن عبته را به سریه‌ای فرستاد، وقتی می‌خواست برود پیغمبر دست بر سبیلش کشید، و فرمود: «از آن مگیر تا مرا ملاقات کنی»، و قبل از آن که بازگردد پیغمبر وفات نمود، ابوهاشم گفت: از آن نمی‌گیرم تا پیغمبر را ملاقات کنم. (اسد ۹۶ / ۲). [صفحه ۴۵۳] توضیح: درباره‌ی کوتاه کردن سبیل روایات بسیار هست، که مستحب مؤکد است، بنابراین اگر سند این روایت صحیح باشد باید مصلحتی در کار باشد که از نظر ما پوشیده است. ۳۳ - خود و اصحابش موی سر را می‌گذارند، اما موی قفا را می‌ستردند و می‌فرمود: «ازاله‌ی قفا، غم را دفع می‌کند» (وافی - کتاب الطهاره ۳۴ / ۹۸) - می‌فرمود: «ریش‌ها را بگذارید و سبیل‌ها را کم کنید و به یهود شبیه نشوید» (مصدر بالا). ۳۵ - می‌فرمود: «شارب را (سبیل را) دراز نکنید، شیطان آن را پناهگاه خود قرار می‌دهد» - ۳۶ - موی سر را زیاد شانه می‌کرد و می‌فرمود: «وبا را طرد می‌کند» (وافی - الطهاره ۹۸ / ۳۷) - می‌فرمود: «بوی خوش، قلب را استوار می‌کند، روز جمعه عطر بزنید و هر چند از مال همسرتان باشد؛ هزینه‌ی او برای عطر بیش از هزینه‌ی او برای خوراک بود، عطر را که هدیه می‌دادند رد نمی‌کرد. (وافی - الطهاره ۱۰۳ / ۳۸) - فرمود: «وقتی برای شما گل آوردند بو کنید و بر چشم گذارید» (وافی - الطهاره ۱۰۷ / ۳۹) - برای هر نماز به مسواک سفارش می‌نمود، می‌فرمود: «جبرائیل چنان به مسواک سفارش کرد که بیم داشتم لثه‌هایم از بین برود». می‌فرمود: «چرا دندان‌هایتان بد رنگ است؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟» (وافی - الطهاره ۱۰۰ / ۴۰) - می‌فرمود: «بعد از استعمال نوره، حنا بمالید، که امان از جنون و جذام [صفحه ۴۵۴] است؛» مردی را دید که خضاب سیاه بسته بود، فرمود: «نور و ایمان است، و جلب دوستی همسرانتان و هیبت در دل‌های دشمنانتان» (وافی - قضاء التفت ۹۵) - توضیح: در مورد آرایش مرد به خاطر رضایت همسرش احادیث بسیار هست و نیز از مفاد قوله تعالی: «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف» (بقره ۲۸۸) یعنی: «برای ایشان (زنان) است مانند همان چیزی که بر ایشان است» و چون مرد از زن می‌خواهد که برای او خود را آرایش کند، همین حق را هم زن بر همسر خود دارد. ۴۱ - به عیادت سعد بن ابی رافع رفت و دست میان دو پستانش گذارد، چنانچه سردی دست پیغمبر بر روی دلش احساس شد و فرمود: «تو بیمار دلی، نزد حارث بن کله برو که مردی طیب است، هفت دانه‌ی خرما از خرما‌ی عجوه‌ی مدینه بگیر و آنها را با هسته‌شان بکوب و مالش بده» (اسد ۲۷۶ / ۲) - ۴۲ - در فتح خیبر از او پرسیدند: در ظروف یهودیان غذا بخوریم؟ فرمود: «اول آب را در آنها بجوشانید بعد در آنها طبخ کنید» (واقعی ۶۶۴) - توضیح: فرموده‌ی پیغمبر جالب و چشمگیر است در امکانات آن زمان بهترین وسیله برای ضد عفونی کردن، همین بوده است. ۴۳ - فرمود: «گرفتن ناخن، بیماری بزرگ را برطرف می‌کند، و رزق را زیاد می‌نماید؛ یکبار چنین شد که وحی دیر کرده بود، فرمود: «چگونه وحی دیر نکند و حال آن که شما ناخن‌ها را نمی‌گیرید؟» به زنان می‌فرمود ناخن‌ها را رها کنند (کوتاه نکنند) زیرا زیباتر است. (وافی - الطهاره ۱۰۰ / ۱) - [صفحه ۴۵۵] توضیح: کاملاً واضح است که از تمام اعضاء بدن نوک انگشتان و ما بین آنها بیشتر از سایر اعضا آلوده به همه چیز و از آن جمله کثافات و میکرب می‌شود، و همین انگشتان بیش از سایر اعضاء بدن با اندام‌های انسان و از آن جمله مخاط چشم و دهان تماس دارد و ناقل امراض است، بنابراین تأکید پیغمبر اکرم در نظافت آنها این امر را واجب می‌کند، زیرا ناخن‌ها و بین انگشتان

که جای توقف و چسبیدن است لانه‌ی میکروب‌ها و امراض است. ۴۴ - به مردان می‌فرمود: «ناخن‌ها را کوتاه کنید» و به زنان می‌فرمود: «قسمتی از آن‌ها را رها کنید زیرا برای شما زیباتر است» (وافی - التزین / ۱۰۲) (وسائل ۴۳۵ / ۱) (بحار ۱۲۳ / ۷۶). توضیح: چه بسا در نظر اول برای قلیل‌العلمی این شبهه پیش آید که پیغمبر چگونه راه زیبا بودن را به زنان یاد داده است، اما با مراجعه به اخبار مستفیضه معلوم می‌شود که این گونه راهنمایی نه تنها برای این مورد است، بلکه پیغمبر اسلام که دین و احکام او برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها تا پایان جهان خود کفا است در همه‌ی موارد افراد مسلمان را چه مرد و چه زن به حفظ نظافت و زیبایی راهنمایی فرموده و برای آن محدوده‌ای معین نموده، که دو قسم زیبایی هست: اول زیبایی‌هایی که معرف شخصیت و برانگیزاننده‌ی حس احترام است و برازنده‌ی شخص است که باید رعایت شود، دوم زیبایی‌های انگیزه بخش که باید فقط در مورد خود انجام شود، زیبایی مرد برای [صفحه ۴۵۶] همسرش و زیبایی زن برای همسرش. ۴۵ - مردی ژولیده را دید فرمود: «آیا مالی داری؟» گفت: از همه قسم مال دارم. فرمود: «چرا نشانه‌ی آن بر تو دیده نمی‌شود؟ زیرا خداوند دوست دارد اثر نعمت را بر بنده‌اش ببیند، ژولیدگی و خود را به ژولیدگی زدن را دوست ندارد» (اسد / ۲۱۰ / ۲) - ۴۶ - می‌فرمود: «تب از آتش است، آن را با آب خاموش کنید» (نظام / ۳۴۶) - ۴۷ - زکام را درمان نمی‌کرد، می‌فرمود: «هیچ کس نیست مگر آن که رگی از جذام در او هست، چون زکام شود از بین می‌رود» (بحار ۱۸۳ / ۱۷) - ۴۸ - اسعد بن زراره به مرض ذبحه (مرضی در حلق) مبتلا شد، پیغمبر دستور داد او را داغ کردند خوب شد. (لسان / ۴۳۸ / ۲) - ۴۹ - به حجامت علاقمند بود و آن را از لوازم بهداشت می‌دانست. (نهایه ۲۹۵ / ۱۸) - ۵۰ - نزدیک به وقت ارتحال با اشاره، مسواک خواست و مسواک نمود. (نهایه ۳۸۱ / ۱۸) - ۵۱ - فرمود: «هر کس موی خوبی دارد آن را گرامی بدارد با نظافت و شانه زدن و تدهین و معطر ساختن» (تیسیر / ۱۷۸ / ۲) - ۵۲ - مردی ژولیده موی سر و ریش نزد او آمد به او اشاره کرد، او مقصود پیغمبر را فهمید، رفت اصلاح کرد و برگشت، پیغمبر فرمود: «آیا این طور بهتر نیست؟ تا این که یکی از شما ژولیده موی بیاید؟» (تیسیر ۵۳ / ۱۷۸) - ۲ - می‌فرمود: «سیلها را از ته بزینید و ریش‌ها را رها کنید، ستردن موی نشیمنگاه و گرفتن ناخن و کوتاه کردن سیل از فطرت است» (تیسیر / ۱۸۰ / ۲). [صفحه ۴۵۷] - ۵۴ - درباره‌ی سیاه دانه (شونیز) می‌فرمود: «درمان هر دردی است جز مرگ» (تیسیر / ۱۷۷ / ۳) - ۵۵ - موی سر را با سدر می‌شست. (سنن / ۲۱۸) - ۵۶ - مضمضه (آب را در دهن بسته حرکت دادن) و استنشاق (آب را در بینی بالا کشیدن) از سنن پیغمبر است که قبل از وضو هر یک را سه بار انجام می‌داد و دعا می‌خواند در وقت مضمضه، «اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک» یعنی: (خداوندا در روزی که تو را ملاقات می‌کنم حجتم را به من تلقین کن و زبانم را بیاد تو و شکر تو باز و رسا ساز؛ و دعای استنشاق: (اللهم لا تحرمنی ریح طیبات الجنه و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها) یعنی: (خداوندا مرا از بوی خوش پاکیزگی‌های بهشت محروم مدار و مرا قرار ده از آنهایی که بو می‌کند بوی بهشت را و نسیم آن را و گل آن را و عطر آن را). (وسائل ۲۸۲ / ۱) - ۵۷ - هر جمعه نوره می‌کشید و موی زیر بغل را می‌سترد. (سنن / ۹۴) - ۵۸ - برای زدودن تار عنکبوت و مطلق نظافت و جاروب کردن سفارش بلیغ می‌فرمود. (وافی - مسکن / ۱۱۰) - ۵۹ - موی سر را شانه می‌کرد اول فرومی‌هشت بعد آن را فرق می‌کرد، گاهی موی سرش روی شانه‌اش ریخته بود. (شمائل / ۲۳) - ۶۰ - گفته‌اند وقت رحلت بیست موی سفید در سر و روی او کمتر بود. (مشکل / ۳۸۸ / ۲) - ۶۱ - فرمود: «هر کس شارب خود را نگیرد از ما نیست» (مشکل / ۱۳۸ / ۲) - ۶۲ - ارطاء بن ارقم نخعی و دو برادرش بر پیغمبر وارد شدند، از زیباترین و نظیفترین مردم بودند، پیغمبر ایشان را به اسلام خواند، مسلمان شدند و از رفتار ایشان [صفحه ۴۵۸] تکریم نمود، و فرمود: «مانند خود در قوم خود دارید؟» گفتند: هفتاد نفر به جای گذارده‌ایم که همتای ما نیستند، پیغمبر درباره‌ی ایشان دعای خیر فرمود و پرچی برای ایشان بست که در روز قادسیه ارطاء در نگهداری آن کوشید تا شهید شد، آن گاه برادرش قابس آن را برداشت (اسد / ۶۱ / ۱) - ۶۳ - در ضمن حدیث «ایتونی بدوا» که پیغمبر نزدیک به رحلت فرمود: «دواتی بیاورید تا برای شما چیزی نویسم که هرگز گمراه نشوید»، چون تعلق کردند زنان از پشت پرده گفتند: مگر نمی‌شنوید پیغمبر خدا چه می‌گوید؟ عمر گفت: شما یاران یوسفید

وقتی پیغمبر بیمار شود چشمان خود را از اشک می فشارید و چون صحت یابد بر گردنش سوار می شوید، پیغمبر فرمود: «ایشان را رها کن زیرا به تحقیق ایشان از شما بهترند» (کنز العمال ۱۳۸ / ۳). توضیح: روایت «ایتونی بدو» که حدیثی مستفیضه و مورد قبول عامه و خاصه است و اگر اختلافی هست، در تأویل آن است، نه در صحت صدور آن از ناحیه پیغمبر اکرم و از زبان مبارک او، به زنگاه مهم و نقطه‌ی عطف انحراف و خدشه در فرهنگ اسلام است. ۶۴ - اسما بن شریک گفت: نزد پیغمبر رفتم، اصحاب در خدمت او بودند، گویی پرند بر سر ایشان نشسته بود، سلام دادم نشستم، اعریانی آمدند و از چیزهایی پرسیدند، تا آن که گفتند: آیا دارو به کار ببریم؟ فرمود: «به کار برید زیرا خداوند دردی قرار نداده مگر آن که برای آن دارویی قرار داده»، باز سؤال کردند، فرمود: «ای بندگان خدا! خداوند حرج و دشواری را برداشته، هر کس به دیگری ظلم کند، این حرج و هلاکت است» گفتند: یا رسول الله! بهترین چیزی که به مردم عطا شده چیست؟ فرمود: «خلقی [صفحه ۴۵۹] نیکو» (مستدرک / ۱۲۱). ۶۵ - قیس بن عاصم گفت: خواستم غسل کنم پیغمبر فرمود: «با آب و سدر غسل کن» (وصول ۱۳۳ / ۳). ۶۶ - چون می خواست در زمینی بول کند، با چوبی زمین را به هم می زد که خاک پراکنده شود و ترشح ایجاد نگردد. (مطالب ۱۵ / ۱). ۶۷ - رو به وزش باد بول نمی کرد. (مطالب ۱۶ / ۱). ۶۸ - هیچ وقت سر پا ادرار نکرد مگر یک بار روی پشته‌ای از ماسه نرم. (مطالب ۱۶ / ۱). توضیح: چون پا در ماسه‌ی نرم فرو می رود، سرپا بودن مانند نشستن است و نشستن در میان آن چه بسا سبب تماس بدن با زمین گردد. ۶۹ - می فرمود: «بیشتر عذاب قبر از اصابت بول است، از بول اجتناب کنید» (مطالب ۸ / ۱). ۷۰ - می فرمود: «مسواک کردن، نظافت بدن و رضای پروردگار است» (مطالب ۲۳ / ۱). ۷۱ - فرمود: «یکی از شما از من از اخبار آسمان می پرسد در حالی که ناخنهایش را مانند چنگال پرندگان رها می کند در آن جنابت و کثافت جمع می شود» (مطالب ۲۳ / ۱). توضیح: در اخبار آمده که منی از همه‌ی بدن مانند عرق خارج می شود، که باید با غسل شستشو گردد و مراد پیغمبر از جمع شدن جنابت زیر ناخن [صفحه ۴۶۰] همان است. ۷۲ - فرمود: «هیچ چیز آب را نجس نمی کند» (مطالب ۶ / ۱). توضیح: مراد آب مطلق است مادام که تغییر نکند. ۷۳ - برای او آب آوردند، وضو گرفت و فرمود تا آن آب را بر حاضران پاشیدند، به هر کس از آن آب رسید خود را خوشبخت می دانست، و به همه رسید، آن گاه نماز صبح خواند. (مطالب ۸۶ / ۱). ۷۴ - زینب بنت جحش (همسر پیغمبر) گفت: حسین بن علی در خانه‌ام بود، کودک بود و بر روی شکم پیغمبر نشسته بود و در محل ناف او شاشید، پیغمبر فرمود: «آب بیاور» آوردم بر جای آن ریخت و فرمود: «از بول دختر بچه شسته می شود و از بول پسر بچه آب ریخته می شود» (مطالب ۱۹ / ۱). ۷۵ - در روایت دیگر زینب گفت: خواستم او را از روی شکم پیغمبر بردارم فرمود: «او را بگذار»، آن گاه برخاست نماز خواند، چون قیام می کرد او را در بغل می گرفت و در حال رکوع و سجود بر زمین می گذارد بعد از نماز گریه کرد، گفتم: امروز کاری کردی که من ندیده بودم، فرمود: «جبرئیل آمد مرا خبر داد که این پسر را اتم می کشند» من گفتم: «خاک او را نشانم ده»، و خاک سرخی به من نشان داد. (مطالب). ۷۶ - بر دو قبر گذر کرد، فرمود: «برای چیز بزرگی معذب نیستند» آن گاه فرمود: «بلی، اما یکی از ایشان مردم را غیبت می کرد و دیگری از بول احتراز نمی کرد» (مطالب ۱۰ / ۱). ۷۷ - فرمود: «مخرج غائط را خوب شستشو دهید که بواسیر را از بین می برد» (مطالب ۱۹ / ۱). [صفحه ۴۶۱] ۷۸ - فرمود: «پاک کنندگان چهاراند: کوتاه کردن موی سبیل، ستردن موی زهار، گرفتن ناخن، مسواک کردن» (مطالب ۲۵ / ۱). ۷۹ - بر فاطمه وارد شد، او گوشت آورد از آن خورد و برخاست، فاطمه گفت: «آیا وضو نمی گیری برای چیزی که آتش آن را تغییر داده؟» فرمود: «آیا پاکترین طعام ما آن چیزی نیست که آتش آن را تغییر داده باشد؟» (مطالب ۴۰ / ۱). ۸۰ - فرمود: «هر گاه یکی از شما با اهلش در آمیزد و خواهد دوباره چنان کند باید عضو جنسی خود را شستشو دهد» (مطالب ۵۲ / ۱). ۸۱ - فرمود: «حمام، خوب خانه‌ای است کثافت را می زداید و آتش را به یاد می آورد» (مطالب ۵۰ / ۱). ۸۲ - امیر مؤمنان فرمود: «پیغمبر ما را به خوردن سیر فرمان داد و فرمود: اگر نه آن بود که فرشته بر من نازل می شود هر آینه از آن می خوردم» (مطالب ۱۰۲ / ۱). ۸۳ - قرحه‌ای در پا داشت، با مالش دادن خرفه آن را درمان کرد و خوب شد، فرمود: «خداوند تو را مبارک کند هر جا خواهی بروی تو

درمان هفتاد دردی که کمترین آنها در دسر است». (مطالب ۲۴۵ / ۲) - ۸۴ - طفلی را آوردند که از گلوی او خون می آمد، فرمود: «چه شده؟» گفتند: مبتلا به عذره (زخمی است در گلو شاید همان دیفتری) می باشد فرمود: «چرا اولاد خود را آزار می دهید؟ بس است، قسط (کاشنه هندی) بگیرید و هفت بار آن را با آب مالش دهید و به او بخوارنید تا قی آورد»، چنان کردند، خوب شد. (مطالب ۳۴۳ / ۳). توضیح: در سال ۱۳۴۳ قمری در شوشتر خودم ناظر بودم حاج آقا محمدی پسر دائیم حاج سید علی محمد مبتلا به این مرض بود تا حدی که [صفحه ۴۶۲] نزدیک بود خفه شود، حاج ملا علی طیب قدیمی شوشتری دستور داد لاک پشت بزرگی آوردند و آن را برابر صورت مریض طوری قرار دادند که دهن لاک پشت محاذی دهن مریض باشد تا نفس آن با نفس مریض مخلوط شود، دو دقیقه بیشتر نگذشت که سرفه ی سخت و قی به مریض دست داد و در لگنی که آماده بود مقدار زیادی خون و چرک از حلق او بیرون ریخت و مریض بهبود یافت. ۸۵ - می فرمود: «ای مردم! درمان کنید، خداوند هیچ دردی را نیافریده مگر آن که درمانی برای آن آفریده مگر مرگ» (مطالب ۱۲ / ۳) - ۸۶ - از پیغمبر پرسیدند: مردی که ختنه نشده به حج برود؟ فرمود: «به حج نرود تا ختنه کند» (مطالب ۱۲ / ۳) - ۸۷ - فرمود: «آشغال را در حجره ی خود باقی نگذارید که آن نشیمن شیطان است، سفره ی غذا را در خانه هاتان نگذارید که جایگاه اوست، پالانهای که چهارپایان شما است فرش نکنید، در خانه ای که در آن بسته نیست شب ن خوابید؛ بر بامهایی که دیوار ندارد ن خوابید؛ چون هفیف سگ و زارزار خر را شنیدید به خدا پناه برید، زیرا سگی هفیف نمی کند و خری زارزار نمی کند مگر آن که شیطان را می بیند» (مطالب ۴۱۸ / ۲). توضیح: مراد از سفره ی غذا، سفره ای است که آن را بعد از صرف غذا نظیف نکرده باشند، دیگر آن که خانه غالباً عبارت بود از یک اطاق گلی که فرمود بیرون از آن بگذارید. ۸۸ - به شانه زدن سر و ریش اهتمام بسیار داشت، گاهی همسران او متصدی شانه زدن بودند؛ روغن به موی سر و ریش و ابرو می مالید، و بهترین روغن را روغن [صفحه ۴۶۳] بنفشه می دانست، با مشک یا عنبر خوشبو می ساخت، هزینه ی بوی خوش را بیشتر از هزینه ی خوراک مصرف می نمود (بحار ۲۴۸ / ۱۶) - ۸۹ - سرمه می کشید، در چشم راست سه بار و در چشم چپ دو بار؛ سرمه دانی داشت؛ بهترین سرمه ی او اثم بود؛ در آینه نگاه می کرد؛ برای اصحاب خود را می آراست و همچنین برای همسران خود، به عایشه فرمود: «خداوند از بنده اش دوست دارد چون نزد برادران خود رود خود را آماده و زیبا سازد» (بحار ۲۴۹ / ۱۶) - ۹۰ - اگر سرش درد می گرفت با روغن کنجد می مالید و مداوا می کرد، (بحار ۲۹۰ / ۱۶) - ۹۱ - بر تن یکی از اصحاب لباسی پاره دید، فرمود: «آیا جز آن ندارد؟» گفتند: دو تا دارد در جنته اش، به او فرمود: «آن ها را بگیر» او گرفت و پوشید، به او فرمود: «آیا این گونه بهتر نیست؟ خدا گردنش را بزند» آن مرد شنید و گفت: در راه خدا، پیغمبر هم فرمود: «در راه خدا»، بعد از آن در جنگی که به جهاد رفت گردن او در راه خدا زده شد. (بحار / پاورقی ۱۸۱) - ۹۲ - وقتی بانویه و خرخسک فرستادگان باذان از یمن نزد پیغمبر آمدند، ریش ها تراشیده و سیلها آویزان بود، پیغمبر از نظر کردن به ایشان کراهت داشت فرمود: «وای بر شما! کی به شما این چنین فرمان داده؟» گفتند: پروردگار ما کسری؛ پیغمبر فرمود: «اما پروردگار به من امر نموده ریش را بگذارم و سیل را بچینم» (بحار ۳۹۰ / ۲۰) - ۹۳ - در حجة الوداع وقت احرام بستن از آن جمله به ستردن وی زیر بغل فرمان داد. (بحار ۳۴۰ / ۲۱) - ۹۴ - ام حبی که زن ها را ختنه می کرد مهاجرت نمود و نزد پیغمبر آمد، به او فرمود: «آن کار را می کنی؟» گفت: اگر حرام است نکنم، فرمود: «نه و نزدیکتر بیا تا به [صفحه ۴۶۴] تو یاد دهم، وقتی ختنه می کنی از بیخ مبر، و اندکی از آن به جا گذار که هم برای رونق صورت بهتر است هم برای همسر لذت بخشتر» ام حبیب خواهری داشت که مشاطه بود او را خبر داد او هم نزد پیغمبر آمد و گفت: خواهرم چنین گفت، فرمود: «نزدیک بیا ای ام عطیه، وقتی آرایش می دهی، صورت را با پارچه مالش نده، زیرا با پارچه مالش دادن درخشندگی صورت را از بین می برد.» (بحار ۱۳۲ / ۲۲) - ۹۵ - فرمود: «از مواضع لعن اجتناب کنید»، گفتند: کجایند؟ فرمود: «قضای حاجت در محل باراندازی، و کناره ی راه ها، و جاهای سایه دار» (وصول ۷۴ / ۳) - ۹۶ - از بول کردن در سوراخ جانوران نهی کرد و فرمود: «مساکن جن است» (وصول ۷۴ / ۳) - ۹۷ - مشرکین به مسلمانان گفتند: می بینیم صاحب شما (پیغمبر) شما را در همه چیز تعلیم

می‌دهد حتی قضای حاجت. (وصول ۷۸ / ۳) ۹۸ - چیزهایی را که پیغمبر مکروه می‌داشت اما نه در حد حرمت ده تا بود: عطرهاى زعفرانى، تغيير موى سفيد با رنگ، دامن كشيده با لباس دراز، انگشتر طلا به كار بردن، نشان دادن زيور، قمار كردن (بى‌مراهنه)، دعای حفظ خواندن بغير معوذتين، دعا و تعويد به خدا بستن، بيرون ريختن آب (به اسراف)، فاسد كردن كودك شيرخوار به همخوابگى با مادرش و آبتستن شدن او. (وصول ۱۸۵ / ۲) ۹۹ - مردی ژولیده موی دید فرمود: «آیا این مرد چیزی نیافت تا موی خود را با آن آرام کند؟». مردی دیگر را با لباسی کثیف دید فرمود: «آی این مرد چیزی نیافت تا جامه‌ی خود را با آن بشوید؟» (وصول ۱۸۶ / ۲) ۱۰۰ - انس گفت: پیغمبر برای ما وقت معین کرد در کوتاه کردن سیل و ستردن [صفحه ۴۶۵] موی زیر بغل و گرفتن ناخن و ستردن موی عورت، که از چهل شبانه‌روز تجاوز نکند. (وصول ۱۸۳ / ۲) ۱۰۱ - فرمود: «خداوند لعن کند سازنده‌ی موی عاریه و به کار برنده‌ی آن را و نازک کننده‌ی بی‌حد ابرو را، زنی را که ابروی خود را نازک کند، خال گذاران در صورت، و زنی را که به صورت خال می‌گذارد» (وصول ۱۸۴ / ۲) ۱۰۲ - فرمود: «عطر مردان بویش ظاهر و رنگش پنهان است، و عطر زنان رنگش ظاهر و بویش پنهان است» (وصول ۱۸۲ / ۲) ۱۰۳ - با مشک و عنبر خود را خوشبو می‌کرد و می‌فرمود: «بهترین عطرها مشک است» (وصول ۱۸۲ / ۲) ۱۰۴ - فرمود: «هر چشمی زناکار است اگر زنی عطر زد آن گاه به مجلسی در آمد، زناکار است» (وصول ۱۸۲ / ۲) ۱۰۵ - فرمود: «هر زنی بخور کرد (بوی خوش)، برای نماز عشا با ما حاضر نشود» (وصول ۱۸۲ / ۲) ۱۰۶ - فرمود: «برای من دوست داشتنی شده است بوی خوش و زن و نور چشم من نماز» (وصول ۱۸۱ / ۲) ۱۰۷ - فرمود: «خداوند تعالی پاکیزه است پاکیزگی را دوست دارد؛ نظیف است نظافت را دوست دارد؛ بخشنده است بخشندگی را دوست دارد؛ کریم و بزرگوار است [صفحه ۴۶۶] کرم را دوست دارد، پس خانه‌های خود را نظیف کنید و به یهودیان شبیه نشوید» (وصول ۱۸۱ / ۲) ۱۰۸ - توضیح: مفهوم پاکیزگی و نظافت از نظر تشبیه نیست «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا» اما برای تقریب ذهن و تفهیم چاره‌ای جز به کار بردن این الفاظ نیست، مفهوم کرم اخص است از مفهوم بخشندگی، زیرا کرم نوعی از بخشندگی است که بزرگوارانه باشد. ۱۰۸ - فرمود: «هر کس مویی دارد باید آن را گرامی بدارد» (وصول ۱۷۸ / ۲) ۱۰۹ - مردی ژولیده مو نزد او آمد، به او اشاره کرد، او فهمید، رفت و موی خود را اصلاح کرد و آمد، به او فرمود: «آیا این بهتر از آن نیست که یکی از شما ژولیده مو بیاید گوئی شیطان است؟» (وصول ۱۱۸ / ۲) ۱۱۰ - پیغمبر نهی کرد که زن، سر خود را بتراشد. (وصول ۱۷۹ / ۲) ۱۱۱ - فرمود: «سیلها را کم کنید و ریش‌ها را رها کنید» (وصول ۱۸۰ / ۲) ۱۱۲ - فرمود: «ستردن موی عورت و گرفتن ناخن و کوتاه کردن سیل از فطرت است»؛ از ریش خود هم از پهنا و هم از درازای آن می‌گرفت. (وصول ۱۸۰ / ۲) ۱۱۳ - فرمود: «اگر زن برای شوهرش زینت نکند در نظر او خوار می‌شود» (وصول ۱۷۳ / ۲) ۱۱۴ - پیغمبر خضاب نیست و سفیدی مو در او کم ظاهر شد، اگر می‌خواستند موهای سفید سر او را می‌شمردند. (وصول ۱۷۶ / ۲) ۱۱۵ - فرمود: «هر کسی به طبابت بپردازد و طبی از او معلوم نباشد، ضامن است» (وصول ۸۷ / ۴) ۱۱۶ - توضیح: مراد از معلوم بودن یا شهادتنامه یا آزمایش حذاقت است هر چند ایشان هم در مواردی ضامنند و آن وابسته به تشخیص کارشناس است. ۱۱۶ - فرمود: «با آبی که با آتش، گرم شده، وضو بگیرد» (وصول ۱۹۵ / ۵) ۱۱۷ - توضیح: وضوء در این جا به معنی مطلق شستشو و زدودن کثافت است که با آب گرم بهتر به عمل می‌آید. ۱۱۷ - فرمود: «اگر بر اتم دشوار نمی‌آمد هر آینه ایشان را امر می‌کردم که برای هر نماز وضو بکنند و برای هر وضو مسواک کنند» (مجمع ۲۲۱ / ۱) ۱۱۸ - توضیح: مراد آن است که بر فرض در وقت نماز بر وضوی سابق باقی باشند، از نو وضو بگیرند. ۱۱۸ - فرمود: «پاکترین خوراک شما آن است که آتش به آن رسیده باشد» (مجمع ۲۵۲ / ۱) ۱۱۹ - برای بول کردن، جای مناسبی پیدا می‌کرد (مستور و بی‌ترشح). ۱۲۰ - مردی مشرک به عبدالله گفت: من گمان دارم صاحبش شما (پیغمبر) همه چیز را به شما یاد می‌دهد، عبدالله گفت: بر فرض آن که قصد تو استهزاء باشد او به ما یاد داده رو به قبله نباشیم (در وقت قضای حاجت)، با دست راست استنجا نکنیم، با استخوان و پلیدی خشک استنجا نکنیم، و به کمتر از سه سنگ خود را از آلودگی

پاک نکنیم. (مجمع ۲۰۵ / ۱). [صفحه ۴۶۸] ۱۲۱ - فرمود: «این بدن‌ها را پاکیزه سازید، خداوند شما را پاکیزه کند، هر آینه بنده‌ای نیست که در حال طهارت بخوابد مگر آن که فرشته‌ای با او باشد با دعایش که آن بنده ساعتی از شب پهلو به پهلو نشود مگر آن که فرشته گوید: خداوند! بنده‌ات را بیمارز زیرا به طهارت خوابیده» (مجمع ۲۲۶ / ۱) ۱۲۲ - از شاشیدن در آب جاری نهی کرد. (مجمع ۲۰۴ / ۱) ۱۲۳ - هر وقت از قضای حاجت فارغ می‌شد، وضو می‌گرفت. (مجمع ۲۴۱ / ۱) ۱۲۴ - هرگز در حال جنابت غذا نخورد. (مجمع ۲۷۴ / ۱) ۱۲۵ - فرمود: «چوب زیتون خوب مسواکی است، دهن را خوشبو می‌کند و حفره‌های لثه را از بین می‌برد و آن مسواک من و پیامبران است» (مجمع ۱۰۰ / ۲) ۱۲۶ - مردی را دید در مسجد بول کرد، مردم خواستند مانع شوند فرمود: «بر او قطع نکنید»، آن گاه او را خواست فرمود: «چرا در مسجد بول کردی مگر مسلمان نیستی؟» گفت: گمان کردم این هم زمینی مانند دیگر زمینها است، پیغمبر دلوی آب خواست و بر آن مکان ریخت. (مجمع ۱۰ / ۲) ۱۲۷ - یکی پرسید: اگر لباس خوب بپوشم، از تکبر است؟ فرمود: «به درستی خداوند زیبا است زیبایی را دوست دارد» (مستدرک ۲۶ / ۱) ۱۲۸ - به غسل کردن و استعمال بوی خوش و مسواک کردن در روز جمعه سفارش می‌نمود. (وصول ۱۳۰ / ۳) ۱۲۹ - فرمود: «جبرئیل به من دوايي آموخت که هر دردی را شفا می‌دهد» و گفت: «نسخه‌ی آن از لوح محفوظ است؛ آب باران را که بر سقفی جریان نکرده در ظرفی جمع می‌کنی، و بر آن از این‌ها هر یک هفت بار میخوانی فاتحه، آیه‌ الکرسی، اخلاص، قل اعوذ برب الفلق، قل اعوذ برب الناس، و این دعا: (لا اله الا الله وحده لا شریک له [صفحه ۴۶۹] له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير) آن گاه هفت روز روزه می‌گیری و با آن آب افطار می‌کنی» (وصول ۱۷۳ / ۳). توضیح: مراد آن است که اول به آن آب افطار می‌کند نه آن که به آب تنها اکتفا می‌کنی. ۱۳۰ - از منترها از او پرسیدند، فرمود: «بر من عرضه کنید» چون عرضه کردند، فرمود: «هر چیزی که در آن شرک نیست، زیانی ندارد» (وصول ۱۷۸ / ۳) ۱۳۱ - گاهی نزد او مریضی می‌آوردند و او بر او دعا می‌خواند. (وصول ۷۸ / ۳) ۱۳۲ - چون صورت پیغمبر در جنگ احد زخمی شده بود، امیرالمؤمنین آب می‌ریخت و فاطمه می‌شست، چون خون زیادی کرد فرمود قطعه حصیری را سوختند، از خاکستر آن بر زخم نهاد، خون بند شد. (وصول ۱۷۵ / ۳) ۱۳۳ - می‌فرمود: «قارچ از اقسام من است (من و سلوی) و آب آن، شفای چشم است» (وصول ۱۷۱ / ۳) ۱۳۴ - سفارش می‌کرد روی دل حنا بگذارند (وصول ۱۷۱ / ۳) ۱۳۵ - در وفد ثقیف مجذومی بود، پیغمبر فرستاد به او گفتند: ما با تو بیعت کردیم، برگرد. (وصول ۱۵۲ / ۳) ۱۳۶ - عامر الرام یکی از اهل شام گفت: در شهرمان بودیم که پرچم‌هایی دیدم برافراشته، گفتم: چیستند؟ گفتند: پرچم رسول الله است نزد او رفتم، در سایه‌ی درختی نشسته بود و اصحابش فراهم بودند، نزد ایشان نشستم، پیغمبر امراض را یاد می‌کرد و فرمود: «به درستی که مؤمن هر گاه دردی به او رو دهد، پس از آن خداوند او را شفا دهد، برای گناهان گذشته‌ی او کفاره باشد و برای آینده‌ی او موعظه، و به درستی که منافق چون [صفحه ۴۷۰] مریض شود و بعد شفا یابد، مانند شتری است که او را بسته باشند، بعد او را باز کند نمی‌داند برای چه بسته‌اند، و برای چه باز کرده‌اند»، یکی از اطرافیان گفت: یا رسول الله! اقسام چیست؟ به خدا سوگند من هیچگاه بیمار نشده‌ام؛ پیغمبر فرمود: «برخیز که تو از ما نیستی» (وصول ۱۴۰ / ۲) ۱۳۷ - به زنی که بر جهاز شتر حائض شده بود فرمود: «نمک در آب بریز و محل را شستشو کن» (وصول ۱۲۹ / ۳) ۱۳۸ - فرمود: «شیطان سخت جستجوگر و سخت لیسنده است اگر یکی از شما خوابید و در دست او بوی گوشت باقی بود و زیانی به او رسید، سرزنش نکند مگر خود را» (وصول ۱۵۰ / ۳). توضیح: چه بسا مراد از شیطان در این جا میکروب باشد. ۱۳۹ - فرمود: «اگر یکی از شما خشم کرد، بنشیند؛ و اگر خشمش فرونشست، دراز بکشد» و روایت دیگر وضو بگیرد. (وصول ۱۸۷ / ۳). [صفحه ۴۷۱]

کار، کوشش، کشاورزی

اسلام دین سعی و عمل است، قوله تعالی: «و ان لیس للانسان الا ما سعی» (النجم / ۳۹) یعنی: «و این که نیست برای انسان (چیزی)

مگر آن چه را با کوشش سعی خود به دست می‌آورد»، و همین آیه‌ی مبارکه مهم‌ترین دلیلی است بر این که اسلام دین کار و کوشش و تلاش در جستجو و پیجویی برای استخدام است. ۱- پیغمبر اکرم فرمود: «بهترین کسب‌ها، کسب یدی و کار دستی به معنی اعم است»؛ از میان کسب‌ها بزازی و عطر فروشی را می‌ستود. (نظام ۳۲ / ۲) - ۲- مردی انصاری از فقر نزد او شکایت نمود و گفت: تا برگردم شاید بعضی از اهلم از گرسنگی تلف شده باشند، به او فرمود: «برو بین چیزی در خانه‌ات هست؟» رفت فرش پاره و قدحی آورد، پیغمبر به اصحاب فرمود: «کی آن‌ها را می‌خرد؟» یکی آن‌ها را بیک درهم خریدار بود، فرمود: «آیا کسی بیشتر می‌خرد» یکی به دو درهم خرید، پیغمبر فرمود: «با یک درهم غذایی برای اهل خانه‌ات فراهم کن و با یک درهم دیگر تبری بخر و نزد من بیا»، و او چنان کرد پیغمبر فرمود: «حال به فلان دره برو و هیچ [صفحه ۴۷۲] خار و هیزمی را رها مکن آن‌ها را جمع کن و بفروش، و تا ده روز نردد من نیا» و او رفت و پس از ده روز آمد و گفت: یا رسول الله! در این فرمان که دادی برکت نهاده شد، پیغمبر فرمود: «این برای تو بهتر است تا آن که روز قیامت بیایی و لکه‌ی سئوال در روی تو باشد». (نظام ۵۷ / ۲). توضیح: درسهایی که از این روایت می‌توان یاد گرفت: الف- اگر کسی جوای کار باشد، حتما پیدا خواهد نمود. ب- هیچ کار مشروعی که انسان را از سؤال باز دارد، عار نیست. ج- انسان باید از نظر اولویت، همیشه از نگهداری اشیاء زائد در خانه احتراز کند و از اسراف پرهیزد، وقتی برای راه انداختن چرخ زندگی حتی فروش پلاس ژنده‌ای روا باشد، به طریق اولی چیزهائی زائد بر احتیاجات واقعی همیشه باید سیر بلاگردان ضرورت‌های زندگی باشد. د- در خرید و فروش باید دقت کرد تا هر یک از خریدار و فروشنده مغبون نشوند. ه- فرموده‌ی پیغمبر که تا ده روز نزد او نیاید، برای توطین نفس و انس گرفتن با کار و استواری تصمیم اوست، زیرا هر کس یقین داشت که کار او چیست؟ برای خوب انجام دادن آن تلاش می‌کند و دلیل بر آن این است که ضعیف‌ترین مشاغل مانند پینه‌دوزی در پيله‌ترین جاها در اثر پشت کار و امانت، زندگی خوبی بار می‌آورد. و- تقبیح سؤال و تکدی که مایه‌ی تبلی و بیکاری و مزاحمت با مستمندان واقعی است و بیشتر مشکلات و بدبختی جوامع از آن است. و چه بسا درسهای آموزنده‌ی دیگر، زیرا حدیث پیغمبر هم مانند قرآن مجید عجائب تدبیریش پایان ندارد. [صفحه ۴۷۳] ۳- می‌فرمود: «خداوند از کارگر دوست دارد که چون کاری انجام دهد، خوب انجام دهد (اسد ۲۵۲ / ۴). ۴- در سفرها گاهی زودتر از دیگران به چاهی می‌رسید و بر طبق معمول حوضی درست می‌کرد و آن را پر از آب می‌نمود تا دیگران برسند (اسد ۳۶۵ / ۱). ۵- در حفر خندق کار را بین مردم تقسیم کرد و خودش هم کار کرد. (اسد ۲۹۰ / ۱) ۶- چون از غزوه‌ی تبوک بازگشت، سعد انصار از او پیشواز نمود، پیغمبر با او مصافحه کرد و فرمود: «دست تو را چه شده؟» گفت: یا رسول الله! بیل و کلنگ می‌زنم که بر عیالات انفاق کنم، پیغمبر دست او را بوسید و فرمود: «این دست است که آتش به آن نمی‌رسد» (اسد ۲۶۹ / ۲). ۷- به خانه وارد شد، دیدند به کاری مشغول است که او را خسته می‌کند چون کار را تمام کرد فرمود: «از روزی مایوس نشوید، تا سر شما می‌جنبد، زیرا انسان مادرش او را می‌زاید چنانچه پوست بر بدنش نیست (از بس نارک است) آن گاه خداوند او را روزی می‌دهد» (اسد ۳۷۳ / ۲). ۸- اهل حرفه را دوست داشت می‌فرمود: «خداوند، مؤمن اهل حرفه را دوست دارد». در جای دیگر فرمود: «خداوند، اهل حرفه‌ی امین را دوست دارد» (مجمع ۶۲ / ۴). ۹- می‌فرمود: «رزق را در پنهانیهای زمین بجوید، به زودی در آینده معادنی یافت می‌شود که بدترین خلق عهده‌دار آنند» (مجمع الزوائد ۶۵ / ۴). تنبیه: انصاف دهید آیا این فرموده پیغمبر اکرم اخبار از غیب نیست که بعد از هزار و سیصد سال معلوم و مشهود گردیده است؟ [صفحه ۴۷۴] ۱۰- می‌فرمود: «پیش از آن که عرق کارگر خشک شود، مزد او را بدهید» (مجمع ۱۹۸ / ۴). ۱۱- از فروش زمین نهی می‌کرد و می‌فرمود: «هر کس زمین دارد، بکارد یا آن را به برادر دینی واگذار کند که او بکارد» (اسد ۱۵۱ / ۲). توضیح: پیغمبر اسلام از هزار و سیصد سال قبل اشتباه امت خود را در فروش زمین به یهودیان می‌دید، یعنی بعضی از مسلمانان فلسطین که چون دیدند یهودیان زمین را به قیمتی گرانتر از عادل‌ی وقت خریداری می‌کنند قسمتی از زمین‌های خود را به ایشان فروختند و این کار بعد از پایان جنگ اول انجام گرفت و مقدمه‌ی تشکیل دولت یهود گردید. ۱۲- یکی از اصحاب فقیر بود، زنش گفت: نزد پیغمبر

برو و چیزی بخواه، وقتی نزد پیغمبر رفت و درخواست کرد، پیغمبر فرمود: «کسی که بخواهد، به او می‌بخشیم، و کسی از سؤال پرهیز کند، خداوند او را بی‌نیاز می‌سازد»؛ مرد به خانه برگشت، بار دیگر زنش اصرار کرد که نزد پیغمبر برود، تا سه بار، وی رفت و همان را شنید، به خانه آمد تیشه‌ای به عاریه گرفت و به صحرا رفت و قدری هیزم جمع کرد و با بهای آنها غذائی برای عیال خود فراهم ساخت، کم‌کم خودش از فروش هیزم تیشه‌ای خرید و از همان راه بساط زندگی را از هر جهت فراهم ساخت. (وافی - الایمان / ۱۳.۷۹) - در حفر خندق، خودش با ظرف خاک‌کشی، خاک جابه‌جا می‌کرد (واقعی / ۱۴.۴۴۶) - براء بن عازب گفت: پیغمبر بر پشت خود خاک می‌کشید چندان که میان من [صفحه ۴۷۵] و او را غبار گرفته بود. (واقعی / ۱۵.۴۴۹) - شب هنگام در کنار شکافی که در خندق بود پاس می‌داد. (واقعی / ۱۶.۴۶۳) - برای کار، مزد می‌داد. (نظام / ۲۶۵ / ۱۷.۱) - فرمود: «هر کس درخت سدري را برای زراعت قطع کند، خدا خانه‌ای از آتش برای او بنا می‌کند» (اسد / ۱۸۳ / ۳). توضیح: اختصاص درخت سدر و تأکید بر بقای آن جالب توجه است، کسانی که مناطق گرم و بی‌درخت و بی‌آب عربستان و امثال آن را دیده‌اند می‌دانند که زیر اشعه‌ی سوزان آفتاب تنها سایبانی که پناهگاه است سایبان درخت سدر است که در آن بیابانهای خشک و سوزان می‌روید و رشد می‌کند و شاداب است و نیز میوه‌ی آن می‌تواند اسنان را تغذیه نماید. ۱۸ - بعد از فتح خیبر، مردم آن جا گفتند: ما اهل زراعت و درختیم، پیغمبر ایشان را به کار گمارد و سهمیه داد. (فتوح / ۱۹.۳۶) - وقتی نیروی اسلام از غزوه‌ی بنی‌قره بازگشت، در بیشه‌ی بنی‌حارثه بار انداختند، ایشان نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! این بیشه چراگاه دام‌های ماست، پیغمبر فرمان داد هر درختی از آن بریده شده، نهال خرمائی به جای آن کاشتنند و آن بیشه باغ‌خرمایی شد (فتوح / ۲۳۲ / ۲۰) - زیر نخلستان بنی‌نضیر جو می‌کاشت، قوت سال عیال را نگه می‌داشت، مازاد را برای تجهیز ارتش مصرف می‌کرد. (فتوح / ۳۱ / ۲۱) - از نشستن در بوستان خوشش می‌آمد و می‌فرمود: «هرگاه به یاد بیابان بیفتم [صفحه ۴۷۶] قلبم آرام می‌شود» (نظام / ۴۷) - توضیح: فرموده‌ی پیغمبر توصیه‌ای به انس گرفتن با مظاهر طبیعت است از وقتی که بشر به جای هم آغوشی با باغ و بوستان به سالنهای پرزرق و برق و دم کرده بدون چشم‌انداز، پناه بره، هم جسم خود را فرسوده ساخته، هم فکر خود را، هم نشاط خود را، هم لذت‌یابی بی‌شائبه را؛ در آغوش طبیعت است و اضطراب، در سالن‌های مجلل. ۲۲ - می‌فرمود: «هر کس درخت بکارد و برای تربیت آن شکلیا باشد تا به ثمر برسد، در هر چه از آن بهره‌مند شود ثواب صدقه‌ای نزد خداوند دارد» (مجمع / ۶۸ / ۴) - ۲۳ - قطع‌کننده‌ی درخت سدر را لعنت کرد. (مجمع / ۶۹ / ۴) - ۲۴ - به «هرقل» امپراتور روم شرقی نوشت: «سلام بر کسی باد که از هدایت پیروی کرد، اما بعد، مسلمان شو سالم می‌شوی، خداوند پاداش تو را ده بار می‌دهد، اگر مسلمان نشدی گناه کشاورزان به گردن تو» (شامی / ۴۹۸ / ۴). توضیح: مراد از گناه کشاورزان گناه کسی است که حقوق ایشان را پایمال می‌کند، زیرا بیشترین حقوق پایمال شده در اجتماعات حقوق کشاورزان بود، که از روایت ذیل معلوم میشود. ۲۵ - به علی (علیه‌السلام) وصیت فرمود: «یا علی! مبادا با حضور تو بر کشاورزان، ظلم شود، یا بر مالیات ایشان افزوده گردد یا ایشان را برای کار به سخره گیرند» (وسائل / ۲۱۶ / ۶). [صفحه ۴۷۷] ۲۶ - در فتح خیبر پس از پیمان بستن با یهود، که قسمتی از زمین‌ها در دست خودشان مانده بود، یهودیان به پیغمبر شکایت کردند که بعضی از مسلمانان از ایشان چیزی بدون پرداخت بهای آن می‌گیرند، پیغمبر فرمود: «الصلاة جامعة» و این شعار در وقت ابلاغیه‌های مهم داده می‌شد؛ چون مسلمانان فراهم شدند فرمود: «یهودیان شکایت کرده‌اند که در حصارهای ایشان می‌روید، ما ایشان را بر مالشان و جانشان تأمین داده‌ایم تصرف در مال ایشان جز به حکم قانون روا نیست»؛ بعد از آن مسلمانان بهای سبزیجات و دیگر محصولات ایشان را می‌پرداختند، و اگر یهودیان چیزی مفت می‌دادند قبول نمی‌کردند. (واقعی / ۶۹۱ / ۲۷) - «جبه» و «سوار» پسران خالد بر پیغمبر وارد شدند، دیدند مشغول بنائی است، فرمود: «بیائید جلو کمک کنید» آمدند، چون کار تمام شد، پیغمبر به ایشان مزد داد و فرمود: «مادامی که سر شما می‌جنبد از رزق مأیوس نشوید، هیچ مولودی از مادر نمی‌زاید، مگر آن که هنوز پوست نبسته خداوند روزی او را می‌رساند» (اسد / ۳۹۸ / ۲۸) - بر قبری گذر کرد آن را اصلاح نمود و فرمود: «خداوند، بنده‌ای را دوست دارد که چون کاری

انجام دهد، آن را استوار کند» (اسد ۸۲ / ۲) ۲۹ - گاهی در خانه، خیاطی می نمود. (نظام ۶۰ / ۲) ۳۰ - زمینی را به اندازه‌ی تاخت اسب به شخصی بخشید و فرمود: «هر وقت آن را آباد کردی دوباره به قدر تاخت اسبی به تو خواهم داد» (واقعی / ۶۵۸). توضیح: همه‌ی مسائل اصلاحات ارضی و بهره‌برداری از زمین در این بیان مختصر پیغمبر مندرج است، اصل اساسی آن است که زمین باید آباد شود و بنابراین در دست کسی باید باشد که بتواند آن را آباد کند و [صفحه ۴۷۸] بیش از توانایی نباید در دست کسی بماند که باطل و عاقل گردد، انحطاط کشاورزی در هر منطقه، با متصرف بودن افراد بیکاره در اراضی کشاورزی رابطه‌ی مستقیم دارد، پیغمبر فرمود: «زمین را آباد کن تا باز به تو واگذار شود». ۳۱ - فرمود: «برادرم عیسی به شهری گذر کرد، دید میوه‌های ایشان کرم زده است، مردمش هم به او شکایت کردند که این مشکل را برای ایشان حل کند، عیسی گفت: علاج این کار پیش خودتان است، شما وقتی درختی می‌کارید، روی ریشه‌ی آن خاک می‌ریزی و آن درست نیست و سزاوار آن است که اول بر ریشه‌ی آن آب بریزی و بعد خاک، تا کرم نزدند و چنین کردند کرم زدگی برطرف شد» (وسائل ۹۲ / ۶). توضیح: امروز هم بهترین طرز غرس نهال آن است که در روی اطراف ریشه قدری آب باشد، آن وقت خاک بریزند تا خلل و فرج با آب و خاک پر شود و جای خالی نماند. ۳۲ - کسب و تجارت را دوست داشت، می‌فرمود: «بهترین کسب، کار درست است، خداوند! به سحرگاهان امت من برکت ده» (نظام ۲۲ / ۲) ۳۳ - فرمود: «هفت چیزند که اجر آن‌ها به انسان می‌رسد و حال آن که انسان در قبر است: کسی که چیزی بیاموزاند، یا نهی جاری کند، یا چاهی حفر کند، یا نخلی غرس کند، یا مسجدی بسازد، یا مصحفی بجا گذارد، یا فرزندی که برای او تحصیل آموزش کند» (خلق الکامل ۱۸۶ / ۲) ۳۴ - روزی پیغمبر با اصحاب نشسته بود، جوانی سخت کوش را دیدند گفتند: وای بر او اگر این سخت کوشی در راه خدا بود، پیغمبر فرمود: «چنین مگوئید، اگر [صفحه ۴۷۹] تلاش او برای فرزندان کوچکی است، تلاشش در راه خدا است؛ اگر برای پدر و مادر است در راه خدا است؛ اگر تلاش می‌کند تا نفس خود را عقیف نگهدارد، در راه خدا است؛ و اگر برای فخریه است در راه شیطان است» (خلق ۱۷۲ / ۲) ۳۵ - فرمود: «چون صبح کردید نخوابید و طلب روزی کنید، صبح زود به دنبال کار و روزی بروید، زیرا سحرخیزی برکت و کامیابی است» (خلق ۱۷۸ / ۲) ۳۶ - از فروش باغ و نخل نهی می‌کرد و می‌فرمود: «نخل خوب چیزی است، هر کس آن را بفروشد، بهای آن همچون خاکستری است بر قله‌ی کوه در معرض طوفان مگر آن که با بهای آن ملک دیگر بخرند» (مکاتیب ۵۰۵ / ۳۷) - می‌فرمود: «زمین‌های خود را بکارید و اجاره ندهید» (تیسیر ۲۲۷ / ۴). توضیح: اعراب غالباً جاهل به زراعت و درختکاری بودند و علت آن در درجه‌ی اول کمبود آب جز در یمن و عدم امنیت و شیوع قتل و غارت و تصرف موقت سرزمین‌های سبز شده از باران بود، پیغمبر اکرم در تقسیم اراضی و واگذار نمودن هر قسمت معین به فردی معین یا به قومی معین ایشان را از خواب سنگینی بیدار کرد، که مجداً به درختکاری و دامداری و نگهداری زنبور عسل پردازند و فرمود: «کونوا من عمار الارض» یعنی: «از آباد کنندگان زمین باشید»؛ و از فروش باغ و زمین و نخل که نشانه‌ی بی‌علاقگی به امور کشاورزی بود نهی می‌فرمود. ۳۸ - وقتی پیغمبر مردی را می‌دید و هیأت او به نظرش عالی بود می‌فرمود: «آیا حرفه‌ای دارد؟» اگر نداشت از چشم او می‌افتاد، می‌گفتند: چرا؟ می‌فرمود: «اگر مؤمن [صفحه ۴۸۰] حرفه‌ای نداشت با دینش زنگانی می‌کند» (سنن ۸۸ / ۸۸). توضیح: مراد پیغمبر آن است که هر کس حرفه‌ای ندارد به ناچار برای معیشت خود از راه غیر مشروع ارتزاق خواهد نمود خواه سؤال کردن، خواه فروختن آبروی خود برای کاری ناروا و در این صورت با فروختن دین خود زندگی کرده و آن را در معرض انحراف و تلف قرار داده است. ۳۹ - نزد پیغمبر گفتند: فلانی بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد فرمود: «کی او را آب و نان می‌دهد؟» گفتند: همه‌ی ما، فرمود: «همه‌ی شما از او بهترید» (خلق ۱۷۵ / ۲) ۴۰ - فرمود: «در اسلام نه زمامی هست، نه خزامی، نه رهبانیتی، نه عزوبتی، نه ساحتی» (غریب الحدیث ۴۴۴ / ۱). توضیح: اینها کارهای ریاضت کشان بنی‌اسرائیل و نیز هندوها بود؛ زمام: گذراندن حلقه از وسط بینی؛ خزام: گذراندن بند پشمی از میان یکی از سوراخ‌های بینی، رهبانیت: گوشه‌گیری و افراط در ریاضات؛ تبتل: عزوبت و همسر اختیار نکردن؛ سیاحت: سر به بیابان نهادن و خانه را رها

کردن. ۴۱ - به حکیم بن حزام عطیه‌ای کمتر از دیگران داد، گفت: یا رسول الله! گمان نمی‌کردم مرا کمتر از دیگران بدهی، پیغمبر آن را زیاد کرد، او باز سؤال نمود، پیغمبر زیاد کرد تا راضی شد، گفت: یا رسول الله! کدام عطیه‌ی تو افضل است؟ فرمود: «اولی» (مطالب ۲۴۰ / ۱). [صفحه ۴۸۱] ۴۲ - فرمود: «اگر یکی از شما بندهای خود را بگیرد و به کوه رود و پشت‌های هیزم ببندد و به بازار برود و آن را بفروشد و بهای آن را بخورد بهتر از آن است که نزد کسی برود و از او بخواهد او را عطا کند یا منع نماید» (مطالب ۲۴۸ / ۱). ۴۳ - فرمود: «مزد کارگر را بدهید پیش از آن که عرقش خشک شود» (مطالب ۴۲۸ / ۱) ۴۴ - فرمود: «هر کس بر مزد کارگر ظلم کند، عمل او پوچ است و بوی بهشت بر او حرام است و حال آن که بوی آن از پانصد ساله راه استشمام می‌شود» (مطالب ۴۳۴ / ۱). ۴۵ - فرمود: «هر کس زمین مرده‌ای را که مسلمانی در آن حقی نداشته باشد، آباد کند، آن زمین برای اوست، و رگ و ریشه‌ی ظالمی در آن حقی ندارد» (مطالب ۴۳۳ / ۱). توضیح: تفصیل و حدود آن مربوط به فقه احکام است. ۴۶ - فرمود: «هر کس درخت سدری را که رهگذر و بهائم در سایه‌ی آن می‌نشینند، بیهوده و ظلما برید و حقی در آن نداشت، خداوند سر او را در آتش فرومی‌برد» (مطالب). ۴۷ - دید که در میان کارگران یکی گل را بهتر بهم می‌زند، فرمود: «بیل را به او بدهید» (مجمع ۷ / ۲). ۴۸ - فرمود: «نیست مؤمنی که درختی بکارد یا زراعتی که از آن پرنده یا انسان یا حیوانی بخورد مگر آن که برای او صدقه باشد» (وصول ۳۹۸ / ۳). [صفحه ۴۸۳]

حمایت حیوانات

برای توجه به حیوانات و پرستاری و مراقبت از آن‌ها تأکید بلیغ می‌فرمود، اینک نمونه‌ها: ۱ - می‌فرمود: «در هر صاحب جگر گرمی اجری هست، حمایت از هر جاننداری پاداشی نزد خداوند دارد؛ سفارش می‌کرد زیاد ندوشند، پالان را در جای خود قرار دهند، دهنه تیز نزنند، زیاد بار نکنند، جای رهوار و زیر پایشان تر نباشد. مردی از تنهایی شکایت کرد فرمود: «یک جفت کبوتر نگهدار» (نظام ۱۵۵ / ۲). ۲ - وضو می‌گرفت، گربه‌ای پهلوی او آمد، پیغمبر دانست که تشنه است، ظرف آب را به طرف او برد، گربه آشامید، بعد وضو گرفت. (بحار ۲۹۳ / ۱۶). ۳ - در راه مکه سگی دید که بچه‌هایش به دورش بودند و شیر می‌خوردند، جعیل بن سراقه را فرمود تا جلو او بایستد مبادا سواران که می‌گذرند به او آسیب برسانند، (واقعی / ۸۰۴). ۴ - در یکی از جنگ‌ها همسر ابوذر فرار کرد و بر شتری از شتران پیغمبر سوار [صفحه ۴۸۴] شد و به شتاب به مدینه آمد و به پیغمبر گفت: نذر کرده‌ام اگر نجات یافتم شتر را قربانی کنم و از جگرش بخورم، پیغمبر فرمود: «چه بد پاداشی به او داده‌ای تو را حمل کرده و نجات داده آن گاه نحرش کنی؟ بدان که نذر در آن جا که معصیت خداوند است یا مالکش نیستی منعقد نمی‌شود» (واقعی / ۵۴۸). ۵ - حکم بن حارث شترش از جا بر نمی‌خاست و او را می‌زد، پیغمبر به او فرمود: «شترت را مزن» و به شتر گفت: «حل حل» شتر از جا برخاست. اسد ۳۱ / ۲). ۶ - سواده بن ربیع نزد پیغمبر آمد، شترانی به او بخشید و فرمود: «وقتی نزد اهل خود رفتی، به ایشان امر کن غذای چارپایان را خوب کنند و ناخن‌ها بگیرند تا وقت دوشیدن، پستان آن‌ها را خراش ندهند» (اسد ۳۷۶ / ۲). ۷ - در حصار از انصار وارد شد، شتری آن جا بود، چون پیغمبر را دید حرحر کرد و اشک از چشمانش جاری شد، پیغمبر نزد او رفت و دست بر سر و گردنش کشید، شتر آرام شد پرسید: «این شتر از کیست؟» جوانی از انصار گفت: از من است، فرمود: «از خدا نمی‌ترسی این شتر را گرسنه نگه می‌داری؟ و برای کار او را خسته می‌کنی؟ به من شکایت کرد» (اسد ۱۳۴ / ۳). ۸ - فرمود: «هیچ خانه‌ای نیست که شب هنگام گوسفندان در آن وارد شوند مگر آن که فرشتگان بر ایشان شب و روز صلوات فرستند» (اسد ۹۷ / ۲). ۹ - در راهی دید یکی گوسفندی را خوابانده و پا بر گلوی او نهاده کارد را تیز می‌کند و گوسفند به او نگاه می‌کند، فرمود: «می‌خواهی او را ذبح کنی یا دوبار او را بمیرانی؟» (مجمع ۳۳ / ۴). ۱۰ - تمیم‌داری را دیدند که خودش جوهای اسبش را پاک می‌کند، گفتند: دیگر این کار را انجام دهد، گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «مردی نیست که [صفحه ۴۸۵] خودش برای اسبش جوها را پاک کند مگر آن که

خداوند به هر حبه‌ای حسنه‌ای برای او بنویسد» (اسد ۲۱۵ / ۱) ۱۱ - می‌فرمود: «موی پیشانی اسبان را مچینید، زیرا خیر در آنها است؛ موی یال آنها را مچینید که آنها را گرم می‌کند؛ دم آنها را مچینید که مگس پران آنها است» (اسد ۳۶۳ / ۳) ۱۲ - به عبدالجبار بن حارث اسبی بخشید، چنان شد که صدای شیهه‌ی اسب را نشنید، فرمود: «چرا صدای شیهه‌ی اسب را نمی‌شنوم؟» گفت: فکر کردم صدای شیهه‌ی آن، تو را آزار می‌دهد، او را اخته کردم؛ پیغمبر از اخته کردن اسب نهی فرمود. (اسد ۲۷۶ / ۳) ۱۳ - فرمود: «زنی بدکاره بر سگی تشنه گذر کرد، کفش خود را به روسری خود بست و از چاه آب کشید و سگ را سیراب کرد، خداوند او را آمرزید» (الرسول / ۲۹۵) ۱۴ - صورت اسب خود را می‌مالید و نوازش می‌کرد از او پرسیدند: چرا؟ فرمود: «جبرئیل درباره‌ی اسب سفارش بلیغ نمود. می‌فرمود: از اسبان کمیت (رنگی میانه سرخی و سیاهی) و اسبان اغر (سفید پیشانی) و محجل (که بالای سمش سفید است) انتخاب کنید یا اشقر (میانه سرخی و زردی) یا اغر محجل را یا ادهم (سیاه) اغر محجل را (اسد ۳۲۷ / ۵). توضیح: سه رنگ را انتخاب فرمود: کمیت و اشقر و ادهم را که در هر سه اغر بودن و محجل بودن شرط است. ۱۵ - فرمود: کسی که در گردنه از رهوار خود پیاده شود چونان کسی باشد که [صفحه ۴۸۶] بنده‌ای در راه خدا آزاد کرده باشد» (حیاء الحیوان راحله) ۱۶ - اعرابی‌ای را دید که با عصا گوسفندان خود را می‌زد، فرمود: «او را بیاورید اما مترسانید»، چون آوردند به او فرمود: «گوسفندان را با عصا مز، بلکه به رفق و نرمی آنها را پیش و پس کن» (اسد ۳۳۶ / ۱) ۱۷ - از شکار کردن در ایام مخصوص (وقت تولید نسل) نهی می‌کرد؛ خود پیغمبر هرگز شکار نکرد. (اسد ۹۲ / ۲) ۱۸ - می‌فرمود: «برای چارپایان بر صاحبانشان حقوقی هست: وقتی پیاده شد برای او علف بگذارد، هر وقت از آبی عبور کرد درنگ کند و آب را به او نشان دهد، به صورتش نزند زیرا تسبیح پروردگار می‌گوید، پشت او را چون مجلس (برای سخن گفتن) نکند مگر در راه خدا، بیش از طاقت بارش نکند، بیش از طاقت از او سواری نگیرد» (فصول المهمه / ۵۲۰) ۱۹ - به کشتن مار و وزغ سفارش می‌نمود. (مجمع ۴۵ / ۲) ۲۰ - فرمود: «مردی از راهی می‌گذشت، تشنه بود، چاهی دید، در آن داخل شد آب نوشید و بیرون آمد، سگی دید که از تشنگی له‌له می‌زد و خاک زمین را می‌خورد، با خود گفت: حال این سگ چون حال من است، در چاه رفت کفش خود را پر آب کرد و به دهن سگ گرفت تا سیراب شد، خداوند به پاداش این عمل او را آمرزید». گفتند: یا رسول الله! در خوبی کردن به حیوانات برای ما اجری هست؟ فرمود: «در هر صاحب جگرتری اجری هست» (تیسیر ۱۳۷ / ۲) ۲۱ - می‌فرمود: «پشت رهواران را همچون منبر سخنرانی قرار ندهید، خداوند آنها را برای شما تسخیر کرده تا شما را در راه‌های سخت به منزل برساند، بر روی زمین با هم سخن گوید» (تیسیر ۱۳۸ / ۲). [صفحه ۴۸۷] ۲۲ - الاغی دید که صورتش را داغ کرده بودند، پیغمبر بر آنها انکار کرد و دستور داد داغ نشانه را بر پشت کپل بزنند. (تیسیر ۳۸۷ / ۴) ۲۳ - در حجه‌الوداع همسران پیغمبر همراه بودند، اثاث عایشه سبک بود و بر شتر رهواری بار بود، اثاث صفیه سنگین بود بر شتری کندرو که عقب می‌ماند، پیغمبر فرمود: «اثاث عایشه را بر شتر صفیه بار کنید و اثاث صفیه را بر شتر عایشه تا عقب نماند» (مطالب ۱۵۷ / ۲) ۲۴ - ابوزرعه گفت: پیغمبر را دیدم اسب خود را با آستین خود مالش می‌داد. (مطالب ۱۵۹ / ۲) ۲۵ - یکی را کک گزید او را لعن کرد پیغمبر فرمود: «او را لعن مکن زیرا پیغمبری را برای نماز از خواب بیدار کرده» (مطالب ۴۴۴ / ۲) ۲۶ - یکی گفت: یا رسول الله بودیم پرنده‌ای دیدیم با دو جوجه‌اش، جوجه‌ها را گرفتیم، پرنده آمد و به دور ما پر می‌زد و بال می‌نهاد، چون پیغمبر دید فرمود: «کی این پرنده را درباره‌ی جوجه‌هایش آزار داده؟ جوجه‌ها را به او رد کنید؛ و لانه‌ی موری را دید که آتش زده‌ایم، فرمود: «کی این را آتش زده؟ سزاوار نیست که به آتش عذاب دهد مگر پروردگار آتش» (وصول ۱۳۹ / ۲) ۲۷ - فرمود: «چون در سرزمین سبز سفر کنید، شتران را از زمین بهره دهید و چون در سرزمین بی‌آب و علف سفر کنید سرعت کنید، و خود را به زمین خوب برسانید، و چون بار اندازید، از کناره‌ی راه‌ها دور شوید، زیرا جایگاه جانوارن است». و در روایت دیگر جای مارها. (وصول ۱۹۳ / ۲) ۲۸ - فرمود: «چون پاسی از شب بگذرد کمتر بیرون روید، زیرا برای خداوند چرندگانی هست که در آن ساعت آنها را در زمین پراکنده می‌کند» (وصول ۳۸۸ / ۴). [صفحه ۴۸۸] ۲۹ - امیر مؤمنان گفت: از جمله وصایای پیغمبر

به من فرمود: «یا علی! سه چیزند که دل را سخت می‌کنند: شنیدن لہو و بیهوده‌گویی و به دنبال شکار رفتن، و به درب خانه‌ی سلطان و حاکم رفتن» (بحار ۳۷۰ / ۷۵). ۳۰ - فرمود: «هر کس به دنبال شکار نرود غافل می‌شود» (بحار ۳۱ / ۳۷۱). ۷۵ - مردی را دید که به دنبال کبوتری بود و با او بازی می‌کرد فرمود: «شیطانی دنبال می‌کند شیطان خود را». از به جنگ انداختن حیوانات هم نهی نمود. (وصول ۲۱۳ / ۳) - فرمود: «اگر کسی گنجشکی را بیهوده بکشد روز قیامت در پیشگاه خدا فریاد زند و بگوید: فلانی مرا بیهوده کشت و برای سودی مرا نکشت» (وصول ۲۱۳ / ۴) - ۳۳ - به قتل مارمولک فرمان داد و او را فاسق کوچک نامید. (وصول ۸۰ / ۴) - فرمود: «کسی که مارمولک را با ضربی اول بکشد صد حسنه برای او نوشته می‌شود و با ضربی دوم کمتر، و با ضربی سوم کمتر»، از کشتن چهار حیوان نهی فرمود: مورچه، زنبورعسل، هدهد و سرد (پرنده کوچکی است). (وصول ۸۱ / ۴) توضیح: ثواب بیشتر ضربی اول برای آن است که ضارب دقت کند مبادا در برود. ۳۵ - فرمود: «هیچ اهل بیتی نیست که سگی را ببندد و نگهدارد، مگر آن که هر روز از عمل ایشان قیراط کم شود مگر سگ شکاری و سگ حافظ زراعت یا حافظ گوسفند» (وصول ۸۱ / ۴). توضیح: در روایات دیگر حافظ خانه هم استثنا شده، بنابراین مراد بیهوده [صفحه ۴۸۹] نگه داشتن است. ۳۶ - فرمود: «خداوند احسان را بر همه چیز نوشته است، چون ذبح کنید نیکو ذبح کنید، کارد را تیز کنید و ذبیحه را زود راحت کنید» (وصول ۳۷ / ۱۲۷) - ۲ - نهی فرمود که آن چه را مورچه با دست و دهن حمل می‌کند، بخورید. (وسایل ۲۲۵ / ۱۲) - ۳۸ - امیرمؤمنان گفت: پیغمبر فرمان داد شتری برای قربانی آماده کنم و گوشت و پوست و جلد آن را تصدق دهم و به قصاب از آن چیزی ندهم، و ما مزد او را از خودمان می‌دادیم. (وصول ۳۸۱ / ۱). [صفحه ۴۹۱]

شعر و شاعری

چنان مشهور است که در اسلام شعر و شاعری مطلقاً مذموم است البته در آیات مبارکات قرآن در باره‌ی پیغمبر اکرم آمده: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین» (یس / ۷۰) یعنی: «ما پیغمبر را شعر یاد نداده‌ایم و برای او هم سزاوار نیست، نیست آن (یعنی وحی منزل) مگر ذکر و قرآن آشکار»؛ و در مورد دیگر قوله تعالی: «و الشعراء یتبعهم الغارون» (الشعراء / ۲۲۴) یعنی: «گمراهان، شاعران را پیروی می‌کنند، اما پس از بررسی و تتبع معلوم می‌شود که مراد از شعر نکوهیده و حتی حرام، اشعار دوران جاهلیت، و متداول در آغاز اسلام است، که محتوای آن‌ها توصیف زن و شراب در صورت‌های زننده و بدآموزکننده و نیز فخریه به پدران جاهل و جنگ و کشت و کشتار است، مضافاً اگر جامعه‌ای گمان کرد که اوج فرهنگ او شعر و شاعری است بر فرض که آن شعر دارای محتوای خوبی باشد، مذموم است زیرا جامعه را به خودش خوشدل ساخته و از تعالی فرهنگ همه جانبه بازداشته است، اینک مواردی که به ما می‌فهماند شعر به طور مطلق مذموم و ناروا نیست، و در مواردی [صفحه ۴۹۲] پسندیده و آموزنده است: ۱ - پیغمبر اکرم فرمود: «ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحرا» یعنی: «بدرستی که بعضی از شعر، حکمت است و بعضی از بیان، سحر است» (تیسیر ۲۲۱ / ۲) - ۲ - به شعر حکیمانه مثل می‌جست اما آن را از وزن شعری می‌انداخت، طرفه بن عبد شاعر جاهلی معلقات گفته بود: سبتدی لک الایام ما کنت جاهلا و یأتیک بالاخبار ما لم تزود یعنی: «به زودی روزگار آن چه را به آن جاهلی برای تو آشکار می‌کند، و برای تو خبرهایی می‌آورد که در جنتی تو نیست»، و پیغمبر آن را چنین می‌خواند: سبتدی لک الایام ما کنت جاهلا- و یأتیک ما لم تزوده بالاخبار شعر نمی‌گفت و اشعار تمثیلی را از وزن می‌انداخت، از اشعار حکیمانه خوشش می‌آمد و آن قسمت حکیمانه را تنها می‌خواند؛ لبید، شاعر جاهلی گفته بود: الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل یعنی: (آگاه باشید هر چیزی جز خداوند باطل است و هر نعمتی بناچار زائل)، پیغمبر همان مصرع اول را تنها می‌خواند زیرا مصرع دوم که همه‌ی نعمت‌ها را زائل شمرده بود در نظر او باطل بود، زیرا نعمت‌های آخرت پایدار است. (قرطبی ۵۱ / ۱۵) ۳ - داستان قصیده برده مشهور و غیر قابل انکار است، باین شرح که کعب بن زهیر شاعر مشهور جاهلی در وقت مسلمان شدن،

قصیده‌ی غرائی در مدح پیغمبر ساخته بود که در حضور او و اصحاب، آن را خواند و مورد تحسین پیغمبر قرار گرفت و پیغمبر اکرم بالاپوش خود را به عنوان صله به او بخشید، به همین جهت به قصیده‌ی «برده» معروف شد و بعداً اولاد کعب آن برده را به بهای زیادی به خلفا فروختند، جالب توجه این که به رسم معمول که شعرا در آغاز قصیده به تشبیب و اشعار عاشقانه می‌پرداختند، تا [صفحه ۴۹۳] به مدح ممدوح می‌رسیدند، این قصیده هم سرآغازش سخنان دوران جوانی (تشبیب) است و پیغمبر اکرم اعتراضی به او نفرموده است، یکی از اشعار سرآغاز قصیده این است: لولا الهوی لم ترق دمعا علی طلل و لا ارقت لذكر البان و العلم یعنی: (اگر عشق نبود، اشکی بر ویرانه‌ی خانه‌ی معشوق نمی‌ریختی و از یاد درخت بان و کوه علم - نزدیک مکه - که میعادگاه است بی‌خواب نمی‌شدی). (بحار ۲۵۲ / ۲۲ و شامی ۶۹۹ / ۳) - حسان بن ثابت انصاری در حقیقت شاعر رسمی عصر پیغمبر بود که آماده‌ی معراضه با شعرا و یاوه‌گویان کفار بود و اشعاری در مرثیه‌ی شهیدان و تشجیع جنگاوران می‌سرود، پیغمبر دستور می‌داد برای او منبر می‌زدند، و او در مدح پیغمبر و مسلمانان و هجو کفار شعر می‌سرود. (اسد ۴ / ۲). توضیح: هجو کفار به مرحله‌ی سب و دشنام نمی‌رسید، زیرا به دستور قرآن مجید ممنوع بود، قوله تعالی: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم» (الانعام / ۱۰۸) یعنی: «بتهای ایشان را دشنام ندهید مبادا (به تلافی) خدا را از روی عداوت و جهالت دشنام دهند». ۵ - عباس بن مرداس شاعر جاهلی که در جاهلیت شراب را بر خود حرام کرده بود، بعد از جنگ «حنین» از عطایای پیغمبر برخوردار شد، اما طمعش زیاد بود و در شعر خود درخواست بیشتر داشت، پیغمبر فرمود: «او را ببرید و زبانش را قطع کنید (که دیگر مطالبه نکند)» رفتند و او را صد شتر دادند تا راضی شد. (اسد ۳۱۳ / ۳). [صفحه ۴۹۴] توضیح: در قرون گذشته شاعران مانند روزنامه‌نویسان امروز بودند که تبلیغات بوسیله‌ی ایشان انجام می‌گرفت. ۶ - از گفتن شعر در مورد طمع و زن نهی می‌فرمود. (مجمع ۲۷۸ / ۸) - «خنساء» شاعره‌ی مشهور برایش شعر خواند و پیغمبر بر او آفرین گفت، و خنساء همان است که در جنگ قادسیه‌ی هر چهار پسر خود را به جهاد تشوق کرد و هر چهار پیش چشم او شهید شدند. (نهایه ۲۳۶ / ۱۸) - ۸ - وفد تمیم همه جاهل و خودپسند و سبک سر بودند، به پیغمبر گفتند: شاعر خود را بگو با شاعر ما مفاخره کند، پیغمبر به ثابت بن قیس و حسان بن ثابت فرمود تا ایشان را جواب دادند؛ وفد تمیم همان‌ها بودند که از بیرون حجره‌های پیغمبر او را با صدای بلند می‌خواندند که در ذم ایشان آیه نازل شد و قبلاً گفته شد. (نهایه ۳۳ / ۱۸). در سفر عمره القضاء عبدالله بن رواحه پیشاپیش پیغمبر رجز می‌خواند: خلوا بنی الکفار عن سبیله الیوم نضربکم علی تنزیله ضربا یزیل الهام عن مقبله و یذهل الخلیل عن خلیله یعنی: «ای فرزندان کفار! برایش راه باز کنید، امروز شما را با شمشیر می‌زنیم برای قبول نزول قرآن چنان ضربتی که فرق (پیشانی) را از جایگاه خود می‌کند، و دوست را از یاد دوست غافل می‌کند» عمر به او گفت: آیا در حرم خداوند شعر می‌خوانی؟ پیغمبر فرمود: «ای عمر! او را رها کن، این شعر در کافران از نوک تیر کاری تر است» (تیسیر ۲۲ / ۲) - ۹ - از او از شعر پرسیدند، فرمود: «آن کلام است، نیکوی آن نیکو و زشت آن زشت است» (مطالب ۴۱۰ / ۲). [صفحه ۴۹۵] ۱۰ - فرمود: «به درستی که این شعر سخنی استوار از کلام عرب است، سائل با آن عطا می‌شود، غیظ با آن فرومی‌نشیند، مردم در اجتماع به خواسته‌های خود می‌رسند» (مطالب ۴۰۰ / ۲) - ۱۱ - هلال بن شریذ از قول پدرش گفت: با پیغمبر ردیف بودم فرمود: «از شعر امیه بن صلت چیزی می‌دانی؟» گفتم: آری، فرمود: «بیار»، شعری خواندم و همین‌طور تا صد شعر خواندم. (وصول ۲۲۲ / ۲). توضیح: پیغمبر برای تحبیب و مباسطه به او میدان ابراز شخصیت داده است. [صفحه ۴۹۷]

ملاحم و سگفتی‌ها

پیغمبر اکرم گاهی از آینده به طور کلی خبر می‌داد گاهی به طور وضوح و گاهی به طور اشاره، اما چون هنوز امثال و اشباه آن‌ها را ندیده بودند و از طرفی به صدق گفتار پیغمبر ایمان داشتند، آن گونه اخبار را با قید آنکه غریبند ضبط می‌کردند، تا به دست اعصار بعدی رسیده و وقوع آن‌ها را مشاهده کرده و مقصود پیغمبر آشکار شده است؛ از این نمونه‌ها: ۱ - ابوسعید خدری روایت می‌کند که

پیغمبر فرمود: «سوگند به آنکه جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی‌شود مگر آن که روزی بیاید که درندگان با بشر سخن گویند، و سخن گویند با مرد آویزه‌ی تازیانه‌ی او و بند کفش او، و خبر دهد او را از آنچه را در اهلش در غیابش انجام داده‌اند» (حیاء الحیوان ۱۲ / ۲). آیا این روایت اخبار به غیب از تکامل رادیو و ضبط صوت نیست؟ که حتما در آینده هم سخنی با درندگان هم انجام خواهد گرفت. [صفحه ۴۹۸ / ۲ - فرمود: «آغاز دین شما پیغمبری و رحمت است، و بعد از آن ملک‌داری پر حيله و مکر و خیانت» (النهايه ۲۶۲ / ۳) - فرمود: «از نشانه‌های نزدیک قیامت، بسیاری باران و کمی روئیدنیها، و بسیاری قاریان و کمی فقیهان، و بسیاری امیران و کمی امینان است» (اسد ۱۲۰ / ۴) - فرمود: «امروز شما در زمانی هستید که فقیهانش بسیار و گویندگانش کمند، کسانی که سؤال می‌کنند کمند و کسانی که عطا می‌کنند بسیارند، در این زمان عمل بهتر از علم است، و بر شما زمانی خواهد آمد که گویندگان بسیار و فقیهانش کمند، سؤال‌کنندگان بسیار و عطاکنندگان کمند، در آن زمان علم از عمل بهتر است» (اسد ۱۴۹ / ۳). تنبیه: بهتر بودن علم از عمل برای آن است که عمل باید منطبق بر علم باشد و چون در آخرالزمان بنا بفرموده‌ی پیغمبر غالبا گویندگان عالم نیستند و مسائل را تحریف شده برای مردم می‌گویند، ارزش علم از عمل بالاتر است. ۵ - یک روز سر بر آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، فتنه‌ها مانند قطره‌های باران بر شما فرستاده میشود» (اسد ۱۸۳ / ۳) - فرمود: «بعد از من خلفا باشند و بعد از ایشان امراء، شاهانی زورگو، آن گاه مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را پر از عدل می‌کند همچنان که پر از ظلم شده باشد» (اسد ۲۶۰ / ۱) - فرمود: «اگر دین به ستارگان ثریا معلق باشد هر آینه مردانی از فراس بر آن دست خواهند یافت» (اسد ۳۲۵ / ۲) - فرمود: «در آخر امت من گروهی باشند که پاداش ایشان مانند اولیها باشد، منکر را انکار کنند و با اهل فتنه، قتال نمایند» (اسد ۳۷۹ / ۵). [صفحه ۴۹۹ / ۹ - به حدیث فرمود: «روزی بیاید که به مرد گویند چه چابک است، چه ظریف است، چه خردمند است؛ اما در دل او حبه‌ای از ایمان نباشد» (اسد ۳۹۱ / ۱) - فرمود: «بر مردم زمانی بیاید که قاتل نداند برای چه کشته و مقتول نداند برای چه کشته شده»، گفتند: چگونه؟ فرمود: «هرج و مرج قاتل و مقتول در آتشند». (تیسیر ۲۵ / ۴) - فرمود: «هرگاه امت من به تکبر راه روند، و شاهزادگان فارس و روم از ایشان خدمت کنند شیران ایشان بر خوبان ایشان مسلط می‌شوند» (تیسیر ۲۵ / ۴). تنبیه: بعد از پیغمبر تسلط فاتحان دنیا دوست، بر علی بن ابی‌طالب و دوستانشان که مسلمان قرآنی بودند، محرز است و جای انکار نیست و تحقق اخبار به غیب پیغمبر اکرم است. ۱۲ - فرمود: «هرگاه خزانه‌های فارس و روم بر روی شما گشوده شود چگونه مردمانی خواهید بود؟» عبدالرحمن بن عوف گفت: این طور که خدا به ما فرمان داده، پیغمبر فرمود: «بلکه با همدیگر چشم و هم چشمی خواهید کرد، به همدیگر حسد خواهید برد با همدیگر دشمنی خواهید کرد، آن گاه به سوی مساکین مهاجرین رو خواهید آورد که بعضی را بر گردن بعضی سوار کنید» (تیسیر ۲۶ / ۴). تنبیه: قسمت آخر روایت بیان یکی از شگردهای سیاستمداران است یعنی سوار کردن بعضی از مساکین به گردن بعضی دیگر و اختلاف انداختن میان ایشان یعنی تفرقه‌انداز و حکومت کن، و تخصیص مطلب به مساکین از این جهت است که ضعفا هم اکثریت را تشکیل می‌دهند هم قابل انعطافند. ۱۳ - می‌فرمود: «سر کفر از جانب مشرق است» (تیسیر ۳۲ / ۴). [صفحه ۵۰۰ / ۱۴ - فرمود: «اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آیه خداوند آن روز را دراز می‌کند تا مردی از اهل بیت من برانگیخته شود که همانم من باشد، زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد» (تیسیر ۱۱۲ / ۴) توضیح: این روایت مستفیضه در نزد همه‌ی فرق مسلمین مجمع علیه است. ۱۵ - فرمود: بر مردم زمانی بیاید که جز درهم و دینار چیزی سود ندهد» (خلق ۱۷۵ / ۲) - فرمود: «وقتی کلاه‌های بلند ترک‌دار پیدا شد، ریاکاری ظاهر می‌شود» (بحار ۱۴۵ / ۱۸). توضیح: در حدیث لفظ قلنسوه به کار رفته به صورت قلانس که جمع آن است، و بهترین مأخذ برای این لغت کتاب «اللسه‌ی مسلمانان» ترجمه حسین علی هروی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب شماره ۵۲۵ صفحه ۳۴۴ می‌باشد که از خلاصه تفاسیل آن معلوم می‌شود، آن کلاهی است بلند غالبا از نمد که گاهی بر نوک آن نواری از ابریشم به طول یک ذراع آویزان بود، آنرا بر سر می‌بستند و دور آن عمامه می‌بستند، کشیشان ارتدکس و طایفه‌ی بکتاشیه از آنها داشتند که

گاهی هشت تیکه بهم دوخته بود که کلاه را شکل هرمی می داد، گاهی مزین به گلابتون و شیشه یا جواهر رنگین بود، اخیراً هم علمای دین سفید و ساده آن را زیر عمامه می گذاشتند، که نشانه‌ی وقار و قدسیت بود. ۱۷ - فرمود: «بر مردم زمانی می آید که ملک و سلطنت در آن به دست نمی آید [صفحه ۵۰۱] مرگ با کشتار و زورگوئی و غنا به دست نمی آید مگر به غضب و بخل، و محبت به دست نمی آید مگر با خارج شدن از دین و پیروی کردن از هوای نفس. هر کس به آن زمان رسید و بر فقر صبر کرد در حالی که می توانست محبت به دست آورد، خداوند او را ثواب پنجاه صدیق می دهد از آنان که مرا تصدیق کرده اند» (بحار ۱۴۷ / ۱۸ / ۱۸).

- خالد بن ابی خالد یشکری گفت: سال فتح شوشتر به کوفه رفتم، در مسجد گروهی دیدم به دور مردی که روی در هم کشیده بود، گفتند حذیفه صاحب رسول الله نشستم، او برای قوم حدیث گفت، مردم در باب خیر از او می پرسیدند، و من در باب شر، و مردم خوش نداشتند، حذیفه گفت: شما را حدیث کنم از چیزی که کراهت دارید، امر اسلام آمد، و مانند امر جاهلیت نبود و از پیغمبر سؤال می کردند من گفتم: یا رسول الله! برای من این خیر (اسلام) شری هست؟ فرمود: «بلی» گفتم: راه رهائی از آن چگونه است؟ فرمود: «شمشیر» گفتم: بعد از شمشیر آیا بقیه‌ای می ماند، فرمود: «آری، اما مانند استخوان گیر کرده در گلو، یا خاشاک ریخته شده در غذا، و متارکه‌ای مانند زندگی کردن در دودی که از هیز تر برمی خیزد» گفتم: بعد چه؟ فرمود: «پس از آن متصدیان ضلال آشکار و بسیار شوند، اگر خلیفه‌ی عادل دیدی از او جدا مشو و گرنه بمیر بر چوب خشک درخت» (بحار ۱۰۶ / ۲۲).

توضیح: مراد از چوب خشک، زندگی کردن و مردن بر فقر و مغلوبیت است. ۱۹ - فرمود: «آه برای جوجه‌های محمد از خلیفه‌ای که به خلافت می رسد، عفریت مترف و اسراف کار که پسران و پسران پسران مرا می کشد» (النهایه ۱۷۸ / ۳). [صفحه ۵۰۲] توضیح: خطابی، آن رابه یزید تأویل کرده است. ۲۰ - فرمود: «از نشانه‌های قیامت زیاد شدن مال، زیاد شدن جهل، ظهور فتنه و گسترش تجارت است» (مستدرک ۷ / ۲۱). ۲۱ - فرمود: «هر آینه بر مردم زمانی بیاید که نماند کسی مگر آن که ربا بخورد، اگر نخورد چیزی از غبار آن به او برسد» (مستدرک ۱۱ / ۲). توضیح: مراد از غبار ربا، انواع اکل مال به باطل است مانند احتکار، گرانفروشی، غل و غش در کالا، فریب دادن و امثال آنها. ۲۲ - فرمود: «بر شما می ترسم از سبک شمردن دین و فروش حکم و قطع رحم و قرار دادن قرآن همچون مزامیر و جلو انداختن یکی از شما که فاضلترین شما نباشد» (وسائل ۲۲۹ / ۲). توضیح: این یکی از مواردی است در قرآن و سنت که تقدیم مفضول بر فاضل را نهی کرده و باطل شمرده و آب پاکی روی دست قائلین به این یاوه سرائی ریخته است. ۲۳ - فرمود: «هر گاه امت من پانزده خصلت را به کار برد، بلا به ایشان نازل می شود، وقتی فیء (بیت مال) دست به دست شود (یعنی گروهی مسلط بر آن برای خود امتیازاتی به کار برند) امانت گرفتن به نظر غنیمت باشد (برای حیف و میل کردن)، صدقه دادن به نظر زیان بیاید، مرد از زن خود اطاعت کند و به مادر عصیان ورزد، به دوست خود خوبی کند و به پدر جفا کند، صداها در مساجد بلند شود مرد را از بیم [صفحه ۵۰۳] شرش گرامی دارند، پیشوای قوم رذلتین ایشان باشد، حریر پوشند، از زنان خواننده و آلات نوازنده بگیرند، شراب خورند، بسیار زنا کنند؛ در چنین وقتی منتظر باشید بادی سرخ را و فرورفتن زمین یا مسخ را و غلبه‌ی دشمن بر شما که دیگر یاری داده نخواهید شد» (وسائل ۲۳۱ / ۱۲). ۲۴ - فرمود: «به زودی زمانی بر امت بیاید که از قرآن نماند مگر رسم آن و از اسلام نماند مگر اسم آن، خود را به اسلام و مسلمانی نام می نهند، و حال آن که دورترین مردم از اسلام باشند، مسجدهای ایشان آباد اما خراب از هدایت، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان زیر آسمانند، فتنه از ایشان آغاز شود و به ایشان بر گردد» (بحار ۱۰۹ / ۲). ۲۵ - فرمود: «دین ظاهر شود تا از دریاها بگذرد، در راه خدا به دریاها فرورود آن گاه بعد از شما اقوامی می آیند که قرآن را قرائت می کنند می گویند قرآن را قرائت کردیم کی از ما خواناتر برای قرآن است و کی از ما فقیه تر و عالم تر است؟» آن گاه رو به اصحاب کرد و فرمود: «آیا در اینها خیری هست؟» گفتند: نه، فرمود: «اینان از این آیه اند: «اولئک هم وقود النار» ایشان هیزم آتشند» (بحار ۱۱۱ / ۲). ۲۶ - فرمود: «یهود به هفتاد و دو فرقه از هم جدا شدند و نصاری به هفتاد و دو فرقه و امت من هم به هفتاد و دو فرقه از هم جدا می شوند» (مستدرک ۱۲۸ / ۱). و در روایت دیگر: همه در آتشند مگر یکی. ۲۷ - فرمود:

«هر آینه بر امت من بیاید آن چه بر بنی اسرائیل آمده مانند هم، حذو النعل بالنعل (مانند همسانی جای نعل به نعل دیگر) اگر در بنی اسرائیل کسی بوده که با مادر خود در آمیخته در امت من هم چنان خواهد شد» (مستدرک ۱۲۹ / ۱). و در روایت دیگر فرمود: «تا آن جا که اگر در لانه‌ی گفتاری رفته باشند شما هم خواهید رفت» [صفحه ۵۰۴] ۲۸ - حذیفه بن الیمان گفت: مردم از پیغمبر درباره خیر می‌پرسیدند و من از شر می‌پرسیدم از بیم آن که مبادا به من رسد گفتم: یا رسول الله! ما در دوران جاهلیت و شرور بودیم خداوند این خیر را (اسلام) به ما داد، آیا بعد از این خیر شری هست؟ فرمود: «آری و در آن تیرگی و دودی هست» گفتم: تیرگی آن چیست؟ فرمود: «گروهی که به غیر هدایت من راه می‌روند هم معروف از ایشان سر می‌زند هم منکر» گفتم: آیا بعد از آن شری هست؟ فرمود: «آری، داعیانی بر درهای جهنم که هر کس ایشان را اجابت کند او را در جهنم اندازند» گفتم: یا رسول الله! ایشان را برای من وصف کن، فرمود: «از خود ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند» گفتم: اگر ایشان را درک کردم چه فرمان می‌دهی؟ فرمود: «با جماعت مسلمانان باش و با امام ایشان» گفتم: اگر امامی و جماعتی نداشتند فرمود: «جدائی اختیار کن از همه فرقه‌ها و هر چند بر ریشه‌ی درختی دندان زنی تا مرگ تو را ادراک کند و تو چنین باشی» (مستدرک ۱۱۳ / ۱) ۲۹ - فرمود: «وای به حال عرب از شری که به تحقیق نزدیک شده است» (مستدرک ۱۰۸ / ۱). توضیح: نزدیکترین شری که بعد از وفات پیغمبر دامنگیر عرب شد، همان عدول از اهل بیت پیغمبر بود که بعد از سال‌های اندکی تسلسل حوادث یزید رابه جای پیغمبر نشاند، سلطنت معاویه و یزید و اشباه ایشان تا هاورن و مأمون و متوکل را با اوج امکاناتی که پیغمبر اسلام برای سروری عرب و مسلمانان فراهم کرده بود مقایسه کنید، تصدیق خواهید کرد که نزدیکترین شرور برای قوم عرب انحراف ایشان از بیت وحی بود، خشت اول انحطاط اسلام همین انحراف بود نه [صفحه ۵۰۵] جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغول، آیا ملتی که دیدند فرزند بزرگترین دشمن اسلام یعنی یزید بن معاویه بر مسند خلافت تکیه زده سر بریده‌ی سبط پیغمبر و اسرای اهل بیت را به حضورش می‌برند و آواز مخالفتی از حلقوم ایشان بیرون نمی‌آید، مسلمانانی هستند که منحط نشده‌اند! و آیا علو دولت اموی و بنی‌عباس همان علو اسلام است؟ ۳۰ - گفتم: یا رسول الله! کی امر به معروف و نهی از منکر متروک می‌شود؟ فرمود: «وقتی در میان شما ظاهر شود آن چه قبل از شما در بنی اسرائیل ظاهر شد»، محافظه کاری در میان خوبان شما ظاهر شود و فحشا و بدکاری در میان اشرار شما و ملک به دست کوچکان شما بیفتد و فقه نزد فرومایگان شما» (جامع ۱۹۰ / ۱) ۳۱ - در روایتی از نشانه‌های قیامت پرسیدند فرمود: «وقتی که علم از نزد فرومایگان جستجو شود» (جامع ۱۹۰ / ۱) ۳۲ - ابن مبارک گفت: مراد از صاگران (کوچکان) کسانیند که به رأی خود سخن می‌گویند. ۳۳ - فرمود: «علم فراگیرید و به مردم بیاموزانید، و واجبات را یاد گیرید و به مردم بیاموزانید زیرا من مردی هستم (چون دیگران) مردنی و به زودی که علم گرفته می‌شود و فتنه‌ها آشکار می‌گردد تا آن جا که دو تن در امر واجبی اختلاف پیدا می‌کنند و کسی که میان ایشان حکم کند، نمی‌یابد» (جامع ۱۸۶ / ۱) ۳۴ - فرمود: «خوبان امت من در قرنی است که من در آن مبعوث شده‌ام بعد از ایشان کسانی خواهند بود، کم ارجتر، و بعد آن به این امر افزوده نمی‌شود مگر شدت» (جامع ۱۸۸ / ۱). [صفحه ۵۰۶] ۳۵ - فرمود: «فتنه‌ها ظاهر می‌شود و هرج زیاد می‌گردد» گفتم: هرج چیست؟ فرمود: «کشتن کشتن، و علم گرفته می‌شود (نایاب می‌شود)» (جامع ۱۸۰ / ۱). توضیح: مراد، علوم دینی است که شامل همه‌ی معارف انسان کامل است. ۳۶ - فرمود: «برای هر چیزی اقبالی و ادباری هست و به درستی که برای این دین که خداوند مرا به آن مبعوث گردانیده نیز چنین است، قبیله‌ای فهم دین می‌کنند و وابستگان قبیله، و در میان ایشان یک فاسق یا دو فاسق باشد و بیشتر نباشد اما ذلیل و خوار باشند، و اگر سخن گویند سرکوب شوند، (این اندازه از ادبار دین نیست)» آن گاه از ادبار دین یاد کرد و فرمود: «قبیله‌ای باشند که در حق علم جفا کنند تا آن جا که یکی دو فقیه بیشتر در میان ایشان باقی نماند و ایشان ذلیل باشند و اگر سخن گویند سرکوب شوند، و بر ایشان طغیان شود، تا آن جا که در جمع ایشان شراب نوشیده شود و در بازار ایشان فروخته شود اما به خمر به نام دیگر نهند، تا آن جا که آخر امت، اول آن را لعن کند، آگاه باشید که بر ایشان لعنت وارد می‌شود» (جامع ۱۸۶ / ۱) ۳۷ - فرمود: «از نشانه‌های قیامت: برخاستن علم و فراوانی

جهل و نوشیدن خمر و آشکاری زنا است» (جامع ۱۸۳ / ۱) - ۳۸ - فرمود: «از نشانه‌های قیامت: کمی علم و آشکاری جهل، و زنا، و بسیاری زنان و کمی مردان است تا جایی که برای پنجاه زن یک سرپرست باشد» (جامع ۱۸۳ / ۱) - ۳۹ - فرمود: «کسی که هنگام فساد اتم متمسک به سنت من است برای اوست اجر شهید» (مجمع ۱۷۳ / ۱) - ۴۰ - فرمود: «بزودی بر شما زمانی بیاید که در آن چیزی عزیزتر نباشد از سه [صفحه ۵۰۷] چیز: درهمی حلال یا برادری که با او انس گرفته شود یا سنتی که به آن عمل شود» (مجمع ۱۷۲ / ۱) - ۴۱ - امیرمؤمنان فرمود: «فتنه‌ای تاریک و کور و کر بر شما سایه می‌اندازد که از آن نجات نمی‌یابد مگر نومه» گفتند: یا ابوالحسین «نومه» چیست؟ فرمود: «کسی که مردم نمی‌دانند در نفس او چیست» (بحار ۷۳ / ۲). توضیح: «نومه» بر وزن عرفه شامل الذکر ناشناس که امام صادق در صفات مؤمن فرمود: «ان شهد لم يعرف و ان غاب لم يتفقده» یعنی: «اگر حاضر باشد کسی او را نمی‌شناسد و اگر غایب شود کسی او را جستجو نمی‌کند» - ۴۲ - فرمود: «خداوند علم را از مردم باز نمی‌گیرد باز گرفتنی، لکن علم را به گرفتن علما و از بین رفتن ایشان باز می‌گیرد، تا آن جا که عالمی باقی نمی‌ماند، و مردم رؤسای جاهل اتخاذ می‌کنند، که بدون علم فتوی می‌دهند، گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند» (جامع ۱۸۰ / ۱) - ۴۳ - و در روایت دیگر: «خداوند علم را از مردم باز نمی‌گیرد بعد از آن که آن را عطا کرده است، لکن علما را می‌برد؛ هرگاه عالمی برود، علمی که با او بوده می‌رود، تا آن که بجا می‌ماند کسی که نمی‌داند، پس گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند» (جامع ۱۸۲ / ۱). توضیح: آن علمی که با هر عالمی از میان می‌رود عبارت است از نظرات استنباطی او از طریق صحیح و درست، زیرا تجربه هم نشان می‌دهد [صفحه ۵۰۸] که هر عالمی بهره‌ای خاص خود دارد که مطلق علم نیازمند آن است. ۴۴ - فرمود: «هر آینه زمانی بر شما خواهد آمد که در آن بر شما امیرانی سفیه خواهد بود که بد مردان را جلو می‌اندازند و خوب مردان را عقب، نماز را از وقتش تأخیر می‌اندازند، هر کس ایشان را ادراک کرد مبادا سر دسته یا شرطی (پلیس) یا مالیات بگیرد یا خزانه‌دار شود» (مطالب ۲۳۷ / ۲) - ۴۵ - فرمود: «دو صنف از امت منند که شفاعت من به ایشان نمی‌رسد: امیری ظالم و سختگیر و زورگو و هر غالی در دین و مارق از دین» (مطالب ۲۳۳ / ۲). توضیح: غالی در دین که زیاده‌روی در عقائد دینی می‌کند مانند نصاری دربارهی عیسی؛ و مارق از دین خارج شونده از دین است مانند خوارج. ۴۶ - فرمود: «به زودی بر شما امیرانی خواهند بود که شما را به آن چه معروف و نیکو است فرمان می‌دهند اما خودشان به آن چه منکر و ناروا است عمل می‌کنند، برای ایشان طاعتی بر شما واجب نیست» (مطالب ۲۳۵ / ۲). توضیح: برای قلیل العلماء، ظاهر این روایات لغزشگاه اقدام است، زیرا طاعت اولو الامر واجب است و موارد عدم اطاعت وابسته به تشخیص مجتهد جامع شرایط است و هرگز امری دلبخواهی و سلیقه‌ای نیست. ۴۷ - فرمود: «بر مردم زمانی بیاید که دولت‌مند بر آن چه دارند دندان فشارد از ترس انفاق، در حالی که خداوند فرموده: «و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین» یعنی: «آن چه در راه خدا انفاق کردید، خداوند عرض آن را می‌دهد و او [صفحه ۵۰۹] بهترین روزی دهندگان است» (مطالب ۲۶۱ / ۱) - ۴۸ - فرمود: «ترسناکترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، مردی است که قرائت قرآن کرده تا آن جا که بهجت قرآن را بر او می‌بینی و یاوری برای اسلام است، اما از اسلام بیرون می‌رود مانند جدا شدن پوست از بدن، و اسلام را پشت سر می‌گذارد و بر همسایهی خود با شمشیر شتاب می‌کند، و او را به شرک متهم می‌کند» گفتند: یا رسول الله! کدام یک اولی به شرک است، تهمت زننده یا متهم شده؟ فرمود: «البته تهمت زننده» (مطالب ۲۷۳ / ۴). توضیح: مراد پیغمبر - و العلم عند الله - خشکه مقدسان خودپسند است که به شتاب درباره‌ی خلق الله قضاوت می‌کنند و از نهایت خودبینی ایشان را بد و بی‌دین می‌دانند. ۴۹ - فرمود: «خداوند برای شما در زمین قدرت و تملک قرار می‌دهد، که در آن هر طور بخواهید بکنید، اما چون به معاصی عمل کردید دشمنان شما، شما را به سرزمین عرب واپس می‌رانند»، گفتند: چگونه سرزمین عرب ما را تحمل کند و حال آن که از بسیاری مسلمانان ما را خیر داده‌ای؟ فرمود: «خداوند در سرزمین عرب رزقی نازل می‌کند، همچنان که برای بنی اسرائیل در صحرای تیه نازل کرد» (مطالب ۲۳۵ / ۴). توضیح: وجه شبه، همان رزق بی‌گمان است که برای عرب‌ها معادن سرشار نفت و معدن طلا می‌مهد است و اعجاز پیغمبر در اخبار به غیب کاملاً روشن

است. ۵۰ - ابوبکر بن ابی جهم و زید بن حسن وارد مسجد پیغمبر شدند در حالی که [صفحه ۵۱۰] ابن رمانه مولای عبدالعزیز بن مروان بر ایشان تکیه داده بود، ابن نیار یکی از صحابه در مسجد بود، از پی ابوبکر فرستاد که بیا، چون نزد او آمد گفت: شما را دیدم که ابن رمانه بر شما تکیه داده بود من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که دنیا نزد لکع پسر لکع (فرومایه پسر فرومایه) خواهد بود» (مطالب ۳۴۷ / ۴) - ۵۱. فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که در میان راه آمیزش کنند، مانند خران؛ گفتند: آیا چنین می شود؟ فرمود: هر آینه قطعاً می شود» (مطالب ۳۴۹ / ۴) - ۵۲. فرمود: «بدرستی که بعد از من فرمانروایانی خواهند بود؛ اگر ایشان را اطاعت کردید، شما را کافر می کنند؛ و اگر نافرمانی کردید، شما را می کشند؛ پیشوایان کفرند و سرهای گمراهی» (مطالب ۲۶۸ / ۴) - ۵۳. فرمود: «برای هر چیزی آفتی هست و آفت این دین، فرمانروایان بد است» (مطالب ۲۶۸ / ۴) - ۵۴. فرمود: «رزق را در پنهانیهای زمین بجویید» (مطالب ۳۸۴ / ۱). توضیح: در آیه مبارکه ی قرآن هم آمده: «فامشوا فی مناكبها و کلوا من رزقها» یعنی: «در جاهای گوشتی زمین (حاصلخیز و معادن) راهیابی کنید». ۵۵. فرمود: «من از فتنه ی فراوانی و آسایش بر شما بیمناکترم تا فتنه ی دشواری و کمبود، شما در فتنه ی دشواری و کمبود گرفتار شدید و صبر کردید، به درستی که دنیا سرسبز و شیرین است» (مطالب ۱۶۷ / ۳). توضیح: یعنی سرسبزی و شیرین دنیا شما را منحرف خواهد کرد. ۵۶. فرمود: «دو صنفند از اهل آتش که من آنها را ندیده ام: گروهی که تازیانه [صفحه ۵۱۱] دارند مانند دم گل و مردم را با آنها می زنند، و دیگر زنانی نیم برهنه و برهنه میل کننده، و میل دهنده، سرهای ایشان چون کوه های شتر؛ در بهشت داخل نشوند و بوی آن را نشنوند و حال آن که بوی آن از فاصله ی کجا تا کجا به مشام می رسد» (وصول ۳۹۶ / ۴) - ۵۷. فرمود: «اگر ده تن از یهودان با من بیعت کنند، یهودی ای روی زمین باقی نخواهد ماند مگر آن که مسلمان خواهد شد» (وصول ۳۹۹ / ۴). توضیح: شاید از شدت لجاجت ایشان بر باطل و ترس از سرزنش قوم. ۵۸. فرمود: «بر شما نمی ترسم که مشرک بشوید بلکه از آن می ترسم که بعد از من بر سر دنیا با هم نزاع کنید» (وصول ۲۲۱ / ۴) - ۵۹. فرمود: «قیامت برپا نمیشود تا آن که آتشی از حجاز بیرون آید که گردن شترها را در بصرای شام روشن کند» (وصول ۱۲۰ / ۴) - ۶۰. فرمود: «در آخر امت من مردمی باشند فریب دهنده، دروغگو، برای شما سخن گویند از چیزهایی که نه شما شنیده اید نه پدران شما، پس بترسید و پرهیز کنید از ایشان، شما را گمراه نکنند و مفتون سازند» (وصول ۱۷۷ / ۴) - ۶۱. فرمود: «قیامت برپا نمی شود تا این که دجالان کذاب قریب سی نفر برخیزند و ادعای رسالت کنند» (وصول ۱۲۱ / ۴) - ۶۲. انس گفت: پیغمبر فرمود: «ای انس! به درستی که مردم، شهرها خواهند ساخت، یک شهر از آنها بصره یا بصیره نامیده می شود، اگر بر آن گذر کردی و در آن داخل شدی مبادا در شوره زار آن و لنگرگاه آن و بازار آن و درب خانه های امرای آن درنگ کنی، و بر تو باد اطراف آن، زیرا بدرستی که در آن خسف و قذف و رجف پدید خواهد آمد و گروهی که شب بخوابند و صبح کنند در حالی که بوزینگان و گزازان [صفحه ۵۱۲] باشند» (وصول ۱۳۲ / ۲). توضیح: خسف، فرورفتن ناگهانی زمین است؛ و قذف، فرود آمدن صاعقه (و شاید موشک)؛ و رجف، زمین لرزه. بصره از روزهای اول چهره ی خوبی در اسلام نداشته، بندرگاه برده فروشی و دزدان دریایی که امیرمؤمنان درباره ی ایشان فرمود: «شتر عایشه حلحل کرد، همه اجابت کردید و چون پی شد، فرار کردید»؛ مسخ به صورت حیوانات گاهی در اخبار برای استعاره از حالات ویژه ی ایشان است، بوزینه مظهر تقلید و چاپلوسی و گزاز مظهر شهوت بطن و فرج. ۶۳. فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که در مساجد با همدیگر تفاخر و مباهات می شود» (وصول ۲۶۴ / ۴) - ۶۴. فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که رود فرات از کوهی از طلا-عقب می نشیند (آن را ظاهر می کند) مردم به خاطر آن با هم می جنگند، از هر صد نفر نود و نه نفر کشته می شود هر کس با خود می گوید: من از آنهایم که نجات می یابند» (وصول ۱۲۴ / ۴) - ۶۵. فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که زمان نزدیک می شود سال مانند ماه و ماه مانند هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و ساعت مانند شعله ی آتش» (وصول ۱۲۴ / ۴). توضیح: حدیث شایان و امعان نظر اهل نظر است. ۶۶. فرمود: «آبادی بیت المقدس، خرابی مدینه است؛ و خرابی مدینه، وقوع [صفحه ۵۱۳] جنگ و ملحمه است؛ و جنگ، فتح قسطنطنیه است؛ فتح

قسطنطیه، خروج دجال است» آن گاه بر آن مستمع زد و فرمود: «به درستی که این حق است همچنان که تو اینجا نشسته‌ای» یعنی معاذ بن جبل. (وصول ۱۲۶ / ۴). توضیح: اخباری که فهم و تطبیق آن‌ها مشکل است باید اول در سند آن‌ها تحقیق کرد، چنان چه سند آن‌ها مرود اعتماد بود، باید حتی المقدور در تأویل صحیح آن‌ها جستجو کرد و به هر حال به صرف این که مفهوم آن‌ها مشکل فهم است نباید آن‌ها را نادیده گرفت مگر در موردی که با قرآن مجید تضاد داشته باشند. ۶۷ - فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی‌شود وقتی که درندگان با بشر سخن گویند و سخن گوید با مرد آویزه‌ی تازیانه‌ی او و بند کفش او و خیر دهد او را از آن چه اهلش بعد از خودش (در غیاب او) انجام داده‌اند». (وصول ۱۲۲ / ۴). توضیح: اشاره به ضبط صوت است، سخن گفتن درندگان با انسان هم انجام خواهد شد و همین حدیث به ما می‌فهماند که اگر تدوین کنندگان احادیث به عنوان این که این حدیث فهمش مشکل است آن را از قلم می‌انداختند یکی از معجزات بزرگ پیغمبر اسلام که اخبار از غیب است از بین می‌رفت. ۶۸ - فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر وقتی که بهره‌مندترین مردم دنیا فرومایه فرزند فرومایه باشد» (وصول ۱۲۳ / ۳). [صفحه ۵۱۴] ۶۹ - یکی پرسید: قیامت، چه وقت است؟ پیغمبر مشغول سخن با دیگری بود، چون فارغ شد فرمود: «سائل کجا است؟» او گفت: منم یا رسول الله، فرمود: «وقتی امانت ضایع شد منتظر قیامت باش»، گفت: ضایع شدن آن چگونه است، فرمود: «وقتی کار به غیر اهلش واگذار شد، منتظر ساعت باش» (وصول ۱۲۳ / ۴). ۷۰ - فرمود: «اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را دراز می‌کند تا آن که برانگیزد در آن مردی را از من (یا فرمود: از اهل بیت من) که همانند است نام او با نام من و نام پدرش با نام پدر من، زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد» (وصول ۱۱۲ / ۴). توضیح: هیچ منافاتی ندارد که بگوییم نام پدر امام زمان عبدالله است. ۷۱ - عدی بن حاتم گفت: نزد پیغمبر بودم مردی آمد از فقر شکایت کرد، دیگری آمد از راهزنان شکایت کرد، پیغمبر فرمود: «ای عدی! حیره را دیده‌ای؟» گفتم: ندیده‌ام اما شنیده‌ام، فرمود: «اگر زندگی تو دراز بود خواهی دید که زن سوار بر رهوار و تنها از حیره بیاید و طواف کند، از احدی جز خدا نترسد» پیش خود گفتم: پس راهزنان طی که شهرها را ویران کردند چه؟ فرمود: «اگر زنده ماندی هر آینه گنج‌های کسری را به دست خواهید آورد» گفتم: کسری فرزند هرمز؟ فرمود: «کسری فرزند هرمز، اگر زنده ماندی مرا را می‌بینی مشتش پر از طلا و نقره در جستجو کسی که به او بدهد و کسی را نباید که از او قبول کند و هر آینه هر یکی از شما که روز قیامت خدا را ملاقات کند که میانشان ترجمانی نباشد خداوند فرماید: آیا رسولی نفرستادم که تو را تبلیغ کند؟ او گوید: بلی، خداوند فرماید: آیا به تو نبخشیدم و زیاده بر آن؟ او گوید: بلی ای پروردگار من، به طرف راستش نظر می‌کند جز جهنم را نمی‌بیند، به طرف چپش نظر می‌کند جز [صفحه ۵۱۵] جهنم چیزی نمی‌بیند»، عدی گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «از آتش پرهیزید و هر چند به تصدق دادن نصف دانه خرما، و اگر کسی آن را ندارد به کلمه‌ای نیکو» عدی گفت: آن‌ها را که خیر داد، دیدم. (وصول ۲۸۸ / ۴). ۷۲ - به کعب بن عجره فرمود: «خداوند تو را از امارت سفیهان پناه دهاد»، گفت: امارت سفیهان چیست؟ فرمود: «امیرانی بعد از من خواهند بود که به هدایت من، هدایت نمی‌شوند و به سنت من پیروی نمی‌کنند و هر کس تصدیق ایشان کند بر دروغشان و اعانت ایشان بر ظلمشان، هرگز نزد من پای حوض وارد نخواهد شد» (مستدرک ۷۹ / ۱). ۷۳ - فرمود: «وقتی فرمانروایان به دنبال شک و ربه و بدگمانی در میان مردم بودند ایشان را فاسد می‌کنند» (وصول ۴۹ / ۲). ۷۴ - فرمود: «نزدیک است که علم ظاهر شود و عمل نماند، مردم با زبان به هم وصل شوند و با دل‌ها از هم جدا گردند، چون چنین کردند، خداوند بر دل‌ها و چشمها و گوشه‌هایشان مهر می‌زند» (جامع ۱۱ / ۲). ۷۵ - فرمود: «به درستی که خداوند بد زبان را دوست ندارد و نه کسی را که خود را به بد زبانی می‌زند و سوگند به آن که جان محمد در دست اوست قیامت برپا نمی‌شود مگر آن که فحش و تفحش (خود را به بد زبانی زدن) آشکار می‌گردد، قطع رحم و بد همسایگی کردن شائع می‌شود؛ امین، خائن، و خائن، امین به حساب می‌آید؛ مثل مؤمن مانند زنبور عسل است، چیزهایی خوب را می‌خورد و چیزهای خوب را می‌زیاید، نه فاسد می‌شود، نه بی‌بها؛ مثل بنده‌ی مؤمن قطعه‌ی خوبی از طلا است آن را در کوره دم می‌دهند، پاک بیرون می‌آید،

وزنش کم نمی‌شود» (مستدرک ۷۶ / ۱ / ۷۶ - جابر گفت: پیغمبر فرمود: «فرش عالی دارید؟» گفتم: فرش عالی کجا [صفحه ۵۱۶] بود، فرمود: «بزودی می‌شود» جابر گفت: آن چه فرموده بود شد، من به همسرم گفتم این فرش‌ها را جمع کن، گفت: مگر پیغمبر نفرمود به زودی فرش‌های خوب خواهی داشت. من هم آن‌ها را به جای خود گذاشتم (وصول ۲۹۰ / ۴ / ۷۷ - ابوهریره گفت: از راستگوی راستگو خوانده شنیدم که فرمود: «هلاک امت من به دست پسر بچه‌هایی از قریش است» (وصول ۴۲ / ۴ / ۷۸ - فرمود: «هر آینه گروهی بر من حوض وارد می‌شوند، از ایشان جلوگیری می‌شود، می‌گویم: خداوندا! اصحاب منند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کردند» (وصول ۴۳ / ۴ / ۷۹ - براء بن عازب را گفتند: خوشا به حال تو، با پیغمبر مصاحبت کرده و در زیر شجره با او بیعت کردی، براء گفت: ای برادرزاده! تو نمی‌دانی بعد از او چه کردیم. (وصول ۴۳ / ۴ / ۸۰ - حذیفه در مدائن بود و برای مردم درباره‌ی چیزهایی که پیغمبر در حال خشم گفته بود سخن می‌گفت، مردم نزد سلمان می‌رفتند او می‌گفت: حذیفه دانایتر است به آن چه می‌گوید، به حذیفه مراجعه می‌کردند می‌گفتند: گفتار تو را برای سلمان گفتیم نه تو را تکذیب کرد نه تصدیق نمود، حذیفه نزد سلمان رفت و گفت: چرا مرا تصدیق نمی‌کنی در آن چه از پیغمبر شنیدم؟ سلمان گفت: گاهی پیغمبر خشمناک می‌شد و در حال خشم چیزی می‌فرمود، و گاهی راضی می‌شد و در حال رضا چیزی می‌فرمود، ای حذیفه! کوتاه نمی‌آیی مگر آن که مردانی را با مردان دیگر دشمن کنی و مردانی را با مردان دیگر دوست، تا اختلاف و جدایی اندازی، و من دانستم که پیغمبر خطبه خواند و فرمود: «خداوندا! نزد تو عهد می‌کنم هر کس از امتم را بد گفتم یا لعن کردم در حال غضب، هر آینه من هم از اولاد آدمم، خشم می‌کنم چنانچه خشم می‌کنند و هر آینه مرا رحمه [صفحه ۵۱۷] للعالمین مبعوث گردانیدی، آن را برای ایشان در روز قیامت دعایی قرار ده»، به خدا قسم ای حذیفه یا ترک کن یا به عمر می‌نویسم. (وصول ۳۲ / ۴). توضیح: مراد سلمان که افضل از حذیفه بود، آن بود که همه چیز را به همه کس نباید گفت و با وجود اینکه حذیفه صاحب سر پیغمبر بود نباید همه چیز را بگوید که صلاح نیست و گر نه پیغمبر در حال خشم و مزاح چیزی جز حق نمی‌فرمود. ۸۱ - فرمود: «صدقه دهید، نزدیک است که مردی صدقه‌ای بردارد و به آن که می‌خواهد بدهد او بگوید: اگر دیروز می‌آوردی قبول کرده بودم اما اکنون نیازی به آن ندارم و کسی را پیدا نکند که به او صدقه بدهد» (وصول ۶ / ۳). [صفحه ۵۱۹]

یاران پیغمبر

یکی از مهمترین مسائل فرهنگ اسلام تحقیق در لفظ صحابی و آغاز استعمال آن و مفهوم لغوی و اصطلاحی و منقول آن، و حدود تعریفات آن و انطباق آن بر مصادیق آن و مهمتر از همه، مستند بودن اقوال مختلف در این مورد به قرآن و سنت است تا آن حد که شناخت واقعی مسلمانان معاصر پیغمبر، بلکه اعصار بعدی الی زماننا هذا وابسته به تشخیص صحیح و غیر مغرضانه و غیر جاهلانه‌ی این موارد است. در قرآن مجید وصف یاران پیغمبر هیچ جا با لفظ صحابی نیامده است، بلکه از ایشان به نام همگامان تعبیر شده است که در علم و عمل با او معیت داشته و همگام بوده‌اند قوله تعالی: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل» (آخر سوره فتح) یعنی: «محمد فرستاده‌ی خداوند است و کسانی که با اویند، (با او در فکر و عمل معیت و همداستانی دارند» این چنین‌اند، شدید و سختگیر بر کافران، رحیم و نرم دل در میان [صفحه ۵۲۰] خودشان ایشان را می‌بینی رکوع کننده و سجود کننده سیمای (قیافه‌ی) ایشان در رویه‌ایشان اثر سجود دارد، اینانند که مثلشان در تورا و مثلشان در انجیل یاد شده است» و معلوم است که معنی «مع» در این جا هماهنگی کامل در ایمان و اعتقادات و افکار و اعمال است نه صرف مجالست و دیدار و مجاورت جسمانی، عجب آن که نادیده گرفتن نصوص و مسائل عقلی و منطقی در میان عامه تا آن جا رسیده که گفته‌اند: هر کس یک بار پیغمبر را دیده است و هر چند با او سخن نگفته باشد، از صحابیان است و جرح و تعدیل درباره‌ی او راه ندارد در حالی که به نظر ما صحابی

کسی است که پیغمبر را دیده و با او نشست و برخاست داشته و به او و آن چه آورده ایمان داشته و اطاعت کرده و همگام او در روش او بوده و هیچ وقت با او مخالفت نکرده و به این صفات تا هنگام مرگ متصف بوده است، این مطلب را به طور اختصار در این جا آورده‌ایم، برای تفصیل به کتب مربوطه از آن جمله کتاب «قانون تفسیر» تألیف این حقیر مراجعه شود، اینک نمونه‌هایی از اعمال صحابی‌ان به عنوان مطلق صحابی که از مطای آن‌ها می‌توان به صفات یاران واقعی پیغمبر آگاهی یافت: ۱- خباب بن ارت ششمین کسی بود که اسلام آورد، کفار او را خیلی شکنجه دادند، که آثار بر بدن او به جا مانده بود، روزی عمر از او پرسید: چگونه تو را شکنجه دادند؟ وی پشت خود را نشان داد که آثار سوختگی داشت، عمر گفت: چنین چیزی ندیده‌ام، خباب گفت: آتشی افروختند و مرا به پشت بر آن اخگرها خواباندند و چندان مرا بر سر آن پس و پیش کشاندند تا خاموش شد و اثر آن تا مغز استخوانم رسید. (اسد ۹۹ / ۲). ۲- جابر بن عبدالله بن رباب اولین مرد از انصار است که قبل از بیعت عقبه‌ی اولی مسلمان شد. (اسد ۲۹۵ / [صفحه ۵۲۱] ۳- وهب بن حمزه گفت: از مکه تا مدینه همراه علی بن ابی‌طالب بودم، از او چیزهایی دیدم که دوست نداشتم، وقتی به مدینه رسیدم به پیغمبر گفتم، فرمود: «چنین مگو، علی سزاوارترین مردم بعد از من است» (اسد ۹۴ / ۵). ۴- وقتی به فرمان پیغمبر، علی علیه‌السلام و خالد بن سعید بن یمن رفتند، عمرو بن معد یکرِب که از شجاعان به نام بود، با کسان خود گفت: می‌روم خود را معرفی می‌کنم هر کس مرا شناخته از من ترسیده است، چون نزد ایشان آمد گفت: من ابانورم، من عمرو بن معد یکرِبم، علی علیه‌السلام و خالد هر یک به دیگری گفت: به جان پدر و مادرت او را به من واگذار، چون عمرو شنید، گفت: عرب از من ترسیده، اینان گویی مرا شتر قربانی به حساب می‌آورند. (اسد ۱۴۳ / ۴). ۵- در جنگ بدر، عمیر بن حمام در صف بود و خرما می‌خورد، شنید که پیغمبر می‌فرمود: «امروز هیچ کس جنگ نیاغازد که کشته شود در حالی که شکیا باشد، و معتقد باشد، حمله کننده باشد و فرار کننده نباشد مگر آن که به بهشت داخل شود»، عمیر گفت: به میان من و بهشت جز این نیست که این قوم مرا بکشند، خرما را انداخت و چندان شمشیر زد تا شهید شد. (اسد ۱۲۳ / ۴). ۶- فروه بن عمرو جذامی یکی از باجگزاران دولت روم بود، اسلام خود را به پیغمبر خبر داد و برای او هدیه فرستاد، دولت روم چون خبر شد، او را زندانی کرد، بعد گردن زد و به دار آویخت، وی شاعری قوی مایه و سخندانی شجاع و سخنی بود، در زندان شعر گفت، و از آن جمله: من گرانبهاترین سرمایه‌ی جوانمردان را از بخشندگی و شجاعت و بیان فراهم آوردم. وقتی چشمش به صلیب افتاد خطاب به سلمی همسرش گفت: آیا سلمی خبر دارد که همسرش کنار آب عفرای روی رهواران سوار است که پدرش مادرش را باردار نکرده [صفحه ۵۲۲] است، و پهلوی او را میخ‌های آهنین شکافته است؟ و مرادش از رهوار، چون صلیب بود. در وقت گردن زدن گفت: به سران مسلمانان خبر دهید که من تسلیم امر پروردگار خویشم، استخوان‌های من و جایگاه من. (نهایه ۲۹ / ۱۸). ۷- ابوظیفیل آخرین صحابی پیغمبر بود که از دنیا رفت، وی در همه‌ی مشاهد امیرمؤمنان حضور داشت و چون امام شهید شد به مکه رفت و تا آخر عمر آن جا ماند، یک بار نزد معاویه رفته بود، معاویه از او پرسیده بود: تو در قتل عثمان شرکت داشتی؟ گفت: نه اما در محاصره‌ی او بودم، معاویه گفت: چرا او را یاری نکردی؟ ابوظیفیل گفت: و تو چرا او را یاری نکردی؟ چه مانع شد که او را یاری دهی؟ تو منتظر مرگ او بودی، معاویه گفت: مگر طلب مرا برای خونخواهی او از یاد برده‌ای؟ ابوظیفیل گفت: همه‌ی مردم شام مطیع تو بودند، چرا در حال حیات او را یاری نکردی؟ آن گاه با این شعر تمثال جست: لا الفینک بعد تندبنی وفی حیاتی ما زودتنی زادی یعنی: «هرگز نبینم تو را که بعد از مرگ من برای من شیون کنی و حال آن که در زمان حیات من از دادن زاد و توشه‌ای به من دریغ نمودی» (اسد ۲۳۴ / ۵). ۸- ابوظیفیل انصاری مردی شجاع و تیراندازی ماهر بود، در همه‌ی مشاهد با پیغمبر حضور داشت، مجاهدات او در جنگ احد چشمگیر است با سر و سینه‌ی خود برای پیغمبر سپر می‌ساخت که تیر به او نرسد و می‌گفت: گلویم فدای گلوی تو، جانم فدای جان تو؛ و با تیراندازی از پیغمبر دفاع می‌کرد؛ صوتی رسا داشت، پیغمبر می‌فرمود: «صوت ابوظیفیل در ارتش بهتر از حضور صد نفر است»، بعد از وفات پیغمبر روزی به آیه‌ی مبارکه‌ی «انفروا خفافا و ثقالا» (التوبه ۴۱ / ۱) یعنی: «بسج شوید چه سبک و چه سنگین»

چه پیر و چه جوان برخورد کرد، گفت: می بینم پروردگرم مرا بسیج می کند، [صفحه ۵۲۳] مرا آماده کنید، گفتند: تو با پیغمبر و ابوبکر و عمر جهاد کرده ای، ما به جای تو به جنگ می رویم، گفت: مرا آماده کنید وسیله و ابزار جنگ برای او آماده کردند، به کشتی سوار شد و در کشتی وفات نمود، تا هفت روز زمینی پیدا نشد که او را دفن کنند و جسد او تغییر نیافت. (اسد ۲۳۴ / ۵) - ۹ -

مردی از مسلمانان اسیر رومیان شد، او را نزد فرماندهی خود بردند، دیگری بزرگ به شکل گاو داشت، فرماندهی گفت: نصرانی شو و گرنه تو را در بقره (آن دیگ) می اندازم، وی گفت: نمی شنوم چه می گویی، فرمان داد تا روغن زیتون در آن دیگ جوشانند، دوباره به او گفت: نصرانی شو و گرنه تو را در بقره می اندازم وی ابا کرد و او را در دیگ انداختند. (اسد ۱۴۳ / ۳) - ۱۰ -

به امیرمؤمنان فرمود: «بشارت باد تو را که در زندگی خود و مرگ خود با من هستی» (اسد ۳۹۰ / ۲) - ۱۱ - وقتی جنگ جمل آغاز شد، حجار بن غزیه انصاری گفت: ای گروه انصار! امیرمؤمنان را یاری دهید، همچنان که بار اول پیغمبر را یاری دادید، به خدا قسم دومی مانند اولی است، مگر آن که اولی افضل است. (اسد ۱۷۲ / ۲) - ۱۲ - خالد بن حکیم بن حزام بر ابوعبیده جراح گذر کرد، که مردم را برای گرفتن جزیه شکنجه می داد به او گفت: مگر نشنیده ای که پیغمبر فرمود: «شدیدترین عذاب شوندگان در آخرت، شدیدترین عذاب کنندگان در دنیا هستند»، ابوعبیده گفت: برو و ایشان را رها کن. (اسد ۷۸۹ / ۲) - ۱۳ - وقتی زدی بن دثنه را که در مکه اسیر بود خواستند بکشند، او را از حد حرم بیرون بردند، در بین راه ابوسفیان به او گفت: میل داری محمد به جای تو بود تو کشته نمی شدی؟ زید گفت: دوست دارم آن جا که محمد است خاری او را آزار ندهد و اگر [صفحه ۵۲۴] آزار دهند، من زنده نباشم؛ ابوسفیان گفت: در میان مردم کسی ندیدم که به اندازه ی محمد او را دوست داشته باشند. (شامی ۱۲۹ / ۳) - ۱۴ -

وقتی در جنگ احد مسلمانان شکست یافتند و شایع شد پیغمبر کشته شده زنان سراسیمه برای خبرگیری از مدینه بیرون آمدند، یکی از ایشان پسران پسران تا نزدیک پیغمبر آمد، و پرسید: پیغمبر زنده است؟ گفتند: می توانم او را ببینم؟ گفتند: آری، و او را راه دادند، نزدیک شد و گفت: یا رسول الله! هر مصیبتی جز مصیبت تو آسان است. (بحار ۹۸ / ۲۰) - ۱۵ - در بعضی از سفرها عمر همراه پیغمبر بود، از پیغمبر سؤالی کرد، پیغمبر او را جواب نداد، دوباره سؤال کرد باز هم جواب نداد تا سه بار عمر با خود گفت: مادرت بر تو شیون کند، تا سه بار اصرار کردی و پیغمبر تو را جواب نداد. (شامی ۳۳۷ / ۳) - ۱۶ - تنبیه: سیره ی شامی که منبع خبر است تألیف یکی از متعصب ترین علمای عامه یعنی ابن کثیر است که سعی داشته تا می تواند نقاط ضعف صحابیان را نادیده بگیرد. - ۱۶ - بعد از قرار داد حدیبیه، ابوبصیر با پای پیاده از مکه به مدینه نزد پیغمبر آمد و مسلمان شد، کفار قریش از پی او فرستادند و پیغام دادند: بر طبق عهدنامه باید او را به ما برگردانی، پیغمبر به ابوبصیره فرمود: «برگرد»، ابوبصیر گفت: مرا نزد کفار می فرستی؟ پیغمبر فرمود: «عهدشکنی در دین ما نیست، خداوند برای تو و دیگر مسلمانان راه نجاتی باز خواهد فرمود، «و او را با دو مأمور که آمده بودند، فرستاد و مسلمانان به او می گفتند که: بشارت باد تو را که خداوند تو را نجات خواهد داد در بین راه ابوبصیر سفره گشود و ایشان هم سفره گشودند و با هم غذا [صفحه ۵۲۵] خوردند، و مأنوس شدند، یکی از آن دو تن شمشیر از کمر باز کرد و به دیوار تکیه داد، ابوبصیر گفت: نام تو چیست؟ گفت: خنیس، گفت: پدر کی؟ گفت: پدر جابر، ابوبصیر گفت: بی خیال شمشیر خود را به او داد، که ابوبصیر آن را گرفت و بی درنگ گردن او را زد و مرد دیگر از ترس پا به فرار نهاد، ابوبصیر او را دنبال نمود، پیغمبر در میان اصحاب نشسته بود که آن مرد هراسان سر رسید، پیغمبر فرمود: «این مردی است که هول کرده» از وی پرسیدند، وی داستان را بگفت، در این وقت ابوبصیر رسید و گفت: یا رسول الله! ذمه ی تو بری شد و مرا به دست دشمن دادی، پیغمبر فرمود: «وای بر مادرش، جنگ افروزی است، اگر مردانی داشته باشد» ابوبصیر از نزد پیغمبر بیرون آمد و در راه کاروان های قریش چریک هایی به دور خود جمع نمود وقافله های بازرگانی قریش را که از شام به مکه می رفتند غارت می نمود و از ایشان می کشت تا قریش از دست او به ستوه آمدند و از پیغمبر درخواست کردند که او را مانع شود و آنان هم کاری به او نداشته باشند. (واقعی / ۶۲۴) - ۱۷ - پیغمبر اکرم فرموده بود: سعد بن عباده خوب مردی است، خزرجیان که قوم او بودند گفتند: یا رسول الله! او خانه و مأمن ما است سرور و

فرزند سرور ما است، اینان هنگام قحطی به ما خوراک می‌دادند و عیالات مستمندان را عیالات خود می‌دانستند، مهمان را گرمی می‌داشتند، در وقت بخشش می‌بخشیدند، در مشکلات بار عشیره را حمل می‌کردند؛ پیغمبر فرمود: «خوبان مسلمانان خوبان دوران جاهلیتند اگر دین را بشناسند» (واقعی / ۵۴۷). ۱۸ - پیغمبر روزی به خانه‌ی علی و فاطمه آمد، دید هر دو در آفتاب خوابیده‌اند، عبای خود سایبان ایشان کرد و فرمود: «ای محبوبترین حاضران و غایبان» (اسد / ۳۱۵ / ۵). [صفحه ۵۲۶] ۱۹ - روز بدر، پیغمبر آیه‌ی «و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنه عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین» (آل عمران / ۱۳۳) یعنی: «شتاب کنید و بر هم پیشی بجوید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهناور آن به قدر آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است» را قرائت نمود، ابن فسح انصاری گفت: یا رسول الله! میان من و بهشت چقدر فاصله است که در آن داخل شوم؟ پیغمبر فرمود: «این قدر که با این گروه روبرو شوی و به خداوند ایمان داشته باشی»، وی چند خرما که در دست داشت انداخت و حمله کرد تا شهید شد. (اسد / ۳۲۹ / ۵). ۲۰ - مال فراوانی از بحرین آورده بودند، پیغمبر فرمود آنها را در میان مسجد ریختند، عباس بن عبدالمطلب آمد و گفت: یا رسول الله! از این مال به من ببخش، فرمود: «هر چه خواهی بردار»، عباس دامن لباس خود را پر کرد چندان که نتوانست از جا برخیزد و گفت: بفرما تا به من کمک کنند، پیغمبر فرمود: «نه»، عباس قدری از آن‌ها ریخت باز نتوانست از جا بلند شود و خواهش کرد که او را یاری دهند، پیغمبر فرمود: «نه» بار سوم قدری از آنها ریخت و از جا بلند شده و براه افتاد، پیغمبر از حرص او تعجب نمود، و تا دیده می‌شد، به او نگاه می‌کرد. (شامی / ۴۶۳ / ۲). ۲۱ - عبدالله پدر جابر در احد شهید شد، جابر غمگین بود پیغمبر فرمود: «تو را غمگین می‌بینم»، گفت: پدرم کشته شده، وامی و عیالاتی به جا گذارده، پیغمبر فرمود: «به تو خبر دهم، خداوند با هیچ کس سخن نگفت مگر از ورای حجاب، اما با پدرت رو در رو سخن گفت، که از من بخواه تا به تو بدهم»، عبدالله گفت: مرا به دنیا برگردان تا دوباره در راه تو کشته شوم، خداوند فرمود: قول و قضا سابق است که کسی به دنیا بر نمی‌گردد، گفت: خداوندا! پیام مرا برسان، خداوند وحی فرستاد: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» (آل عمران / ۱۶۹). [صفحه ۵۲۷] یعنی: «آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار روزی داده می‌شوند» (شامی / ۸۸ / ۳). ۲۲ - ابوسعید بن معلی نماز می‌خواند، پیغمبر بر او گذر کرد و او را بخواند، وی نماز را تمام کرد آنگاه به خدمت پیغمبر رسید، به او فرمود: چه مانع بود که اجابت نکردی؟ مگر خدا را نشنیده بودی: «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (الانفال / ۲۴) یعنی: «اجابت کنید خدا و رسول را آن گاه که شما را خواندند به چیزی که شما را زنده می‌کند» (اسد / ۱۵۲ / ۲). ۲۳ - قثم بن عباس را پرسیدند: چرا علی وارث پیغمبر است، و عباس نیست؟ گفت: او اولین ما است که به او لاحق شده و استوارترین ما است از حیث پیوستگی و اتصال. (اسد / ۱۵۲ / ۲). ۲۴ - ابودردا گفت: عبدالله بن رواحه شهید جنگ موته چنان بود که اگر از روبروی من می‌آمد دست به سینه‌ی من زد و اگر از پشت سر می‌آمد دست ما بین دو شانه‌ی من می‌زد، و می‌گفت: ای عویمر! ساعتی بنشین تا ایمان را تازه کنیم و و چندان که می‌خواست به یاد خدا مشغول می‌شدیم، آن گاه می‌گفت: ای عویمر! این مجالس، مجالس ایمانند. (اسد / ۱۵۷ / ۳). ۲۵ - غرفه ازدی گفت: در حق علی شک داشتم، روزی با او در کنار فرات بودم، از راه خارج شد و جایی ایستاد، و ما اطرافش بودیم، به دستش اشاره کرد و گفت: «این جا است جای باربران ایشان و جای فرود آمدن ایشان، و جای ریخته شدن خون ایشان، پدرم به فدای آن که یاوری در روی زمین ندارد، و نه در آسمان، مگر خداوند!» چون امام حسین شهید شد، بیرون شدم تا به آن جا رسیدم، دیدم همان جا است که علی گفته و از شک خود استغفار کردم، و دانستم که علی نگفته مگر آن چه را به [صفحه ۵۲۸] او سپرده‌اند. (اسد / ۱۶۹ / ۴). ۲۶ - وقتی ابوذر برای خبرگیری از پیغمبر، به مکه آمد سؤال نکرد، در مسجد بود که امیرمؤمنان او را دید و دانست که غریب است، او را مهمانی کرد و تا سه روز از او احوال نپرسید. (اسد / ۱۶۹ / ۴). توضیح: از آداب سابق مهمان‌نوازی در مازندران و شاید جاهای دیگر آن بود که تا سه روز از او سؤال نکنند از کجا و برای چه آمده مبادا شرمنده گردد. ۲۸ - اباخثیمه دو زن داشت، چون از سفر به مدینه آمد هر یک از ایشان آب و جارو کرده و

خود را برای پذیرائی مهیا نموده بود، هوا هم گرم بود و مجاورت ایشان دلنشین، خواست بنشیند و لختی بیاساید با خود گفت: پیغمبر خدا اکنون در راه تبوک در گرمای آفتاب و باد سام است، و من آسایش کنم؟ ننشست و زاد و راحله فراهم ساخت و با شتاب خود را به پیغمبر رسانید، پیغمبر چون شبح او را از دور دید فرمود: «اباخثیمه باش»، گفتند: اباخثیمه است، ابوذر هم چنان بود، چون نزدیک رسید پیغمبر فرمود: «خدا ابوذر را بیامرزد، تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها محشور می شود» (شامی ۱۳ / ۴) - ۲۸ -

وقتی جنگ احد به اوج خود رسید و مسلمانان جز علی و ابودجانه، فرار کردند، پیغمبر هم زخم برداشت، حل بیعت کرد و به ابودجانه فرمود: «تو هم به اهل خود پیوند، اما علی از من است و من از او» ابودجانه گفت: هرگز چنین کاری نکنم تا زنان بنشینند و بگویند عهد را شکست، پیغمبر را رها کرد و فرار نمود؛ آن گاه روبروی پیغمبر نشست و گریه کرد و سر به آسمان بلند نمود و گفت: به خدا قسم هرگز خود را از [صفحه ۵۲۹] بیعت تو آزاد نخواهم کرد، من با تو بیعت کرده‌ام به کجا برگردم؟ به سوی زنی که می میرد؟ یا مالی که تباہ می شود؟ یا اجلی که نزدیک است؟ پیغمبر به حال او رقت کرد و او چندان جنگید تا ده‌ها زخم برداشت علی او را گرفت و نزد پیغمبر فرمود: «آری». (بحار ۱۰۸ / ۲۰) - ۲۹ - در جنگ احد پیغمبر شخصی را برای یافتن سعد بن ربیع فرستاد، چون او را در میان کشتگان دید که بدن او آماج تیر و نیزه و شمشیر شده و فقط رمقی از او باقی مانده است به او گفت: پیغمبر به تو سلام رسانده و فرموده: خود را چگونه می بینی؟ گفت: سلام مرا به پیغمبر برسان و به قوم من (انصار) بگو: اگر کسی بر پیغمبر دسترسی پیدا کند و حال آن که در میان شما پلکی بجنبد، عذری نزد خداوند نخواهد داشت؛ و روحش پرواز نمود. (بحار ۷۴ / ۲۰). توضیح: هم شناسائی پیغمبر از همه‌ی سربازان، هم تفقد او از ایشان چشمگیر است. ۳۰ - پیغمبر فرمود: «خداوند مرا به محبت چهار تن فرمان داده و به من خبر داده که ایشان را دوست دارد» گفتند: ایشان را نام ببر اول سه بار گفت: «علی» آن گاه گفت: «سلمان و ابوذر و مقداد» (اسد ۴۱۰ / ۴) - ۳۱ - معاذ بن جبل در طاعون شام می گفت: خداوند! سهم معاذ را از طاعون بده، دو زن و یک فرزند او در خانه مبتلا شدند، بعد خودش بیهوش می شد، و به حال می آمد باز تکرار می کرد: خدایا بیهوشم کن، بیهوشی از تو است، می دانی که تو را دوست دارم؛ تا به او گفتند: صبح دمیده، گفت: پناه بر خدا از شبی که صباحش آتش باشد، مرحبا به مرگ مرحبا به دیدن دوست بخشنده در وقت نیازمندی، خدایا می دانی [صفحه ۵۳۰] که از تو می ترسیدم، اما امروز به تو امیدوارم، من دنیا و بسیار زیستن را دوست نداشتم که نهرها جاری کنم و درختها بکارم بلکه تشنگی روزهای گرم را دوست داشتم، و دست به گریبان بودن با ساعت‌های دشوار را و همنشینی با عالمان، و سوار شدن و رفتن به حلقه‌های ذکر. ابن مسعود درباره‌ی او می گفت: معاذ خود به تنهایی همچون امتی مطیع برای خدا است، می گفتند: امت و قانت چیست؟ ابن مسعود می گفت: امت آن است که خیر را بشناسد و نمونه‌ای برای پیروی باشد، و قانت مطیع خدا است، معاذ چنان بود. (اسد ۳۷۸ / ۴). توضیح: معمول چنان است که اگر کسی چیزی را بیشتر از چیزهای دیگر دوست بدارد می گوید آن چیزهای دیگر را دوست ندارد، در حالی که منظورش دوستی کمتر است نه عدم دوستی، معاذ در اوج محبت خداوند و مجاهده در راه او، روزه داشتن در فصل گرما و درگیری در میدان جنگ و نشستن با عالمان را بیش از آب و درخت دوست داشت، نه این که آن‌ها را دوست نداشت و این خود نشانه‌ی افضلیت اوست. ۳۲ - عبدالله بن انیس گفت: بر پیغمبر وارد شدم و او را به اسلام قوم خود بشارت دادم، پیغمبر فرمود: «انت الوافد المبارک» یعنی: «تو از راه رسیده‌ی با برکتی هستی» (اسد ۱۲۱ / ۳) - ۳۳ - امام حسن کودک بود، خرمائی از خرمای صدقه در دهن گذارد، پیغمبر با انگشت خود آن را از دهن او بیرون آورد و فرمود: «ما آل محمد صدقه نمی خوریم» (مطالب ۲۴۰ / ۱). [صفحه ۵۳۱] ۳۴ - علی علیه السلام فرمود: «نزد پیغمبر بودم که مصعب بن عمیر وارد شد، پوششی پر از وصله پوشیده بود، پیغمبر او را دید، از مقایسه میان دوران جوانی او در لباس و حال کنونی او گریه کرد، آن گاه فرمود: «چگونه خواهید بود روزی که هر یک از شما هر صبح و شام لباس تازه‌ای بپوشد، و بر سفره‌ی او ظرفی بگذارند و ظرفی بردارند، و به خانه‌تان چون خانه‌ی کعبه پرده بیاویزند؟» گفتند: یا رسول الله! امروز ما بهتر است که برای عبادت خدا فراغت داریم و مؤونه‌ی ما آسان است،

پیغمبر فرمود: «امروز شما از آن روز بهتر است» (اسد ۳۷۰ / ۴). وقتی مصعب شهید شد از مال دنیا هیچ نداشت مگر پیراهنی که برای کفنش کوتاه بود، چون به روی او می کشیدند یا سرش بیرون می ماند یا پایش، پیغمبر فرمود سرش را بپوشانید و بر روی پایش علف «اذخر» بریزید و آیهی قرآن تلاوت فرمود: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» (الاحزاب / ۲۳) یعنی: «از میان مؤمنین، مردانی هستند که بر آن چه با خدا پیمان بسته بودند صادق بودند، و صدق خود را نشان دادند، پس بعضی از ایشان وظیفه‌ی خود را انجام دادند و نزد خدا رفتند و بعضی از ایشان چشم به راهند و هرگز دین را تبدیل نکردند به هیچ نوع تبدیل کردنی». ۳۵ - وقتی امیرمؤمنان در مقدمه‌ی لشکر اسلام در جنگ خیبر بود، پیغمبر جبرئیل را دید که می خندد فرمود: «چرا می خندی؟» گفت: من علی را دوست دارم، پیغمبر به علی فرمود: «جبرئیل تو را دوست دارد»، علی علیه السلام گفت: به جایی رسیده‌ام که جبرئیل مرا دوست دارد؟ پیغمبر فرمود: «و از آن بالاتر، خدا تو را دوست دارد» (اسد ۳۴ / ۳). [صفحه ۵۳۲] توضیح: فرشتگان مقرب هر چند از تعلق به صفات محسوب برای ما آزاد باشند از محبت و نفرت آزاد نخواهند بود زیرا زنده‌اند و نشانه‌ی زندگی محبت و نفرت است، زنده بودن، احساس داشتن است و احساس هرگز خالی از این دو انگیزه نخواهد بود. ۳۶ - عبدالله بن اسعد بن زراره گفت: پیغمبر فرمود: «هنگامی که مرا به معراج بردند، به کاخی رسیدم از مروارید که کف آن از طلا بود و می درخشید، خداوند به من وحی فرستاد درباره‌ی علی علیه السلام که او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان، و رهبر منزهانی است که دلهاشان درخشنده و روشنی بخش است، و این کاخ از اوست» (اسد ۱۱۶ / ۳) - عبد الاعلی بن عدی گفت: روز غدیر خم، پیغمبر علی را بخواست و عمامه بر سر او بست و تحت الحنک آن را آویزان کرد و به پشت سر انداخت، پس فرمود: «این چنین عمامه بر سر بندید، زیرا عمامه‌ها سیمای اسلام‌اند و حاجب میان مسلمانان و کفار» (اسد ۱۱۴ / ۴) - عمرو بن شاس اسلمی در سفر یمن همراه علی بود، و از آن حضرت ناراضی بود، خودش گوید: چون به مدینه آمدم پیغمبر در من تیز نگاه کرد، و چون نشستم فرمود: «مرا آزار داده‌ای»، گفتم: پناه بر خدا اگر تو را آزار دهم، فرمود: «آری، هر کس علی را آزار دهد هر آینه مرا آزار داده است» (اسد ۱۱۴ / ۴) - ۳۹ - میان سلمان و ابوذر عقد مواخات بست، و با ابوذر شرط نمود نافرمانی سلمان نکند. (وافی - الایمان / ۱۰۱). ۴۰ - یک روز امیرمؤمنان در محل رحبه (کوفه) فرمود: هر کس از شما قول پیغمبر را شنیده که در غدیر خم فرمود: «آگاه باشید خداوند صاحب اختیار من است و [صفحه ۵۳۳] من صاحب اختیار مؤمنانم» من کنت مولا فهدا علی مولا اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خاذله» یعنی: «آگاه باشید هر کس من مولا اویم، علی مولای اوست، خداوند! دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد و یاری کن کسی را که علی را یاری کرد و مخدول کن کسی را که یاری علی نکرد» از جا برخیزد و گواهی دهد، قریب پانزده نفر برخاستند و گواهی دادند از پیغمبر چنین شنیده‌اند. (اسد ۳۰۷ / ۳). توضیح: حدیث غدیر به صدها طریق روایت شده، در این جا قصد ما ذکر روایاتی است که از طرق عامه رسیده است. ۴۱ - در روایت دیگری آمده: کسانی که آن روز کتمان شهادت کردند نمرزند تا کور شدند یا به بلای دیگری مبتلا شدند، یکی از ایشان یزید بن ودیعه و دیگری عبدالرحمن بن مدلج بود. (اسد ۳۲۱ / ۳) - ۴۲ - سعدالاسود به پیغمبر گفت: آیا سیاهی و بد گلی من مانع رفتنم به بهشت است؟ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست مادام که از خدا بترسی و به آن چه پیامبرش آورده ایمان داشته باشی، اهل بهشتی»، سعد گفت: شهادت دادم به یگانگی خداوند و این که محمد بنده و رسول اوست، آیا چه دارم؟ فرمود: «آنچه همه دارند تو برادر ایشان» سعد گفت: از هر جا خواستگاری کردم مرا رد کردند، پیغمبر فرمود: «نزد عمرو بن وهب برو بگو پیغمبر دختر تو را به من تزویج نمود»، وقتی سعد نزد او رفت و چنین گفت او را رد کرد، چون خواست برگردد دختر عمرو بیرون آمد و گفت: بر جای باش که من به آن چه خدا و پیامبرش برای من راضیند، راضی هستم، و به پدر خود گفت: پیش از آن که وحی تو را رسوا کند، خود را نجات ده؛ وی نزد پیغمبر آمد و از [صفحه ۵۳۴] لغزش خود استغفار کرد؛ وقتی سعد در بازار مشغول خرید جهیزیه بود شنید که منادی ندا می دهد: ای سواران! سوار شوید، به بهشت بشارت

دهید؛ سعد جهیزیه را رها کرد، شمشیر و نیزه و اسبی خرید و رو به میدان نهاد، چون روی خود را بسته بود او را نمی‌شناختند، سواره و پیاده چندان جهاد کرد تا افتاد، او را شناختند و فریاد زدند: سعد افتاد، پیغمبر به بالین او رفت و سر او را در دامن گرفت، سلاح و اسب او را برای همسرش فرستاد و فرمود: «خداوند او را با زنی بهتر از زنان شما تزویج نمود، این‌ها هم میراث او» (اسد ۲۶۸ / ۳) - ۴۳ - زید بن شراحیل گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» (اسد ۲۳۳ / ۲) - ۴۴ - قره بن عقبه نزد پیغمبر آمد، پیغمبر از او پرسید: «وقتی می‌آمدی با خود چه می‌گفتی؟» قره گفت: یا رسول الله! می‌گفتم: قبل از این غیر از خدا اربابانی داشتیم، ایشان را خواندیم اجابت نکردند، از ایشان خواستیم چیزی به ما ندادند، چون خداوند تو را فرستاد آن‌ها را ترک گفتم و به تو رو آوردیم؛ چون قره برگشت پیغمبر فرمود: «افلح من رزق لبا» یعنی: «هر کس عقلی به او داده شد، رستگار گشت» (اسد ۲۰۴ / ۴) - ۴۵ - اولاد عبدالمطلب نزد عباس رفتند، و گفتند: با پیغمبر سخن گو که ما را مانند دیگر مردم از صفات نصیب بده، در این بین علی علیه‌السلام رسید به او گفتند: تو با پیغمبر سخن گو، علی گفت: خداوند ابا کرده که شما را از کثافت دستاوردهای مردم بخوراند، ربیع بن حارث گفت: ره‌ایش کنید، برای شما خیری نزد او نیست و وقتی عباس با پیغمبر سخن گفت فرمود: «لا نستعملك على غساله ذنوب الناس» یعنی: «تو را عامل صدقات که چون آب غساله‌ی گناهان مردم است نمی‌کنم» (اسد ۲۳۸ / ۱) - ۴۶ [صفحه ۵۳۵] - قیس بن حرث نزد پیغمبر آمد و گفت: با تو بیعت می‌کنم به هر چه خدا فرستاده و این که جز حق نگویم، پیغمبر فرمود: «چه بسا بعد از من والیانی روی کار آیند که تو توانی حق را بگویی» قیس گفت: نه، به خدا سوگند با تو بر چیزی بیعت نکنم مگر آن که وفا کنم، پیغمبر فرمود: «در این صورت هیچ بشری نتواند بر تو آزار رساند». قیس، زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله را سرزنش می‌نمود، عبیدالله شنید و از پی او فرستاد، و به او گفت: تویی که بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندی؟ قیس گفت: نه، اما اگر خواهی بگویم کی بر خدا و پیغمبر دروغ می‌بندد، عبیدالله گفت: بگو، قیس گفت: کسی که عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبرش را ترک نمود، عبیدالله گفت: کی باشند؟ قیس گفت: تو و پدرت، عبیدالله گفت: تویی که گفته‌ای زیان بشری به تو نخواهد رسید، گفت: منم، عبیدالله گفت: امروز خواهی دانست که دروغ‌گویی، و اصحاب شکنجه را بخواست، در همین وقت قیس به روی زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم نمود؛ صدق رسول الله. (اسد ۲۱۲ / ۴) - ۴۷ - جبیر بن مطعم و عثمان هنگام تقسیم غنایم خیبر نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! بنی‌عبدالمطلب از برادران ما هستند و منکر فضل ایشان نیستیم، به ایشان چیزی بخشیدی که به ما ندادی، پیغمبر فرمود: «بنی‌عبدالمطلب هیچگاه از ما جدا نشده‌اند چه در جاهلیت و چه در سالم و با ما در شعب ابی‌طالب زندانی بودند، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب چیزی واحدند» و انگشتانش را در هم کرد و فرمود: «چنین» (واقعی / ۶۹۶) - ۴۸ - دربارهی خالد بن ولید پیش از آن که مسلمان شود فرموده بود: «اگر خود را در راه مسلمانی به کار می‌برد برای او بهتر بود»؛ چون این سخن به خالد رسیده راه مدینه را پیش گرفت و بر پیغمبر وارد شد، و به نبوت به او سلام داد و شهادتین گفت، پیغمبر [صفحه ۵۳۶] فرمود: «حمد خدایی را که تو را هدایت کرد، من در تو عقلی سراغ داشتم و آرزومند بودم که تو را جز به خیر تسلیم نکنند» خالد گفت: برای من استغفار کن، پیغمبر فرمود: «اسلام، ما قبل خود را پاک می‌کند» (شامی ۴۵۳ / ۳). توضیح: پیغمبر فرمود: «اسلام، ما قبل خود را پاک می‌کند» اما بعد از اسلام آوردن حسابش منوط به رفتار شخص مسلمان و تقوای او است، در قرآن مجید هم شرط «جال صدقوا» چنان‌چه قبلاً گفته شد «و ما بدلوا تبدیلا» است، یعنی تا هنگام مرگ دین را و رفتار خود را تبدیل نکنند؛ خالد از همان‌هایی است که پیغمبر از انحراف و تبدیل ایشان خبر داده است، واقعه‌ی کشته شدن مالک بن نویره به دست او و هم‌خوابه شدن به همسر او لکه‌ی ننگی بر تاریخ اسلام است. ۴۹ - جعیل بن سراقه از مسلمانان بسیار فقیر بود و خیلی بد گل بود اما ایمانی قوی داشت و مورد ستایش پیغمبر بود، از پیغمبر پرسیدند: چرا اقرع بن حابس و عیینة بن حصن را هر یکی صد شتر دادی و جعیل را ندادی؟ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، جعیل بهتر است از همه، زمین پر از امثال اقرع و عیینه، اما من به ایشان برای دلجویی دادم تا مسلمان شوند و جعیل را به اسلامیتش سپردم»

(اسد ۲۸۴ / ۱). توضیح: یکی از مصارف صدقه به نص قرآن مجید برای «مؤلفه قلوبهم» است یعنی دلجویی از افرادی که تازه مسلمان شده یا به مسلمانی ایشان امید می‌رود خصوصا اگر رؤسای قوم خود باشند که با مسلمانی ایشان، گروه بسیاری مسلمان شوند، و اقرع و عینه هر دو رؤسای قوم خود بودند [صفحه ۵۳۷] ۵۰ - پیغمبر در نماز بود عربی بیابانی آمد و سؤال کرد: روز قیامت چه وقت است؟ چون پیغمبر از نماز فارغ شد فرمود: «سؤال کننده کیست؟» آن مرد گفت: منم، فرمود: «برای آن روز چه مهیا کرده‌ای؟» گفت: عمل زیادی از نماز و روزه ندارم مگر آن که خدا و رسولش را دوست دارم، پیغمبر فرمود: «المرء مع من احب» یعنی: «در آن روز، هر کس با کسی است که او را دوست داشته» (بحار ۱۳ / ۱۷). توضیح: چون وقت قیامت را هیچ کس نمی‌داند، پیغمبر به او جوابی داد که محتاج آن بود و برای او آموزنده و تشویق کننده بود. ۵۱ - فرمود: «بنده ایمان نمی‌آورد مگر آن که مرا از خودش بیشتر دوست بدارد و اهل مرا بیشتر از اهل خود و ذات مرا بیشتر از ذات خود» (بحار ۱۴ / ۱۷). توضیح: فرموده‌ی پیغمبر تفسیری است برای آیه‌ی قرآن قوله تعالی: «قل ان كان آباؤكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشیرتكم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامر و الله لا يهدي القوم الفاسقين» (التوبة / ۲۴) یعنی: «بگو (ای محمد) اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و همسران شما و خویشان شما و اموالی که جمع کرده‌اید و تجارتی که از کسادش می‌ترسید و خانه‌هایی که دوست دارید در نزد شما دوست داشتنی‌تر از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راهش هستند، پس منتظر بمانید تا خداوند حکم و فرمان خود را (قیامت را) یا (شکست کفار را) بیارد و خداوند گروه [صفحه ۵۳۸] فاسقان را هدایت نمی‌کند». ۵۲ - به عبدالله نامی ملقب به حمار که مردی مزاح بود و گاهی پیغمبر را خندانده بود، چند بار حد شراب‌خواری زده بودند، یکی گفت: خدا لعنتش کند، چند بار او را برای اجرای حد بیاورند؟ پیغمبر فرمود: «او را لعن مکن، به خدا سوگند درباره‌ی او نمی‌دانم جز آن که خدا و پیغمبرش را دوست داشت» (اسد ۱۴۶ / ۳) ۵۳ - زید بن حارثه از اسیرانی بود که حکیم بن حزام در بازار عکاظ او را برای عمه‌ی خود ام‌المؤمنین خدیجه خاتون سلام الله علیها خریده بود، هشت ساله بود و خدیجه خاتون او را به پیغمبر بخشید، گروهی از بنی کلب که به حج آمده بودند او را دیدند و شناختند و به پدرش خبر دادند، حارث و برادرش کعب به مکه آمدند و بر پیغمبر وارد شدند و گفتند: بر ما منت گزار و در فدیه‌ی او احسان کن، پیغمبر فرمود: «او را بخوانید و مخیر کنید، اگر شما را اختیار کرد، برای شما، و اگر مرا اختیار کرد، بر کسی که مرا اختیار کند چیزی اختیار نخواهم کرد» آن گاه زید را بخواند و فرمود: «اینان را می‌شناسی؟» زید گفت: این پدر من است و این عموی من، فرمود: «مرا هم می‌شناسی و مصاحبت مرا دیده‌ای حال اختیار کن یا مرا یا اینان را» زید گفت: اینان را نمی‌خواهم، دیگری، بر تو اختیار نخواهم کرد، تو جای پدر و عموی منی؛ پدر به او گفت: وای بر تو! بندگی را بر آزادی ترجیح می‌دهی و بر پدر و اهل بیت خود؟ زید گفت: آری از این مرد چیزهایی دیده‌ام که هیچ کس را بر او اختیار نخواهم کرد؛ چون پیغمبر چنان دید او را به حجر اسماعیل برد و فرمود: «ای حاضران! شاهد باشید که زید را به فرزندگی خود اختیار کردم، از من ارث می‌برد و من از او ارث می‌برم». پدر و عمو چون چنان دیدند شاد شدند و برگشتند. (اسد ۲۲۴ / ۲). [صفحه ۵۳۹] توضیح مهم: این روایت که از منابع عامه است صراحت دارد که پیغمبر فرموده: از من ارث می‌برد و بنابراین یکی از دلائل مجعول بودن حدیث «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة» می‌باشد. ۵۴ - شخصی گفت: یا رسول الله! فراق تو را تاب نمی‌آورم، به خانه که رفتم برمی‌گردم که تو را ببینم، پیغمبر آیه‌ی قرآن را برایش خواند: «فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا» (النساء / ۶۹) یعنی: «اینان با کسانیند که خداوند بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران و اینان نیکو رفیقانند» (بحار ۱۴ / ۱۷) ۵۵ - ابولبابه انصاری از دوستان بنی قریظه بود، وقتی از او پرسیده بودند: پیغمبر با ما چه خواهد کرد، به گلوی خود اشاره کرد بود یعنی شمارا می‌کشد بعد پشیمان شده برای توبه خود را به ستون مسجد بست، دخترش به وقت حاجت او را باز می‌کرد و بعد می‌بست، تا چند شبانه روز از خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا آیه نازل شد و توبه او قبول گشت، و پیغمبر او

را باز نمود. (اسد ۲۸۵ / ۵) ۵۶ - ابن ام‌مکتوم با آن که کور بود در روز جنگ «قادسیه» پرچم مسلمانان را حمل می‌کرد. (مشکل ۲۷۴ / ۲) ۵۷ - ابوائل با یکی از یارانش به مهمانی نزد سلمان فارسی رفت، وقت غذا رفیقش گفت: اگر پونه بود، سلمان رفت آفتابه را گرو گذارد و پونه گرفت، چون خوردند، آن مرد گفت: حمد خدائی را که ما را به آن چه روزی گردانید، قانع ساخت؛ سلمان گفت: اگر قانع بودیم، آفتابه در گرو نبود. (مطالب ۲۶۳ / ۱) ۵۸ - عبدالله بن حذافه مردی مزاح بود، وقتی فرماندهی سریه‌ای بود، آتشی [صفحه ۵۴۰] روشن کرد و به افراد خود گفت: آیا اطاعت من بر شما واجب است؟ گفتند: بلی، گفت: برخیزید و در آتش روید، مردی برخاست و در آتش رفت و عبدالله خندید وقتی پیغمبر شنید خندید و فرمود: «اما در چنین وضعی، اطاعت در معصیت خدا نکنید» (مشکل ۲۴۲ / ۲) ۵۹ - پیغمبر به خیرم بن اوس گفته بود: «کاخ‌های سفید حیره را می‌بینم و «شیماء» دختر نفیله ازدیه را با روسری سیاه سوار بر استری» خیرم گفت: یا رسول‌الله! اگر در فتح حیره حاضر بودم «شیماء» مال من باشد، فرمود: «مال تو باشد». وقتی خالد بن ولید حیره را فتح کرد، و فاتحان وارد شدند ناگهان خیرم «شیماء» را همان طوری که پیغمبر فرموده بود دید مهار شترش را گرفت و گفت: این مال من است، پیغمبر او را به من داده است، خالد از او شاهد خواست، وی محمد بن مسلمه و محمد بن بشیر را آورد که شهادت دادند و «شیماء» به او تسلیم شد، عبدالمسیح برادر «شیماء» آمد که او را خریداری کند؛ خیرم، انگشتان خود را باز کرد و نشان داد و گفت: ده تا صد تا می‌خواهم (یعنی هزار دینار) و کمتر نمی‌دهم، پول را دادند و او را گرفتند بعد به او گفت: اگر صد هزار می‌گفتی می‌دادند، گفت: به خدا نمی‌دانستم عددی بالاتر از ده تا صد تا هست. (اسد ۱۱۱ / ۲) ۶۰ - چون پیغمبر اکرم بیمار شد، در خانهای عایشه بود، فرمود: «علی را برای من بخوانید» عایشه گفت: ابوبکر را بخوانید، حفصه گفت: عمر را بخوانید، ام‌الفضل گفت: عباس را بخوانید، پیغمبر فرمود: «علی را بخوانید» (مشکل ۲۷ / ۲). تنبیه: از این روایت و امثال آن به خوبی معلوم می‌شود که پیرامون پیغمبر اکرم هنگام آخرین بیماری چه توطئه‌هایی برای منحرف شدن مقام خلافت از علی علیه‌السلام در کار بوده و برای [صفحه ۵۴۱] پیغمبر امکان نداشته که آنها را دفع کند. حدیث «ایتونی بدوا» متمم این توطئه‌ها بوده است. ۶۱ - هر روز صبح به در خانهای علی و فاطمه می‌آمد، درها را می‌گرفت و می‌گفت: «السلام علیکم اهل البیت» و سه مرتبه می‌گفت: «الصلاة الصلاة» «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب / ۳۳)؛ وقتی از سفر می‌آمد اول دو رکعت نماز در مسجد می‌خواند، آن‌گاه به خانهای فاطمه‌ی زهرا می‌رفت بعد به خانهای همسران خود. (وفاء الوفاء ۴۶۸ / ۲) ۶۲ - روزی به خانهای فاطمه‌ی زهراء رفت، برای او آبگوشتی درست کردند، ام‌ایمن هم کاسه‌ی شیری و قدری خرما آورد همه خوردند و رو به قبله دعا کردند، آن‌گاه پیغمبر به سجده رفت و گریست، تا سه مرتبه، از هیبتی که داشت کسی از او نمی‌پرسید، حسین بر گرده‌ی او سوار شد و گریست، پیغمبر فرمود: «پدر و مادرم به فدای تو چرا گریه می‌کنی؟» آن‌گاه فرمود: «چیزی دیدم که قبلا ندیده بودم، امروز از دیدن شما چنان شاد شدم که هیچ وقت نشده بودم، جبرئیل به من خبر داد که شما کشته می‌شوید و مصارع شما پراکنده خواهد بود، محزون شدم و از خداوند خیر شما را خواستم». (وفاء ۴۶۹ / ۲) ۶۳ - راغب اصفهانی گوید: وقتی به طور مطلق گفتند: امیرالمؤمنین، مقصود علی بن ابی‌طالب است. (محاضرات / ۳۴۱) ۶۴ - از امیرالمؤمنین درباره‌ی ابوذر سؤال کردند، فرمود: «مردی است که علمی فراگرفت، که مردم از فراگرفتن آن ناتوانند» آن‌گاه وکاء (دهانه‌ی مشک) بسته شد و از آن چیزی بیرون نیامد. (نهایه ۲۲۸ / ۱۸) ۶۵ - پیغمبر بر شهدای احد گذر می‌کرد، فرمود: «برای اینان گواهی می‌دهم که رستگارند» ابوبکر گفت: یا رسول‌الله! آیا ما برادران ایشان نیستیم؟ مسلمان شدیم [صفحه ۵۴۲] چنان چه مسلمان شدند، و جهاد کردیم چنانچه جهاد کردند، پیغمبر فرمود: «بلی اما نمی‌دانم بعد از من چه می‌کنید»، ابوبکر گریه کرد. (تیسیر ۲۷۰ / ۱) ۶۶ - فرمود: «من باز یافته‌ی شما بر حوضم (کوثر)، مردانی از شما نزد من آورده می‌شوند وقتی به ایشان رو آوردم که به ایشان آب دهم به من نمی‌رسند می‌گویم: خداوند! اصحاب منند، گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه بدعت‌ها ساختند، می‌گویم: نابود باد، نابود باد کسانی که بعد از من تبدیل کردند و دگرگون شدند» (تیسیر ۱۳۸ / ۴) ۶۷ - خداوند در قرآن مجید به پیغمبر چنین توصیه می‌کند که بر طبق آن

یاران خود را برگزیند «و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحویة الدنيا و لا- تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و ابتع هویه و کان امره فرطاً» (الکھف / ۲۸) یعنی: «خویشتن را شکبیا دار با آنان که شب و روز خدای خود را می‌خوانند، و تنها او را می‌خواهند؛ و چشمان خود را از ایشان بر مگردان که زیور زندگی دنیا را بخواهی و آن را که دلش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و پیروی از هوای نفس خود کرد و کارش زیاده‌روی است، اطاعت مکن.» ۶۸ - ابو عبیده گفت: یا رسول الله! آیا کسی از ما بهتر هست؟ مسلمان شدیم و همراه تو جهاد کردیم و به تو ایمان آوردیم، فرمود: «بلی، گروهی بعد از شمایند که به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند» (اسد ۳۷۱ / ۱) - ۶۹ - در جنگ طائف دو تن از مسلمانان شهید شده بودند پیغمبر فرمود همان جا که شهید شده بودند ایشان را دفن کردند. (اسد ۳۴۶ / ۳) - ۷۰ - عبدالله بن عبته از پیغمبر روایت کرد که فرمود: «همیشه خداوند متعال در دین اسلام نهالهایی می‌کارد که ایشان را در راه اطاعت خود، به کار می‌برد» (اسد ۲۳۹ / ۳). [صفحه ۵۴۳] ۷۱ - طلحه بن براء جوانی نوحاسته و مسلمانی پاک اعتقاد بود، به پیغمبر گفت: مرا به هر چه خواهی فرمان ده، پیغمبر فرمود: «برو و پدر خود را بکش»، طلحه بی‌درنگ براه افتاد، پیغمبر او را صدا زد و فرمود: «برگرد، مرا برای قطع رحم نفرستاده‌اند» (اسد ۵۷ / ۳) - ۷۲ - بشر بن حنظله و وائل بن حجر برای دیدار پیغمبر به راه افتادند در بین راه گروهی از دشمنان وائل که به دنبال او بودند سر رسیدند و پرسیدند: این وائل است؟ بشر گفت: نه؛ بار دیگر پرسیدند، بشر سوگند یاد کرد که این برادر من است؛ و ایشان را رها کردند، چون به نزد پیغمبر رسیدند، خبر بگفتند، پیغمبر فرمود: «راست گفته‌ای، برادر تو است، پدر شما آدم و مادر شما حوا است» (اسد ۲۲۶ / ۱) - ۷۳ - امیرمؤمنان بر مجلسی از قریش گذشت، دید لباسهای سفید و براق پوشیده، رنگ و رو برافروخته، مشغول خنده و استهزاء به راهگذران بودند و به ایشان اشاره می‌کردند، آن گاه بر گروهی از انصار گذر کرد، همه باریک اندام لاغر گردن، زرد رنگ و رو، اما فروتن در کلام؛ امیر تعجب کرد و بر پیغمبر وارد شد، گفت: پدر و مادرم به فدای تو، چنین و چنان دیدم، آیا همه‌ی این دو گروه مؤمنند؟ مرا از صفات مؤمن خبر ده؛ پیغمبر لختی سر به زیر افکند گویی فکر میکند آن گاه سر برداشت و فرمود: «در مؤمن باید بیست صفت باشد که اگر نبود، ایمانش کامل نیست: یا علی! به درستی که مؤمنان آمادگان برای اقامه‌ی نمازند، شتاب کنندگان برای ادای زکات، خوراندگان غذا به مسکین، دست نوازش کشندگان بر سر یتیم، پاکیزه‌داران لباس کم بهای خویش، دامن به کمر زنندگان در راه دین، اگر حدیث گویند دروغ نگویند، اگر وعده دهند خلاف نکنند، اگر ایشان را امین دانند خیانت نکنند، اگر سخن گویند راست گویند، شب زنده‌داران، سختگیران بر کافران، رحم دلان بر مؤمنان، همسایه از ایشان آزار نینند، بر روی [صفحه ۵۴۴] زمین به فروتنی راه روند، راه رفتن ایشان به سوی خانه‌های بیوه زنان و بینوایان یا تشییع جنازه باشد» (وافی - الایمان / ۳۵) - ۷۴ - فرمود: «خوبان شما، خردمندان شما هستند» گفتند: یا رسول الله! خردمندان کیانند؟ فرمود: صاحبان خوی نیکو و اندیشه‌های استوار، صله‌ی رحم به جا آورندگان، نیکوکاران به مادران و پدران، جستجوگران از حال همسایگان و فقرا و یتیمان، که صلح و سلام را در جهان اشاعه می‌دهند، و هنگامی که مردم در خوابند نماز می‌خوانند» (وافی - الایمان / ۳۵) - ۷۵ - به معاذ بن جبل که پسرش مرده بود نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم از محمد رسول الله خدا به معاذ بن جبل، سلام بر تو، من حمد خداوندی را که خدایی جز او نیست به تو هدیه می‌کنم و بعد خدا پاداش تو را بزرگ کند و شکببائی را به تو الهام فرماید، ما را و تو را شکرگزاری روزی گرداناد، به درستی که اموال و جان‌های ما و اهل ما از بخشش‌های خداوند است، که به ما بخشیده و از عاریتهایی است که نزد ما به ودیعت نهاده، آن‌ها را روزی تو کرده برای خوشایند و سرور تو، و از تو گرفته در برابر پاداش بسیار، دعا و رحمت و هدایت، اگر آن را ذخیره می‌کنی؛ شکببیا باش، مبادا بی‌تابی تو اجر تو را کم کند و پشیمان شوی، بدان که بی‌تابی، مرده‌ای را بر نمی‌گرداند، و اندوهی را برطرف نمی‌کند و هر چه نازل شونده است، گویی شده است و اسلام» (مجمع ۳ / ۳) - ۷۶ - ادرع سلمی گفت: شبی نگهبان پیغمبر بودم، ناگهان مردی مرده یافتم، گفتند عبدالله ذوالبجادی است، وقتی او را حمل کردند پیغمبر فرمود: «با او به رفق و آرامی رفتار کنید، خداوند با شما به رفق رفتار کند، زیرا او خدا و

رسولش را دوست داشت» (اسد ۵۶ / ۱). [صفحه ۵۴۵] توضیح: در اخبار آل محمد، موالات و محبت و ولایت، یکی از پایه‌های مهم دین به شمار آمده و بر هیچ کدام مانند ولایت و دوستی سفارش نشده است. ۷۷ - امام صادق فرمود: «سه تن بر پیغمبر دروغ بستند: ابوهریره و انس بن مالک و یک زن» (بحار ۲۱۷ / ۲) - ۷۸ - در روز جمعه‌ای که پیغمبر بالای منبر خطبه می‌خواند قافله‌ای با خواربار در بازار مدینه وارد شد و برای اعلام، طبل زد، همه از بیم شدن کالا مسجد را رها کردند، مگر دوازده نفر، پیغمبر فرمود: «اگر این چند نفر نبودند هر آینه از آسمان سنگباران می‌شد». (بحار ۵۹ / ۲۲) - ۷۹ - فرمود: «اگر نه این بود که من کراهت دارم بگویند محمد به گروهی استعانت جست و چون بر دشمن پیروز شد ایشان را کشت، هر آینه گردن بسیاری را می‌زد» (بحار ۱۴۰ / ۲۲) - ۸۰ - مردی روغن فروش، رسول الله را بسیار دوست می‌داشت، و روزی چند بار به دیدن پیغمبر می‌آمد، گاهی تا می‌رفت برمی‌گشت، پیغمبر به او فرمود: «امروز کاری کردی که قبلا نکرده بودی» گفت: یاد تو چنان قلبم را فرامی‌گیرد که نمی‌توانم پی کاری بروم مگر آن که تو را ببینم، پیغمبر در حق او دعا کرد؛ چند روز او را نبود، از اوسراخ گرفت: گفتند: چند روز است وفات کرده، وی مردی امین و راستگو بود، اما خصلتی داشت فرمود: «چه بود؟» گفتند: زنان را دنبال می‌کرد، فرمود: «خدایش بیامزاد، به خدا سوگند او مرا چنان دوست می‌داشت که اگر برده‌فروشی بود، خداوند او را می‌آمرزید» (بحار ۱۴۴ / ۲۲). [صفحه ۵۴۶] توضیح: به مفاد آیه‌ی محکمه‌ی «ان الحسنات یذهبن السيئات» یعنی: «به درستی که نیکی‌ها، بدی‌ها را می‌زدایند»، دوستداری پیغمبر سبب آمرزش او بوده است، دیگر آن که برده‌فروشی در نظر اسلام از بدترین گناهان بوده اما در زمان پیغمبر زمینه برای تحریم آن آماده نبوده است. ۸۱ - عثمان بن مظعون را پس از مردنش، بوسید. (بحار ۲۶۴ / ۲۲) - ۸۲ - امام صادق فرمود: «بیشتر عبادت ابوذر، تفکر و اعتبار بود». (بحار ۴۳۱ / ۲۲) - ۸۳ - عثمان، مقداد را تهدید کرده بود که: تو را نزد ارباب اولت می‌فرستم؛ چون وفاتش نزدیک شد به عمار گفت: به عثمان بگو که من نزد ارباب اول رفتم (بحار ۴۳۸ / ۲۲) - ۸۴ - در جنگ احد، انس بن نصر چون دید مسلمانان فرار کردند گفت: خداوند! من از کاری که اینان کردند، عذر می‌خواهم، و به سوی تو از ایشان بی‌زاری می‌جویم؛ آن‌گاه شمشیر کشید سعد بن معاذ را دید گفت: ای سعد! پروردگار نصر (پیروزی) سوگند بوی بهشت را می‌شنوم، سعد گفت: یا رسول الله! من طاقت نداشتم پا به پای او بجنگم، چون شهید شد دیدند هشتاد و چند ضربه از تیر و نیزه و شمشیر در بدن او هست، و مشرکین او را مثله کرده‌اند، فقط خواهرش او را از انگشتانش شناخت، اصحاب گفتند: این آیه درباره‌ی او و امثال او نازل شده: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» یعنی: «بعضی از مؤمنان مردانی هستند که عهدی را که با خدا بسته بودند، صادقانه انجام دادند، بعضی از ایشان به سوی او رفتند و بعضی منتظر ملاقات اویند، و هرگز چیزی [صفحه ۵۴۷] را تبدیل نکردند تبدیل کردنی» (وصول ۲۴۲ / ۳) - ۸۵ - روز جنگ بدر، هم در حال سجده بود، امیرمؤمنان گفت: «من لختی جنگیدم آدمم همچنان در سجده بود و می‌خواند: «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث» یعنی: «ای زنده ای نگهبان به رحمت تو التماس می‌کنم»، رفتم جنگیدم، آدمم او را در سجده دیدم همان را می‌خواند و بار سوم همچین تا فتح نصیب شد» (وصول ۳۳۴ / ۳) - ۸۶ - مردی از اعراب نزد پیغمبر آمد و ایمان آورد، گفت: با تو هجرت کنم، پیغمبر او را به یکی از اصحاب سفارش کرد، جنگی پیش آمد و غنیمتی، سهم او را دادند گفت: این چیست؟ گفتند: سهم تو، گفت: برای این به دنبال تو نیامده‌ام، آمده‌ام که ضربتی اینجایم (اشاره به گلوی خود) بخورد بمیرم و به بهشت روم، پیغمبر گفت: «اگر راست می‌گویی خداوند تو را تصدیق می‌کند»، چیزی نگذشت که جنازه‌اش را نزد پیغمبر آوردند که تیری به گلوی او خورده بود، پیغمبر فرمود: «آیا خود اوست؟» گفتند: بلی، فرمود: «راست گفت و خداوند او را تصدیق نمود»، او را در جبه‌ی پیغمبر کفن کردند و بر او نماز گزارد و از آن جمله گفت: «خداوند! این بنده‌ی تو است، در راه تو مهاجرت کرده و شهید و کشته شده و بر من آن گواهی می‌دهم» (وصول ۲۷۴ / ۱) - ۸۷ - فرمود: «اگر انصار در راهی بروند، من به راه انصار خواهم رفت و اگر هجرت نبود، من مردی از انصار بودم؛ و فرمود: «احدی که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد، دشمن انصار نخواهد بود»؛ و فرمود: «انصار کم می‌شوند تا مانند نمک در

طعام می شوند» (وصول ۳۴۶ / ۳) ۸۸ - فرمود: «در قیامت، گروهی از امت من آورده می شوند و ایشان را به طرف اصحاب شمال می برند، می گویم: پروردگارا! اصحاب منند، گفته می شود: تو نمیدانی بعد از تو چه کردند، من همان می گویم که به بندهی صالح (عیسی): «و کنت علیهم [صفحه ۵۴۸] شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم» یعنی: «خداوند! تا من در میان ایشان بودم، بر ایشان شاهد و گواه بودم؛ و چون مرا میراندی، تو خودت بر ایشان رقیب و آگاه بودی» و به من گفته می شود: از وقتی که از ایشان جدا شدی ایشان همیشه رو به عقب می رفتند» (وصول ۱۲۸ / ۴). توضیح: نه از راه تعصب بلکه از راه تحقیق و فهم واقعی رویدادها، آیا برادران عامه ی ما در باره ی این گونه احادیث که از طرق خودشان بسیار نقل شده چه می گویند؟ آیا اسناد آنها را صحیح نمی دانند؟ اگر می دانند، با این تصریح ها چه می کنند؟ پیغمبر فرمود: «از وقتی که از ایشان جدا شدی همیشه رو به عقب رفتند» ۸۹ - فرمود: «من یافته ی شما بر حوضم، هر آینه ی مردانی از شما بسوی من آورده می شوند، چون به ایشان توجه کردم که ایشان را آب دهم، منع کرده می شوند که به من برسند، می گویم: پروردگارا! اصحابم، گفته می شود: تو نمی دانی بعد از تو چه کردند، می گویم: بدا به حال کسی که بعد از من تبدیل کرد» (وصول ۱۲۸ / ۴). در روایت دیگر: طائفه ای از امتم از رسیدن به من جلوگیری می شوند، می گویم: پروردگارا! اصحاب من، فرشته ای می گوید: آیا می دانی بعد از تو چه کردند؟» (وصول ۲۸ / ۴) ۹۰ - در غزوه ی بدر، مقداد دید که پیغمبر بر مشرکین نفرین می کند، گفت: یا رسول الله! ما نمی گویم چنان چه بنی اسرائیل گفتند: «اذب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون» یعنی: «به موسی گفتند تو و پروردگار تو بروید و جنگ کنید ما این جا نشسته ایم (تا برگردید)» لکن تو حرکت کن ما با توایم، از راست تو و جانب چپ تو و [صفحه ۵۴۹] پیش روی تو و پشت سر تو؛ در این وقت چهره ی رسول الله از شادی برق زد. (وصول ۲۳۳ / ۳) ۹۱ - خالد بن ولید را فرستاد تا بنی جذیمه را به اسلام دعوت کند، ایشان پذیرفتند، خالد خودسرانه گروهی را از ایشان کشت و گروهی را اسیر کرد، بعد فرمان داد اسیران را هم کشتند، فقط عبدالله بن عمر و اصحابش اسیران خود را نکشتند؛ چون خبر به پیغمبر رسید دو بار گفت: «خدا یا! خود را از کار خالد بری می کنم» (وصول ۲۸۰ / ۳) ۹۲ - ابی بن کعب نماز می خواند، پیغمبر او را صدا زد و او جواب نداد اما نماز را سبک گرفت و نزد پیغمبر رفت، به او فرمود: «چه مانع شد که مرا اجابت کنی؟» گفت: یا رسول الله! نماز می خواندم، فرمود: آیا در آن چه به من وحی شده نیافتی که «استجیبا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» یعنی: «اجابت کنید خدا و رسول را آن گاه که شما را بخوانند برای آن چه شما را زنده می کند؟» ابی گفت: بلی یا رسول الله، دیگر چنین نخواهم کرد. (جامع ۷۹ / ۲). توضیح: قطع نماز جائز نیست مگر برای اجابت پیغمبر یا جلوگیری از خطر مهمی که دیگری نباشد آن را کفایت کند و این از خصائص پیغمبر است. ۹۳ - عبدالله بن رواحه آواز پیغمبر را شنید که فرمود: «بنشینید»، او در کوچه بود، همان جا نشست، تا پیغمبر بر او گذر کرد، فرمود: «چرا اینجا نشسته ای؟» گفت: شنیدم که گفتی: بنشینید، من نشستم، پیغمبر فرمود: «خداوند بر طاعت تو بیفزاید» (جامع ۸۰ / ۲) ۹۴ - فرمود: «شما یک جزو از هزار جزوی که پای حوض بر من در روز قیامت [صفحه ۵۵۰] وارد می شوند، نیستند»، از زید پرسیدند: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: ششصد هزار تا نهصد هزار. (مستدرک ۷۷ / ۱). توضیح: مراد، شماره ی مسلمانان در همه ی جزیره العرب است در زمان پیغمبر. ۹۵ - فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! از برادران شما کسانی هستند که مال و عشیره ندارند، پس هر یک از شما دو تن یا سه تن را با خود پیوسته کند»، جابر گفت: من یک شتر داشتم برای سواری من، فقط آخر پشت او باقی مانده بود. (وصول ۱۹۵ / ۲) ۹۶ - امام صادق فرمود: «اصحاب صغه مهمانان پیغمبر بودند؛ از اهل و مال، هجرت کرده و به مدینه آمده بودند، پیغمبر ایشان را در صغه ی مسجد جا داد، چهارصد نفر بودند هر صبح و شام به ایشان سلام می داد روزی نزد ایشان آمد دید یکی کفش خود را وصله می زند، یکی پیراهنش را، یکی لباس خود را از حشرات پاک می کند؛ پیغمبر به ایشان جیره ی روزانه از خرما می داد، یکی برخاست و گفت: یا رسول الله! خرمایی که هر روز به ما می دهی شکم ما را سوخت، پیغمبر فرمود: «اگر می توانستم دنیا را طعام شما کنم، می کردم، اما هر کس از شما بعد از من زنده بود صبح و شام برایش ظروف بزرگ طعام حاضر می کنند، صبح و شام

لباس عوض خواهید کرد، خانه‌های خود را مانند کعبه زینت خواهید داد»، یکی برخاست و گفت: یا رسول الله! ما مشتاق آن زمانیم، کی خواهد بود؟ فرمود: «این زمان شما از آن زمان بهتر است، اگر شکم شما از حلال پر نشد چه بسا آن را از حرام پر کنید»، سعد بن اشجع برخاست و گفت: یا رسول الله! بعد از مردن با ما چه می‌کنند؟ فرمود: حساب است و قبر، یا تنگی آن یا گشادگی آن، گفت: یا رسول الله! تو بیم داری؟ گفت: «نه، اما از این همه نعمت‌ها شرم دارم که نمی‌توانم شکر گویم و نه یکی را از هفت تا» سعد گفت: گواه می‌گیرم خدا و رسولش را و حاضران را [صفحه ۵۵۱] که خواب شب بر من حرام باشد و خوراک روز و بستر شب و همنشینی و نزدیکی به زنان، همه بر من حرام باشد، پیغمبر فرمود: «ای سعد! کاری نکرده‌ای، پس امر به معروف و نهی از منکر چگونه خواهی کرد وقتی با مردم مخلوط نباشی؟ صحرانشینی پس از شهرنشینی، کفر نعمت است؛ شب بخواب و روز بخور، هر چه خواهی بپوش مگر طلا- و حریر، به زن نزدیک شو؛ ای سعد! نزد بنی مصطلق برو که رسول مرا دست خالی برگردانده‌اند»، او رفت و صدقه‌ی ایشان را آورد، پیغمبر فرمود: «ایشان را چگونه دیدی؟» گفت: بهترین قوم، من از ایشان خوشخوتر در میان اقوامی که مرا نزد ایشان فرستاده‌ای ندیده‌ام؛ آن گاه فرمود: «برای اهل دارالخلود که سعی ایشان برای آخرت است، سزاوار نیست که دوستان شیاطین دارالغرور که سعی ایشان برای دنیا است، باشند؛ آن گاه فرمود: «چه بد مردمی هستند آنان که امر به معروف نمی‌کنند و نهی از منکر نمی‌کنند، چه بد مردمی هستند که آمرین به معروف و ناهین از منکر را به دور می‌اندازند، چه بد مردمیند آنان که برای خدا به عدالت قیام نمی‌کنند، چه بد مردمیند که طالق و جدائی نزد آنان از عهد خداوند استوارتر است، چه بد مردمیند که به جای اطاعت از خدا از پیشوایان اطاعت می‌کنند، چه بد مردمیند آنان که دنیا را بر آخرت اختیار می‌کنند، چه بد مردمیند آنان که محرمات را از شهوات و شبهات حلال شمرده‌اند» گفتند: یا رسول الله! از مؤمنان کی زیرکتر است؟ فرمود: «آن که بیشتر یاد مرگ کند و بهتر برای ورود آن آماده شود، اینانند خردمندان» (بحار ۳۱۰ / ۲۲) - ۹۷ - روزی نزد امام سجاد از تقیه یاد شده، فرمود: «اگر ابوذر آن چه را در دل سلمان بود، دانسته بود، او را می‌کشت و به تحقیق پیغمبر میان آن دو عقد مواخات بسته بود، پس گمان شما به دیگر خلائق چیست؟ بدرستی که علم عالمان دشوار و دشوارتر است، تاب حمل آن را ندارد مگر پیغمبر مرسل یا فرشته‌ی مقربی یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند [صفحه ۵۵۲] دل او را برای ایمان آزمایش کرده باشد، و هر آینه سلمان چون مردی از ما اهل بیت است، از آن علما است». (بحار ۳۴۳ / ۲۲). توضیح: حدیث، اگر سندش صحیح باشد از احادیث صعب و مستعصب است، زیرا معارف قلبی سلمان و ابوذر در طول هم واقعند نه در عرض هم تا اطلاع یکی از دیگری مجوز قتل او باشد، و بهترین تأویلی که برای حدیث آمده، از سید مرتضی است به تفصیل ذیل: اگر این خبر از اخبار آحاد است، افاده‌ی علم نمی‌کند و حرارت سینه‌ای را نمی‌نشانند و ظاهری دارد که منافعی معلوم و مقطوع است، ظاهر آن را تأویل می‌کنیم، به چیزی که مطابق و موافق حق است اگر میسر بود، والا آن را طرح می‌کنیم، که طرح و ابطال واجب است، زیرا وقتی ما یقین داشتیم به سلامت صدر و اعتقادات این دو نفر، هرگز پیغمبر درباره‌ی ایشان چنین چیزی نخواهد گفت، و بهترین چیزی که در تأویل آن می‌توان گفت این است: ضمیرها در «لقتله» راجع است به خود مورد اطلاع نه اطلاع یابنده به این معنی که وقتی ابوذر بر آن معارف عالیه‌تری که در قلب سلمان مودع است، آگاهی یابد، درجه‌ی اعتقاد و محبت او نسبت به سلمان چنان بالا می‌رود که گویی خود آن محبت و وله نزدیک است او را بکشد و این خود مزید فضیلتی است برای دو نفر که پیغمبر میان ایشان عقد مواخات بسته است». [صفحه ۵۵۳] - ۹۸ - در غزوه‌ی «رجیع» وقتی طائفه‌ی بنی‌لحیان مسلمانان را دنبال کردند و چون به ایشان رسیدند پیمان دادند که ایشان را نکشند، فرمانده‌ی ایشان عاصم نپذیرفت تا او و شش تن کشته شدند، یکی به همراه ایشان نمی‌رفت، او را هم کشتند، خیب و زید را به مکه بردند و فروختند، چون خیب را برای قتل می‌بردند گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانیم، و خواند، آنگاه به ایشان رو کرد و گفت: اگر گمان نمی‌کردید که از مرگ می‌ترسیدم بیشتر می‌خواندم، او را شهید کردند و او اول کسی است که سنت نماز قبل از مرگ را بنا نهاد. (وصول ۲۴۲ / ۳) - ۹۹ - چون سلمان را به بردگی به مدینه آوردند، در طبقی، هدیه‌ای برای

پیغمبر آورد، فرمود: «چیست؟» سلمان گفت: صدقه، فرمود: «من صدقه نمی‌خورم!» فردا مانند آن را آورد، فرمود: «چیست؟» سلمان گفت: هدیه، فرمود: «بخورید، تو کیستی؟» گفت: بنده‌ای، فرمود: «بخواه تا تو را مکاتبه کنند» سلمان گفت: به فلان مقدار نخل مکاتبه کرده‌اند که غرس کنم، پیغمبر به محل رفت و خود نخل‌ها را غرس کرد مگر یکی را که عمر آن را غرس نمود، همه‌ی نخل‌ها آن سال ثمر دادند مگر آن یکی که عمر غرس کرده بود، پیغمبر فرمود: «کی آن را غرس کرده؟» گفتند: عمر، پیغمبر به جای آن، خود یکی به دست خود غرس کرد و همان سال میوه داد. (مستدرک ۱۶ / ۲) - ۱۰۰ - سعید بن عمر چون عطایش به دستش می‌رسید، قوت عیال خود را می‌خرید، باقی را صدقه می‌داد، زنش به او می‌گفت: باقی آن کجا است؟ می‌گفت: آن را قرض داده‌ام، گروهی نزد او آمدند و گفتند: اهل تو بر تو حقی دارند، دامادان تو بر تو حقی دارند، می‌گفت: هرگز رضای ایشان یا احدی از مردم را بر حورالعین نمی‌گزینم، اگر برخیزی از خیرات بهشت آگاه شوید هر آینه نورافشانی می‌کند مانند آفتاب که نورافشانی می‌کند، هرگز از صف اول چنان چه پیغمبر گفت عقب نمی‌روم، بعد از آنکه [صفحه ۵۵۴] شنیدم که فرمود: «مردم برای حساب فراهم می‌شوند، فقرای مسلمین می‌آیند، بالها گشاده مانند کبوتران، به ایشان می‌گویند: برای حساب توقف کنید، می‌گویند: حسابی نداریم ما را نگفته‌اند، پروردگارشان جل و علا گوید: بندگانم راست گفتند، در بهشت باز می‌شود، قبل از مردم به هفتاد سال وارد بهشت می‌شوند» (مطالب ۱۶۹ / ۳) - ۱۰۱ - ام‌قیس گفت: پسر مرده بود، جزع کردم و به آن که او را غسل می‌داد گفتم: پسر را با آب سرد غسل نده، او را می‌کشد؛ عکاشه نزد پیغمبر رفت و او را خبر داد، پیغمبر خندید و فرمود: «چه حرف‌ها؟ خدا عمرش را دراز کند»، بعدا هیچ زنی را به طول عمر او ندیدند. (وصول ۱۳۲ / ۳) - ۱۰۲ - معاویه بر روی منبر حدیثی خواند، عبادۀ بن صامت از زیر منبر گفت: دروغ گفتی، هند مادرت از تو داننا تر است؛ معاویه خطبه را تمام کرد، نماز خواند و از پی عبادۀ فرستاد، گروهی از انصار با او رفتند، ایشان را اجازه ندادند، عبادۀ بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: از خدا نمی‌ترسی مرا تکذیب می‌کنی؟ عبادۀ گفت: مگر نمی‌دانی که من در عقبه با پیغمبر بیعت کرده‌ام که از ملامت ملامت کننده نترسم؟ پس چگونه اگر بر خدا دروغ بندم؟ عصر، معاویه به مسجد رفت و پایه‌ی منبر را گرفت و گفت: ای مردم! من حدیثی گفتم عبادۀ مرا تکذیب می‌کرد به خانه رفتم تحقیق کردم معلوم شد چنان است که عباۀ گفته، از او اقتباس کنید که او از من افقه است. (مطالب ۲۱۰ / ۳). توضیح: با این حیل‌ها، مردم را عادت می‌دادند که سیاست از دین جدا است و لازم نیست فرمانروا اعلم امت باشد. ۱۰۳ - ابوذر از عثمان اذن خواست، اذن نداد، کعب الاحبار آن جا بود گفت: اذن [صفحه ۵۵۵] ده درآید، عثمان اذن داد او در آمد و در دستش عصا بود، عثمان گفت: ای کعب! عبد الرحمن بن عوف وفات کرده، رأی تو چیست؟ گفت: فضل خداوند است از حق خداوند، باکی بر او نیست، ابوذر عصا را بلند کرد و او را زد، و گفت: دروغ گفتی، از پیغمبر شنیدم که فرمود: «دوست دارم که این کوه طلا از من می‌بود در راه خدا انفاقش می‌کردم و قبول می‌شد و چیزی از آن به جا نمی‌گذاشتم»، و من تو را ای عثمان سوگند می‌دهم چنین شنیدی؟ تا سه بار پرسید، عثمان گفت: آری چنین شنیدم، ای کعب! بس کن، کعب گفت: آن چه را گفتم در توراۀ می‌بینم، ابوذر گفت: خداوند فرموده: «ی‌محو الله ما یشاء» «بدرستی که خداوند هر چه را بخواهد، محو می‌کند»، کعب گفت: من از خدا آمرزش می‌طلبم. (مطالب ۲۴۷ / ۱). توضیح: عبد الرحمن بن عوف یکی از سرمایه‌داران بزرگ بود که بعد از خودش میراث هنگفتی به جا گذارد و قول ابوذر از آن باب است که اگر هم راست می‌گویی چنین چیزی در توراۀ هست، خداوند آن رانسخ کرده است. و این کعب یکی از دروغگویان به نام بود که با اسلام ظاهری و افسانه گوئی خود را در میان جهال و ضعفاً مسلمانان جا زده بود.

[صفحه ۵۵۷]

متفرقات

نیت ما این بود که قبل از شروع به چاپ و نشر این کتاب به هر چه از سیرت پیغمبر اسلام آگاهی یافتیم آن را ضمیمه کنیم، و نیز

اگر عمر و توفیق رسا بود در حد امکان بر آن چه دست یابیم به عنوان مستدرک فراهم سازیم، و نیز از علمای اهل فن استدعای مجددانه کنیم که برای تکمیل و اصلاح این کتاب سعی مخلصانه‌ی خود را به کار برند تا آگاهی کامل بر شناخت سیرت پیغمبر اسلام که مفتاح نشاucht راه و رسم پیروی و تبعیت و تأسی او است، برای همه‌ی جهانیان حاصل گردد و منبعی خودکفا باشد. ۱- از او پرسیدند: آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: «بلی»، گفتند: ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: «بلی»، گفتند: ممکن است بسیار دروغگو باشد؟ فرمود: «نه». (تیسیر ۱۷۶ / ۴). توضیح: آن که برای دروغگوئی بی‌مبالا است کذاب نام دارد یعنی بسیار دروغگو و مؤمن چنان نیست، اما چه بسا گاهی برای مصلحتی مانند [صفحه ۵۵۸] اصلاح ذات‌البین دروغ بگوید که مأجور خواهد بود. ۲- می‌فرمود: «چه شده است که پشت سر هم دروغ می‌گویید مانند ریختن پروانه در آتش؟ همه‌ی دروغ‌ها بر بنی آدم حرام است مگر در سه مورد: مرد برای زنش دروغ می‌گوید که او را راضی کند، و مرد در زمان جنگ دروغ می‌گوید زیرا جنگ خدعه و نیرنگ است، و مردی میان دو مسلمان دروغ می‌گوید که ایشان را اصلاح دهد؟» (تیسیر ۱۷۷ / ۴). ۳- می‌فرمود: «خوبیهای مردگان خود را یاد کنید و از بدی‌های ایشان چشم پوشی کنید» (تیسیر ۲۱۶ / ۴). تنبیه: هشیار باشید که نفرموده: برای ایشان خوبی بتراشید، چنان چه گاهی در مجالس ختم گفته می‌شود. ۴- از خوابیدن بالای بامی که دیوار نداشته باشد نهی می‌فرمود؛ خوابگاه خودش به اندازه‌ای بود که میت را در قبر جا می‌دهند» (تیسیر ۳۴۱ / ۴). ۵- فرمود: «مؤمن، مالی که برای وصیت دارد، حق آن است که دو شب بر او نگذرد مگر آنکه وصیتنامه‌اش آماده باشد» (تیسیر ۳۵۰ / ۴). ۶- معرض بن معقیب گفت: در حجه‌الوداع بودم، پیغمبر را دیدم که رویش مانند دائره‌ی ماه بود، و چیز عجیبی از او دیدم: یکی از اهل یمانہ نوزادی در خرقة‌ای پیچیده نزد او آورد، پیغمبر او را گرفت و به او گفت: «من کیم؟» کودک گفت: تو رسول خدائی، پیغمبر فرمود: «راست گفتی، خدا بر تو مبارک کناد؛ بعد آن کودک حرف نزد تا جوانی شد، ما او را «مبارک الیمامه» نامیدیم. (اسد ۱۳۲ / ۳). ۷- حاتم نامی‌رابه هیجده دینار خرید و او را آزاد کرد، او هم چهل سال از [صفحه ۵۵۹] پیغمبر خدمت نمود. (اسد ۳۱۴ / ۱). ۸- هر سال به زیارت شهدای احد می‌رفت، وقتی به اول دره می‌رسید می‌گفت: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» یعنی: «سلام بر شما از آن که صبر کردید، پس خوشا و خرما خانه‌ی آخرت» (شامی ۹۰ / ۳). ۹- در نماز بود، حسین (علیه‌السلام) حاضر بود، چون به سجده رفت بر گرده او سوار شد، پیغمبر سجده را طولانی کرد، یکی سر برداشت دید حسین بر گرده او سوار است، دوباره به سجده رفت، بعد از نماز از پیغمبر پرسید: مگر وحی بر تو نازل شده بود؟ پیغمبر فرمود: «نه، بلکه حسین سوار من بود، دوست نداشتم شتاب کنم» (اسد ۳۸۹ / ۲). ۱۰- گروهی آمدند و مسلمان شدند، و از پیغمبر خواستند ایشان را از نماز عشا معاف کند که شتران خود را بدوشند، فرمود: «انشاء الله هم نماز عشا را می‌خوانید هم شتران خود را می‌دوشید» (اسد ۱۴۶ / ۱). ۱۱- وقتی با ارتش چهل هزار نفری از تبوک برگشت، مردم مدینه استقبال کردند، سرود می‌خواندند و شادی می‌کردند، اطفال دور شتر پیغمبر جست و خیز می‌کردند، بعضی از ایشان روی شتر پشت پیغمبر سوار شدند، پیغمبر ایشان را نوازش نمود. (الرسول ۳۷۳ / ۱۲). معاویه بن حکم پشت سر پیغمبر نماز می‌خواند، یکی عطیه کرد، معاویه ندانسته به او تحیت گفت، نماز گزاران برای ردع او بران‌های خود زدند که ساکت شود، چون نماز تمام شد پیغمبر به او اعتراضی نکرد و با ملایمت به او فرمود: «نماز تحمید و تکبیر است، سخن گفتن در آن راه نیست»، معاویه گفت: به خدا قسم، معلمی به خوبی او ندیدم. (اسد ۳۸۴ / ۴). ۱۳- فرمود: «هر کس مرا در خواب ببیند، مرا دیده است، زیرا شیطان نمی‌تواند [صفحه ۵۶۰] به شکل من متمثل گردد» (مجمع ۲۸۲ / ۸). ۱۴- خواب و بیدارایش یکسان بود، می‌فرمود: «چشمم می‌خوابد و اما دلم نمی‌خوابد» (بحار ۱۳۷ / ۱۶). ۱۵- از ورود در خانه‌ی تاریک بدش می‌آمد مگر با چراغ. (سنن ۱۳۸ / ۱۶). ۱۶- مکروه می‌داشت کسی بی‌رفیق سفر کند. (سنن ۱۱۵ / ۱۷). در سفر، شیشه‌ی روغن، سوزن نخ، درفش کفش دوزی همراه داشت، سریع راه می‌رفت در راه وسیع و صاف تندتر راه می‌رفت، وقت سفر می‌گفت: خدایا! به راه تو رفتم و به سوی تو رو آورم و به تو پناه جستم، تو اطمینان و امید منی؛ خداوند! آن چه را مرا مهم بوده کفایت کن و آن چه مرا مهم خواهد بود و آن چه را تو داناتر

از من به آنی؛ خدایا! توشه‌ام از تقوی ده و روی مرا به سوی خیر بگردان به هر جا می‌روم. (سنن / ۱۱۵). ۱۸- اگر در اوائل شب می‌خواهید دست خود را دراز می‌کرد و اگر در آخر شب بود دست خود را راست نگه می‌داشت و سر خود را بر کف دست می‌گذارد. (سنن / ۱۱۶). توضیح: این گونه خوابیدن که سر به جای متکا بر دست تکیه داده شود، برای اندکی استراحت است، نه خوابیدن، زیرا همیشه بعد از نیمه شب بیدار بود. ۱۹- یکی اذن ورود خواست، به پیغمبر گفتند: او را اذن ده که او ردیف نعمان بن منذر بوده، فرمود: «هر آینه بزرگان شما نزد خداوند ناچیزترند از سوسکی که با بینی خود گه را می‌غلطاند» (مطالب / ۴۲۶ / ۲). ۲۰- یکی اذن خواست و گفت: من کسی هستم که ستایش من زینت است، و [صفحه ۵۶۱] مذمت من ناپسند، فرمود: «دروغ گفتی، آن خداوند است» (مطالب / ۴۳۷ / ۲). ۲۱- وقتی جعفر بن ابی‌طالب از حبشه بازگشت به او فرمود: «شگفت‌ترین چیزی که در آن جا دیدی چه بود؟» جعفر گفت: زنی زنیلی خوردنی بر سر داشت، سواری به تاخت از راه گذشت و آن خوردنی‌ها را ریخت، زن نشست و آن‌ها را جمع کرد و رو به سوار کرد و گفت: وای به حال تو از روزی که ملک کرسی خود را بزند و داد مظلوم را از ظالم بستاند، پیغمبر فرمود: «چگونه امتی مقدس باشد اگر ضعیف آن نتواند حق خود را به آسانی از نیرومند بگیرد» (مطالب / ۳۱۲ / ۳). ۲۲- متهمی را احتیاطاً یک شب زندانی کرد. (مطالب / ۱۲۳ / ۲). ۲۳- عبدالمطلب، محمد را (در وقتی که کودک بود) به دنبال شتر گمشده‌اش فرستاده بود و او دیر کرده بود، چون آمد گفت: ای پسرکم! چندان بر تو جزع کردم که بر هیچ چیز جزع نکرده بودم، و به خدا سوگند تو را بعد از این از پی کاری نخواهم فرستاد و هرگز از من جدا نخواهی شد. (مطالب / ۱۷۶ / ۴). ۲۴- خالد گفت: در عمره وقتی پیغمبر سر ترشاید، مردم برای موهای او هجوم کردند من مویی از پیشانی او به دست آوردم کلاهی درست کردم و مو را در جلو آن قرار دادم و با آن به هیچ جا رو نکردم مگر آنکه برای من فتح شد؛ ام‌سلیم مشک را با عرق پیغمبر خمیر می‌کرد و برای تبرک از او می‌بردند. (مطالب / ۱۷۶ / ۳). ۲۵- زنی از انصار آمد بی آن که سخن گوید کنار لباس او را گرفت، پیغمبر از جا برخاست و زن چیزی نگفت، تا سه بار، بار چهارم پیغمبر برخاست و او از پشت سر تاری از لباس پیغمبر گرفت، گفتند: خدا تو را بکشد، پیغمبر را سه بار حبس کردی و سخنی نگفتی و او چیزی نگفت، حاجت تو چه بود؟ گفت: بیماری داشتم مرا فرستادند تا تاری از لباس او برای استشفای بگیرم، مرا دید شرم کردم که از او بخواهم تا آن که آن را [صفحه ۵۶۲] گرفتم. (بحار / ۲۶۴ / ۱۶). ۲۶- دوست داشت به نارنج سبز و سیب سرخ نظر کند. (بحار / ۲۶۹ / ۱۶). ۲۷- بر قبر ابراهیم پسرش شاخه‌ی نخلی بود، وقتی خشک شد، قبر معلوم نبود. (بحار / ۱۵۲ / ۲۲). ۲۸- چون ابراهیم پسرش از دنیا رفت آفتاب گرفت، مردم گفتند: برای موت ابراهیم بود، پیغمبر به منبر رفت و گفت: «آفتاب و ماه دو آیت از آیات خدایند به امر او حرکت می‌کنند نه برای موت کسی منخسف می‌شوند نه برای حیات کسی» (بحار / ۱۵۵ / ۲۲). ۲۹- نزدیک وفات، شب به زیارت اهل بقیع رفت و فرمود: «مأمورم برای اهل بقیع استغفار کنم»، وقتی میان قبور رسید خطاب کرد: «گوارا باد شما را آن چه اکنون در آن هستید از آن چیزیکه مردم در آنند، فتنه‌ها مانند پاره‌های سیاه شب، رو آورده آخرش به دنبال اولش»، آن گاه برای ایشان زیاد استغفار کرد. (بحار / ۴۶۶ / ۲۲). ۳۰- بنده‌ای نزد پیغمبر آمد و بیعت کرد، صاحبش به دنبال او آمد که او را ببرد، پیغمبر فرمود: «او را به من بفروش»؛ او را با دو غلام عوض کرد. (وصول / ۸۹ / ۱). ۳۱- فرمود: «هر کس در راه حفظ مالش کشته شود، شهید است» (مطالب / ۱۳۴ / ۲). ۳۲- به یکی فرمود: «یک در میان زیات کن تا محبت را زیاد کنی» (مطالب / ۴۷ / ۲). ۳۳- عرباش بن ساریه گفت: شتری به پیغمبر فروختم بعد رفتم گفتم: بهای آن را میخواهم، اول فرمود: «نمی‌دهم مگر در سر رسیدی که معین شده» اما بعدا بهای آن را داد. [صفحه ۵۶۳] اعرابی‌ای آمد و گفت: یا رسول الله! شترم را بده، پیغمبر بدون تعیین سر رسید شتری به او داد، او گفت: اما این شتر از شتر من بهتر است، پیغمبر فرمود: «برای تو باشد، به درستی که بهترین مردم کسی است که بدهی خود را بهتر پرداخت کند» (مستدرک / ۳۰ / ۲). ۳۴- احادیث بسیاری هست که دلالت دارد در زمان پیغمبر طلا استخراج می‌شده است از آن جمله مردی معسر که پیغمبر برای او مهلت گرفته بود سر وعده مقداری طلا آورد پیغمبر فرمود: «از کجا به آن رسیدی؟» گفت: از معدن، پیغمبر فرمود: «برای خودت

بماند»، و خودش دین او را ادا کرد. (مستدرک ۲۹ / ۲) ۳۵ - مردی را دید که پیراهن بلند می‌فروشد و خودش کوتاه است، فرمود: «بنشین که آنها زودتر بفروش می‌رسد» (وسائل ۳۴۰ / ۱۲). توضیح: خیلی جالب است، دکوراسیون بهتر برای فروش بهتر. ۳۶ - فرمود: «اگر اهل بهشت خرید و فروش می‌کردند، پارچه‌ی بزازی را خرید و فروش می‌کردند» (مطالب ۳۸۱ / ۱) ۳۷ - زمینی را برای بلال بن حارث تیول کرد و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم این است آن چه محمد رسول الله به بلال بن حارث عطا کرد به او بخشید معادن قبله را و زمین آن را بلند آن را و پست آن را» (وصول ۱۶۹ / ۴) ۳۸ - گفتند: کدام طعام خبیث تر است؟ فرمود: «آن که بخوری و دیگر به تو نگاه کند» (مطالب ۲۱۷ / ۲) ۳۹ - غلامی به خانه‌ی خود بخشید و به او فرمود: «او را قصاب و حجام و زرگر قرار مده» (مطالب ۲۶۴ / ۲). [صفحه ۵۶۴] ۴۰ - لباسی شامی به اسامه داد و او آن را به زنش داد به او فرمود: «او را بگو در زیر آن، لباس خشنی بپوشد تا شکل بدن او را نشان ندهد» (مطالب ۲۶۴ / ۲) ۴۱ - حبان بن منذر مردی ضعیف بود و لکنت داشت، پیغمبر برای او در معاملات تا سه روز خیار قرار داده بود، چون چیزی می‌خرید و به خانه می‌برد می‌گفتند: گران خریدی، می‌گفت: پیغمبر برای من سه روز خیار قرار داده، و آن را پس می‌داد. (مستدرک ۲۲ / ۲) ۴۲ - کاروانی با کالا آمد، پیغمبر چیزی خرید و سود برد، سود را میان اولاد عبدالمطلب تقسیم کرد و فرمود: «چیزی را که بهایش را نداشته باشم، نمی‌خرم» (مستدرک ۲۴ / ۲) ۴۳ - می‌فرمود: «خداوند! قبر مرا چون بتی قرار مده که عبادت کرده شود، خشم خداوند بر قومی شدت کرد که قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند» (وصول ۳۰۳ / ۲) ۴۴ - یکی بر پیغمبر وارد شد که بر روی حصیری خوابیده بود که در پهلوی او اثر گذارده بود گفت: یا رسول الله! اگر برای تو فرشی آماده کنیم که میان خود و حصیر گذاری و تو را از فشار حصیر باز دارد، فرمود: «مرا به دنیا چه کار؟ من و دنیا نیستیم مگر چون سواری که ساعتی در سایه‌ی درختی استراحت کند و به راه افتد» (وصول ۱۳۲ / ۲) ۴۵ - روزی در حضور پیغمبر یادی از عجمها شد فرمود: «هر آینه من به ایشان (بعضی از ایشان) مطئن ترم از شما یا بعضی از شما» (وصول ۳۵۷ / ۲) ۴۶ - امیرمؤمنان فرمود: کسری برای پیغمبر هدیه فرستاد و او قبول کرد و پادشاهان برای او هدیه فرستادند و از ایشان قبول کرد. (وصول ۳۴۶ / ۴). [صفحه ۵۶۵] ۴۷ - گروهی از عبدالقیس نزد پیغمبر آمدند، چون نزدیک رسیدند خود را از رهوار انداختند و با شتاب نزد او آمدند و دست او را می‌بوسیدند و نشستند و کوچکترین ایشان جدا بود، شتران را خوابانید و بست و کالای گروه را جمع کرد و با تانی نزد پیغمبر آمد و دست او را بوسید، پیغمبر به او فرمود: «دو خصلت در تو هست که خدا آن‌ها را دوست دارد» گفت: کدامند؟ فرمود: «درنگ کردن (در جای خود) و وقار» گفت: آیا آنها جلی هستند یا تخلق؟ فرمود: «بلکه جلیند»، آن مرد گفت: حمد خدایی را که آن چه را خدا و رسولش دوست دارند، جلی من ساخت (مطالب ۱۲۵ / ۴) ۴۸ - امیرمؤمنان مهمانی کرد و گفت: خوب است رسول الله را دعوت کنیم، فراشی در یک طرف خانه بود، پیامبر آمد و برگشت، فاطمه (علیها السلام) گفت: چه شده که برگشتی؟ فرمود: «پیامبری را نمی‌رسد که در خانه‌ای که در آن نقش و نگار باشد برود» (بر فراش نقش و نگار بود). (مستدرک ۴۹ / ۱۸۶) ۲ - فرمود: «به ردستی که خداوند عامه‌ی مردم را به عمل خاصه عذاب نمی‌کند تا آن که خاصه به چیزی عمل کند که عامه بتواند آن را تغییر دهد اما تغییر ندهد، در آن وقت است که خداوند اذن می‌دهد در هلاک عامه و خاصه» (مجمع ۲۶۸ / ۷) ۵۰ - گویند: آثار پیغمبر را خلیفه‌ی عثمانی برای محفوظ بودن از دستبرد تاتار، به مصر فرستاد و بعدا سلطان سلیم آن‌ها را در صندوقی از نقره به اسلامبول برد و آن‌ها عبارت بوند از برده و دندانی از دندان‌های پیغمبر و چند مو و کفش‌های آن حضرت و تیکه‌ای پرچم و کاسه‌ای از آهن و جبه‌ی ابوحنیفه. (التمدن الاسلامی ۱۹ / ۱). توضیح: اگر چنین باشد، آن خلیفه‌ی معاصر تاتار، از خلفای عثمانی نبوده؛ دیگر آن که به عقیده‌ی ما ودائع نبوت نزد امام زمان است و دندانی از [صفحه ۵۶۶] پیغمبر هم کنده نشده است. ۵۱ - پیغمبر یتیم بود و در کفالت ابوطالب عموی خود با بچه‌ها بازی می‌کرد اما هر وقت ایشان کار خلافی مانند قاپیدن غذایی می‌کردند او کنار می‌رفت. (النهایه ۵ / ۳) ۵۲ - از خوابیدن در اول روز نهی کرد. (النهایه ۷ / ۲) ۵۳ - فرمود: «در این امت پنج فتنه است که چهار تاز از آن‌ها گذشته و یکی مانده، و آن فتنه از بین برنده است» (النهایه ۲۷ / ۳) ۵۴ -

فرمود: «اگر زنی خود را برای شوهرش نیاراید، بر شوهر، سنگین و منفور می‌شود» (النهايه ۴۷ / ۳). ۵۵ - به امير مؤمنان فرمود: «تو در قيامت دور کننده‌ی افرادی از حوض من هستی همچنان که شتران مريض و جرب دار را دور می‌کنند» (النهايه ۵۶). (۳ / ۶۵) - فرمود: «به درستی که مرد و زنی شصت سال به طاعت خدا عمل می‌کنند، چون مرگشان فرارسد در وصیت به بعضی از ضرر می‌رسانند، پس آتش بر ایشان واجب می‌شود» (النهايه ۸۲ / ۳). توضیح: مانند تبعیض کردن در حق وارثان یا بی‌جا و بی‌مورد وصیت کردن. ۵۷ - فرمود: «از آتش مشرکان روشنائی مجوید» (النهايه ۱۰۵ / ۳). توضیح: هشدار عظیمی است، به ایشان امید مبنید، فرهنگ خاص ایشان را نپذیرید. ۵۸ - فرمود: «با غریبه‌ها ازدواج کنید تا ضعیف و لاغر نشوید» (النهايه ۱۰۶ / ۳). ۵۹ - فرمود: «هر کس رهوار اضافی دارد، به کسی که ندارد کمک کند و هر کس [صفحه ۵۶۷] توشه‌ی اضافی دارد، کمک کند، و همچنین چیزهایی دیگر را یاد کرد تا آن جا که اصحاب دیدند حقی در اضافات، ندارند» (وصول ۱۹۴ / ۲). ۶۰ - عطا به امام محمد باقر گفت: فدایت شوم و امی بر من هست هر وقت به یاد می‌آورم حالم دگرگون می‌شود، فرمود: «سبحان الله، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تو نرسیده که در خطبه فرمود: «هر کس ضایعاتی برجا گذاشت جبران آن با من است هر کس وامی گذاشت ادای آن با من است، هر کس مالی گذاشت برای اهل اوست کفالت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از وفات مانند کفالت اوست در زندگی و کفالت او در زندگی مانند کفالت اوست بعد از وفات؟»، عطا گفت: فدایت شوم غم را از من زدودی. (وسائل ۹۳ / ۱۳). توضیح: مراد، کفالت در مواردی است که طرف امکان انجام وظائف خود را نداشته باشد. ۶۱ - به ام‌هانی فرمود: «زمانی بر مردم بیاید که شنیدن نام کسی بهتر از دیدن اوست، و دیدن او بهتر از آزمایش کردن او اگر آزمایش کردی، احوالات دگرگونی بر تو آشکار می‌شود؛ دین ایشان دراهم ایشان است و همت ایشان شکمهای ایشان و قبله‌ی ایشان زنان ایشان؛ برای نانی، کرنش کنند و برای درهمی به خاک افتند؛ حیران و سرگردان چون مستان، نه مسلمان نه نصاری» (بحار ۱۶۶ / ۷۴). ۶۲ - «و تقلبک فی الساجدین» مراد، پیغمبر خاتم است در اصلاب پیمبران. (بحار ۳ / ۱۵). ۶۳ - نقل از معانی الاخبار در خبر مفصلی که: خداوند نور محمد را در... ۴۲۴ سال قبل از خلق عالم آفرید و او در مراتب مختلف چنین خدا را تحمید می‌نمود. [صفحه ۵۶۸] در حجاب قدره می‌گفت: «سبحان ربی الاعلی» و در حجاب عظمت: «سبحان عالم السر» در حجاب منت: «سبحان من هو قائم لا یلهو» در حجاب رحمت: «سبحان الرفیع الاعلی» در حجاب سعادت: «سبحان من هو دائم لا یسهو» در حجاب کرامت: «سبحان من هو غنی لا یفتقر» در حجاب منزلت: «سبحان العلیم الکریم» در حجاب هدایت: «سبحان ذی العرش العظیم» در حجاب نبوت: «سبحان رب العزه عما یصفون» در حجاب عفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت» در حجاب هیبت: «سبحان الله و بحمده» در حجاب شفاعت: «سبحان ربی العظیم و بحمده» (بحار ۴ / ۱۵). توضیح: تربیت و تکامل اشیاء بی‌جان و جماد مانند الماس در مراحل میلیون سالی انجام می‌گیرد و این سنت تکوینی الهی است، بنابراین این مراتب عالی‌تر از جماد یعنی نبات، حیوان، انسان تا انسان برتر دوران تکاملش متناسب با علو و برتری آن است. ۶۴ - پیغمبر فرمود: «اول کسی که در جواب «الست بربکم» گفت: بلی، من بودم» (بحار ۱۶ / ۱۵). ۶۵ - پیغمبر دو ماه یا هفت ماهه بود که عبدالله پدرش فوت شد و چهار ساله بود که مادرش آمنه از دنیا رفت و هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب وفات کرد. (بحار ۱۱۵ / ۱۵). ۶۶ - مردی نزد پیغمبر آمد و گفت: دختری داشتم او را تربیت کردم تا بالغ شد، لباس به او پوشاندم او را آراستم و بردم در چاه انداختم، آخرین صدای او این بود: ای پدرم، آیا کفاره‌ای برای آن هست؟ پیغمبر فرمود: «مادری داری؟» گفت: نه، فرمود: «خاله‌ای؟» گفت: آری، فرمود: «به او نیکی کن زیرا به منزله‌ی مادر است و کفاره‌ی آن [صفحه ۵۶۹] خواهد بود» (بحار ۱۷۱ / ۱۵). ۶۷ - وقتی جارود بن منذر عبدی با رجال عبد القیس نزد پیغمبر آمد، پیغمبر از تخلف گروهی از آنان پرسید، جارود گفت: بهره‌ی ایشان از تو از دست ایشان رفت و آن بزرگترین زیان برای ایشان است و اگر ایشان تو را دیده بودند هرگز تخلف از دیدار تو نمی‌کردند، زیرا برهان حقیقت در دیدار تو اصل و ریشه است (بحار ۲۴۳ / ۱۵). ۶۸ - ولادت خاتم الانبیاء به عقیده‌ی اکثر علمای امامیه هفدهم ربیع الاول است اما کلینی مانند عامه آن را دوازدهم می‌داند و گمان می‌رود تقی‌تاً

باشد. (بحار ۲۴۸ / ۱۵). ۶۹ - محل ولادت در خانه‌ی پدرش در مکه بوده که بعداً پیغمبر، آن را به عقیل بخشید و اولاد عقیل آن را به محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و خیزران مادر هارون الرشید از ایشان گرفت و آن را مسجدی ساخت که معروف است. (بحار ۲۵۰ / ۱۵). ۷۰ - اولین سفر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شام همراه ابوطالب در دوازده سالگی بوده. (بحار ۴۰۹ / ۱۵). ۷۱ - اولین سفر برای تجارت به شام با سرمایه‌ی حضرت خدیجه در سن بیست و پنج سالگی. (بحار ۶ / ۱۶). ۷۲ - روزی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همسران او یادی از حضرت خدیجه (علیها السلام) شد، پیغمبر گریست، عایشه گفت: تو را چه گریاند برای پیرزنی سرخ فام از بنی اسد، پیغمبر فرمود: «او مرا تصدیق کرد وقتی تکذیب کردید و ایمان آورد وقتی کافر بودید و برای من فرزند زائید وقتی شما نازا بودید»، عایشه گفت: بعد از آن همیشه با یاد خدیجه به پیغمبر تقرب می‌جستم. (بحار ۸ / ۱۶). ۷۳ - در مورد امی بودن پیغمبر اکرم به معنی ناخوانا و نانویسا بودن او که مورد [صفحه ۵۷۰] اختلاف است مجلسی برای جمع بین اخبار مختلف گوید: دو وجه دارد: اول آن که خوانا و نویسا بوده اما برای مصلحتی نخوانده و نوشته است. دوم آن که اخبار عدم کتابت و قرائت حمل می‌شود بر عدم آموختن آنها به وسیله‌ی بشری دیگر، بلکه دانستن بوسیله‌ی اعجاز، و سید مرتضی در مورد قوله تعالی: «و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبطلون» گوید: ظاهر آیه کتابت و قرائت قبل از نبوت را نفی می‌کند نه بعد از آن را، زیرا تعلیل در آیه مقتضی اختصاص نفی به قبل از نبوت است زیرا اگر می‌دانست کفار می‌گفتند از کتاب‌های دیگران فراگرفته است و مدلول آیه مانع از آن نیست که بعد از نبوت هم نوشتن را بدانند هم خواندن را و برای استدلال از آن جمله «ایتونی بدوا» و کتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابد» را شاهد آورده‌اند. (بحار ۱۳۵ / ۱۶). توضیح: استیحاء از ناخوانا و نانویسا بودن خاتم الانبیاء، موردی ندارد؛ تفصیل دلائل مطلب را در کتاب «قانون تفسیر» صفحه ۱۰۸ تألیف مؤلف این کتاب بخوانید. ۷۴ - سبب نزول «و الضحی و اللیل اذا سجدی ما ودعک ربک و ما قلی و للآخرة خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیماً فآوی وجدک ضالاً فهدی و وجدک عائلاً فاغنی» چنان بود که چهل روز وحی بر پیغمبر نازل نشد، کفار گفتند: خدایش او را رها کرده، بعد، این سوره نازل شد: «سوگند به سحرگاه و به شب وقتی پرده‌ی تاریکی فرو می‌هد، پروردگار تو، تو را رها نکرده و از تو ناراضی نشده و هر آینه آخرت برای تو بهتر از دنیا است به زودی پروردگارت به تو چندان عطا کند تا خوشنود شوی، آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟ و آیا تو را بی‌خبر از [صفحه ۵۷۱] مقام نبوت نیافت و تو را به درک آن مقام والا راهنمایی کرد؟ و آیا تو را عیالمند و بی‌مال نیافت و تو را بی‌نیاز ساخت؟ پیغمبر در زمان حمل و کودکی، پدر و مادر خود را از دست داد تا منت بشری بر او بار نباشد و قبل از نبوت هر چند به صفات کامل انسانی آراسته بود و به وحدانیت خداوند و پرستش او فکر می‌کرد اما از مقام اعلائی که در انتظار او بود، خبر نداشت، و وقتی بوسیله‌ی وحی در «غار حرا» از موقعیت عظیم خود خبر یافت، از شدت و قهاریت این مسئولیت تا مدتی مانند موسی (علیه السلام) که از تجلی خداوند بر کوه طور بیهوش شده بود، خاتم الانبیاء هم از عظمت این تجلی و حمل این امانت چنان مضطرب بود که با شتاب به خانه رفت و در بستر افتاد و گفت: «مرا بپوشانید» که آیه‌ی «یا ایها المزمّل» دلیل آن است؛ تفسیر دیگران است که «ضال» به معنی گمشده است به دلیل «الحکمة ضالة المؤمن اخذها حیث وجدها» مقام عظیم رسالت جهانی، گمشده‌ی خلق سرگردان و حیران بود که می‌بایستی در وجود پیغمبر خاتم تجلی کند و خداوند خلق را به سوی شناخت او راهنمایی کرد، خودش فرمود: «قرآن وجوه مختلف دارد آن را بر احسن الوجوه حمل کنید». ۷۵ - آدم‌هایی بیابانی و جاهل وقتی پیغمبر را می‌دیدند، می‌گفتند: سوگند به خدا این صورت، صورت دروغگویی نیست. (بحار ۱۷۵ / ۱۶). ۷۶ - سائلی آمد و چیزی خواست، پیغمبر به حاضران فرمود: «کسی هست قرض بدهد؟» یکی برخاست و گفت: من، پیغمبر به او فرمود: «چهار وسق خرما به این سائل بده» و او داد، آن گاه یک نفر از انصار آمد و چیزی خواست فرمود: «انشاء الله خواهد بود» تا سه بار آمد، و چنین شنید، گفت: یا رسول الله! قول انشاء الله خواهد بود را بسیار می‌گویی، پیغمبر خندید و فرمود: «آیا مردی هست قرض بدهد؟» مردی برخاست و [صفحه ۵۷۲] گفت: هر چه بخواهی، فرمود: «به

این سائل هشت وسق خرما بده» انصاری گفت: من چهار تا دارم، پیغمبر فرمود: «چهار تا را بده» (بحار ۲۱۹ / ۱۶). توضیح: هر وسق شصت صاع است معادل ۱۵۳ کیلو. ۷۷ - برای او شیر آوردند، از آن نوشید، ابن عباس در یک طرف او بود و خالد بن ولید طرف دیگر، به ابن عباس فرمود: «شیر مال تو می باشد، اذن می دهی به خالد بدهم؟ (سن خالد زیادتربود) ابن عباس گفت: هرگز من اضافه‌ی نوشیدنی پیغمبر را به دیگری نمی‌دهم. (بحار ۲۴۷ / ۱۶). ۷۸ - پیغمبر نگهبان داشت تا آیه نازل شد «و الله يعصمك من الناس» بعد از آن نگهبان قرار نداد (بحار ۲۵۷ / ۱۶). ۷۹ - چون یکی از بنی هاشم از دنیا می‌رفت، نماز بر او می‌گزارد و به قبر او آب می‌پاشید، بعد کف خود را بر قبر می‌گذارد به طوری که جای انگشتان او باقی بود، اگر کسی از راه می‌گذشت و آن را می‌دید می‌پرسید: کی از بنی هاشم مرده است؟ (بحار ۲۶۱ / ۱۶). ۸۰ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «پیغمبر اکرم کراهت داشت که تشبه به شاهان کند» (بحار ۲۶۲ / ۱۶). ۸۱ - در یکی از سفرها از شتر پیاده شد و پنج بار به سجده رفت، گفتند: یا رسول الله! کاری کردی که نکرده بودی، فرمود: «جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند بشارت آورد، برای هر یکی سجده شکر بجا آوردم» (بحار ۲۶۴ / ۱۶). ۸۲ - مسابقه‌ی اسب دوانی شد، به سه نفر اول هر یک، یک نهال نخل جایزه داد. (بحار ۲۶ / ۱۶). [صفحه ۵۷۳]

۸۳ - جد خالد بن عبدالله قسری زنی را بوسیده بود، به پیغمبر شکایت کرد او را حاضر کردند گفت: اگر خواهد، قصاص کند؛ پیغمبر و اصحاب تبسم کردند و زن گذشت کرد. (بحار ۲۹۵ / ۱۶). ۸۴ - فضیل بن یسار گفت: از امام صادق (علیه‌السلام) شنیدم که به بعضی از اصحاب فرمود: «به درستی که خداوند عزوجل پیامبرش را مؤدب ساخت و او را نیکو ادب آموخت، چون ادب او کامل شد فرمود: «و انک لعلی خلق عظیم» (القلم / ۴) آن گاه امر دین و امت را به او واگذار نمود تا بندگانش را راهبری کند و فرمود: «ما اتاکم الرسول فخذوه ما نهیکم عنه فانتهوا» (الحشر / ۷) و هر آینه رسول الله مسدد و وفق و مؤید بود به روح القدس هرگز در آن چه خلق را راهبری می‌کرد لغزش و خطا نکرد»، تا آخر خبر. (بحار ۵ / ۱۷). توضیح: مراد آن است که آن توقیت هم، از وحی بود، اما نه وحی قرآنی زیرا شمول وحی به قرآنی و غیر قرآنی در اخبار، دلائل بسیار دارد، از قوله تعالی: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» هم چنین استنباط می‌شود که چون نطق پیغمبر منحصر در وحی قرآنی نبوده است، وحی شامل موارد غیر قرآنی هم شود و مراد از توفیق و تسدید و تأیید روح القدس همین است و اشکال تشریح مستقل از جانب پیغمبر مرتفع است و قوله تعالی: «و لیس لک من الامر شیء» (آل عمران / ۱۲۸) معارض آن نیست زیرا مراد از آن، مستقل بودن در امر و نهی است، نه مستندا به وحی غیر قرآنی. [صفحه ۵۷۴] ۸۶ - چنان شد که حاضران در مجلس او انبوه بودند و جا نبود، چند تن از بدریون آمدند کسی به ایشان جا نداد، بر پیغمبر سخت آمد، چند تن از غیر بدریون را به نام خواند تا برخیزند و به بدریون جا دهند. (بحار ۲۴ / ۱۷). توضیح: رعایت تفاضل در میان افراد لازم است، وقتی افرادی آن را انجام ندهند معلم و مربی جامعه باید ایشان را به وظائف خود هشدار دهد. ۸۷ - از امام رضا (علیه‌السلام) پرسیدند در کوفه گروهی هست که معتقدند پیغمبر در نماز سهو نکرده است؟ فرمود: «دروغ گفتند، خدا لعنت کناد آن که سهو نمی‌کند، او خداوندی است که لا اله الا هو» (بحار ۱۰۵ / ۱۷). توضیح: مسأله‌ی «سهو النبوی» یکی از لغزشکاریهای علما است، و سخن موافق و مخالف در آن بسیار است و اگر به جای این همه حاشیه رفتن و مشکل آفریدن، در متن قرآن و اخبار به طور مختصر و ساده بررسی به عمل می‌آمد معلوم می‌شد که سهو پیغمبر در ابلاغ و تبلیغ، سخنی ناروا است، اما در غیر مورد تبلیغ از نظر آنکه مقام بشریت او معلوم شود ظهور سهو از او هم ممکن است هم روا است و هیچ خدشه‌ای به مقام شامخ رسالت وارد نخواهد ساخت؛ هر کس تفصیل مطلب را بخواهد، به جلد ۱۷ بحار ص ۹۷ تا ص ۱۲۹ مراجعه کند. ۸۸ - مفضل گفت: شبی نزد امام صادق (علیه‌السلام) بودم، قبل از آن مرا به کنیه خطاب نکرده بود، آن شب فرمود: «ای اباعبدالله! ما را هر شب جمعه سرور و شادی‌ای است» گفتم: خداوند شادی شما را بیفزاید، و آن چه شد؟ فرمود: چون شب [صفحه ۵۷۵] جمعه شود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به عرش رسد و امامان با او باشند و ما با ایشان و ارواح ما به بدنهای بازنگردد مگر به دانشی جدید، و اگر چنان نمی‌بود هر آینه علم ما از بین رفته بود. (بحار ۱۳۵ / ۱۷). ۸۹ - فرمود: «زندگی من برای شما

خوب است و موت من نیز برای شما خوب است؛ اما در زندگی، با من سخن می‌گویید و من با شما سخن می‌گویم؛ و اما بعد از موت، شب‌های دوشنبه و پنج‌شنبه اعمال شما به من نشان داده می‌شود، اگر خوب بود، خدا را شکر می‌گویم و اگر بد بود، برای شما استغفار کنم» (بحار ۱۴۹ / ۱۷) - ۹۰ - فرمود: «پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داده همچنان که به انجام واجبات فرمان داده است» (بحار ۲۱۳ / ۱۸) - ۹۱ - از سخت‌ترین مصائب وارد بر پیغمبر اسلام سه چیز است: اول: محاصره شدن بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب (دره‌ای در کوه‌های مکه) و در اثر معاهده‌ی کفار قریش که با ایشان رفت و آمد نکنند و خرید و فروش انجام ندهند مگر در ایام حج که چهار سال طول می‌کشید، گاهی فریاد کودکان بنی‌هاشم از فرط گرسنگی شنیده می‌شد. دوم و سوم: فوت ابوطالب تنها حامی پیغمبر و خدیجه خاتون همسر محنت کش و وفادار او به فاصله‌ی شش ماه بعد از آن که دو ماه بود که از شعب بیرون آمده بودند. (بحار ۱۸ - ۱ / ۱۹) - ۹۲ - وقتی به مدینه رسید زمینی از دو یتیم به ده دینار خرید که در آن غدیری از آب راکد بود، آن را زهکشی کردند، آن گاه دستور داد خشت زدند و سنگ از کوهپایه‌ی مجاور آوردند و پیغمبر خود سنگ را بر روی شکم حمل می‌کرد و کمک از دیگری قبول نمی‌کرد، پی‌ها را با سنگ بالا آوردند، دیواران را بقدر قامتی بالا آوردند، درازی آن [صفحه ۵۷۶] صد ذراع (پنجاه متر) بود و ستون‌ها با چوب بود، چون هوا گرم شد آن را با چوب و شاخه‌ی نخل سایبان زدند و گفتند: یا رسول الله! اگر سقف بزنیم، فرمود: «نه بلکه سایبانی مانند سایبان برادرم موسی، امر (مردن) از این شتابگرتر است» اطاقک‌هایی با خشت و گل در اطراف مسجد برای نشیمن همسران و امیرمؤمنان و بعضی از اصحاب ساختند. (بحار ۱۱۲ / ۱۹) - ۹۳ - شعار به معنی علامت است مخصوصا در میدان جنگ که هر قومی برای خود شعاری داشتند مانند اسم شب که مخصوصا در تاریکی شب بایستی برای شناخت همدیگر بگویند، شعار جنگ در اسلام بیشتر «حم لا یصرون» بود و «حم» به معنی اللهم به کار می‌رفت و معنی شعار چنین بود «خداوندا! دشمنان هرگز پیروز نمی‌شوند» به طرز خبر نه دعا، زیرا اگر دعا بود مجزوما گفته می‌شد یعنی «لا یصروا» بحذف نون و در بعضی از روایات شعار «یا منصور امت» ذکر شده یا «امت امت» تنها یعنی: بمیران بمیران. (بحار ۱۶۳ / ۱۹) - ۹۵ - امام صادق (علیه‌السلام) گفت: «پیغمبر با اعراب بیابانی چنین صلح می‌کرد که آنها را در سرزمین خود باقی گذارد اما اگر دشمنی به او حمله کرد ایشان برای کمک پیغمبر بسیج شوند ولی در غنائم بهره‌ای نداشته باشند. (بحار ۱۸۳ / ۱۹) - ۹۶ - برای شروع جنگ بدر در میان اصحاب خطبه خواند تا بازتاب خواست ایشان را بداند، چند تن از مهاجرین سخن گفتند اما پیغمبر باز منتظر بود، در این وقت سعد بن معاذ برخاست و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، گویی قصد تو مائیم؟ فرمود: «آری» سعد گفت: ما به تو ایمان آوردیم و تو را تصدیق کردیم و گواهی داریم که آن چه [صفحه ۵۷۷] آورده‌ای حق است، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی در دریا فرورییم، با تو خواهیم بود، و امید می‌رود که خداوند از ما چشم روشنی به تو عطا کند، پس به برکت خداوند حرکت کن؛ و پیغمبر از سخن او شاد شد. (بحار ۲۱۸ / ۱۹) - ۹۷ - قبل از آغاز جنگ بدر، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیکی نزد کفار قریش فرستاد تا این پیام را برساند: ای گروه قریش! مبعوض تر نزد من از این نیست که من با شما ابتداء به جنگ کنم، مرا با عرب واگذارید، اگر راستگو بودم، مقام شما اعلی است و اگر دروغگو بودم، گرگان عرب بسند که شما را از دست من رها کنند، برگردید و جنگ نکنید؛ عتبه بن ربیع گفت: قومی که این پیشنهاد را رد کند، هرگز رستگار نخواهد شد و سوار بر شتر سرخ رنگی شد و در میان لشکر ایشان را به ترک جنگ ترغیب کرد و گفت: یک امروز مرا اطاعت کنید و همه‌ی دهر عصیان کنید، پیغمبر فرمود: «اگر نزد کسی از این‌ها خیری هست، صاحب شتر سرخ رنگ است» (بحار ۲۵۱ / ۱۹) - ۹۸ - چون صفوف راست شد فرمود: «چشمان را ببندید و دندان‌ها را به هم فشار دهید، شمشیرها از غلاف بیرون نیاورید تا به شما فرمان دهم» (بحار ۲۵۵ / ۱۹). توضیح: فشار دادن دندان‌ها برای آن است که استخوان‌های سر و صورت به هم فشرده می‌شوند و شمشیر در پرش کندتر شود، چنان چه امیرمؤمنان در جنگ جمل گفت: دیگر آنکه حالت خشم را شدیدتر می‌کند. ۹۹ - وقتی ابن مسعود سر ابو جهل را نزد پیغمبر آورد، سجده‌ی شکر نمود (۲۵۵ / ۱۹) - ۱۰۰ - بعد از فراغ از جنگ بدر، دستور داد چاهی حفر کردند و اجساد

کفار را در آن انداختند و با خاک انباشتند، آن گاه بالای چاه، ایشان را به نام مخاطب ساخت [صفحه ۵۷۸] و گفت: «آیا آن چه را خداوند به شما وعده داد حق یافتید؟ هر آینه من آن چه را خداوند به من وعده داد حق یافتم، بد مردمی برای پیمبرتان بودید؛ مرا تکذیب کردید و مردم مرا تصدیق کردند؛ و مرا بیرون کردید و مردم، مرا پناه دادند؛ با من جنگ کردید و مردم مرا یاری دادند» گفتند: یا رسول الله! آیا با مردگان سخن می گوئی؟ فرمود: «شما شنواتر بر آن چه گفتم از ایشان نیستید، اما نمی توانید جواب گویند» (بحار ۳۴۶ / ۱۹) ۱۰۱ - از اسیران بدر بالنسبه به دارائی ایشان فدیة گرفت، چهار هزار درهم تا یک هزار و بعضی را بخشید و بعضی فدیة ایشان تعلیم خط به ده کودک از انصار بود. (بحار ۳۵۴ / ۱۹) ۱۰۲ - در جنگ احد شمشیر ابن قمیئه اندک سر پیغمبر را زخمی کرده بود، چون حضرت فاطمه خواست زخم را بشوید و امیر مؤمنان با سیر آب می ریخت و خون بند نمی آمد، اندکی حصیر را سوختند و با خاکستر آن که بر زخم نهادند، خون بند شد. (بحار ۳۱ / ۲۰) ۱۰۳ - سیاست پیغمبر در پایان جنگ احد برای آن که قریش خیال بازگشت نکنند آن بود که دستور تعقیب ایشان را داد و خودش با ایشان بیرون آمد و سه روز در «حراء الاسد» توقف کرد تا قریش به مکه بازگشتند. (بحار ۴۱ / ۲۰) ۱۰۴ - ابوسفیان تهدید کرده بود که در محل «بدر صغری» با مسلمانان مصاف خواهد داد، بعضی از مسلمانان از جنگ کراهت داشتند، پیغمبر فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، بیرون می روم و هر چند تنها باشم، حسبنا الله و نعم الوکیل» ترسوها برگشتند و شجاعان آمادهی جنگ شدند، پیغمبر با ایشان بیرون آمد تا به محل «بدر صغری» رسید و آن یکی از بازارهای دوران جاهلیت بود که هر سال هشت روز در آن جا بازار داشتند، پیغمبر در آن جا ماند و منتظر ابوسفیان بود، اما ابوسفیان از «مجنه» [صفحه ۵۷۹] به مکه بازگشته بود. (بحار ۴۳ / ۲۰) ۱۰۵ - در پایان جنگ احد، ابوسفیان به کفار گفت: بگوئید: لنا عزی و لا عزی لکم، پیغمبر به مسلمانان فرمود: «بگوئید، الله مولانا و لا مولی لکم» ابوسفیان گفت: اعل هبل، پیغمبر فرمود: «بگوئید: الله اعلی و اجل» (بحار ۴۴ / ۲۰) ۱۰۶ - در جنگ بنی قریظه عمرو بن سعدی یهودی قرظی بر نگهبانان پیغمبر گذر کرد، محمد بن مسلمة فرماندهی مسلمانان نگهبان گفت: کیستی؟ گفت: عمرو بن سعدی و او کسی بود که در غدر با پیغمبر با قوم خود همراهی نکرده و گفته بود: هرگز با محمد عذر نخواهم کرد، وقتی محمد بن مسلمة او را شناخت گفت: خداوندا! مرا از لغزشهای بزرگ مردان محروم دار، و او را رها کرد، عمرو به مسجد پیغمبر رفت و شب در آن جا ماند بعد رفت و کسی ندانست به کجا رفت، چون به رسول الله گفتند، فرمود: «این مردی بود که خداوند در اثر وفاداریش نجاتش داد»، بعضی گمان کرده بودند که او به بند پوسیدهی قوم خود چسبیده است، آن بند پوسیده را رها کرد و کسی ندانست کجا رفت. (بحار ۲۷۶ / ۲۰) ۱۰۷ - عبدالله بن ابی سر منافقان در غزوهی بنی مصطلق گفته بود: چون به مدینه رسیدیم آن که عزیزتر است ذلیتر را از مدینه بیرون می کند؛ خبر به پیغمبر رسید و عبدالله با سوگند دروغ معذرت خواست، پسرش که مؤمن صادقی بود خواست او را بکشد، پیغمبر مانع شد اما چون به مدینه رسید در دروازهی ورودی توقف کرد و چون پدرش آمد از ورود او به مدینه مانع شد و گفت: تا پیغمبر اجازه ندهد نمی گذارم وارد مدینه شوی، عبدالله شکایت از پسر را به پیغمبر اطلاع داد و او اجازهی ورود داد و پسرش گفت: حال که پیغمبر اجازه داده وارد شو، اما چند روز سپری نشد که عبدالله بیمار شد و مرد. (بحار ۲۸۴ / ۲۰) [صفحه ۵۸۰] ۱۰۸ - داستان صلح حدیبیه جالب و آموزنده است و آن چنین است: درسال ششم هجری پیغمبر اکرم با گروهی بسیاری از مسلمانان عازم زیارت بیت الله شدند و فرموده بود سلاحهای خود را در میان بار و بند قرار دهند زیرا قصد جنگ نداشتند؛ چون در محل حدیبیه فرود آمدند خبر رسید که کفار قریش آماده جنگ شده اند تا از ورود او به مکه مانع شوند، پیغمبر رسولانی فرستاد که شاید رضایت ایشان جلب شود، قبول نکردند و عروه بن مسعود ثقفی را که مردی دانا و کارشناس بود نزد پیغمبر فرستادند تا با او مذاکره کند، چون بر پیغمبر وارد شد گفت: یا محمد! قوم خود را رها کرده ای و حال آن که به صحرا خیمه و خرگاه زدن زن و فرزند را به همراه آورده و به لات و عزی سوگند یاد کرده اند که تا در میان ایشان چشمی می بیند، نگذارند تو در حرم ایشان داخل شوی، آیا می خواهی اهل خود را نابود کنی؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ما برای جنگ

نیامده‌ایم بلکه آمده‌ایم تا مناسک خود را به جا آوریم، قربانی کنیم و گوشت‌ها را برای شما به جا گذاریم»، عروه گفت: به خدا سوگند هرگز مانند امروزی را ندیده‌ام که مانند تو را از چنین کاری بازدارند و به نزد قریش برگشت. قریش گفتند: به خدا سوگند اگر به مکه داخل شد و عرب‌ها شنیدند هر آینه ذلیل می‌شویم و عرب بر ما جرأت خواهد یافت؛ دوباره عروه و حفص بن احنف را نزد پیغمبر فرستادند، چون ایشان را دید فرمود: «وای بر قریش که جنگ، ایشان را فرسوده ساخته، چرا میان من و عرب را خالی نمی‌کنند تا اگر راستگو بودم ایشان هم امتیاز ملک و دولت را داشته باشند هم امتیاز نبوت را، و اگر دروغگو بودم گرگ‌های عرب ایشان را کفایت می‌کند (و خودشان نیازی به جنگ و ستیز نخواهد داشت)»، امروز قریش چیزی را که نارضائی خدا در آن نباشد نخواهد خواست مگر آن که ایشان را اجابت خواهم کرد» فرستادگان گفتند: تا وقتی که ببینیم کار تو با عرب به کجا خواهد کشید، [صفحه ۵۸۱] امسال برگرد تا عرب‌ها که شنیده‌اند بر ما چیره نشوند و سال دیگر در این ماه بیا و سه روز بمان تا مناسک را به جا آوری و برگردی و قرار آن باشد هر کس از ما نزد تو بیاید به ما پس دهی و هر کس از تو نزد ما آید به تو پس دهیم؛ پیغمبر قبول کرد اما فرمود: «هر کس از ما نزد شما آمد، حاجتی به او نداریم» و عهدنامه نوشتند و عروه قبول نکرد که رسول الله را به دنبال نام محمد بن عبدالله بنویسند و گفت: اگر رسالت تو را قبول می‌داشتم که وضع چنین نبود، پیغمبر قبول کرد که آن را بنویسند یا حک کنند. (بحار ۲۴۸ / ۲۰). توضیح: کسانی که در علل و اسباب رویدادهای تاریخی تتبع و بررسی دارند، می‌دانستند که صلح حدیبیه پایه‌ی بزرگی فتوحات اسلام است زیرا عقلای قوم کاملاً فهمیدند مقاومت در برابر دعوت پیغمبر اسلام، کاری بیهوده است و سران بزرگ ایشان قبل از فتح که مسلمان شدند تا آن جا که مکه بدون هیچ مقاومتی فتح و تسلیم شد. ۱۰۹ - «بازان» حکمران یمن از طرف کسری دو نفر را نزد پیغمبر فرستاده بود باریشهای تراشیده و سیلهای دراز که پیغمبر از نظر کردن به ایشان کراهت داشت و فرمود: «وای بر شما، کی چنین به شما امر کرده؟» گفتند: خدای ما کسری، پیغمبر فرمود: «اما پروردگار من به من امر کرده که ریشم را رها کنم و سیلیم را کوتاه کنم» (بحار ۳۹۰ / ۲۰). ۱۱۰ - پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جعفر بن ابی طالب فرمود: «با من در خلق و خلق همانندی» (بحار ۶۴ / ۲۱). ۱۱۱ - در تقسیم غنایم حنین که پیغمبر شتران بسیاری به مؤلفه‌های قلوبهم عطا کرد و [صفحه ۵۸۲] بعضی از اصحاب ناراضی بودند، سال دیگر همان افراد با شتران بسیاری از صدقات چند برابر آن چه برده بودند خدمت پیغمبر آمدند و مردمان بسیاری که مسلمان شده بودند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: «آیا چنان بهتر بود که شما فکر می‌کردید؟ یا چنین که چند برابر آن چه برده بودند، آوردند و مردم بسیاری که مسلمان شده‌اند؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، دوست داشتم که آن قدر داشته باشم تا وام هر کس را بپردازم برای آن که برای خدای پروردگار عالم‌ها تسلیم شود» (بحار ۱۷۸ / ۲۱). توضیح: مراد از مؤلفه قلوبهم که در قرآن مجید یکی از موارد مصرف زکوة است، کسانی‌اند که هنوز مسلمان نشده‌اند اما امید آن هست که با دلجویی از ایشان مسلمان شوند. ۱۱۲ - به پیغمبر خبر دادند که فلان و فلان چنین و چنان گفتند، فرمود: «به تحقیق برادرم موسی آزار دید بیشتر از آن چه من دیده‌ام و صبر کرد» (بحار ۱۷۸ / ۲۱) - ۱۱۳ - داستان اصحاب عقبه نقلا- از «دلائل النبوة» بیهقی: وقتی پیغمبر اکرم از غزوه‌ی تبوک برگشت، گروهی همداستان شدند تا شب هنگام در گردنه‌ای شتر او را رم دهند تا از کوه پرت شود، چون به گردنه رسیدند پیغمبر اکرم به عمار فرمود که مهار شتر او را بگیرد و حذیفه بن یمان شتر را براند، ناگاه آوازی شنیده شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حذیفه فرمود تا ببیند کیستند، حذیفه به عقب برگشت، سوارانی بر شتران دید روی خود را بسته بودند، با چوبدستی بر روی شتران ایشان زد که برگشتند و گمان کردند مکر و نقشه‌ی ایشان کشف شده است، حذیفه باز گشت پیغمبر به او فرمود: «شناختی؟» حذیفه چند تن را شناخته بود اما در اثر تاریکی و بسته بودن روی ایشان دیگران را نشناخته بود، پیغمبر فرمود: «آنان مکر کرده بودند که [صفحه ۵۸۳] مرا از کوه بیندازند» حذیفه گفت: فرمان نمی‌دهی گردن ایشان را بزنم؟ فرمود: «دوست ندارم بگویند در اصحاب خود دست برده است» نام‌های ایشان را به عمار و حذیفه گفت اما دستور داد کتمان کنند. (بحار ۲۴۷ / ۲۱). ۱۱۴ - می‌دانیم که بنی‌اسرائیل با پرستش گوساله از دین

منحرف شدند و چون نظائر وقایع بنی اسرائیل طبق فرموده‌ی پیغمبر اسلام بر مسلمین نیز وارد می‌شود مسجد ضرار همچون عجل بنی اسرائیل نامگذاری شده بود، اما خداوند متعال خطر آن را از مسلمانان رفع کرد، با وجود این هشدارهایی که در قرآن برای خطر امثال مسجد ضرار آمده به قدری مهم و آموزنده است که باید کتابی جداگانه درباره‌ی آن نوشته شود. ۱۱۵ - یکی از وقایع بسیار مهم صدر اسلام، واقعه‌ی «مباهله» است که وقتی استقفان بزرگ نجران نزد پیغمبر آمدند و سخن گفتند، پیغمبر اکرم به فرمان خداوند: «فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» (آل عمران / ۶۱) به کشیشان نصاری گفت: بیائید تا بر دروغگویان نفرین کنیم و خودش با علی بن ابی طالب و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام حاضر شدند، اما نصاری جرأت مباهله نداشتند و اصلاح کردند، این واقعه و اختصاص اهل بیت که هم فاطمه و ابوها و بعلاها و بنوها چنان مجمع علیه همه‌ی فرق مسلمین است که جای هیچگونه تردید نیست در این که مراد از «انفسنا» شخص علی بن ابی طالب است زیرا مدعو در «ندع» نمی‌تواند به شخص پیغمبر باشد و مراد از «انفسنا» کسی است که پیوستگی او مانند نفس پیغمبر باشد، تفصیل را در جلد ۲۱ بحار از ص ۲۷۶ تا ص ۳۵۶ بخوانید. ۱۱۶ - وقتی امیرمؤمنان را برای رفتن به یمن برای قضاوت مأمور ساخت به او فرمود: «یا علی! تو را وصیت می‌کنم به دعا، زیرا اجابت همراه آن است؛ و به [صفحه ۵۸۴] شکر گزاری زیرا مزید نعمت را به همراه دارد، مبادا عهدی را بشکنی و بر شکستن آن یاری دهی تو را از مکر نهی می‌کنم زیرا «و لا یحیی الکر السیء الا باهله» یعنی: «مکر بد بر نمی‌گردد مگر به صاحب مکر و تو را از ظلم نهی می‌کنم» زیرا «و من بغی علیه لینصرنه الله» یعنی: «هر کس بر او ظلمی رفت هر آینه خداوند او را یاری می‌دهد» (بحار ۳۶۱ / ۲۱) ۱۱۷ - در بازگشت از حجة الوداع در محل موسوم به غدیر خم و پیش از متفرق شدن همراهان که هر کسی به دیار خود برود آیه نازل شد «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین» (مائده / ۶۷) یعنی: «ای رسول الله! آن چه به تو نازل شده تبلیغ کن و اگر نکردی، رسالت او (خدا را) تبلیغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (آزار) مردم حفظ می‌کند به درستی که خداوند گروه کافران را راهنمایی نمی‌کند». و معلوم است که از احکام دین چیزی تبلیغ نشده باقی نمانده بود، مگر تعیین جانشین که با این همه تأکید و قاطعیت مأمور به تبلیغ آن بود و تنها چیزی در احکام دین که انگیزه بخش حسادت‌ها و دشمنی‌ها بود همین مقام ریاست عامه بود و به هر حال پیغمبر اکرم دستور داد از پالانهای شتر سکویی درست کردند بر بالای آن رفت و علی (علیه السلام) را در جانب راست خود قرار داد و فرمود: «من (به لقاء الله) خوانده شده‌ام و گمان می‌رود از میان شما بروم و من دو چیز را در میان شما جانشین خود می‌کنم، مادامی که به آنها متمسکید و چسبیده‌اید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و عترتم اهل بیتم را و آنها از هم جدا نخواهند شد تا پای حوض (کوثر) به من برسند؛ آن گاه با آواز بلند گفت: آیا من به شما اولی نیستم از نفس شما به شما؟ همه گفتند: اللهم بلی و بلافاصله در حالی که دست علی (علیه السلام) را بلند کرده بود به طوری که زیر [صفحه ۵۸۵] بغل او نمایان شده بود گفت: «فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و ال من والاہ و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» یعنی: «هر کس من مولی و صاحب اختیار او هستم، این علی مولی و صاحب اختیار اوست، خداوند! دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن بدارد و یاری ده هر کس را که او را یاری دهد، و مخذول و زبون ساز هر کس را که او را مخذول و زبون سازد، آن گاه بزیر آمد و دستور داد تا خیمه‌ای افراشتند و همه با علی (علیه السلام) بیعت کردند از آن جمله عمر بن خطاب که به امیرمؤمنان گفت: «بخ بخ یا علی اصبحت مولی و مولی کل مؤمن و مؤمنه» یعنی: «یا علی! به به (مبارک باد) صبح کردی در حالی که مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه» (بحار ۳۸۶ / ۲۱). توضیح: حدیث غدیر مورد قبول برادران ما اهل سنت و جماعت است، اما ولی را به معنی دوست و صاحب اختیار می‌گیرند، نه در حد تنصیب به خلافت. ۱۱۸ - مقیس بن صباة الکنانی برادر خود، هشام را در محله‌ی بنی نجار کشته یافت، به پیغمبر خبر داد؛ پیغمبر، قیس بن هلال فهری را به همراه او فرستاد و فرمود: «اگر قاتل او را می‌شناسند تسلیم او کنند تا قصاص کند و اگر نه دیه

بدهند»، و آنان دیه پرداختند، چون برگشتند در بین راه مقیس و سوسه کرد و گفت: کاری انجام نداده‌ای و همیشه عار آن به گردن تو خواهد بود، همراه خود را بکش تا هم خونی به خونی باشد هم دیه اضافه بماند، با سنگی قیس را کشت و مرتد شد و به مکه بازگشت؛ پیغمبر خون او را هدر کرد و فرمود: «چه در حل و چه در حرم، او را امان نمیدهم» در فتح مکه او را کشتند. (بحار ۲۱ / ۲۲). ۱۱۹. (۲۲) - عینه بن الحصن الفزازی را پیغمبر، «الا- حرق المطاع فی قومه» لقب داده بود (بحار ۶۴ / ۲۲). توضیح: چنان جالب و آموزنده است که باید امثال و اشباه او را از متون تاریخ استخراج کرد و رقم مهم عقب افتادگی جماعات را شناخت یعنی افرادی که هم احمقند هم مورد اطاعت قوم خویشند. ۱۲۰ - عایشه به پیغمبر گفت: نمی‌بینم خدا را مگر آن که در برآوردن میل و خواست تو شتاب می‌کند، پیغمبر فرمود: «و تو هم اگر خدا را اطاعت کنی در برآوردن میل و خواست تو شتاب می‌کند» (بحار ۱۸۱ / ۲۲). ۱۲۱ - یکی از خدمتکاران پیغمبر روح بن شیرزاد از اولاد گشتاسب بود. (بحار ۲۵۶ / ۲۲). ۱۲۲ - ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به مقداد بن اسود تزویج کرد و فرمود: «برای این، او را تزویج کردم تا زناشویی آسان شود و به پیغمبر خدا تأسی کنند و بدانند «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (بحار ۲۶۵ / ۲۲). توضیح: اختلاف طبقاتی در عرب جاهلی چنان شدید بود که ازدواج یک زن قرشی (آن هم دختر عمومی پیغمبر) با غیر قرشی محال بود و پیغمبر خواست این رسم جاهلی را بشکند. ۱۲۳ - امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «بیشتر عبادت ابوذر تفکر و اعتبار بود» (بحار ۴۳۱ / ۲۲). ۱۲۴ - پیغمبر فرمود: «از امتم نه چیز برداشته شده: خطا (اشتباه)، فراموشی، [صفحه ۵۸۷] آن چه بر آن مجبور شوند، آن چه را ندانند، آن چه طاقتش را ندارند، آن چه به آن ناچار شوند (مانند اکل میته)، حسادت، فال بد، و تفکر در وسوسه‌ی خلق (چگونه خلق شده) مادام که به زیان نیاورند. (بحار ۴۴۳ / ۲۲). این بود آن چه توفیق ما را به دریافت آن رهبری کرد و غایت شکر ما در این موهبت احساس عجز و ناتوانی از ادای شکر است؛ الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله، و الصلوٰة و السلام علی خاتم النبیین محمد و آله الطیبین الطاهرین. دزفولمجاور آرامگاه ظهیر الاسلام مدرسه سید اسماعیل بن سید شاهمیر سید علی کمالی فرزند سید رضی الدین فرزند حاج سید حسین ظهیر الاسلام ۲۵ / ۶ / ۷۰